

این کتاب تحت شماره ۹۸۶ بتاریخ ۱۱/۸/۴۷
در دفتر مخصوص کتابخانه ملی به ثبت رسیده است

از جمله آثار مهم ذین و اندیشه ایرانی فلسفه و عرفان است. سهم بزرگی که ایرانیان در تاریخ فلسفه اسلامی داشته اند برای تحقیق پوشیده نیست. در این باب بسیاری از دانشمندان و محققان ایرانی و غیر ایرانی مطالب و مقالات فراوان نوشته اند. اما شاید بهترین و دقیقترین این صحنی چنانکه باید دانسته باشد. بیشتر حکیمان و عارفان بزرگ ایرانی اندیشه های خود را بر زبان فسر بهنگی زمان خود، یعنی عربی نوشته اند و به این سبب غالباً به خطا، از جمله متفکران عرب شمرده شده اند.

بسیاری از آثار این بزرگان که بر زبان فارسی نوشته شده نیز هنوز صورت چاپ و انتشار نیافته است. و تحقیق دقیق در باره خصوصیات اندیشه ایشان و آنچه در فرهنگ جهان اسلامی خاص ایرانیان بوده است نیز هنوز از جمله کارهای ناکرده است.

به این سبب بنیاد فرهنگ ایران می گویند که تمامی توانمندان و متفکران ایران را از بحکم و عارف، آنچه به فارسی است و منتشر نشده یا نسنده کامل و دقیق از آن نافرهم نیامده است با دقتی هر چه بیشتر تصحیح کند و در دسترس پژوهندگان بگذارد، و در باره آنچه بر زبان عربی است، اگر لازم باشد متن را بر فارسی نقل کند، یا در باره حاصل اندیشه های ایشان و حدیسی که به شناخت هستی و جهان کرده اند تحقیق دقیق انجام دهد و در دسترس فارسی زبانان بگذارد. سلسله کتاب های مختلفه و عرفان ایران اینگونه منظور به وجود آمده است.

دیرکل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز خانزادی

فلسفه و عرفان ایران، ۲۰

کتابخانه فرهنگستان ادب و هنر

مفتاح الحجاب

تصنيف

شيخ الاسلام احمد جام «زندپوسل»

۵۲۲ هجری قمری

بالمقابلہ پنج نسخہ و مقدمہ و تصحیح و تحشیہ

دکتر علی فضل

کتابخانه فرهنگستان ادب و هنر ایران
تاریخ ۱۳۷۸ ع
۵۷/۱۷



آمارات بنیاد فرهنگ ایران

با مساعدت مالی سازمان برنامه
۱۵۰۰ نسخه در مرداد ماه ۱۳۴۷ در چاپخانه محمدعلی علمی
چاپ شد .

فهرست مطالب

مقدمه مصحح ۱ - ۴۸

- ۱ سخنی چند درباره نویسنده این کتاب
- ۵ احمد جام از نظر مؤلف کتاب مقامات زنده پیل
- ۷ اخلاق و طرز فکر
- ۹ وفات شیخ و مزار او
- ۱۲ خاندان شیخ و فرزندان نامبردار او
- ۱۳ نام چند تن از فرزندان بنام شیخ احمد جام
- ۱۵ آثار احمد جام
- ۲۴ دیوان شعر احمد جام
- ۲۹ چند کلمه در معرفی این کتاب
- ۳۲ علائم و مشخصات نسخه های پنجگانه این کتاب
- ۳۷ روشی که در تصحیح این متن بکار رفته است
- ۴۱ شیوه نگارش این کتاب
- ۴۹-۵۴ عکس چند صفحه از نسخه های خطی این کتاب
- ۵۵-۱۹۹ متن کتاب مفتاح النجات

- باب اول : در شناختن ایزد سبحانه و تعالی و بیان کردن توحید و معرفت . ۷۵
- باب دوم : اندر بیان کردن سنت و جماعت و طریق آن ازهر نوع که هست . ۸۳
- باب سوم : اندر بیان کردن توبه ، و طریق تائبان ، و روش نشست و خاست با ایشان . ۹۷
- باب چهارم : اندر بیان کردن امر و نهی ، و نگاه داشتن فرمان حق و استقامت بدان . ۱۲۳
- باب پنجم : اندر بیان کردن مباح به حجت و کسب و کار اهل صلاح و زهد و تقوی . ۱۴۳
- باب ششم : اندر بیان کردن قناعت و تسلیم و رضا به قسمت قسام و جمع و منع آن . ۱۵۵
- باب هفتم : اندر بیان کردن راه صدیقان و ابدالان و صفت ارباب حقیقت . ۱۷۱

۲۰۱ حواشی و تعلیقات

۳۰۱ فهرست احادیث ، آیات ، مآخذ ، اعلام

من لم يشكر المخلوق
لم يشكر الخالق

سیاسگزاری

نخست از استاد دانشمند و عزیز جناب آقای دکتر پرویز ناتل خانلری دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران که کمال محبت و بزرگواری را در صدور دستور جهت تهیه میکروفیلم و گردآوری عکس‌های نسخ این کتاب از موزه‌ها و کتابخانه‌های خارج از کشور فرموده و اجازه چاپ آن را جزو سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران صادر فرمودند و در هر مورد راهنمایی ارزنده و گرانبهائی مبذول داشته‌اند، بی‌نهایت سپاسگزارم.

نیز فرض ذمت خویش می‌دانم که از علامه بزرگوار و استاد جلیل‌القدر بدیع‌الزمان فروزان‌فر که نخستین بار موضوع «تحقیق در شرح حال و آراء و عقاید و تصانیف شیخ‌الاسلام احمد جام (ژنده پیل)» را به‌عنوان پایان‌نامه تحصیلی این بنده تعیین فرمودند و راهنمایی این شاگرد خود را در کمال عطوفت برعهده گرفتند و در حل دشواری‌های بسیار که در راه دسترسی به آثار شیخ جام و نقد و تحلیل و بررسی آنها وجود داشت با خوشروئی و حوصله زائد‌الوصف محبت بی‌حد و حصر ابراز فرموده‌اند، صمیمانه تشکر نمایم.

و از محقق گرانبه و دانشمند بزرگ، استاد مدرس رضوی که این بنده را در حل مشکلات و جواب به‌سوالات متعددی که در این باب روی می‌نمود همواره یاری فرموده‌اند بی‌نهایت سپاسگزارم.

مرداد ماه ۴۷

علی فاضل

«مفتاح النجات» اولین کتابی است که بطور کامل و مستقل از آثار شیخ الاسلام احمد جام معروف به «زنده بیل» همراه با شرح حال مختصری از نویسنده آن چاپ و منتشر می‌شود.

در باب زندگی و شرح آراء و عقاید و معرفی آثار ارزنده شیخ جام و خاندان بزرگ او بنحو مشروح، کتابی جداگانه تقدیم خواننده ارجمند خواهد شد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخنی چند درباره نویسنده این کتاب

نامش احمد کنیه اش ابونصر ، نام پدرش ابوالحسن و زنده پیل یا زنده

فیل ؛ شیخ الاسلام ، قطب الاوتاد ، شیخ جام ، معین الدین ، و پیرجام از لقبهای

است که باو داده اند .^۲

۱ - شهاب الدین اسماعیل از فرزندان نامدار شیخ در رساله‌ای که تحت عنوان : در اثبات بزرگی شیخ جام ، نوشته و ضمیمه مقامات امام سدیدالدین محمد غزنوی است کنیه پدر و جدش را چنین ذکر نموده است : «ابونصر احمد بن ابی الحسن ابن احمد بن محمد بن جریر بن عبدالله بن لیث البجلی النامقی المعروف بالجامی» . نام پدرش در تذکره‌ها و در همگی کتابهای موجود از او و رسالات و کتبی که فرزندان او نوشته‌اند «ابوالحسن» و در کتاب «خلاصه المقامات» ص ۳۰ تألیف ابوالمکارم بن علاء الملک جامی از نبیره‌های بنام شیخ احمد «خواجه ابوالحسن» ذکر شده است . مرحوم سعید نفیسی تصور نموده‌اند «ابوالحسن» کنیه پدر وی است و باید نام دیگری که فعلاً بر ما مجهول است داشته باشد (مجله اخبار دانشگاه شماره مهر ۱۳۳۸) . اما تسمیه به «ابوالحسن» امری بی سابقه نیست و بسیاری از اشخاص باین اسم نامیده شده‌اند همچنان که امروز هم نامیده می‌شوند .

۲ - در باب تفویض این القاب به احمد جام و اطلاع بر اقوال و روایات مختلف در این باب رجوع فرمایند به «خلاصه المقامات» ص ۱۶ ، طرائق الحقایق ج ۲ ص ۵۸۵ ، روضات الجنات ص ۸۲ ، نزهة القلوب چاپ لیدن ص ۱۵۴ ، کلیات قاسم انوار ص ۱۰۶ و نیز به مقاله مرحوم سعید نفیسی در «مجله اخبار دانشگاه تهران مهرماه ۱۳۳۸» .

شیخ احمد ژنده پیل یکی از صاحب‌دلان و مشایخ زنده دل و روشن ضمیر کشور ما در نیمه اول قرن ششم هجرت است که در روزگار خویش و قرن‌ها پس از آن شهرت روحانی و حرمت معنوی و تأثیر و نفوذ کلام بسیاری داشته است. احمد در محرم الحرام سنه ۴۴۰ هجری قمری در قریه نامق از قراء ترشیزخراسان و در دودمانی که از نژاد اعراب یمنی و از اعیان جریر بن عبدالله بجلی^۱ صحابی معروف بودند ولادت یافت، بدین سبب گاهی از او به شیخ احمد عربی و احمد بجلی یاد کرده و بمناسبت زادگاه او نامق او را همچنین نامقی و پس از انتقالش به جام نامقی جامی خوانده اند .

ژنده پیل عمری دراز و پرمشغله یافت و قرب یک قرن که قسمت اعظم آن بر ریاضت و ترویج شریعت و تزکیه تبه‌کاران و توبه دادن مفسدان مصروف گشت زندگانی نمود .

بنا بر روایت غزنوی در کتاب « مقامات » و ابوالمکارم جامی در کتاب « خلاصه المقامات » و سایر منابع که مسلماً سند روایتشان این دو کتاب بوده است مدتی از ابتدای زندگانی احمد جام به بطالت و میخوارگی گذشت و در این مدت مجال تحصیل سواد و کسب علوم ظاهری برایش فراهم نگشت تا روزی در ۲۲ سالگی (سال ۴۶۲ هجری) بدنبال واقعه‌ای که چگونگی آن در دو کتاب

۱ - ابوالمکارم جامی در « خلاصه المقامات » سلسله نسب احمد جام و کیفیت اسلام آوردن جریر بن عبدالله بجلی حاکم یمن و طایف، جد اعلاى شیخ را بشرح بیان می کند . « خلاصه المقامات چاپ ۱۲۳۵ هجری قمری . لاهور ص ۱۱ » . این کتاب که از قدیم‌ترین و معتبرترین منابع در باب احوال و آثار و سیره و مقامات شیخ جام و خاندان او است مشتمل بر سه مقاله و سی و چهار باب و یک فصل است بمرحمت دانشمند محترم آقای احمد گلچین معانی برای مطالعه در اختیار این جانب گذارده شد .

سابق‌الذکر بشرح آمده است: «بخشایش الهی این گمشده در مناهی را چراغ توفیق فرا راه داشت» و بیارقدای روحانی و فیضی سبحانی که نظیر آن در حالات عرفا و مقامات اولیاء و مردان حق دیده شده است تغییر حالی در وی پدید آورد و بحلقهٔ ثابان و پیراستگانش کشید؛ احمد نیک معتقد است که این امر در دستگاه خداوند بعید و غریب نمی نماید و بسیار اوفتاده است که: «یکی را از پشت امامی بیرون آرد و خرابات فرستد بدزدی و قتالی و یکی را از پشت خراباتی بیرون آرد و بر امامی و قضا و فتوی بنشانند و ندا بعالم در دهد. وما ذلك علی الله بعزیز.

از این زمان زندگانی احمد رنگ دیگری گرفت: وی پس از توبه و ترک فساد دامن از خلق درکشید و روی بخلوت نشینی و اعتزال گذارد و در دورانی طولانی بمدت ۱۸ سال بریاضت و کسب معرفت پرداخت. احمد در محیطی دور از آلودگیها و ازدحام عوام در دامنهٔ جبال «بزده» و «نامق» و هوای خوش کوهستان توفیق یافت با فراغت بمطالعه و تفحص در قرآن و تفسیر و اخبار و تحقیق در حالات عرفا و بزرگان مشایخ پردازد و برای خدمت به خلق بدکسوت ارشاد درآید.

در این دوران تجرید و خلوت‌گزیدگی احمد جام بطور مسلم از دواوین سخنسرایان نامدار ایران و تفاسیر معتبر و صحاح و مسانید معروف، و امهات کتب صوفیه در زیر دست داشته و در متون معتبر فارسی قدیم سیر می‌کرده و در

۱ - سراج‌السائرین باب دوم

۲ - «بزده» در قسمت جنوبی تربت جام و در دامن سلسله کوههایی است که دنبالهٔ جبال البرز است. این قریه را اکنون در محل «بزرگ» می‌گویند و مسجد نور، در این قریه است. فاصله «بزده» تا تربت جام ۳۰ کیلومتر است.

بهره‌گیری و تهیه مطلب از آنها صرف وقت می‌نموده است: استشهاد وی در نوشته‌های خویش به‌شعر شعراء، تمثیل به‌امثال و حکم‌گرانبهای فارسی، اشتمال آثار وی بر آیات قرآنی و قول مفسران بزرگ و اخبار و روایات، و توسل به مقالات مشاهیر صحابه و مشایخ شهیر، آگاهی او بر مراتب عرفان و بیان منازل سائران و اخبار و قصصی که از حالات و مقامات عرفای راستین بدست می‌دهد، همچنین شیوه استادانه وی در انتخاب لغات اصیل و اصطلاحات پاك و سرهٔ زبان فارسی از دلائلی بشمارند که احمد جام هر چند در ابتدای عمر بمکتب نرفته و خط ننوخته است اما در این فرصت طولانی یقیناً بمطالعه و تحقیق و تحصیل سرگرم بوده و خود را برای امر مهمی آماده می‌ساخته است؛ برخلاف اعتقاد بعضی از پیروان ساده دل و کسانی که می‌کوشند از باب انتساب کرامتی عظیم بشیخ او را بطور ناگهانی صاحب آنهمه سواد و کمالات سازند و مردی بزعم خود «امّی» را در مقامی والاتر از نبی و ولی قرار دهند.



چهل سال از عمر شیخ احمد می‌گذشت که از عزلت درآمد و برای تعلیم شاگردان و دعوت مردمان بدرستی و پرهیزگاری و توبه دادن بدکاران و نیز تألیف رسالات و کتب مختلف و مجلس گفتن و موعظه و تذکیر وارد میدان شد. شیخ برای نشر دعوت خویش سفرهای متعدد نیز اختیار کرد و بشهرهای سرخس، بوزجان، هرات، مرو، باخزر، نشابور سفر کرد. در این مسافرتها که غالباً بمنظور ترویج شریعت و نشر حقایق مسلمانی و تهذیب اخلاق خلق صورت می‌گرفت بین شیخ احمد و بزرگان و فقهاء و قضات و صاحب حشمتان آن نقاط برخوردها و ملاقاتهای قابل ذکری صورت می‌گرفت^۱ که از جمله داستان شیخ

۱ - تفصیل گزارش این مسافرتها در «خلاصة المقامات» و «مقامات غز نوى» آمده است.

با امیر بوزجان ، امام محمد منصور سرخسی از علمای بزرگ و صاحبان خانقاه در سرخس^۱ ، سلطان سنجر سلجوقی^۲ ، خواجه قطب‌الدین مودود چشتی ، خواجه ابوالقاسم کرد اهل ترشیز ، فضل بن یحیی از قضات معروف هرات^۳ ، علی بن هیشم هروی^۴ ، و بسیاری دیگر از امراء و صاحبان قدرت و نفوذ در آن نقاط را باید در نظر داشت .

احمد جام از نظر مؤلف کتاب مقامات ژنده پیل

خواجه سدیدالدین محمد بن موسی بن یعقوب غزنوی از امامان غزنه و از مریدان ساده دل و معتقد شیخ کتابی در نیمهٔ قرن ششم هجری در باب «مقامات» احمد جام پرداخته است^۵ . این کتاب از دو نظر حائز اهمیت فراوان

۱ - در باب این ملاقات رجوع شود به دیوان سنایی بتصحیح دانشمند محترم آقای مدرس رضوی .

۲ - کامل ابن اثیر ج ۱۰ ص ۴۷۷

۳ - مقدمهٔ دیوان سنایی بتصحیح دانشمند محترم مدرس رضوی .

۴ - نفحات الانس ذیل ترجمه احوال احمد جامی نامقی .

۵ - این کتاب با عنوان «مقامات ژنده پیل» نخستین بار در سال ۱۳۴۰ باهتمام آقای دکتر حشمت مؤید سندی بتوسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب در تهران بچاپ رسید . نسخهٔ کامل و منحصر این کتاب مکتوب ماه رجب ۸۲۵ هجری با این ضمائ: ۱ - رسالهٔ سمرقندیه بطور کامل . ۲ - رساله در «اثبات بزرگی شیخ» بقلم شهاب‌الدین اسمعیل فرزند وی ۳ - رساله در کرامات احمد جام بقلم یکی از مریدان ۴ - دیوان شعر احمد جام ، در مجموعه نافذ پاشا در استانبول مضبوط است و عکسی از آن که بهمت استاد گرانمایه مجتبی مینوی تهیه شده (بشماره ۱۱۴۳) شماره میکروفیلم (۵۸۷) اکنون در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است . این نسخه که بدستیاری فاضل محترم آقای محمد تقی دانش پژوه برای مطالعه در اختیار نگارنده گذارده شد از ابزار تحقیق در کار شیخ جام بوده است . این نسخه در مقایسه با نسخهٔ مکشوفه «هلموت ریتز» که وصف آن در مقدمه «مقامات» چاپ تهران آمده است اضافات و تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای دارد .

می‌باشد: نخست آنکه در حال حاضر از قدیمترین منابع در باب اطلاع بر احوال و مقامات ژنده پیل نامتی بشمار می‌رود؛ دیگر آنکه نمونهٔ زیبایی است از نثر روان و غیر مصنوع زبان فارسی در قرن ششم و هفتم هجری، حاوی لغات و اصطلاحات شیرین و بعضی نکات قابل توجه در باب ده‌ها و شهرهای خراسان بزرگ در آن عهد که اسامی آنها در این کتاب بصورت قدیم محفوظ مانده است.

امّا مطالب کتاب يك دست نیست و قسمتی از آن از باب نسبت دادن خوارق عادات و امور غریبه و محیر العقول به مراد و مقتدای مؤلف محتاج تأمل است: نسخهٔ موجود «مقامات ژنده پیل» مشتمل است بر متجاوز از یکصد و هشتاد داستان راجع به مسافرت‌های شیخ احمد بمنظور تبلیغ و ترویج شریعت، مصاحبهٔ او با امرا و مشاهیر عصر، سرگذشت‌های غریب و باور نداشتنی از احتجاج وی با ملحدان و زور ورزی او با اصحاب حشمت و کسانی که بهر حال منکر کرامات و دعاوی غریبهٔ وی بودند، و مناظرات او با فقها و علمای زمان که زعامت و پیشوائی روحانی شیخ را نادیده می‌انگاشتند و نظایر این امور.

براستی باید گفت که ذهن غزنوی در نگارش این مطالب معروف و سهو و نسیان غریبی بوده است که در نتیجهٔ موجب بروز تناقضات فراوانی گشته است: گاه در مقام ارادت بی حد و حصر خود بمراد، کوشیده است که بدستیاری این داستانها کرسی احمد جام را بر طارم اعلا نهد و در صف انبیاء و رسل برحمت جائی برای او باز کند؛ و گاه برای نمایش کرامات وی از چنان ملایک سیرتی عرشی مقام اعجوبه‌های چله‌نشین، مستغرق در شکمخوارگی و محو در لذات و تمایلات نفسانی ساخته است! احمد ژنده پیل مخلوق ارادت و تعصب

غزنوی مردی است سود جو ، مهیب ، و متصرف در ارواح که با قدرتی اسرار آمیز می‌کوشد با ایجاد رعب و هراس در مردم ساده لوح و عوام‌ناس از نفوذ روحانی و معنوی خویش در امور دنیائی بسود خود و بستگان بهره‌گیری کند و در این راه بر خرد و بزرگ و بیگانه و خویش رحمت نیاورد!



با مطالعهٔ بیشتر و تعمق در آثار ارزندهٔ شیخ الاسلام احمد جام آشکار می‌شود که صاحب این تصنیفهای گرانبها با آن درجه از روشن بینی و آزاد فکری مسلماً نمی‌تواند با قهرمان داستانهای غزنوی نزدیکی داشته باشد . چاپ و نشر کتابهای احمد جام و اطلاع بر اقوال و آراء وی شیخ را از تهمت‌های مریدی چون خواجده غزنوی مبرّی می‌سازد و او را آن چنان که بوده است در برابر خواننده می‌گذارد .

اخلاق و طرز فکر

از حاصل مجموع نوشته‌ها و ملخص عقاید و افکار شیخ احمد چنین مستفاد می‌شود که وی مردی سوخته و خود ساخته و پرشور و بی‌ملاحظه بود : دوران هدایت ریاضت‌های سخت توأم با مجاهدات بلیغ و دامنه دار ، احمد را شیخی خشن و در برخورد با محشمان وقت بی‌محابا و سرسخت بار آورده بود؛ از دنیا جویمان مردم فریب و مدعیان گرافه‌گوی بیزار و در حفظ سنن و آداب دین و تبلیغ احکام شریعت بی‌قرار بود. احمد با بیان عقاید تهور آمیز عرفانی و سخنان بی‌پروای خود دشمنان بسیار در هر طبقه فراهم آورده بود : فقهای قشری عصر که وی را مخالف دکان داری خود می‌یافتند همچنان خمار و باده‌گسارش می‌دانستند ، و «توبه و زهدش را نا معول می‌پنداشتند» ، زیرا

احمد بارها بایشان گفته بود :

«دکان داری چه از کعبه بر سازی ، و چه از مسجد ، و چه از خانقاه ، و چه از نماز ، و چه از حج ، و چه از غزو ، و چه از زهد ، و چه از قرآنی ، و چه از صوفی گری ، و چه از پارسائی این همه دکان داری است»^۱.

و صوفی نمایان دنیاخوار او را که با سماع بطریق مفسدان موافقت نمی کرد و می گفت :

«من نگویم که سماع درویشان حرام است ، اما می گویم که این نه سماع درویشان است بلکه سماع مفسدان است ، و هر که چنین روا دارد او نه درویش است»^۲.

سندی بزرگ در راه ارضاء تمایلات نفسانی خود می دیدند.

و با اداره خانقاه بشیوه پیران دیوسیرت پارسا صورت نیز رغبتی نشان نمی داد و مردم را پرهیز و تعذیر از ایشان توصیه می کرد :

«... الحذر از پیران کرکس طبع ؛ اما بدان که پیر کرکس طبع کیست و چه کند : چون کرکس را هوای مردار برخیزد در هوا شود چندان که هیچ مرغی وی را نبیند و تا کبودی آسمان برشود ، و هشتاد دره شاد ببیند و عمر او از همه مرغان درازتر باشد ، و از خلق عزلت گیرد ، و مسکن او در کوه باشد ، و آن همه بکند اما همت او بجز مردار نباشد ؛ پیر مردار جوی مرید را مردار جوی کند»^۳.

۱ - سراج السائرین باب دوم

۲ - مفتاح النجات باب ششم

۳ - انیس التائبین باب دهم

و باز در بارهٔ این قوم می گفت :

«چون درنگری او خود نماز راست نتواند گزارد ، و الحمد راست بر نتواند خواند ، تا به علم و دیگر آداب چه رسد . نگر تا از وی هیچ چیز قبول نکنی اگر چه بینی که بر هوا پرد ، و بر آب می رود و در آتش می شود ، نگر تا نپنداری که وی از دام دیو جسته است ؛ همه جادوان که در کار خویش استاد باشند به شبی بچاه بابل می روند و باز می گردند !»^۱.

شیخ حتی نسبت بقبول عامه و ذکر جمیل نیز اعتنائی نداشت و اشتهار به بدنامی را بر نام نیک که از ریا و تظاهر عاید شود ترجیح میداد و معتقد بود که :

هر که را روی در نکونامی است طمع عاشقی ازو خامی است^۲.
با این وصف امری طبیعی است اگر این طبقات از مردم عصر شیخ با وی سازشی نداشته باشند . احمد جام برای تبرئه و خلاص خویش از بدگمانیها تلاشی بخرج نمیداد ؛ بد خواهان لجوجی که در هر طبقه برای خویش فراهم آورده بود همواره در صدد آزارش بودند همانگونه که شطحیات بایزید و بی پروائیهای حسین حلاج موافق ذائقهٔ عوام نبود و موجب زحمت ایشان میشد.

وفات شیخ و مزار او

احمد جام در سال آخر حیات سفری بحجاز نمود و اعمال حج بجای آورد . در این سفر عده‌ای از بزرگان نیشابور من جمله قاضی القضاة آن سامان

۱ - انیس التائبین باب چهل و سوم

۲ - دیوان احمد جام نسخه عکسی

ابوسعید نیشابوری همراه شیخ بودند. احمد پس از بازگشت از این سفر در دهم محرم سال ۵۳۶ هجری قمری موافق با ماه اوت ۱۱۴۱ مسیحی در شهر جام در خانقاه خودش واقع در حدود دروازه «معدآباد» دهی متصل به جام (امروز در آن حوالی به مهدآباد شهرت دارد) دیده از جهان فرو بست و جسد او را بفاصله کمی از خانقاه نزدیک همان دروازه بخاک سپردند.

ده «معدآباد» محل اقامت شیخ احمد در عهد او چندان اهمیت و شهرتی نداشت اما بعدها بواسطه وجود آرامگاه شیخ در نزدیکی آن و نفوذ دینی و روحانی اهل بیت و اعتقاد و احفاد احمد و تردد زواران آن منطقه تدریجاً بر شهرتش افزوده شد تا بجائی که جای جام را که در کنار آن بود گرفت و بمین مرقد شیخ بنام «تربت جام» و «تربت شیخ جام» معروف و بهمین نام در کتب تذکره و تاریخ وارد شد.

عدد حروف «احمد جامی قدس سره = ۵۳۶» مطابق با سال وفات

شیخ است.

میرمعصوم بکری متخلص به «نامی» از شعرای همزمان وی این جمله

را در دو بیت بمناسبت سال وفات احمد جام آورده است:

مرشد نامی، شیخ گرامی	احمد جامی عمم برده
گرتو پرسند سال وفاتش:	«احمد جامی قدس سره» ^۲



آرامگاه شیخ در حال حاضر در صحن مزار و چند قدم جلوتر از

۱ - خلاصة المقامات ص ۲۳، نفحات الانس جامی ص ۳۶۶، مجمل فصیحی خوافی

ص ۲۳۶ مرآت البلدان ص ۹۳

۲ - نقل از تذکره «عرفات العاشقین» نسخه متعلق بدانمندان ارجمند گلچین معانی.

ایوان بزرگی قرار دارد و درخت پسته کهنسالی از میان قبر روئیده است . بر روی قبر شیخ عمارت و گنبدی وجود ندارد و فقط دور محوطه مزار دیواری با ارتفاع یکمتر و طول ۱۵ متر کشیده شده است . در شمال مرقد شیخ مقبره‌ای است که بر روی آن گنبد بزرگی بنا گردیده است . این گنبد بگنبد سبز و همچنین بد گنبد فیروز شاهی معروف است . گنج بریهای داخل مسجد کرمانی و مسجد سفید در نوع خود کم نظیر و کاشیهای مسجد و گنبد مسجد فیروزشاهی در اطراف مزار شیخ از شاهکارهای جاویدان هنر معماری ایران بشمار می‌رود . امروز تربت شیخ جام در خراسان از زیارتگاههای معروف و مزار و مطاف اهل دل و زائران کعبه صفا از دور و نزدیک است . بعضی از سلاطین و بسیاری از بزرگان جهان و مریدان و علاقه‌مندان بد شیخ مزار او را زیارت کرده و خاطره خوشی را که از این سفر داشته‌اند در سینه ایوان و صفدها و بر دیوار مزار و محجر اطراف قبر شیخ بصورت یادگاریهای زیبایی با ذکر تاریخ نگاشته‌اند^۱ .

از جمله نوشته‌ای است بخط و امضای محمد همایون پادشاه هند با

مرکب بر روی محجر مزار بدین مضمون :

ای همت تو عذر پذیر همد کس ظاهر بجناب تو ضمیر همه کس
درگاه و در تو قبله‌گاه همد خالق اظفت بکرشمه دستگیر همد کس

سر گشته بادیه‌بی سرانجامی محمد همایون ، شنبه چهاردهم شوال

۹۵۱ . این یادگاری با آنکه متجاوز از سیصد و پنجاه سال از نوشتن آن

۱ - شاعر و نویسنده ارجمند آقای مؤید ثابتی مقاله محققانه‌ای در شماره ۶ مجله سخن ادبی سال دهم درباره احوال و آثار شیخ جام نوشته و طی آن یادگاریهای مزار شیخ را که در حد خود سندگرانهائی است بشرح معرفی نموده‌اند .

می‌گذرد هنوز از برف و باران گزندی نیافته و بخوبی خوانده می‌شود .

خاندان شیخ و فرزندان نامبردار او :

در میان خاندان‌های بزرگ و سلسله‌های معروف ایرانی شاید خاندانی بوسعت و پایداری شهرت ، و نفوذ روحانی ، و قدرت ظاهری ، دودمان شیخ احمد جام یافت نشود . خانواده شیخ تنها خانواده ایرانی است که قریب نهد سال دوام یافته و در ناحیه خود و اطراف موجّه و معروف بوده‌اند .

احمد جام مردی ولود و پرفرزند بود . ابوالمکارم جامی از نبیره‌های شیخ در کتاب خود (خلاصه المقامات ص ۲۰) تعداد فرزندان وی را سی و نه پسر و نه دختر نام برده و نوشته است که چهارده تن از پسرانش بعد از وفات شیخ در قید حیات بوده‌اند .

فرزندان شیخ که اغلب از عارفان نامی و زهاد و دانشمندان عصر خویش بوده و به «مشایخ جام» شهرت داشته‌اند، مدت زیادی پس از شیخ احمد در خراسان و فارس و سایر نقاط ایران بواسطه ورع بسیار و پاکدامنی، قدرت و شوکت صوری و نفوذ و سلطه معنوی در بین پیروان و معتقدان خود و طبقه امراء و حکام و فرمانروایان داشته و شهرت ارجمند «جامی» را برای خود حفظ کرده‌اند . بعضی از آنها که در جنگها همراه موکب امراء و سلاطین بوده‌اند اغلب بواسطه احترام و نفوذ کلام خود واسطه صلح و آشتی می‌شدند و شهری را از صدمه غارت و مردمش را از تیغ و گزند سپاهیان درامان می‌داشتند . و همچنین مظلومان و بیگناهان و کسانی که بی سبب مورد خشم و عتاب امراء وقت واقع می‌شدند بواسطت و پایمردی ایشان از چنگال عقوبت رهائی می‌یافتند و جان خود را از مهلکه بدر می‌بردند .

نام چند تن از فرزندان بنام شیخ احمد جام :

ظهیرالدین عیسی از فرزندان نامبردار شیخ صاحب دو کتاب ارزنده «رموز الحقائق» و «سر البدایع» از بزرگان علم و ادب در عصر خود بوده و شعر نیکو میسروده است. شیخ قطب الدین بن شمس الدین مطهر برادر زاده ظهیرالدین عیسی در تألیف منیف خود بنام «حدیقه الحقیقه» اشعار زیادی از او نقل نموده است. تخلصش در شعر «عیسی احمد» است.

شهاب الدین اسمعیل یکی دیگر از پسران فاضل شیخ و صاحب رساله‌ای در اثبات عظمت مقام پدر. در این رساله شیخ شهاب الدین بمخالفان شیخ که اغلب از فقها و علمای آن عصر بودند جواب گفته و جامی در تألیف کتاب «نفحات الانس» از آن استفاده برده است.

دیگر خواجه رضی الدین جامی، خواجه جلال الدین ابوالقاسم جامی، خواجه یوسف برهان، خواجه محمد اصغر، خواجه شمس الدین محمد کوسوی، خواجه محمد عاقل، بهاء الدین جامی، شیخ قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر جامی صاحب «حدیقه الحقیقه» متخلص به ابن مطهر، قطب الدین ابوالفضل یحیی نامقی جامی نیشابوری، خواجه معین الدین محمد بن شمس الدین مطهر جامی و دیگران^۱.

۱ - برای اطلاع بیشتر بر احوال و آثار فرزندان شیخ و مضمون نامه‌ها و مکاتبات ایشان مراجعه فرمایند به «خلاصه المقامات ص ۱۷ تا ۲۰ و صفحات ۳۲، ۳۷، ۴۶. مجمل فصیحی خوافی ج ۲ ص ۳۷۸ و ۲۳۶ ج ۳ ص ۵۳ و ۱۳۸ نفحات الانس ص ۳۵۷ - طرائق الحقایق ج ۲ ص ۵۸۶ مقدمه دیوان انوری بتصحیح دانشمند محترم مدرس رضوی ص ۵۷- اسناد و مکاتبات تاریخی ایران تألیف دکتر عبدالحسین نوائی ص ۱، ۲، ۴، ۶، ۷، ۱۰ - مجله سخن



امروز نیز پس از گذشتن قریب نه قرن بقایای این سلسله بزرگ در شهرهای خراسان بخصوص در سرخس و باخرزو تایباد و بالاخص در تربت جام از خانواده‌های متنفذ و مورد احترام و علاقه مردم می باشند؛ پیشوایی دینی و زعامت روحانی هنوز بر عهده ایشان است و بعضی از مشاغل خاص شهر نیز بکفایت اعضای این خاندان تمشیت می یابد. در حال حاضر خانواده‌های جامی - الاحمدی - خواجه فخرالدین - خواجه سیف‌الدین - خواجه نجم‌الدین - خواجه محمد یوسف، بعضی از بازماندگان جلیل شیخ احمد جام در این شهر بشمار می آیند.

محمد نعیم جامی الاحمدی معروف به « حاج قاضی » مفتی اعظم، امام جمعه، و پیشوای بزرگ مذهبی جام و رئیس فرقه حنفیه و متولی مزار شیخ الاسلام احمد جام از اعقاب شیخ و از افراد بسیار محترم شهر جام در حال حاضر می باشد.

شماره ۶ سال دهم (مقاله فاضلانۀ نویسنده و شاعر محترم مؤید ثابتی در باره شیخ جام و فرزندان او) - سفینه خوشگو نسخه خطی کتابخانه دانشکده الهیات - رجال حبیب‌السیر تألیف دکتر عبدالحسین نوائی صفحات ۶۳ - ۹۳ - ۱۲۹ - ۱۴۰ - مقاله مرحوم سعید نفیسی در مجله اخبار دانشگاه تهران شماره مهرماه ۱۳۳۸ - شرح حال ایلاقی در تنمه صوان الحکمة و نیز مراجعه فرمایند به رحله ابن بطوطه، تاریخ نامه هرات و شدالازار.

۱ - نگارنده در مرداد سال ۱۳۴۲ برای زیارت مزار شیخ و آشنائی با بازماندگان او و احیاناً دست رسی ببعضی از آثار شیخ که در نزد ایشان سراغ داشتم سفری به تربت جام نمودم. حاج قاضی که خداوند سلامت داردش قسمتی از وقت عزیز خود را صرف بنده کرد و با کمال گشاده روئی و سعه صدر بسئالات نگارنده

آثار احمد جام

هر چند شیخ احمد جام جزو نویسندگان قدر اول زبان فارسی بحساب نیامده است اما با مطالعه تصانیف ارزنده وی می توان گفت در صف پیشین کسانی است که در آداب تصوف مواعظ و مجالسی داشته و مقامات و آثاری جاویدان از خود بجا گذاشته اند. تصانیف شیخ را بحق باید از کتب طراز اول در بیان اعتقادات عرفا و متصوفه بشمار آورد. احمد جام داعیه «نویسندگی»، «تازی دانی» و «دانشمندی» ندارد؛ خود می گوید: «ما دعوی لغت و اعراب نمی کنیم، دعوی اصول دین و معرفت می کنیم؛ نه هر که تازی گوی باشد عالم باشد و نه هر که پارسی گوی باشد نادان باشد».

نوشته های شیخ که همگی بزبان پارسی ساده و غالباً بر مبنای لهجه محاوره و تخاطب نوشته شده علاوه بر ارزش بسیاری که از نظر اشمال بر احوال و عقاید عرفا و آداب تصوف دارد از لحاظ ثبت و ضبط يك مقدار بسیار از لغات سره و اصطلاحات شیرین و اصیل زبان فارسی نیز سزاوار کمال عنایت و توجه است و بسبب قدمت ۸۵۰ تا ۹۰۰ ساله خود بعنوان سندی گرانبها

در هر مورد با مهربانی و حوصله جواب شایسته داد؛ در خدمتش زیارت مرقد شیخ رفتم. در آنجا توفیق یافتم که با استفاده از اطلاعات مخصوص حاج قاضی از قسمتهای مختلف مزار و مساجد پیوسته بان، آثار تاریخی، و موزه کوچک آرامگاه دیدن کنم و از هر جا عکسی تهیه نمایم؛ هم بر اهنمائی این مرد شریف توانستم دو کتاب گرانبها، از آثار شیخ را در جام بدست آوردم. اقامه نماز جمعه در مسجد جامع مزار به امامت حاج قاضی بدون تعطیل ادامه دارد و مراسم آن دیدنی است نه گفتنی.

و یادگاری ارزنده و کهن از نخستین روزگاران ادب فارسی بشمار می رود.



تعداد و اسامی کتابهای شیخ در تذکره‌ها و کتب مرجع متفاوت ذکر شده است ولی مورد اتفاق کلی اینست که احمدجام چهارده کتاب و رساله به نثر و یک دیوان شعر از خود باقی گذارده است^۱.

کتابهای شیخ جام که در زمان حال می توان به آنها دسترسی یافت بدین شرح است :

مفتاح النجات : کتاب حاضر است که در جای خود معرفی می شود .

انس التائبین (انيس التائبين) و صراط الله المبين : ۱- نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه دانشگاه تاشکند ، بشماره ۲۷۸۱ مضبوط می باشد . مشخصات این نسخه در فهرست دستنویسهای شرقی آکادمی علوم ازبکستان شوروی ، جلد سوم ، تاشکند چاپ ۱۹۵۵- ص ۱۴۶ - ۱۶۳ ضبط شده است . نسخه‌ای است تمام و کامل در ۲۶۰ ورق صفحات ۱۵ سطری نستعلیق خوش ، مکتوب سال ۱۲۹۱ هجری بخط میرزا یوسف بخاری . اسم کتاب در مقدمه نسخه «انيس التائبين و صراط الله المبين» و در ورق آخر بصورت «انس التائبين و صراط الله المبين» ، ذکر شده است . کتاب در چهل و پنج باب و عنوان بابها در مقدمه نوشته شده است . از مشخصات نسخه یکی آنکه در هر جای کتاب بای تازہ افتتاح می شود در حاشیه اسم آن باب ذکر می شود .

۲- نسخه متعلق به کتابخانه انجمن آسیائی بنگال که مشخصات آن

۱- نام تصانیف شیخ احمد و تعداد مجلدات آنها در « خلاصه المقامات » مقاله اول باب چهارم ص ۲۰ مذکور است .

در فهرست ایوانف : ۵۶۰ (شماره ۱۱۶۹) آمده است .

۳ - نسخه‌ای تمام و کهن از این کتاب در اختیار محقق گرانماید
استاد جلال‌الدین همائی است .

۴ - نسخه‌ای دیگر از این کتاب در شهر جام بوسیله یکی از اعیان
شیخ بدست نگارنده رسید . از تاریخ کتابت آن فقط روز یکشنبه ششم شوال
باقی مانده است . نام کاتب اصلی نسخه با مهارت محو شده و بجای آن «بهبود
هزاره» نوشته‌اند ؛ نسخه‌ای است ناقص بخطی مخلوط از نسخ و نستعلیق ،
کمی مانده بیاب سی ونهم (از ورق ۱۵۶) آغاز می‌شود و در ورق « ۲۰۹ »
پایان می‌یابد . قطع آن وزیری و هر صفحه ۱۸ سطر دارد . بر بالای ورق
اول نام کتاب بغلط « روضة‌المدنین احمد جام » نوشته شده است . آن قسمت
که از نسخه باقی است در مقایسه با سایر نسخ موجود از « انیس التائبین » جز
در موارد جزئی تفاوت چندانی ندارد .

۵ - نسخه‌ای است مضبوط در کتابخانه حاج حسین آقای ملک در
تهران شماره ثبت آن ۴۰۵۴ مکتوب ماه رجب سال ۹۲۸ هجری^۱ . از ابتدای
نسخه ۹ ورق افتادگی دارد . نسخه در ۱۷۱ ورق ۱۶ سطری کتابت شده است .
آیات قرآنی و اخبار و روایات با شنگرف نوشته شده است . نام این کتاب در
تذکره هفت اقلیم ، کشف الظنون و بعضی از مآخذ دیگر بصورت « انیس
التائبین » آمده است . معصوم علیشاه شیرازی (نایب‌الصدر) این کتاب را خوانده
و در تألیف خود از آن چنین یاد می‌کند : « انیس مونس خوبی است »^۲

۱ - این نسخه با استجازه از مالک محترم آن برای استنساخ در محل کتابخانه در
اختیار نگارنده گذارده شد .

۲ - طرائق الحقایق ج ۲ ص ۲۶۱ .

شیخ احمد در مقدمه مفتاح النجات و سمعانی در «الانساب» از آن به «انس التائبین» نام می‌برند^۱.

شیخ احمد در مقدمه انیس التائبین می‌نویسد: . . .

«اما بدانك ما این کتاب را آغاز کردیم نه برای جنگ و تعصب را کردیم، و نه برای بدگفت مسلمانان را، و نیز نه برای آن تا درمیان مردمان ما را ثناگویند و بستایند...»^۲

نمونه‌ای از نثر این کتاب:

«... هر چیزی با جنس خویش رود چنانکه گفته‌اند: کل

طائر یطیر مع شکله؛ هر مرغی با همتای خود پرد...»^۳

«... علم نه آنست که می‌پنداری؛ اگر کسی دعوی کند که من

درزی‌ام و یا کفشگرم تا فرا کار نرسد او را بدعوی باور نداریم، اما چون فراکار رسد هر ساختیان که پیش‌وی نهی بزبان آورد و هر کرباس که پیش آن درزی افکنی باطل کند؛ نه این را کفشگر گویند و نه آن دیگر را درزی، معاملت ایشان گواہ ایشانست. بدان که کسی نام درفش و نشگرده، و کوبه، و... امثال این بردهد او نه کفشگر باشد؛ و یا این دیگری که می‌گوید پیراهن راست باید، و درز خورد باید، و بخیه راست باید زد، و سوزن و ناخن برا چنین باید، این گفت درزی نمودنت نه درزی کردنت، و آن که آن دیگر فرامود حکایت

۱ - الانساب سمعانی ج ۳ ص ۱۷۷.

۲ - نقل از ورق اول باب چهارم نسخه تاشکند.

۳ - ورق ۱۳، باب اول.

کفشگری است نه کفشگری ...^۱

رساله سمرقندیه: رساله مختصری است مشتمل بر نامه‌های احمد جزم در پاسخ سؤالاتی که از اطراف خاصه از مردم سمرقند بعنوان شیخ می‌رسید. این رساله قبل از مقامات سدیدالدین غزنوی شروع می‌شود و جزو مجموعه‌ای است که پیش از این یاد شد. این نسخه بشمارهٔ عکس ۵۸۷، میکروفیلم ۱۱۴۱ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران مضبوط است. (بطور کامل بجز يك سطر که از آخر آن افتاده است). رسالهٔ سمرقندیه در ۳۷ ورق بصفحات ۱۷ سطری نوشته شده است از مشخصات نسخه اینکده در حاشیهٔ صفحهٔ چپ از ورق اول مهری با عبارت: «وقف مولوی خانه باب جدید» دیده می‌شود. رساله بعد از نعت پروردگار چنین آغاز می‌شود:

... حق تعالی روضهٔ شیخ الاسلام سلطان الطریقه، و برهان الحقیقه، از نور پرکناد و برکات او از اهل اسلام منقطع نکند. اهل سمرقند از آن صدر اجل نورالله حضرت ته و طیب تربته التماس و اقتراح کردند که بیان فرمایند که چه چیز است ...؟

شیخ در مقابل هریکی از این پرسشها جوابی درخور آن داده است.^۲

کنوزالحکمه: این کتاب در نیمهٔ ماه جمادی الاخری سال ۵۳۳ هجری در اواخر عمر شیخ الاسلام در بیست باب تألیف یافته است. آقای محمد

۱ - ورق چهل و پنج از باب دهم.

۲ - جزئی از این رساله ضمیمهٔ (مقامات ژنده‌پیل ص ۲۰۹) در سال ۱۳۴۰ شمسی باهتمام آقای دکتر حشمت مؤید سنندجی بوسیلهٔ بنگاه ترجمه و نشر کتاب در تهران بچاپ رسیده است.

ابراهیم جامی الاحمدی از بازماندگان شیخ و از طلاب فعلی علوم دینی در جام
نسخه‌ای جدیدالتحریر از این کتاب را که از روی نسخهٔ اصلی کتابت شده
بود در شهر جام در اختیار نگارنده گذارد .

نسخهٔ دیگری از این کتاب در کتابخانهٔ دانشگاه توینگن بشمارهٔ
۱۷۱۶ مضبوط است^۱. نسخه‌ای است کامل بخط نستعلیق خوش در ۱۴۴ ورق
هر صفحه ۱۹ سطر .

شیخ در مقدمهٔ کتاب می‌گوید :

« . . . از دوستان و اهل صلاح یاری می‌خواهم بدعا مدد
می‌کنند تا این کتاب کرده آید بر نیکوترین نهادی . . . و این
کتاب را کنوزالحکمة نام نهادیم و در این کتاب بسیار در و جواهر
است هر که بر تواند گرفت . . . این کتاب را مبوب کردیم تا اگر
کسی خواهد که بای از این ابواب و فصلی از این فصول بنگرد برو
آسان باشد .»

آنگاه شیخ عنوان ابواب بیست گانهٔ کتاب را با هم می‌آورد؛ هر باب
با آیدای از قرآن مجید آغاز و تا آخر آن باب در پیرامون مضمون آن آیهٔ
شریفه با نثری بسیار ساده و دور از پیچیدگی و تعقید بیان مطلب می‌شود .
نمونه‌ای از نثر کتاب :

« . . . اما چون داند که راست نخواهد آمد بتواضع و

نفاق و چاپلوسی و دشمن فروشی در آید و روباه سازی فراگردن گیرد

۱ - میکروفیلم این نسخه بمرحمت دوست دانشمند آقای دکتر رجائی
رئیس دانشکدهٔ ادبیات مشهد از دانشگاه توینگن آلمان تهیه و در اختیار نگارنده
قرار گرفت .

در فهرست ایوانف : ۵۶۰ (شماره ۱۱۶۹) آمده است .

۳ - نسخه‌ای تمام و کهن از این کتاب در اختیار محقق گرانماید استاد جلال‌الدین همائی است .

۴ - نسخه‌ای دیگر از این کتاب در شهر جام بوسیله یکی از اعیان شیخ بدست نگارنده رسید . از تاریخ کتابت آن فقط روز یکشنبه ششم شوال باقی مانده است . نام کاتب اصلی نسخه با مهارت محو شده و بجای آن «بهبود هزاره» نوشته‌اند ؛ نسخه‌ای است ناقص بخطی مخلوط از نسخ و نستعلیق ، کمی مانده بیاب سی ونهم (از ورق ۱۵۶) آغاز می‌شود و در ورق « ۲۰۹ » پایان می‌یابد . قطع آن وزیری و هر صفحه ۱۸ سطر دارد . بر بالای ورق اول نام کتاب بغلط « روضة‌المدنبن احمد جام » نوشته شده است . آن قسمت که از نسخه باقی است در مقایسه با سایر نسخ موجود از « انیس التائبین » جز در موارد جزئی تفاوت چندانی ندارد .

۵ - نسخه‌ای است مضبوط در کتابخانه حاج حسین آقای ملک در تهران شماره ثبت آن ۴۰۵۴ مکتوب ماه رجب سال ۹۲۸ هجری^۱ . از ابتدای نسخه ۹ ورق افتادگی دارد . نسخه در ۱۷۱ ورق ۱۶ سطری کتابت شده است . آیات قرآنی و اخبار و روایات با شنگرف نوشته شده است . نام این کتاب در تذکره هفت اقلیم ، کشف الظنون و بعضی از مآخذ دیگر بصورت « انیس التائبین » آمده است . معصوم علیشاه شیرازی (نایب‌الصدر) این کتاب را خوانده و در تالیف خود از آن چنین یاد می‌کند : « انیس مونس خوبی است »^۲

۱ - این نسخه با استجازه از مالک محترم آن برای استنساخ در محل کتابخانه در اختیار نگارنده گذارده شد .

۲ - طرائق الحقایق ج ۲ ص ۲۶۱ .

شیخ احمد در مقدمهٔ مفتاح النجات و سمعانی در «الانساب» از آن به «انس التائبین» نام می‌برند^۱.

شیخ احمد در مقدمهٔ انیس التائبین می‌نویسد: . . .

«اما بدانك ما این کتاب را آغاز کردیم نه برای جنگ و تعصب را کردیم، و نه برای بدگفت مسلمانان را، و نیز نه برای آن تا درمیان مردمان ما را ثناگویند و بستایند...»^۲

نمونه‌ای از نثر این کتاب:

«... هر چیزی با جنس خویش رود چنانکه گفته‌اند: کل طائر یطیر مع شکله؛ هر مرغی با همتای خود پرد...»^۳

«... علم نه آنست که می‌پنداری؛ اگر کسی دعوی کند که من درزی‌ام و یا کفشگرم تا فرا کار نرسد او را بدعوی باور نداریم، اما چون فرا کار رسد هر ساختیان که پیشوی نهی بزبان آرد و هر کرباس که پیش آن درزی افکنی باطل کند؛ نه این را کفشگر گویند و نه آن دیگر را درزی، معاملات ایشان گواه ایشانست. بدان که کسی نام درفش و نشگرده، و کوبه، و... امثال این بردهد او نه کفشگر باشد؛ و یا این دیگری که می‌گوید پیراهن راست باید، و درز خورد باید، و بخیه راست باید زد، و سوزن و ناخن برا چنین باید، این گفت درزی نمودنست نه درزی کردنست، و آن که آن دیگر فرامود حکایت

۱ - الانساب سمعانی ج ۳ ص ۱۷۷.

۲ - نقل از ورق اول باب چهارم نسخهٔ تاشکند.

۳ - ورق ۱۳، باب اول.

کفشگری است نه کفشگری ...^۱

رساله سمرقندیه: رساله مختصری است مشتمل بر نامه‌های احمد جام در پاسخ سؤالاتی که از اطراف خاصه از مردم سمرقند بعنوان شیخ می‌رسید. این رساله قبل از مقامات سدیدالدین غزنوی شروع می‌شود و جزو مجموعه‌ای است که پیش از این یاد شد. این نسخه بشمارهٔ عکس ۵۸۷، میکروفیلم ۱۱۴۱ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مضبوط است. (بطور کامل بجز يك سطر که از آخر آن افتاده است). رساله سمرقندیه در ۳۷ ورق بصفحات ۱۷ سطری نوشته شده است از مشخصات نسخه اینکده در حاشیه صفحهٔ چپ از ورق اول مبری با عبارت: «وقف مولوی خاند باب جدید» دیده می‌شود. رساله بعد از نعت پروردگار چنین آغاز می‌شود:

... حق تعالی روضه شیخ الاسلام سلطان الطریقه، و برهان الحقیقه، از نور پرکناد و برکات او از اهل اسلام منقطع نکند. اهل سمرقند از آن صدر اجل نورالله حضرته و طیب تربته التماس و اقتراح کردند که بیان فرمایند که چد چیز است ...؟

شیخ درمقابل هریکی از این پرسشها جوابی درخور آن داده

است.^۲

کنوزالحکمه: این کتاب در نیمهٔ ماه جمادی الاخری سال ۵۳۳ هجری در اواخر عمر شیخ الاسلام در بیست باب تألیف یافته است. آقای محمد

۱ - ورق چهل و پنج از باب دهم .

۲ - جزئی از این رساله ضمیمهٔ (مقامات ژنده پیل ص ۲۰۹) در سال ۱۳۴۰ شمسی باهتمام آقای دکتر حشمت مؤید سنندجی بوسیلهٔ بنگاه ترجمه و نشر کتاب در

تهران بچاپ رسیده است .

ابراهیم جامی الاحمدی از بازماندگان شیخ و از طلاب فعلی علوم دینی در جام نسخه‌ای جدیدالتحریر از این کتاب را که از روی نسخه اصلی کتابت شده بود در شهر جام در اختیار نگارنده گذارد .

نسخه دیگری از این کتاب در کتابخانه دانشگاه توپینگن بشماره ۱۷۱۶ مضبوط است^۱. نسخه‌ای است کامل بخط نستعلیق خوش در ۱۴۴ ورق هر صفحه ۱۹ سطر .

شیخ در مقدمه کتاب می‌گوید :

« . . . از دوستان و اهل صلاح یاری می‌خواهم بدعا مدد می‌کنند تا این کتاب کرده آید بر نیکوترین نهادی . . . و این کتاب را سنوزا حکمة نام نهادیم و در این کتاب بسیار در و جواهر است هر که بر تواند گرفت . . . این کتاب را مبوب کردیم تا اگر کسی خواهد که بای از این ابواب و فصلی از این فصول بنگرد برو آسان باشد .»

آنگاه شیخ عنوان ابواب بیست گانه کتاب را با هم می‌آورد؛ هر باب با آیدای از قرآن مجید آغاز و تا آخر آن باب در پیرامون مضمون آن آیه شریفه با نثری بسیار ساده و دور از پیچیدگی و تعقید بیان مطلب می‌شود . نمونه‌ای از نثر کتاب :

« . . . اما چون داند که راست نخواهد آمد بتواضع و

نفاق و چاپلوسی و دشمن فروشی در آید و روباه سازی فراکردن گیرد

۱ - میکروفیلم این نسخه بمرحمت دوست دانشمند آقای دکتر رجائی رئیس دانشکده ادبیات مشهد از دانشگاه توپینگن آلمان تهیه و در اختیار نگارنده قرار گرفت .

هر مرغی را مکان دیار دگرست این گوهر فقر را عیار دگرست
(دیوان نسخه عکسی)

در کوی خرابات چه درویش و چه شاه
در راه یگانگی چه طاعت چه گناه
برکنگرة عرش چه خورشید و چه ماه
رخسار قلندری چه روشن چه سیاه
(دیوان نسخه عکسی) ۵



چند کلمه در معرفی این کتاب

سبب نوشتن کتاب ، وجه تسمیه آن بمفتاح النجات و زمان تألیف آن :

شیخ احمد این کتاب را در اواخر شعبان سنه ۵۲۲ هجری قمری در ۸۲ سالگی بمناسبت توبه فرزندش خواجه نجم الدین ابوبکر و در خواست وی از پدرنوشته است^۱ . غرض از تألیف کتاب را ، از بیان خود شیخ بشنویم :

۵۵ باب آثار و تصانیف احمد جام باین منابع می توان مراجعه نمود :

خلاصة المقامات ابوالمکارم جامی چاپ لاهور ص ۲۰ . مجله سخن ادبی شماره ششم از سال دهم . نفحات الانس ذیل ترجمه احوال احمد جامی نامقی . مقدمه مقامات ژنده پیل چاپ تهران ۱۳۴۰ شمسی . طرائق الحقایق ج ۲ ص ۲۶۱ . مجله اخبار دانشگاه تهران شماره مهر ماه ۱۳۳۸ . مجله راهنمای کتاب شماره چهارم از سال دهم . هدیه العارفین چاپ استانبول . و نیز به تذکرة های : عرفات العاشقین ، ریاض العارفین ، و تذکرة شیخ محمد بن صدیق الکججی ذیل شرح حال احمد جام (ژنده پیل) .

۱ - شهاب الدین اسمعیل یکی از فرزندان شیخ در رساله ای که تحت عنوان « در اثبات بزرگی احمد جام » نوشته و ضمیمه مقامات غزنوی بچاپ رسیده است خواجه ابوبکر را ششمین فرزند شیخ نام برده که بعد از احمد جام حیات داشته است . مقامات ص ۱۸۷-۱۷۹ . نیز رجوع شود به خلاصة المقامات ص ۱۷۰ .

« . . . اما چون ایزد تعالی بفضل و مشیت خود فرزند ما
خواجه ابوبکر را لباس توبه پوشانید ، و راه درگاه خود بر او گشاده
کرد ، و توفیق رفیق وی گشت تا از مجالست پراکنندگان و اهل فساد
با مجالست و صحبت عزیزان درگاه و اهل صلاح بدل گردانید ، از ما
درخواست کرد تا آنچه حالی ویرا بدان حاجت افتد از مقامات راه دین
و حق و حقیقت و اسباب دین وی آنچه بلفظ موجز تر و مختصر تر
بنویسیم تا بحجم کمتر باشد و نویسندگان و طالبانرا در نوشتن و
خواندن آن رغبت افزاید . . . و این کتاب را « مفتاح النجات » نام
نهادیم از بهر آن را تا هرکسی این کتاب را برخواند و بدین تمسک
کند نجات یابد . . . » .

این کتاب نیز مفتاحی است برای گشایش مشکلات مریدان و جواب
به پرسشهای کسانی که بسبب بعد مسافت و زندگی در شهرهای دور دسترسی
بشیخ نمی داشته‌اند . نام این کتاب در مقدمه « سراج السائرین » از تصنیفات
شیخ و در کتاب خلاصه المقامات باب چهارم از مقاله اول ص ۲۰ - از منابع
قدیم درباره آثار شیخ - ذکر شده است .

موضوع کتاب : در بیان اعتقادات اهل سنت و جماعت و روش محققان
و شیوه اهل ورع و زهد و تقوی، و سیرت سالکان و راه روندگان بحق است .
نیز مباحثی کلی و ارزنده در باب تائبان و روش ایشان ، کیفیت امر و نهی ،
کسب و کار ، قناعت ، تفویض و توکل ، سماع درویشان ، زاویه داری و آئین
آن ، پیر و نشانهای او ، روش صدیقان و ابدال حق ، وصف ارباب حقیقت ،
اهمیت علم آموزی و ارزش کسب معرفت ، نشان عالمان حقیقی و کسانی که

در طلب دانش اند نه نمایش ، ناپیراستگان و خرقه‌پوشان ریاکار و پرهیز از ایشان ، بازگذاوردن در سرای بروی مسلمان و جهود و گبر و ترسا و دریغ نداشتن نان از ایشان و نظائر این مطالب بطور مستوفی با ذکر شواهد و مثالهای ساده و گوناگون در این کتاب آمده است .

از تأمل در فواتح بابها چنین بنظر می‌رسد که ابتدا یکی از مریدان محاضرات و ملفوظات شیخ را نوشته و بعدها از روی آن نسخه‌ها گرفته و به اطراف فرستاده‌اند ؛ و یا یکی از مریدان از نسخه دست نویس شیخ با افزودن القابی از قبیل « قطب العالم » ، « حاکم العدل » ، « حجة الحق » ، « الداعی الی الله » در آغاز بعضی از بابها استنساخ نموده باشد . در هر دو صورت ملاحظه جمله دعائی : « قدس الله سره » یا « رحمه الله علیه » پس از نام و کنیه شیخ در مقدمه بابها مؤید این احتمال است که کار تکثیر « مفتاح - النجات » باید بعد از وفات شیخ صورت گرفته باشد .

خصوصیات کتاب : مفتاح النجات در يك مقدمه و هفت باب و دو فصل نگارش یافته است . در آغاز کتاب سبب تبویب آن به هفت باب بشرح بیان گشته و بخوانندگان چنین توصیه شده است :

« ... هر که این کتاب را برخواند، چنان باید که مذهب‌گری و تعصب نکند ، و خصومت‌گری و هر چه بدین انواع بازگردد همه با يك سو نهد و بتأمل تمام در این کتاب نظر کند... » .

نام چند کتاب دیگر از آثار شیخ احمد مانند : « انیس التائبین » ، « سراج السائرین » ، « فتوح القلوب » ، « روضة المذنبین » ، « بحار الحقیقه » و « کنوز الحکمة » در ابتدای این کتاب ذکر شده است . نیز بین مطالب

بابهای اول و دوم و سوم این کتاب یعنی : در توحید و ایمان - در سنت و جماعت - در توبه و استقامت ، با بابهای سوم و چهارم و ششم کتاب انیس التائین شباهت تام^۱ وجود دارد .

علائم و مشخصات نسخه‌های پنجگانه این کتاب

که در تصحیح و مقابله مورد استفاده واقع شده‌اند :

پس از کوشش و تلاش بسیاری که از مدت‌ها پیش در باب اطلاع بر نسخ دست نویس موجود از این کتاب بعمل آمد سرانجام به پنج نسخه از آن در کشورهای ترکیه (قونیه - سلیمانیه) ، آلمان (توبینگن) ، افغانستان (کابل) و اتریش (وین) دسترسی پیدا شد و فیلم و عکس آنها برای مقابله و تصحیح متن بدست آمد . اکنون علامات و مشخصات آن نسخه‌ها در ذیل آورده می شود .

۱ - نسخه^۲ محفوظ در کتابخانه وموزه سلطنتی وین ، اتریش : شماره^۳ نسخه ۱۶۷۶ می‌باشد . این نسخه که با قرائن موجود اقدم و اصح^۴ نسخ این کتاب در زمان حال بشمار می‌رود ، هر چند تاریخ کتابت آن روشن نیست اما با ملاحظه^۵ دقیق رسم الخط^۶ و شیوه^۷ املائی کلمات و مقایسه^۸ آن با سایر مخطوطات مشابه چنین استنباط می‌شود که تاریخ تحریر آن نباید از قرن ۶ و ۷ مؤخرتر باشد . خط^۹ آن نسخ کهنه و در ۵۵ ورق صفحات ۲۰ سطری نوشته شده است . در صدر ورق اول نسخه مهری بزرگ دیده می‌شود که در آن يك بيت شعر حك^{۱۰} شده است .

آیات قرآنی و اخبار و احادیث در این کتاب با ضبط اعراب آنها نوشته شده و کاتب کلماتی را که در صحت اعراب آنها تردیدی داشته ، بدون

تا خویشتن را بردل و چشم خلق بیاراید تا بنوعی از انواع برسر قومی از مردمان مهتری فرا کردن گیرد و بهیچ حال این ددبده خدایی از سر وی بیرون نشود. فرعون ملعون نخست خیار زار بانی فرا گرفت پاره پاره فراتر می رفت تا آنگاه بدانجا رسید که دعوی خدایی کرد اما می ترسید که آشکارا بگفتی تا آنگاه که قومی او را بدان فرا ستدند^۱ .
 روضة المذنبین و جنّة المشتاقین : این کتاب را شیخ احمد در محرم سنه ۵۲۶ هجری بنام سلطان سنجر سلجوقی تألیف کرده است . قاسم انوار این کتاب را خوانده و در دیوان خود از آن چنین یاد می کند :

روضه المذنبین احمد جام آن نهنگ محیط بحر آشام
 آسمانیست پر مه و پروین بوستانی است پر گل و نسرين^۲

يك نسخه خطی از این کتاب را اخیراً کتابخانه مجلس شورای ملی خریداری نموده است . شماره آن ۷۶۲۸ در ۷۲ ورق ۱۹ سطری بطول و عرض ۱۰ × ۲۶ سانتی متر بخط نسخ متوسط . شیخ در مقدمه چنین می گوید :
 ما این کتاب را بپارسی انشاء کردیم تا هم خاص و هم عام را فایده باشد و آن را «روضه المذنبین و جنّة المشتاقین» نام نهادیم تا مذنبان در این مرغزار چرا می کنند و مشتاقان در این جنّت تماشا می کنند. و باز می گوید: این کتاب را از بهر آن کردیم تا گنهکاران باری بیدکاری خویش از رحمت خدای نومید نشوند . . . و حق را مقرر باشند مگر نجات یابند .

۱ - ورق ۷۱ از باب نهم .

۲ - دیوان شاه قاسم انوار ص ۳۵۱ .

در مقدمه کتاب عنوان بابهای بیست و سه گانه ذکر شده و سپس هر بابی جداگانه با تفصیل مربوط آمده است .
نمونه‌ای از نثر کتاب :

« در بنی اسرائیل مردی بود که گناه بسیار کردی و توبه نیز بسیار کردی ؛ تا آخر روزی در اندیشید، از بس جفا و خطا و معصیت که کرده بود دلش از خود بگرفت، برخاست و از سرتنگدلی بصره^۱ شد ... » .

بحار الحقیقة: این کتاب دارای ۱۸ باب می‌باشد که در سنه ۵۲۷ هجری تألیف یافته است . مؤلف خلاصه المقامات این کتاب را در اختیار داشته و این قسمت را بعنوان نمونه نقل می‌کند :

« نگر که از سر دانشمندی و از سر شناختگی در این سخنان ننگری که دین خویش و دین دیگران بر باد دهی . بسیار خواجه امامان هستند که در این سخنان در اندیشند و هیچ ندانند ، آنگاه گویند این هیچ نیست که این سخنان در هیچ کتاب ندیده‌ایم و نشنیده‌ایم »^۲ .

سراج السائرین : این کتاب در سه مجلد و ۷۵ باب^۳، در سال ۵۱۳ هجری و در سن ۷۲ سالگی شیخ نوشته شده است^۴ . نکته‌ای که باید بآن توجه داشت

۱ - ورق ۲۱ از باب چهارم .

۲ - خلاصه المقامات ص ۲۲-۲۱ .

۳ - در خلاصه المقامات مقاله اول باب چهارم ص ۲۰ این کتاب معرفی شده است .

۴ - نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه ملک تهران در ۲۴ باب به شماره ۴۲۶۵ مضبوط است . این قسمت در حقیقت يك ثلث از مجموع کتاب و يك مجلد از سه مجلد موجود از آن است .

این است که شیخ بعضی از تصانیف دیگر مانند (مفتاح النجات تألیف ۵۲۲ هجری) را در این کتاب نام می‌برد؛ بنابراین باید تألیف این کتاب قبل از سراج السائرین باشد، در صورتیکه تاریخ تألیف آن را همه جا ۵۲۲ نقل کرده‌اند و تاریخ تألیف سراج السائرین ۵۱۳ است. ممکن است چنین فرض نمود که شیخ مقدمه سراج السائرین را سالها پس از اتمام کتاب نوشته و آن ضمیمه کرده باشد و یا مریدی از پیروان شیخ دیباچه‌ای بر آن ترتیب داده و نام چند کتاب را که شیخ پس از سراج السائرین تألیف کرده بدون توجه در آن دیباچه آورده باشد.

نمونه‌ای از نثر کتاب :

« . . . اگر یکی از شما رسنی فرا ستاند و بدین کوه شود، و پاره‌ای هیمه جمع کند، و بیاورد و بفروشد، تا بدان از مردم بی‌نیاز شود، آن بهتر او را از آن که از مردمان چیزی خواهد اگر دهند و اگر ندهند! »

مثال دیگر :

« . . . حق و باطل در هر نوعی که باشد قومی فرا ستانند و قومی ردکنند؛ پس دل از گفت مردمان فارغ باید داشت و حق می‌باید گفت تا درستگار باشی »^۱.

خواجه علاء الملك جامی در «خلاصة المقامات» چند کتاب دیگر از تصانیف شیخ احمد جام را که بنا بر روایت او در فترت چنگیزخان مفقود شده

۱ - سراج السائرین باب دوم .

۲ - سراج السائرین باب سوم .

است بدین ترتیب نام می برد : فتوح الروح - اعتقادنامه - تذکیرات - زهدیات و يك مجلد از کتاب سراج السائرین^۱ .

اسمعیل پاشای بغدادی تصنیف دو کتاب دیگر را با عناوین : ۱ - سرالمكنون فی الطلسمات ۲ - انس المستأنین ، به احمد جام نسبت می دهد^۲ که نام این دو کتاب در جای دیگر دیده نشد .

مرحوم سعید نفیسی نیز دو مثنوی بنامهای ۱ - محبت نامه ۲ - سوز و غم را از شیخ می داند ، اما نام این دو کتاب در مرجع دیگری بدست نیامد^۳ .

دیوان شعر احمد جام

صاحبان اغلب منابع که از آثار و تصانیف شیخ احمد جام نام برده اند دیوان شعری هم باو نسبت داده اند .

کتاب شعر منسوب به احمد جام حداقل ۵ بار در فاصله سالهای ۱۳۴۲ - ۱۳۰۲ هجری قمری بنام « دیوان حضرت احمد ژنده پیل » در هند بچاپ رسید . در سال ۱۳۰۳ هجری قمری دیوانی شامل ۲۸۲۰ بیت و يك مثنوی کوتاه در کانپور ، و دیوانی دیگر شامل ۴۰۰۰ بیت در لاهور بنام « دیوان شعر ژنده پیل احمد جام » بطبع رسید^۴ . دیوانهای چاپی موجود ، همه ساختگی است و بدلایلی بسیار که در جای خود می آید انتساب آنها به احمد جام مطلقاً صحت ندارد و غالباً از قبیل اشعاری است که قاضی شوشتری در مجالس المؤمنین

۱ - خلاصة المقامات ص ۲۰ .

۲ - هدیه المارفين چاپ استانبول .

۳ - مقاله مرحوم سعید نفیسی در مجله اخبار دانشگاه مهر ۱۳۳۸ .

۴ - نسخهائی از این دیوان در کتابخانه های ایران موجود است .

بداحمد جام نسبت داده است .

نسخه‌هایی از دیوان منسوب باحمد جام در کتابخانه‌های خارج : در موزه

بریتانیا اکنون دو نسخه از دیوان منسوب به احمدجام موجود است :

۱ - یکی همان است که مشخصات آن در جلد دوم فهرست «ریو»

ص ۵۵۱ آمده و به شمارهٔ or. 269 در آن موزه مضبوط می‌باشد . این نسخه

بخط نستعلیق است و تاریخ کتابت آن روشن نیست و بقرائنی آن را از قرن

۱۸ میلادی دانسته‌اند .

۲ - نسخه‌ای است مذکور در فهرست دستی همین کتابخانه به شمارهٔ

or. 5599 و ضمن مجموعه‌ای باختصار معرفی گردیده است . این مجموعه

شامل دیوان هلالی جغتائی - دیوان احمد جام - غزلیات حافظ و اشعار سعدی

است . دیوان احمد جام از ورق ۵۲ مجموعهٔ مزبور شروع و بوق ۱۰۶ ختم

می‌شود . تاریخ کتابت نسخه ۱۰۳۱ هجری است .

دیوان احمد جام در کتابخانهٔ دیوان هند - انگلستان : دو نسخهٔ دیگر از

دیوان احمدجام در کتابخانهٔ دیوان هند - انگلستان (India-office) بشرح

ذیل موجود می‌باشد :

۱ - نسخه‌ای به شمارهٔ 910 . 399 . I. O. که شرح آن در صفحهٔ

۵۶۸ - ۵۶۹ فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ دیوان هند آمده است . نسخه بخط

نستعلیق درشت در ۱۰۴ ورق کتابت شده است .

۲ - نسخهٔ دیگری از دیوان احمد جام به شمارهٔ 2883 . 3547 . I. O.

بخط نستعلیق نوشته شده و تاریخ کتابت آن رمضان ۱۰۶۹ هجری^۱ است .

۱ - عکس این دیوانهای چهارگانه به محبت دوستان فاضل و گرانمایه دکتر غلامحسین

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد)

(مشخصات و جزئیات و نمونه محتویات این دیوانها در جای خود بشرح بیان خواهد شد).

دیوان شعر احمد جام محفوظ در کتابخانه نافذ پاشا در استانبول: این نسخه به شماره ۳۹۹ جزو مجموعه‌ای همراه با مقامات امام سدیدالدین غزنوی در کتابخانه مذکور مضبوط و عکس آن اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (شماره میکروفیلم ۵۸۷) موجود می باشد .

نسخه در ماه رجب ۸۲۵ کتابت شده و نام کاتب روشن نیست . این نسخه مجموعاً دارای ۲۵۳۷ بیت است اما شماره واقعی ابیات باید بیش از این باشد زیرا اشعار چند صفحه از نسخه محو شده و بحساب نیامده است . اشعار به ترتیب حروف الفبائی در قافیه مرتب نشده، و انواع شعر در آن مخلوط است. کاتب چند قطعه شعر و ابیاتی در مدح شمس تبریزی و غزلی نیز از خود شمس بد نسخه الحاق نموده است . سپس غزلی از احمد جام با این مطلع و با تخلص «احمد» ثبت شده است :

در اشك آورده‌ام تا نرخ گوهر بشکنم

رنك زرد آورده‌ام تا قیمت زر بشکنم

هر چند تازمانی که يك نسخه اصیل و منقح از دیوان شیخ جام کشف نشود نمی توان هیچ يك از نسخه‌های موجود کتاب شعر منسوب به او اعم از چاپی یا عکسی یا خطی را از بن دندان و بی تردیدی بعنوان نسخه‌ای واقعی از اثر منظوم شیخ معرفی نمود ؛ مع الوصف پس از مقایسه دقیق این نسخه با

(بقیه پاورقی از صفحه قبل)

یوسفی و دکتر جلال متینی استادان دانشگاه مشهد از لندن تهیه و در اختیار بنده گذارده شده است .

سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج از کشور، و مطالعه مضامین ارزنده اشعار این نسخه با سایر نسخه‌ها، و با در نظر گرفتن شیوه فکر احمد جام، و نوع لغات و ترکیبات و استعمالات و اصطلاحات خاصی که در آثار خود به کار می‌برد - و در این نسخه بخوبی منعکس است - و همچنین نبودن اشعار رکیک و بی‌مایه و فاقد ارزش نسخ چاپی در این نسخه، و باز وجود بسیاری از اشعار این دیوان در حدیقه الحقیقه قطب الدین محمد نوه شیخ احمد (تالیف ۶۴۱ هجری)، می‌توان اظهار داشت که اگر تمام اشعار دیوان موصوف را از احمد جام ندانیم، لااقل قسمت اعظم آنها را فعلاً می‌توانیم جزو اشعار مسلم‌الصدور او بشناسیم، مگر اینکه بعدها با پیدایش اسناد و نسخه جدید و معتبرتری از دیوان احمد ژنده‌پیل خلاف این فرض به ثبوت برسد.

اینک برای نمونه بیتی چند از این دیوان (نسخه کتابخانه نافذ پاشا)

در اینجا آورده می‌شود:

هر که را روی در نکو نامی است	طمع عاشقی از او خامی است
چند گوئی که عشق نام نکوست	نام نیکوی عشق بد نامی است
گام بر کام نه که در ره عشق	گام اول که هست ناکامی است
مرغ او بو سعید ابوالخیر است	باز او با یزید بسطامی است
رو که تو مرغ دام و دانه نه‌ای	زانکه طبع تو تند و خامی است
در خرابات عشق کی پرسند	که حجازیست خواجه یا جامی است
احمد! مست باش در ره عشق	تا بگویند که احمد جامی است

(دیوان نسخه عکسی)

و نیز:

بر سر بازار عشق آزاد نتوان آمدن
از عتاب دوستان چون سایه نتوان بررهید
کوچه تنگ است اندرو با پرنگنجد هیچ مرغ
شب بکوی دوست پنهانی و بدنامی روند
بر سر گنج آن رسد کاو پی بتاریکی برد
نیک نامان را مسلم نیست پنهان آمدن
جان بیاید دادن و چون سایه بی جان آمدن
بال و پر بگذار تا بتوانی آسان آمدن
مشعله بر کف بسوی گنج نتوان آمدن
(دیوان نسخه عکسی)

ای عزیزان یار ما را دوش در سر شور بود
رفتم آنجا گرچه راهم دور و شب دیجور بود
دیدم اندر راه بر درگاه آن شاه جهان
هر چه اندر کل عالم عاشقی مشهور بود
از چراغ و شمع کس را یاد نامد زان سبب
کز جمال خوب رویان نور اندر نور بود
فش میدانش ز رخسار و لب روحانیان
تکیه گاه عاشقانش دیده‌های حور بود
بوی خوش نامد به کار اندر سرای سور او
زانکه خاک کوی او خود عنبر و کافور بود
های‌های عاشقان و وای وای صادقان
کس نداند کاندربنجا ماتی یا سور بود
مقریان انا فتحنا می‌سزایندند خوش
ساقیانش بایزید و شبلی و منصور بود
« دیوان نسخه عکسی »

و دورباعتی از این دیوان :

قرائی و زهد و علم کار دگرست
تسبیح و نماز از شمار دگرست

هر مرغی را مکان دیار دگرست این گوهر فقر را عیار دگرست
(دیوان نسخه عکسی)

در کوی خرابات چه درویش و چه شاه

در راه یگانگی چه طاعت چه گناه

برکنگره عرش چه خورشید و چه ماه

رخسار قلندری چه روشن چه سیاه

(دیوان نسخه عکسی) ۵



چند کلمه در معرفی این کتاب

سبب نوشتن کتاب ، وجه تسمیه آن بمفتاح النجات و زمان تألیف آن :

شیخ احمد این کتاب را در اواخر شعبان سنه ۵۲۲ هجری قمری در ۸۲

سالگی بمناسبت توبه فرزندش خواجه نجم الدین ابوبکر و در خواست وی از

پدر نوشته است^۱ . غرض از تألیف کتاب را ، از بیان خود شیخ بشنویم :

۵ در باب آثار و تصانیف احمد جام باین منابع می توان مراجعه نمود :

خلاصة المقامات ابوالمکارم جامی چاپ لاهور ص ۲۰ . مجله سخن ادبی شماره

ششم از سال دهم . نفعات الانس ذیل ترجمه احوال احمد جامی نامقی .

مقدمه مقامات ژنده پیل چاپ تهران ۱۳۴۰ شمسی . طرائق الحقایق ج ۲ ص

۲۶۱ . مجله اخبار دانشگاه تهران شماره مهر ماه ۱۳۳۸ . مجله راهنمای

کتاب شماره چهارم از سال دهم . هدیة العارفین چاپ استانبول . و نیز به

تذکره های : عرفات العاشقین ، ریاض العارفین ، و تذکره شیخ محمد بن صدیق

الکججی ذیل شرح حال احمد جام (ژنده پیل) .

۱ - شهاب الدین اسمعیل یکی از فرزندان شیخ در رساله ای که تحت عنوان « در

اثبات بزرگی احمد جام » نوشته و ضمیمه مقامات غزنوی بچاپ رسیده است

خواجه ابوبکر را ششمین فرزند شیخ نام برده که بعد از احمد جام حیات

داشته است . مقامات ص ۱۸۷-۱۷۹ . نیز رجوع شود به خلاصة المقامات ص ۱۷۰

« . . . اما چون ایزد تعالی بفضل و مشیت خود فرزند ما خواجه ابوبکر را لباس توبه پوشانید ، و راه درگاه خود بر او گشاده کرد ، و توفیق رفیق وی گشت تا از مجالست پراکنندگان و اهل فساد با مجالست و صحبت عزیزان درگاه و اهل صلاح بدل گردانید ، از ما درخواست کرد تا آنچه حالی ویرا بدان حاجت افتد از مقامات راه دین و حق و حقیقت و اسباب دین وی آنچه بلفظ موجز تر و مختصر تر بنویسیم تا بحجم کمتر باشد و نویسندگان و طالبانرا در نوشتن و خواندن آن رغبت افزاید . . . و این کتاب را «مفتاح النجات» نام نهادیم از بهر آن را تا هرکسی این کتاب را برخواند و بدین تمسک کند نجات یابد . . . » .

این کتاب نیز مفتاحی است برای گشایش مشکلات مریدان و جواب به پرسشهای کسانی که بسبب بعد مسافت و زندگی در شهرهای دور دسترسی بشیخ نمی داشته‌اند . نام این کتاب در مقدمه «سراج السائرین» از تصنیفات شیخ و در کتاب خلاصه المقامات باب چهارم از مقاله اول ص ۲۰ - از منابع قدیم درباره آثار شیخ - ذکر شده است .

موضوع کتاب : در بیان اعتقادات اهل سنت و جماعت و روش محققان و شیوه اهل ورع و زهد و تقوی، و سیرت سالکان و راه روندگان بحق است . نیز مباحثی کلی و ارزنده در باب تائبان و روش ایشان ، کیفیت امر و نهی ، کسب و کار ، قناعت ، تفویض و توکل ، سماع درویشان ، زاویه داری و آئین آن ، پیر و نشانهای او ، روش صدیقان و ابدال حق ، وصف ارباب حقیقت ، اهمیت علم آموزی و ارزش کسب معرفت ، نشان عالمان حقیقی و کسانی که

در طلب دانش اند نه نمایش ، ناپیراستگان و خرقه‌پوشان ریاکار و پرهیز از ایشان ، باز گذاردن در سرای بروی مسلمان و جهود و گبر و ترسا و دریغ نداشتن نان از ایشان و نظائر این مطالب بطور مستوفی با ذکر شواهد و مثالهای ساده و گوناگون در این کتاب آمده است .

از تأمل در فواتح بابها چنین بنظر می‌رسد که ابتدا یکی از مریدان محاضرات و ملفوظات شیخ را نوشته و بعدها از روی آن نسخه‌ها گرفته و به اطراف فرستاده‌اند ؛ و یا یکی از مریدان از نسخه دست نویس شیخ با افزودن القابی از قبیل « قطب العالم » ، « حاکم العدل » ، « حجّة الحق » ، « الداعی الی الله » در آغاز بعضی از بابها استنساخ نموده باشد . در هر دو صورت ملاحظه جمله دعائی : « قدس الله سرّه » یا « رحمة الله علیه » پس از نام و کنیه شیخ در مقدمه بابها مؤید این احتمال است که کار تکثیر « مفتاح - النجات » باید بعد از وفات شیخ صورت گرفته باشد .

خصوصیات کتاب : مفتاح النجات در یک مقدمه و هفت باب و دو فصل نگارش یافته است . در آغاز کتاب سبب تبویب آن به هفت باب بشرح بیان گشته و بخوانندگان چنین توصیه شده است :

«... هر که این کتاب را برخواند، چنان باید که مذهب‌گری و تعصب نکند ، و خصومت‌گری و هر چه بدین انواع بازگردد همه با یک سو نهد و بتأمل تمام در این کتاب نظر کند...» .

نام چند کتاب دیگر از آثار شیخ احمد مانند : « انیس التائبین » ، « سراج السائرین » ، « فتوح القلوب » ، « روضة المذنبین » ، « بحار الحقیقه » و « کنوز الحکمة » در ابتدای این کتاب ذکر شده است . نیز بین مطالب

بابهای اول و دوم و سوم این کتاب یعنی : در توحید و ایمان - در سنت و جماعت - در توبه و استقامت ، با بابهای سوم و چهارم و ششم کتاب انیس التائبین شباهت تام وجود دارد .

علائم و مشخصات نسخه‌های پنجگانه این کتاب

که در تصحیح و مقابله مورد استفاده واقع شده‌اند :

پس از کوشش و تلاش بسیاری که از مدت‌ها پیش در باب اطلاع بر نسخ دست نویس موجود از این کتاب بعمل آمد سرانجام به پنج نسخه از آن در کشورهای ترکیه (قونیه - سلیمانیه) ، آلمان (توبینگن) ، افغانستان (کابل) و اتریش (وین) دسترسی پیدا شد و فیلم و عکس آنها برای مقابله و تصحیح متن بدست آمد . اکنون علامات و مشخصات آن نسخه‌ها در ذیل آورده می شود .

۱ - نسخه محفوظ در کتابخانه وموزه سلطنتی وین ، اتریش : شماره نسخه ۱۶۷۶ می باشد . این نسخه که با قرائن موجود اقدم و اصح نسخ این کتاب در زمان حال بشمار می رود ، هر چند تاریخ کتابت آن روشن نیست اما با ملاحظه دقیق رسم الخط و شیوه املائی کلمات و مقایسه آن با سایر مخطوطات مشابه چنین استنباط می شود که تاریخ تحریر آن نباید از قرن ۶ و ۷ مؤخرتر باشد . خط آن نسخ کهنه و در ۵۵ ورق صفحات ۲۰ سطری نوشته شده است . در صدر ورق اول نسخه مهری بزرگ دیده می شود که در آن يك بيت شعر حك شده است .

آیات قرآنی و اخبار و احادیث در این کتاب با ضبط اعراب آنها نوشته شده و کاتب کلماتی را که در صحت اعراب آنها تردیدی داشته ، بدون

اعراب رها کرده است .

حروف «پ»، «چ»، «ژ» همد جا با يك نقطه نوشته شده است .

حرف «گ» بصورت «ك» و بطور کوفی آن (ك).

حرف «ی» بصورت «ی» با دو نقطه .

کلماتی مانند «حیات»، «نجات» بصورت «حياة»، «نجاه» یا

«حیوة»، «نجوة»؛ «بلکده»، «چنانکده»، «هرکه»، «هرچده»، «آنچده»

بصورت قدیم آنها: «بلک»، «چنانک»، «هرک»، «هرج»، «آنچ» .

«چنین» و «چنان» بصورت «جنین» و «جنان» با ضمه‌ای بر

روی حرف اول .

«سخت‌تر»، «دوست‌تر»، «هیچ چیز» بتخفیف بصورت: سخت‌ر،

دوست‌ر، هیچیز .

از خصوصیات لهجوی نسخه آنکه کسرهٔ اضافه در غالب جاها بصورت

«ی» در آمده است مانند: «کتابی خدای» بجای «کتابِ خدای» و «دری

یتیمی» بجای «درِ یتیمی» و امثال آن .

دیگر از نشانه‌های رسم الخط^۲ نسخه آنکه حرف نفی «ند» همدجا

جدا از کلمه نوشته شده: «نه می‌گویند» و «نه اندیشند» و نظائر آن .

دیگر «بد» حرف اضافه و تأکید در اول اسمها و فعلها که امروز

مکسور تلفظ می‌شود با ضبط علامت فتحه بر روی آنها نوشته شده است:

بأخلاق، بتوبه، برو، بنگر...

غلطهای املائی که نتیجهٔ سهو کاتب است جای جای در نسخه بچشم

می‌خورد: نشست و خواست، فضایل گندار، خورد و بزرگ، ژاژ خوابید

و نظائر آن .

در بعض جاها کلمه یا کلماتی که از متن افتاده است دیگر بار در حاشیه صفحات آمده و دلیل بر آن است که این نسخه با نسخه مضبوطی مقابله شده است . این نسخه با مقایسه نسخه‌های چهارگانه دیگر از این کتاب که زیلاً معرفی می‌شود معتبرتر و کهنه‌تر است : کلمات بی نقطه کم دارد ، و موارد ناخوانا نیز در آن کم ، و از نظر درستی کلمات و حفظ غالب ممیزات رسم الخط قدیم فارسی ، و رعایت امانت در ضبط صحیح لغات و استعمالات کهن ، و کمتر داشتن غلط و تصحیف ، اصح^۱ و اقدم نسخ موجود از این کتاب بشمار می‌رود و مدار کار نگارنده در تصحیح این متن قرار گرفته است . علامت رمز این نسخه در حواشی « و » است .

۲- نسخه مضبوط در کتابخانه اسعد افندی (سلیمانیه) ترکیه ، بشماره ۱۷۲۸ . نسخ‌دای است تمام و کامل در ۱۱۹ ورق هر صفحه ۹ سطر ، تاریخ استنساخ آن اواسط شعبان سنه ۸۳۶ هجری قمری است مکتوب بخط نستعلیق متوسط . مهری کلان بر ذیل صفحه دست راست از ورق دوم آن دیده می‌شود . در این نسخه حروف نقطه دار غالباً بدون نقطه نوشته شده است ؛ آیات قرآنی و احادیث عموماً بدون تفاوت بهمان خط نستعلیق کتابت شده است .

حروف « پ » ، « چ » ، « ژ » همه جا با یک نقطه .

حرف « گ » بصورت « ک » .

حرف « ی » در غالب جاها با دو نقطه « یی » .

حرف « س » غالباً با سه نقطه در زیر آن « سین » .

کلمات: «چنانکه»، «آنچه»، «هرکه»، «هرچه»، «بلکه» و نظائر آن بصورت قدیم: «جنانک»، «آنچ»، «هرک»، «هرج»، «بلک» ... کتابت شده است.

این نسخه بنسبت نسخدای است کهن، غلط و سقط کم دارد، و کلمات و تعابیر قدیم در آن حفظ شده و دست نخورده مانده است. علامت اختصاری این نسخه در حواشی بصورت: «س» ضبط گردیده است.

۳- نسخه متعلق به موزه قونیه در ترکیه: شماره آن ۱۲۴۹ و عکس این نسخه بشماره ۵۲۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. نسخه قونیه تا نیمدهای باب هفتم «آخرین قسمت کتاب» ادامه می‌یابد و با عبارت: «صلح الجسدکله» ختم می‌شود. اسم کتاب در سرلوحه آن بصورت «مفتاح-النجوة» ثبت شده است.

این نسخه در ۷۶ ورق صفحات ۱۱ سطری بخط نسخ متوسط تحریر شده است. یک جا در حاشیه ورق ۴۶ توضیح یکی از لغات کتاب (قراء) بخطی غیر از خط کاتب نسخه نوشته شده است.

حروف «پ»، «چ»، «ژ» بهمین صورت امروز با سد نقطه.

حرف «گ» همه جا بصورت «ک» است.

کاتب نسخه در نوشتن کلماتی از قبیل «بلکه»، «آنچه»، «هرچه»، «هرکه»، «زیرا که»، شیوه واحدی اختیار نکرده است: بعضی جاها بصورت امروز و جاهای دیگر بصورت: «بلک»، «آنچ»، «هرج»، «هرک»، «زیراک» نوشته شده است. آیات و روایات در نسخه با اعراب آمده است و احیاناً ضبط حرکات بعض از کلمات فارسی نیز برای تلفظ صحیح آنها مراعات شده است.

بر روی «بد» حرف اضافه و تأکید بر سر اسماء و افعال غالباً حرکت فتحه دیده می‌شود.

هرگاه کلمه‌ای از متن در حین کتابت افتاده باشد آن کلمه در حاشیه بخط کاتب نوشته شده است. این نسخه تماماً اما کم غلط است و با نسخه کتابخانه «اسعد افندی» (نسخه «س») شباهت بسیار و اختلاف کم دارد. علامت رمز این نسخه در حواشی «ق» است.

۴- نسخه مضبوط در کتابخانه دانشگاه توپینگن: شماره آن ۱۷۱۶ و در ۳۸ ورق صفحات ۱۹ سطری بخط نستعلیق بسیار خوش نوشته شده است. سر لوحه کتاب مذهب و همگی صفحات آن مجدول است. تاریخ کتابت از آخر نسخه محو شده است. از علامات نسخه آنکه در صدر ورق اول بخط نستعلیق شکسته نوشته شده است: «از کتب و مملکات حقیر فقیر عبدالله منشی طبری است. در رجب المرجب ۱۲۶۵ در شیراز اکتبای شد. محل مهر». حروف «پ»، «ج»، «ژ» بهمین صورت امروز با سه نقطه. حرف «گ» بصورت «ك».

حرف «س» در غالب جاها با سه نقطه بصورت «پ» . برخی از کلمات در این نسخه بالکل تحریف شده و یا کاتب بسلیقه شخصی صورت بعضی از کلمات را عوض کرده و لفظی مترادف با آنها که بزعم خود مناسبتر بوده آورده است. این نسخه هرچند نسخه‌ای کامل و خوش خط است اما خالی از غلط و تصحیف نیست. علامت اختصاری آن در حواشی «ت» است.

۵- نسخه مضبوط در کتابخانه وزارت اطلاعات و کلتور کابل: نسخه‌ای است جدید التحریر مکتوب سال ۱۳۳۰ هجری قمری بخط نستعلیق زیبا

هر صفحه ۱۱ سطر . کاتب نسخه یحیی گازرگاهی است . آیات و اخبار بخط نسخ با قلم خوش و مشخص از سایر مطالب کتاب تحریر و اعراب گذاری شده است ؛ اعراب کلمات در همه جا صحیح نیست بلکه محتاج تأمل است . سر لوحه کتاب و دو صفحه اول آن مذهب و تمامی صفحات مجدول است .
حرف « گ » بصورت « ک » .

حرف « پ » ، « چ » ، « ژ » بصورت امروز با سد نقطه .

حرف « س » در غالب جاها بصورت « پس » کتابت شده است . جای نام کتاب در ورق چهارم سفید مانده است . این نسخه با نسخه کتابخانه دانشگاه « توینگن » تفاوت بارزی ندارد . علامت اختصاری این نسخه در حواشی « ک » است .

روشی که در تصحیح این متن بکار رفته است

پیش از این نوشته شد که از میان نسخ پنجگانه موجود از کتاب مفتاح النجات نسخه متعلق بکتابخانه و موزه سلطنتی وین بسبب صحت و قدمت بیشتر بعنوان نسخه اساس مدارکار تصحیح این متن قرار گرفت . این نسخه با چهار نسخه دیگر بدقت و حوصله مقابله و تفاوت نسخهها در حاشیه ذکر شد که مطالعه آنها از نظر لغت و دستور زبان فارسی شاید خالی از فایده نباشد .

نهایت کوشش بکار رفت که متن حاضر در کمال دقت و رعایت امانت با حفظ اسلوب دیرین نگارش آن بی اعمال سلیقه شخصی و نظر خاص مصحح تصحیح شود .

چون قسمتی از مقدمه نسخه اصل تا آنجا که اساس تقسیم ابواب کتاب

را بر هفت می نهد، و همچنین چهار ورق پس از شروع باب اوّل از این نسخه اقتاده است، این قسمت از نسخه کتابخانه سلیمانیه کد پس از نسخه اساس نسبت بسایر نسخ کهنه تر و صحیح تر است اخذ و با مقابلد بسایر نسخهها بنسخه اصل افزوده شد. در مورد کلمات اقتاده از نسخه اصل - که تعداد آنها زیاد نیست - نیز بهمین ترتیب عمل شد و از سایر نسخهها ترمیم گردید.

هرگاه کلمدای در نسخه اساس بصورت ناصواب نوشته شده بود از روی نسخه‌های دیگر صحیح آن بدست آمد و ثبت شد؛ و باز اگر کلمدای بسبب سهو کاتبان در همگی نسخهها بغلط کتابت شده بود، درست آن کلمه در متن با توضیح در حاشیه آورده شد.

از ذکر غلطهای املائی کاتب نسخه اساس، و غلطهایی که در نتیجه سهو نسخ در نوشتن لغات تازی و فارسی در نسخه‌های دیگر این متن دیده شد خودداری و صورت صحیح آنها نوشته شد.

در رسم الخط نسخه اساس تصرفی چندان بعمل نیامد الا در موارد معدود که حروف و کلمات بشکل امروز آنها نوشته شد تا خواننده ملول و سرگردان نشود:

حروف «پ»، «چ»، «ژ» که در نسخه اساس با يك نقطه بود به صورت امروز با سد نقطه نوشتند.

حرف «گ» که همد جا «ك» بود بصورت امروز در آمد.

حرف «ی» بصورت «ی».

کلمات آنج، آنک، هرج، هرک، بلک، جنانک و نظایر آنها

بصورت آنچه، آنکد، هرچد، هرکه، بلکد، چنانکد...

حرف نفی «ند» هر جا جدا از کلمه بود صورت آن همانگونه حفظ شد: «درند اندیشی»، «نه می‌گویند» و امثال آن.

بعض از خصوصیات لهجوی کاتب نسخه من جمله آوردن «باء» بدل از کسرهٔ اضافه (کتابی خدای بجای کتاب خدای) بشکل متداول امروز با یادآوری درحاشیه تغییر داده شد.

آیاتی که در متن آمده کلاً با قرآن مجید مقابله و صورت اصیل آنها ثبت شد و شمارهٔ آید و نام و عدد سوره در فهرست آیات ضبط گردید. در باب اخبار و احادیث نبوی مذکور در این کتاب که شمارهٔ آنها بالغ بر یکصد خبر است نیز بهمین ترتیب عمل شد یعنی فحوص بلیغ بعمل آمد تا سند آنها در امتهات کتب مرجع مانند صحاح سته و مسانید اربعه و کتب معتبر دیگر در علم حدیث بدست آید و علاوه بر آنها کتب اخبار خاصه و شیعهٔ امامیه نیز در این جستجو از نظر دور نبود.

برای دسترسی یافتن بسند بعض از احادیث این کتاب که در بین متصوفه متداول بوده اما در کتب حدیث نیامده بود ناگزیر به تألیفات این قوم از قبیل طبقات الصوفیه، شرح تعرف، رسالهٔ قشیریّه، کشف المحجوب هجویری، حلیه الاولیاء، تمییدات عین القضاة، تذکرة الاولیاء، و اسرار التوحید و جزاینها مراجعه و سند آنها پیدا شد.

غلطهای املائی و سهو کاتبان در نوشتن احادیث برای جلوگیری از اطناب بجز یکی دو مورد ذکر نگردید بلکه با مراجعه به مآخذ معتبر صورت صحیح آنها تحصیل و نوشته شد. (فهرستی القبایی از احادیث مذکور در این متن با ذکر صورتهای مختلفی از آنها که روایت شده و ارائهٔ اسناد و منابع

ضبط آنها در آخر کتاب آمده است .

برای اینکه متن مصحح بحجم زیاد مبتلا نشود و خواننده از مقصود دور نیفتد از شرح لغات دشوار و توضیح اصطلاحات و استعمالات نادر و امثال و اشعار کتاب در پاورقی صفحات خودداری شد و تفصیل و توضیح آنها بدبخش «تعلیقات» در پایان کتاب با ذکر صفحه و سطر مربوط حواله گردید .



اینک چند علامت اختصاری که در تصحیح این متن بکار رفته است در ذیل آورده می شود :

علامات اختصاری نسخه‌ها بترتیب اهمیت آنها :

« و » علامت نسخه کتابخانه وموزه سلطنتی وین (نسخه اساس) .

« س » نسخه کتابخانه اسعد افندی - سلیمانیه .

« ق » نسخه مضبوط در قونیه .

« ت » نسخه متعلق بکتابخانه و دانشگاه توینگن .

« ک » نسخه محفوظ در کتابخانه وزارت اطلاعات و کلتور کابل .

در نقطه گذاری علاوه برعلامات متداول : نقطه (.) ، ویرگول (،) ،

نقطه و ویرگول (؛) ، دو نقطه (:) که موارد استعمال آنها بخوبی مشخص و

شناخته شده است دو علامت دیگر نیز مورد استفاده بوده اند :

علامت [] برای نشان دادن آنچه از نسخه اساس افتاده بوده و از نسخ دیگر

بآن افزوده شده است .

علامت () جای حروف یا کلماتی که احیاناً در نسخه اصل و نسخه بدلها

نیامده اما برای رعایت ربط و نظم کلام به متن افزوده شده اند .

دیگر این علامات :

ع : بجای علیه السلام . ص . ع : صلوات الله علیه . ص ع س : صلوات الله علیه و سلم ، درحاشید مورد استفاده بوده اند .

شیوه نگارش این کتاب

این کتاب یکی از متون نفیس و گرانبهای زبان فارسی در قرن پنجم و ششم هجری است ؛ متنی صوفیانه است بارنگی خاص در کیفیت بیان مطالب عرفانی و اخلاقی نزدیک بلهجه محاوره ، مشحون از اصطلاحات شیرین و ترکیباتی موافق با ذوق و مشرب عامد .

نشر این کتاب نرم و روان و یک دست و دور از هر نوع پیچیدگی و عاری از تعقید و پیرایه‌های لفظی است ؛ زیرا نویسنده همانگونه که می اندیشیده سخن می گفته و عنایتی چندان بزبایی کلام و لفاظی و صنعتگری در سخن نمی داشتند است .

شیخ احمد کوشیده است که واردات قلبی خود را بزبان ساده و دلنشین بیان کند و روح معنی را در قالب الفاظ پیچاپیچ و باصلابت ، محبوس نسازد تا بدانجا که در بعض از موارد لفظ فدای معنی شده و تا حدودی از فصاحت جدا مانده است . با این همه استعمالات خاص و لغات و ترکیبات و اصطلاحاتی که در این متن آمده ، بحدی نغز و دل‌انگیز و پرمعنی است که آن را در ردیف متون ارجمند کهن ، و در شمار یادگارهای ارزنده و جاودان از دوران رونق ساده نویسی در ایران قرار می دهد .

در نثر «مفتاح النجات» آثار سبک قدیم بخوبی هویدا است : کوتاهی جمله‌ها ، کمی لغات مبهجور تازی ، تکرار فراوان افعال و اجزای جمله ،

ایجاز و سادگی، بکار بردن پیشاوندها و پساوندهای قدیم در معانی گوناگون، جمع بستن جمعهای اصیل عربی بفارسی بخلاف قواعد صرفی عرب، دور بودن از سجع و موازنه و امثال این نکات.

جمله بندیها در این کتاب بشیوه فارسی است مگر در مواردی نادر بهنگام ترجمه آیات و روایات. کلمات و اصطلاحات فارسی بر عربی ترجیح داده شده است و لغاتی که احیاناً از زبان تازی می‌آورد از نوع لغاتی است که در عصر شیخ متداول بوده و مردم با آنها بخوبی آشنایی داشته‌اند.

از مطالعه آثار شیخ بخصوص کتابهای: انیس الثائین، کنوز الحکمة سراج السائرین، و روضة المذنبین (همچنان که از عنوان آنها نیز پیداست) می‌توان نتیجه گرفت که سبک نگارش احمد جام تا حدود زیادی متمایل بد سبک «وعظ و تذکیر» است که در نوشتن کتاب حاضر «مفتاح النجات» نیز از آن پیروی شده است. در نوشته‌های شیخ صبغه تقلید دیده نمی‌شود و در انشای مطالب و بیان فکر و القای نظر، شیوه‌ای مخصوص بخود دارد که نوشته‌های وی را از آثار مشابه ممتاز می‌سازد.

در ارسال مثل و اشاره بد قصص انبیاء و مقامات عرفا و داستانهای مذهبی توانا است و بخصوص مثلها و حکایتها را از آنچه در افواه رایج است می‌گیرد تا آشنا تر و دلنشین تر باشد و نتیجه منظور زود بدست آید.

روش نویسنده در انشای مطالب چنین است که ابتدا خود مسئله‌ای را طرح می‌کند و جواب آن را از طریق استقراء و با توسل بد داستانه‌ها و ضرب امثال در ذهن خواننده مرتسم می‌سازد. لحن دوستانه خاص و ایجازهای بسیار لطیف، تجسم معانی دقیق و ظریف بکمک الفاظ و اصطلاحات سنجیده

و بجا بد نوشته‌های وی گیرائی و آب و رنگ خاصی بخشیده است .
 با همین سخنان ساده و از دل برآمده است که شیخ خوانندگان را
 بد حق پرستی و عزت نفس ، جوانمردی ، اجتناب از تعصبات مذهبی ، و کشتن
 شهوات که سد گذرگاه طالبان حقیقت است توصیه می‌کند ، و اسیران بند تعلق
 و زاهدان ریا کار حیلہ‌گر را با بیانی سرزنش‌آمیز اما برادرانه پند می‌دهد
 و براه مستقیم می‌آورد .



اینک مختصری از مشخصات و اختصاصات سبک نگارش این کتاب در
 ذیل آورده می‌شود :

استشهاد بآیات قرآنی : گفتار شیخ غالباً از آیات قرآن و اخبار نبوی
 و کلمات قصار بزرگان صحابه و مشاهیر عرفا مایه می‌گیرد : شیوهٔ او در استشهاد
 بد آیات قرآن چنین است که گاه آیه‌ای از قرآن را مناسب مطلبی که طرح
 می‌شود در آغاز می‌آورد و آن را بفارسی ساده و روان نقل می‌کند تا خواننده
 بسهولة دریابد که منظور چیست ؛ و گاه چند آیه و حدیث را با هم می‌آورد
 و از حاصل مجموع آنها استنتاج مطلب می‌کند . در استشهاد بآیات بیانات
 باقوال مفسرین نیز توسل می‌جوید :

لَا يَكْتَفِ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسْعَهَا ؛ مفسر گوید : طاقتها ، یا : وله المثل الاعلی ؛
مفسر گوید : یعنی الصفات العلی . همچنین نام تفاسیری را که مورد مراجعهٔ وی
 بوده‌اند یاد می‌کند : «و در تفسیر امام ابوبکر سورایانی رحمه الله علیه دیدم که
 آورده بود . . . »

استناد باخبار و احادیث نبوی و علوی : شیخ در مقدمهٔ این کتاب می‌نویسد :

« . . . در این کتاب از صحاح احادیث زیادت از چهل خبر تضمین کردیم . . . »
 شیخ سلسهٔ اسناد این احادیث را جز در يك مورد ذکر نکرده و نوشته است :
 « از این اخبار اسناد بیفکنندیم تا دراز نگردهد . » .
 هر جا که توسل باخبار ضرورت پیدا کند چنین بذکر خبر می پردازد :
 « . . . این خبر فراشو تا بحقیقت بدانی که کار بر چه جمله است . . . » و
 پس از آوردن خبر آن را بفارسی شیوا و نغز نقل می کند و می نویسد : پارسی
 خبر چنین باشد که . . .

ربط مطالب : مطالب کتاب با یکدیگر رابطهٔ معنوی و نظم منطقی
 دارند و هر گاه برای تفهیم یا تأکید بیشتر ، مثل یا حکایتی در میان فاصله شود ،
 شیخ خواننده را با مهارت و نرمی بر سر مطلب نخستین می برد و می گوید :
 اکنون باز گردیم با سر سخن . . . باز آمدیم با اول سخن و . . . اکنون باز
 آمدیم بر این طریق اهل صلاح . . .

رعایت ایجاز : در ادای مطلب پیرو ایجاز است و از اطناب ممل
 دوری می جوید : . . . این است شرایط ایمان که مجمل گفتند آمد هر چند
 که این جمله را تفصیلات بسیار است . . . در باب سنت و جماعت اخبار بسیار
 است اگر بدان همه مشغول گردیم بتطویل انجامد . . .

مفاهیم کلی را در قالب الفاظ ساده با استادی و باختصار که در ضمن
 مخمل معنی منظور نباشد بیان می کند : شرط توبه سه چیز است : پشیمانی بدل ،
 وعذر بزبان ، و بتن باز ایستادن از گناه . عبادت با دو چیز گردد : با دل فارغ
 از غیر ، و شکم گرسنه . هر که هوای او بر علم و عقل او غالب است از او روز
 بهی نیاید . اگر خردمندید این بسنده است و اگر نیستید این و مانند این

فایده نخواهد کرد. نه هر که تازی گوی باشد عالم باشد و نه هر که پارسی گوی نادان باشد.

این صفت ایجاز بهنگام نقل حکایات که مجال تفصیل و اطناب در آنها بیشتر است در نثر شیخ بیشتر محسوس و آشکارا می شود، مثلاً:

«حکایت: آورده اند که مردی از اهل صفه فرمان یافت، درویش و درمانده؛ چون جامهٔ وی بیرون کردند، دو دینار یا دو درم از جامهٔ وی بیافتند...»

و باز حکایتی دیگر را چنین می آورد:

«... روزی در شهر نیشابور بودم؛ درویشی درویشان را دعوتی ساخته بود، مارا نیز خوانده بود. چون درویشان همه جمع آمدند و چیزی بکار بردند...»

معانی ویژه برای الفاظ عرب: شیخ احمد برای لغات و جملات عربی معانی بخصوصی جستجو می کند که آنها را می توان از نمونه های ممتاز سادگی و روانی در گرداندن کلمات عربی بیارسی دانست، برای مثال: *یغبطک به الاولون والآخرین* همد خلق اولین و آخرین بتو پزوهش برند.

استعینوا بالله: بازداشت خواهید از خدا. (در تفسیر طبری نیز *استعذ بالله* چنین ترجمه شده: بازداشت خواه از خدا. ج ۶ ص ۱۶۵).

توبوا الی ربکم: توبه کنید و با خداوند خویش گردید.

اسوة حسنة: پی بردن نیکو. (در کشف الاسرار ج ۸ ص ۱۶ بدین مضمون ترجمه شده: بردن پی است و آثار جستن نیکو)

وقرأ الصغیر والكبیر: شکوه دار مؤمنان را، چه خرد را چه بزرگ را.

الکیس من دان نفسه: خردمند وزیرک آن باشد که تن خود را در بند آورد.

اترك الناس : دست بردارنده‌ترین مردم .

الناس رجلاًن : مردمان دواند .

من جاءه الموت : هر که مرگ بدو آید .

نمطاهراً : پاک حسب از گناه .

ودر معنی «له» و «علیه» بفارسی: مباح از دو بیرون نباشد: یا «ترا» باشد، یا «برتو» باشد .

نماز چهار رکعتی : نماز چهارگانی .

خشوع : ترسگاری .

همج : خرمگس .

مخ : گرداندن .

ذکر : یاد کرد .

قول : گفت .

نمونه‌ای از لغات و اصطلاحات کتاب : (توضیح لغات و شرح اصطلاحات کتاب در

بخش مربوط به «تعلیقات» آمده است)

پوستین‌گری : پرده دری و بدگویی .

چشم زخم : چشم بهم زدن .

قرء : زاهد ریا کار و ظاهر ساز .

هرجانیان : کسی که با همه کس نشیند و از هر جوی آب خورد (بتعریف خود شیخ)

فضایل سزار فریضه ناس : کسی که بنوافل و مستحبات مذهبی عمل کند و واجبات

را فروگذارد .

دیو برده : کسی که در دام و سوسه ابلیس افتاده باشد .

بیخ آور : استوار و پای برجا .

نا تراشیده : (درشخص) نا پیراسته و نا مهذب .

پاك : خالص .

بسامانان : صلحاء و نیکان .

سری : (از استعمالات کاملاً نادر) - بمعنی اثر پا و نشان (در اصطلاح فارسی

زبانان تاجیکستان «پی رهه»)

زاویه دار : کسی که محل و مرکزی برای پذیرایی و دلجویی از مسافران و

واردان غریب تعبیه کند .

زاویه‌داری : آئین و روش آن .

الوا : صبرزرد .

بالش زدن : از اصطلاحات خاص متصوفه (تغییر) .

مذهب سمری کردن : مجادله در باب مذهب و ابراز تعصبات دینی .

بردام بستن : چیزی را وسیلهٔ خدعه و فریفتن مردم قرار دادن .

آویختن : استناد جستن و تشبث نمودن .

بربارداشتن : رونق دادن .

دردل کردن : مصمم شدن برای انجام کاری جداً .

برداشتن : پذیرفتن ، قبول کردن .

تقدیرکردن : فرض نمودن .

مقدمه بر کتاب مفتاح النجات در اینجا پایان رسید.

تیرماه یکهزار و سیصد و چهل و هفت شمسی

علی فاضل

محکم کسی باشد که در ریارد و در جای خوشی باشد و با بدو پیش
 کرد و یار گمش کرده به حال اثری در وی پیدا یی مگر کسی باشد
 که نیز در یار دیده باشد و بر آن محکم ده بود و نکاه او را کم زبان در
 بر او ران و عزیزان من بدیند که مستور درین فصل آن بود که
 مراد آن و نا پراگشته سخن خود یا سوخته و در راه خدای
 عزوجل و گاه تا بر سارسته که از خدای عزوجل خرد از نزد
 او کار خدای بر حج چیزی اند و هر جای که ازین نو آیی نصدا
 خدای کند از آن خود ببرد و بیاید و بری شستندگی
 نقلی نام کند و یکی را خود شستید و یکی را آبی که از طهرت

ایشان هم راه خدای عزوجل آری که کرد و هم راه و در نکاه
 او کار خدای تنالی سیر کرد که از خستین قوم در راه او
 خدای تنالی مگر که نکاه زبان کند این هم که شامی بیند کوهی
 می کند آن هم از ادانی و عجزی می کند و بنان شیطان
 می کند کسی که خدان لمبجی کند و خدان سخنان سیم اند و
 به اد کنند و در در کنند تا زنده که در الهه راست
 بر سواد خدایند و در خاند خویش نند که چون می باید
 و خدان را تو اند جایه و بای از سیریک و نا روز و سو اند
 این کن او را تا سبست کند هزار بار از احترامت و ملاحظت

ورق ۹۶ از نسخه کتابخانه اسعد افندی سلیمانیه (با علامت اختصاری س)

ازین بسیار است آنچه قید از آن نوبه خدا آن است
 که از خدا نماند هرگز که چشم و گوش و دیگر اعضا مانگا
 دارند اما اگر میخواهد که در تمام میان محفوظ باشد
 تا میان بدست بگرفت و تا بیاختیاران بگردد
 خوشی ضایع کند و غیب دل غرض کردار بر خویش کند که
 که بگردد اما گفتار در او این چه بوده است بگردد
 و حکم کند که بنده خداوند خویش چنین کند که فایده
 و عذاب و عقوبت می چون بومین بسیار است که
 طبیعت و عذاب فرغ مبدل دل خویش کند آن است
 هر زمان در دل می باه می گردد بومین در چشم
 و زبان نماند که برون فرزند که این چنین را در چشم

دارد از آن و بدینی و کوشش نگاه دارد از آن شنیدنی در زبان نگاه
 دارد از آن گفتنی بر چه بود و کند بجای روز جاری که بسیار است و
 است که بفری که نباید که است صفت از خود روز بندیدگی کند
 و هر کسی می خشنود و تواند که خشنود کند و بگردد شسته حسرت
 است خور و خوردنی تمام بر دل کند که آبا این خطا و جهای
 من ازین در کند از آن آیه که این چه خواهد کرد و بیا بریزد و بعد است
 کند نفسی بر چه بود که در اسب می گذارد شب روز کار و دعا می خواند
 کرد دعا خوردن روز برود کند و بهمه فایده بگردد خدا
 زود را خالصه با دارد نگاه که آن را همین است چنانکه خواست
 نیزه بر آن صبر علی ما بقولون و شیخ بخند و یک تامل
 النفس و جمل غریبها نیز میگوید شیخ که بیضا بالاعتقاد

ورق ۳۰ از نسخه کابل (با علامت اختصاری ك)

بیدی کوتاه داشتن و حرم دنیا و جمع و منع آن از دل
 بیرون کردن و حسد و بغض و عداوت مسلمانان از دل
 دور کردن و خود را از جمله مسلمانان کم داشتن و همه
اهل اسلام را در دل جای دادن و خصومت و مذمت
گری و تعصب ناکردن و بر سر این طریق ایستادن تا بوقت
 مرگ انگاه اگر کسی را آن‌هایی همایون از بالا پی بقت
 در برده و او را ازین ظلمات دور کار بستند چنانچه دل‌وی
 ازین نوع که خلق در آنند فارغ شود و او را محبت
 غالب پیدا آید که همه او را ببینند انگاه جماع این آیات
 او را مسلم گردد اگر داند که چه پی شنود اما اگر این سخن
 بدام بندد و زندیقی خویش دران میان تعبه کند
 بنگر آید دنیا را دوست پی دارد همه زرق و دروغ و نفاق
 و هه حالش بحالت و اگر در دل حب دنیا دارد وقت
 قام قانع است و از گفتار و کردار تو فارغ خاك بای وی
 و سه چشم کن که هنوز به آرزو اما اندرین راه
 درویشان قومی نا جوانمردان پیدا آمله اند و اهل
 صلاح را بدنام کرده اند و راه زندیقی و اباحت کبری
 بردست گرفته اند و خود را در میان این قوم اقله
 ناداه مشوش کردند اگر نه چه جای آنست که از
 درویش محقق کسی که سخن گوید نه خصومت ز فاش

بزم

زندگی

باید که
 در بیان این
 برای رسیدن به این
 با همه کس
 اند

+

ورق ۳۹ از نسخهٔ وین یا (نسخهٔ اساس با علامت اختصاری و)

31

تکمیل داشتن و توبه جان بابت که در حق عزوجل فرمود در کتابی عزیز
 خود یا اینها الذین آمنوا توبوا إلى الله توبة نصوحا کتبت کتافی
 بما ایمان آورده ما بد و مرا بخدانی پسندیده ابد بما باز گردید
 توبه کنید چون توبه نصوحا و در توبه نصوح چند قول گفته اند
 اما در تفسیر استاد امام ابو جعفر سوره بانی رحمه الله دیدم که او
 بود که نصوحا سردی بود که از راه زدن توبه کرد و هر مال که داشت
 با خصمان دارد هر خصم که خشنود می توانست که در خشنود کرد تا جان
 شد که ویرا از متاع دنیا چیزی نماند بجز یک یا مد که از چیزی تن
 باید داد و بی چیزی نداشت که بوی داری میزری بر میان داشت
 از میان باز کرد و بدو داد و کوی آب بود در باغانشست خدا
 تعالی ما را کتبت توبه جنبین کند که نصوحا کرد هر خصم که می توانست

توبه
 سوره

(ورق ۳۰ از نسخه کتابخانه قونیه باعلامت اختصاری ق)

پس درست شد که عیب از چند دیگر است و دنیا خود در سهل معون است عذر او میجویم
 اما عذر آن کسی میجویم که خدای عز و جل ما ایشان چندان لطف و کرم و فضل
 کرده است که این ملعون حجت برت ایشان رسیده سبب رحمت و درجت
 کرده و چنانکه خبر بدان نا ملحق است قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
 ایما حال علی طعنا الی ارض المسلمین بعد ان یکون الرخص و البلاء عذ سوا فهو فی الجاه
 بیدین فی سبیل الله ثم تشره و آخرون یضربون فی الارض فتون من فضل الله
 و آخرون یقاتون فی سبیل الله پاری خبر چنین باشد که رسول علیه السلام
 میگوید که هیچ طعنی نبود که خار بار یا چهار پایی که مردمان از ابدان حاجت باشد که از
 جایی بر زمین پستان برد یا شبر ایشان برد پس از آنکه او را پستک پال و
 فراخ یکی بود بد پرستی که او همچنان کس است که در راه خدای تعالی شمشیر نبرد و در
 غرورت پس این آیت بر خواند که و آخرون یضربون فی الارض فتون من فضل الله
 و آخرون یقاتون فی سبیل الله هر که عاقل و عزمند است خود دانند که چه می شنود
 و دیگر خبر شب نوقیل یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من المؤمن قال البی علی علیه السلام
 المؤمن اذا صح نظر الی رقیبه من این کسب بطی کمال تبرک البحر قال رسول الله علیه
 ان کسب من رقیبه من کسب اید کم فان داود خلیفه الله کان یکل من کسب یدیه پاری خبر
 چنین باشد که رسول علیه السلام میفرماید بد پرستی که پاک ترین وصال بین طعنها
 شما آنچه میجوید آنست که از کسب دست شما باشد بد پرستی که داود خلیفه خدای بود
 او از کسب دست خویش خوردی مثل دینی با مرد سپه من مثل زنت هر مردی که مرد باشد
 او زن دارد و زن او را و هر که نامرد باشد در دست زن میبرد زن هر زن زن او را
 طلاق

ورق ۲۷ از نسخه دانشگاه توپینگن (با علامت اختصاری ت)

متن

مفتاح النجات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين، والعاقبة للمتقين، ولا عدوان الا على الظالمين،
 و^٢ الصلوة والسلام^٢ على رسوله محمد، وآله، وازواجه، وذرياقه، و
 اتباعه الطيبين الطاهرين، و^٣ على جميع الادبياء والمرسلين، وعلى عباده
 الصالحين^٣ وعلى سائر المؤمنين. اين كتاب را در آخر شعبان سنه اثنى و
 عشرين وخمس مائة، شيخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العالم، حجة الحق
 على الخلق^٦،^٧ الداعى الى الله، المجتهد فى سبيل الله، حاكم العدل^٧ فى بلاد^٨ الله،
 ابونصر^٩ احمد بن ابى الحسن النامقى الجامى^{١٠}، قدس الله روحه^{١١} و زاد^{١٢} فى
 حظار القدس فتوحه^{١٢}، آغاز كرد^{١٣}، و توفيق و مدد^{١٤} حق سبحانه و تعالى^{١٤}
 يار آمد اورا^{١٥}، تا اين كتاب^{١٦} با تمام رسانيد^{١٦} در اعتقاد اهل سنت و جماعت،
 و روش محققان و اهل ورع و زهد و تقوى، و سيرت راه روندگان بحق، و
 از همه ريب و عيب، و هوا^{١٧} و بدعت و مخالفت^{١٨}، و طريق^{١٩} اهل فتنه و زيغ^{٢٠}

١١- ك : ندارد. ٢٠٢- ق : و صلى الله. ٣٠٣- ق : ندارد.

٤- ك : حضرت شيخنا الاسلام. ت : شيخ الاسلام. ٥- ك ، ت ، ق : ندارد.

٦- ك ، ت : ندارد. ٧٠٧- در ك ، ت ، ق : مطلب نسخه اساس (س) به اين
 قسم مقدم و موخر شده است: «الحاكم العدل ، الداعى الى الله، المجتهد فى سبيل الله».

٨- ك ، ت : ندارد. ٩- ك : ابى نصر. ١٠- ك ، ت : ندارد. ق : ثم الجامى.

١١- ق : روحه العزيز. ١٢، ١٢- ت ، ق ، ك : ندارد. ١٣- ق : كرديم.

١٤، ١٤- ك ، ت : خواست از حق سبحانه و تعالى و عنايت او عز اسمه. ق : (خواست
 از) ندارد. ١٥- ت ، ك ، ق : ندارد. ١٦، ١٦- ت ، و ، ك : ندارد. ق :

با تمام رسانيديم. ١٧- اين كلمه همه جا در نسخه اساس و نسخه هاى ديگر بهمين

صورت « هوا » نوشته شده است، تغييرى در آن داده نشد. ١٨- ك ، ق ، ت :

مخالفت اهل سنت. ١٩- ك : طريقه. ٢٠- ك ، ت : ندارد.

جویان دور ، و از جمله ضاللتها^۱ و بطلان، و میل و محابا ، و بیم شحنة و سلطان ، و تقلید مقلدان زدوده که از^۲ اهل معنی دورند ، و هرچه از این انواع^۳ است با^۴ يك سو نهاده^۵ ، و^۶ توحید و اعتقاد راست^۶ بیان کرده ؛ نه رنگ^۷ تعطیل دارد ، و نه زنگ تشبیه ، بلکه همه نور^۸ هدایت و معرفت دارد ، و راه شریعت و سیرت^۹ محمد^{۱۰} مصطفی علیه الصلوة والتّحیه^{۱۰} شرح داده ، که نه انکار حقیقت دارد ، و نه غبار هوا و بدعت ، بلکه همه^{۱۱} عین صدق و صفاوت^{۱۲} ، و نجات و سلامت است ، و هر کسی از مسلمانان بدین حدیث مدعی اند ، و می گویند ما^{۱۳} براه حقیقت می رویم^{۱۳} ، و نجات خویش آن^{۱۴} می دانند که می گویند و می کنند ، اما راه راست راه^{۱۵} محمد است صلی الله علیه و سلم^{۱۵} ، و شرع شرع اوست ، و سنت سنت اوست^{۱۶} و^{۱۷} نجات در آن است که او و صحابه^{۱۸} او^{۱۹} بر آن بودند^{۱۹} ، و هرچه نه آن است همه خسارت و هلاکت است ؛ راه سنت مشوش کردند که ما هر کسی از خود چیزی بر^{۲۰} ساختیم ، و^{۲۱} آن همه خطاست^{۲۱} ، حق سبحانه و تعالی

-
- ۱ - ق : ضاللت ۲ - ك : (از) ندارد ۳ - ك ، ق : نوع ۴ - ك ، ت : به يك سو ۵ - ق : نهادیم ۶ - ت ، ك : اعتقاد پاك و توحید درست . ق : اعتقاد درست و پاك ۷ - ك ، ق : زنگ ۸ - ت : ندارد ۹ - ك ، ت ، ق : سیرت و سنت ۱۰ ، ۱۰ - ت ، ق : رسول الله . ك : رسول الله صلی الله علیه و سلم . ۱۱ - ك : ندارد ۱۲ - ت : صفاست ۱۳ ، ۱۳ - ك ، ت ، ق : که ما بر راه سلامت می رویم ۱۴ - ك ، ت : در آن ق : خود در آن . ۱۵ ، ۱۵ - ت ، ق : محمد است علیه السلام . ك : راه حضرت محمدت علیه الصلوة والسلام ۱۶ - ت : آن . ق : او ۱۷ - در نسخه های ت ، و : (و) در نسخه ك : (که) . ۱۸ - ت ، ق ، ك : یاران . نسخه (و) : صحابه ۱۹ ، ۱۹ - ك و ت : (رضوان الله عليهم اجمعین) بر آن بوده اند . در نسخه (و) جمله دعائی بین پراغز را ندارد ۲۰ - ت ، ك : (بر) ندارد . ۲۱ ، ۲۱ - ك ، ت ، ق : این همه خطاست که ...

مارا خبر^۱ فرمود در^۲ کتاب عزیز خود^۳، چنانکه^۴ می فرماید^۴: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ. گفت: بدرستی که بود^۵ و هست^۵ شما را در رسول خدای عز و جل^۶ پی بردن نیکو، که^۶ هر که از شما پی برد یعنی اقتدا کنند بر رسول^۷ خدای اقتدا کردن نیکو، و هر که او^۸ بخدای عز و جل امید دارد و بروز رستخیز ایمان دارد؛ و هم^۹ خدای تعالی می فرماید^۹: وَمَا أَمْرٌ إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ. و نیز گفت^{۱۰}: شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا^{۱۱}. و نیز گفت^{۱۲}: أَنْ آقِمْوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ^{۱۳}. و رسول صلی الله علیه و سلم^{۱۴} می فرماید^{۱۵}:

سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً ، كُلُّهُمْ فِي النَّارِ ، إِلَّا فِرْقَةً وَاحِدَةً ؛ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَنْ هُمْ ؟ قَالَ : الَّذِينَ هُمْ عَلَى مَا آتَا عَلَيْهِمْ وَأَصْحَابِي . پاری خبر چنین باشد که رسول^{۱۶} صلی الله علیه و سلم^{۱۶} گفت که^{۱۷}: زود بود که امت من بهفتاد و سه گروه باشند^{۱۸}، و^{۱۹} از آن هفتاد و سه گروه^{۲۰}، هفتاد و دو در آتش باشند، مگر يك گروه که^{۲۱} نجات یابند^{۲۱}؛ گفتند یا رسول الله آن کدام گروه باشند که از آتش

- ۱- ك ، ت : بیان ۲- ت : که در ... ۳- ك ، ت : خویش
 ۴ ، ۴- ك ، ت : آنجا که گفت ۵ ، ۵- ق : هست و بود
 ۶- ت : (که) ندارد ۷- ت : بر رسول ۸- ك : (او) ندارد ۹ ، ۹- ك ، و
 ت : حق عز و جل می گوید . ق : خدای عز و جل ۱۰- ك ، ت ، ق : می گوید
 ۱۱- ت : (به نوحاً) ندارد ۱۲- ت ، ق ، ك : می گوید ۱۳- ك : (فیه)
 ندارد ۱۴- ت : (و سلم) ندارد ۱۵- ك ، ت ، ق : می گوید
 ۱۶ ، ۱۶- ت ، ق : علیه السلام . ك : صلی الله علیه و سلم ۱۷- ك ،
 ت : (که) ندارد ۱۸- ك : میباشد . ق : شوند ۱۹- ك ،
 ت : (و) ندارد ۲۰ ، ۲۰- ق : ندارد ۲۰- ك ، ت : (گروه)
 ندارد ۲۱ ، ۲۱- ق : ندارد

دوزخ نجات یابند؟ گفت: آن گروه، که ۲ بر آن باشند ۲، که من و یاران من بر آنیم. بحکم این آیت ها، و بحکم این خبر، بر مرد مؤمن ۳ فریضه شد ۴، باز جستن این طریق که رسول ۵ و یاران او ۶ بر آن بودند ۶، تا نجات یابد ۷ از این هفتاد و سه ۸ فرقت، که گفت: عَلَي ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةٍ، و در بدعت وضالالت و ۹ هوا و فتنه آخر زمان ۱۰ نیوفتد ۱۱، و بر راه ۱۲ رسول صلی الله علیه و ۱۳ و یاران او برود ۱۳، چنانکه رسول ۱۴ صلی الله علیه اشارت کرد: قَالَ يَا أَجَاهِرِ دِرَّةَ، عَلِيمِ النَّاسِ سُنَّتِي، يَكُنْ لَكَ دُورًا سَاطِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَغِيظُكَ بِهِ الْاَوْثُونَ وَالْآخِرُونَ. پارسی خبر چنین باشد که: رسول صلی الله علیه ۱۵ مر ابوهریره را گفت: بیاموز مردمان را سنت من، تا ترا باشد نور هویدا و ۱۶ درخشنده و تابنده روز قیامت، چنانکه همه ۱۷ خلق اولین و آخرین بتو پژوهش ۱۸ برند، و همه را آرزو ۱۹ کند که چنان بودندی.

چون اشارت مهتر صلوات ۲۰ الله [علیه] مر ابوهریره ۲۱ را چنین بود، مانیز بر این اشارت برفتم و آنچه مارا از این نوع ۲۲ خدای عزوجل داده بود،

-
- ۱- ك، ت، ق، و : ندارد ۲، ۲ - ت : ندارد ۳ - ك، ت، ق : مؤمن موحد ۴ - ك، ت، ق : گشت. ۵ - ت : رسول علیه السلام. ك : رسول صلی الله علیه وسلم. ۶، ۶ - ت، ك : رضوان الله عليهم اجمعين بر آن بودند ۷- س : یابند ۸- ت، ك، ق : هفتاد و دو ۹- ت : (و) ندارد ۱۰- ك، ت : آخر الزمان. ۱۱- ت، ك : نیفتد. ق : نیفتند. ۱۲، ۱۲- ت : طریق رسول علیه السلام ... ك : طریق رسول. ق : و براه رسول... ۱۳- س : بروند. ۱۴- ت : علیه السلام. ك : علیه الصلوة والسلام. ق : صلوات الله علیه ۱۵- ت، ق : علیه السلام. ك : صلی الله علیه وسلم. ۱۶- ت : (و) ندارد. ق : و درخشنده روز قیامت ۱۷- ك : (همه) ندارد. ۱۸- ت، ق : پژوهش. ك، س : پژوهش. در نسخه (و) : ابتدا کلمه ای مانند « آرزو پژوهش » بوده بعد کاتب نسخه آن را به صورت پژوهش (پژوهش) تصحیح نموده است. ۱۹- س : آزو. ت، ك، ق، و : آرزو ۲۰- ت : علیه السلام. ك : صلی الله علیه و سلم. ق : صلوات الله علیه. ۲۱- ت : بوهریره ۲۲- ت : ازین نوع نبود

مبذول داشتیم، و نصیحت برادران خویش، و آن^۱ جمله مسلمانان نگاه^۲ داشتیم، از بهر^۳ دو چیز^۴: **أَلْتَعْظِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَالشَّقَقَةُ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ؛** و مهتر^۵ می گوید صلوات الله علیه^۵: **أَلَا إِنَّ الدِّينَ النَّصِيحَةَ.** تاسه بار این سخن گفت^۶ که بدرستی که دین نصیحت است، چون^۷ رسول^۸ صلی الله علیه می فرماید^۸: **مَنْ كَتَمَ عِلْمًا عِنْدَهُ، أَلْجِمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِلِجَامٍ مِنَ النَّارِ؛** گفت هر که بپوشد علمی^۹ را که بنزدیک وی باشد^{۱۰} از^{۱۱} اهل آن^{۱۱}، روز قیامت می آید، و لگام از آتش^{۱۲} بر سر وی کشیده .

پس از اینجا^{۱۳} واجب^{۱۴} گشت^{۱۴} بر هر که چیزی داند، بگفتن آن^{۱۵}، خاصه آن علمی که امروز همه نجاتها در دانستن^{۱۶} آن است، و همه هلاکتها در نادانستن آن است^{۱۷}؛ و این اعتقاد و این طریق^{۱۸}، سه بار در خواب بر رسول صلی الله علیه عرضه کرده آمده است، و اگر از لفظ در بار^{۱۹} رسول^{۲۰} صلی الله علیه نشنیدم^{۲۱} در خواب، که او^{۲۲} گفت: **هَذَا مَذْهَبِي؛** تا خدای^{۲۳} را مسلمانانی نکرده ام .

اکنون^{۲۴} آنچه خدای^{۲۵} عزّ و جلّ ما را^{۲۶} هدایت و کرامت کرده^{۲۶}

- ۱- ق : از . ۲- ت ، ك : نكه . ۳- ق : سر . ۴- ك ، ت : (را) ندارد . ۵، ۵- ت : عليه السلام می گوید . ك : ص ع س می گوید . ۶- ك ، ت : بگفت . ق : می گفت . ۷- ت ، ك : و چون . ۸، ۸- ت ، ق : ع می گوید . ك : ص می گوید . ۹- ت ، ك : علمی . س : علم . ۱۰- ك : است . ۱۱، ۱۱- ت ، ك : آن علم از اهل آن . ۱۲- ق : آتشین . ۱۳- ق : از این خبر ۱۴، ۱۴- ك : معلوم گشت و واجب شد . معلوم گشت و واجب . ۱۵- ت ، ك : ندارد . ۱۶- ت ، ك ، ق : ندارد . ۱۷- ت ، ق ، ك : «است» ندارد ۱۸- ت ، ك ، ق : این طریق را . ۱۹- س ، و : در بار . ق : در بار خواجه کاینات . ك ، ت : مبارك . ۲۰- ت : (ع) . ك : ص و س ۲۱- ت ، ك : نشنودم . ۲۲- ت ، ق ، ك : (او) ندارد . ۲۳- ت ، ك : خدای را عز و جل . ۲۴- ت : ندارد . ۲۵- ت ، ك : حق تعالی . ۲۶، ۲۶- ق : کرامت و هدایت کرده .

بود از این نوع نصیحت‌شما نگاه داشتیم، تا روز قیامت ما را بدین نگیرند، و ۱ برادران ۲ و عزیزان ما ۳ در نگرند ۴، و در اندیشند ۴، و نصیحت دین خویش نگاه دارند ۵ و بدان ۶ کار کنند ۷، تا هم ما را ۸ نیک افتد و هم ایشان را. و این کتابهای دیگر که بالهام و مدد و توفیق حق سبحانه و تعالی تصنیف کرده‌ایم، چون کتاب: «اسس التائبین»، و کتاب «سراج السائرین»، و ۹ «فتوح القلوب»، و «اروضة المذنبین»، و «بحار الحقیقه»، و «کنوز الحکمه»، شرح و بیان مشکلات مسائل ۱۳ بتمامت در آنجا ۱۴ گفته آمده است، اگر کسی را چیزی ۱۵ مشکل شود، از آنجا معلوم ۱۶ کند.

اما چون ایزد سبحانه ۱۷ و تعالی بفضل و کرم ۱۸ و منت خود، فرزند ما خواجه نجم الدین ۱۹ ابوبکر را، لباس توبه پوشانید ۲۰، و راه درگاه خود برو گشاده گردانید، و توفیق رفیق وی کرد تا او ۲۱ مجالست پراکنندگان و اهل فساد، با مجالست و صحبت عزیزان درگاه بدل گردانید، و ۲۲ از ما ۲۳ در خواست و استدعا ۲۴ کرد تا آنچه حالی وی را بدان احتیاج ۲۴

- ۱- ت، ک: (و) ندارد. ۲، ۲- ت، ک: عزیزان ما و یاران و فرزندان نیز.
 ق: برادران و عزیزان و فرزندان و یاران نیز. . . . ۳، ۴، ۵، ۷- ق:
 نگرید، در اندیشید، دارید، کنید. ۶- ت، ک: بدین ۸- ق:
 مرا ۹- ت، ک، س: و کتاب فتوح القلوب ق: روضة المذنبین ۱۰-
 ک، س، ت: و کتاب روضة المذنبین. ق: بحار الحقیقه ۱۱، ۱۲-
 ت، ک، س: و کتاب بحار الحقیقه و کنوز الحکمه ق: فتوح القلوب و کنوز الحکمه
 ۱۳- ت، ک: مسائل آن. ۱۴- ت، ک: در آن کتابها. ۱۵-
 ت، ک: چیزی. س: چیز ۱۶- ت، ک: معلوم باید کرد. ۱۷-
 ت: ندارد ۱۸- ت، ک: ندارد ۱۹- ت، ق، ک: ندارد.
 ۲۰- ک: پوشانیده ۲۱- ت: او از. ک: او را از. ق: از ۲۲-
 ک: (و) ندارد ۲۳، ۲۳- ق: درخواست. ۲۴- ت، ک، ق: حاجت

افتد از مقدمات راه دین ، و ^۱ حق و حقیقت ^۱ ، و اسباب دین وی ، هرچه ^۲ بلفظ موجزتر و مختصر تر بنوشتم ^۳ ، تا بحجم کمتر باشد ^۴ ، و نویسندگان و طالبان را ، در خواندن و نبشتن آنها رغبت افزایش دهد ؛ و دزدان دین و راهزنان حق بسیار گشته‌اند چنانکه یاد کردیم . و میان اشخاص ، مسافت دور بود ، بهر وقت ملاقات میسر نمی گشت ^۵ ، تا آنچه روش راه ^۶ بود و لابد ^۶ مشافهه گفته آمدی ؛ و نیز جماعتی بودند از منتهیان ^۷ و تائبان ما بدان ناحیت ، و بهر جای دیگر ، که در راه حق ^۸ اقتدا بما دارند ، هر کسی ^۹ را خواندن و نبشتن ^۹ و فهم کردن کتابهای ^{۱۰} دیگر که جمع کرده ایم ^{۱۰} میسر نمی شد .

اما ^{۱۱} این کتاب را در اصول دین و سنت و ^{۱۲} جماعت و سیرت اولیای حق ^{۱۳} سبحانه و تعالی ^{۱۳} ، و روش تائبان و مخلصان ^{۱۴} و زاهدان ، و طریق ^{۱۵} ابدالان و صدیقان * [و ارباب معانی ، جمع کردیم ، و این کتاب را « مفتاح النجات »

۱ ، ۱ - ت ، ک ، ق : و حق و حقیقت . س : و حقیقت و مقدمات آن و طریقت و اسباب ... ۲ - ت ، ک : تا هر چه . ق : آنچه ۳ - ت ، ک ، ق : بنویسم ۴ - ت ، ک : بود ۵ - ت ، ک : نمی شد . ق ، س : نمی گشت . ۶ ، ۶ ت ، ک : و لابد بود . ق : بود . س : بود و لابد (ظ . آنچه روش راه بود به لابد مشافهه گفته آمدی .) ۷ - ت : متممیان . ک و س : متممیان . ق : منتهیان (نسخه اساس (س) از روی نسخه (ق) و به قرینه جای‌های دیگر که در این کتاب آمده است به صورت منتهیان تصحیح شد . ۸ - ت ، ک : دین . ق : ندارد . ۹ ، ۹ - ت ، ک : هر کسی را به نوشتن و خواندن . ق : و هر کس را خواندن و نوشتن . ۱۰ ، ۱۰ - ت ، ک : آن کتابهای دیگر که جامع است . ق : ... که جمع کرده ایم . س : کتابهای دیگر که جمع تر و جامعتر است . ۱۱ - ت ، ک ، س : ما ۱۲ - ت : (و) ندارد ۱۳ ، ۱۳ - ت ، ک : خدای عزوجل ۱۴ - ت ، ق ، ک : مصلحان ۱۵ - ت ، ک : طریقت . س ، ق : طریق .

نام نهادیم، از بهر آن را تا هر کسی این کتاب برخواند، و بدین تمسک کند، نجات یابد، و از همه ظلمات روزگار، و فتنه آخر الزمان، ایمن گردد؛ و هر که این کتاب را معتصم روزگار خود سازد، و اعتصام بدین کند، از جمله دریا‌های فتنه آخر الزمان، و امواج بدعت، و سبیل^۱ زندیقان، و الحاد ملحدان، و از این هفتاد و دو آفت هائل، رهایی یابد، و بدین زورق از این بحور به ساحل نجات باز تواند گشت ان شاء الله عز و جل.

اما بدانید که ما این کتاب را بر درجه^۲ اختصار نهادیم، اما در معانی وافر و کامل است، و مجموع این را بر هفت باب بنا نهادیم از بهر حکمتی: و آن، آن است که هر چه خدای عز و جل در این جهان و در آن جهان بیافریده، اغلب آن است که بنای آن بر هفت نهاده، ما نیز این کتاب را بر هفت باب نهادیم:

باب اول: در توحید و ایمان

باب دوم: در سنت و جماعت

باب سوم: در توبه و استقامت

باب چهارم: در استقامت بر طاعت

باب پنجم: در مباح به حجت

باب ششم: در تسلیم و رضا به قسمت قسام

باب هفتم: [*] در حال صدیقان و ابدالان و ارباب حقیقت.

۱- در همه نسخه‌ها «سبیل» فقط در نسخه «ق» بر روی حرف «ی» در این کلمه علامت سکون گذاشته شده است. ظاهراً بقرینه مطلب قبل از آن: «دریا‌های فتنه» و «موج بدعت» این کلمه باید «سیل» باشد؟ ۲- چنین است در همه نسخه‌ها، اما چنین بنظر می‌رسد که باید «بر وجه» باشد.

* - مطلب بین [] در نسخه اساس (س) به واسطه سهو کاتب به چند صفحه بعد منتقل شده است از آنجا نقل و با مقابله نسخه‌های: ت، ک، ق: به محل اصلی خود افزوده شد.

و فواید این همه ابواب، در باب اول مضمّن است و هر که در باب اول^۱ بکوشد، و قدم راست نهد، جمله این ابواب اورا^۲ مسلم و مسهل گردد^۳. اما بحقیقت می باید^۴ دانست، که هر گاه در باب اول که توحید و ایمانست، قدم نه راست نهد، بسیاری^۵ رنج بکشد^۶، و هرگز بمقصود نرسد. اکنون اصل سخن گوش دار، و نیک^۷ تأمل کن، تا^۸ معلوم و مفهوم شود، که این^۹ کتاب را چرا بر هفت باب نهادیم. و این هر^{۱۰} بابی اصل است^{۱۱} از اصول دین و شریعت، و راه بندگی بازین^{۱۲} هفت اصل گردد؛ و حق سبحانه و تعالی^{۱۳} را بعلم و حکمت کامل قدیم خود چیزهاست^{۱۴}، که بنای آن بر هفت نهاده است، و آن هر یکی اصلی است از^{۱۵} اصول دین^{۱۶}، که جمله دین و دنیا بازان^{۱۷} گردد، و آن چهارده هفت است: هفت، هفت این جهانی، و هفت، هفت آن جهانی؛ هر چه^{۱۸} آن جهانی است بازان هفت هفت گردد، و هر چه این جهانی است بازین هفت هفت گردد^{۱۹}. اما هفت اول، هفت کلمه^{۲۰} لا إله إلا الله محمد رسول الله است، که جمله توحید و ایمان بازین^{۲۱} هفت کلمه گردد؛ دیگر هفت سبع قرآن است که امر و نهی و حلال و حرام

- ۱- ت، ک: باب اول. ق: باب ایمان. س: «اول» ندارد. ۲، ۳- ق: مسلم باشد و سهل گردد ۳- ت، ک: بیاید. س، ق: می باید ۴- ت، ک: بسیار. ۵- ت، ک: برگیرد ۶- ت، ک، ق: بحقیقت ۷- ت، ک: تا ترا. ق: تا ترا فهم شود ۸- ت، ک: که این. س: این ۹، ۹- ت: هر باب اصلی است. ک: هر بابی اصلی است ۱۰- ک: با این. ت، ق: بازین. س: بازین ۱۱- ک: (و تعالی) ندارد ۱۲- ت، ک، ق: چند چیزهاست ۱۳، ۱۳- ت، ک: ندارد ۱۴- ک: با آن ت: بازان. ق: به آن. ۱۵، ۱۵- ت: هر چه این جهانی است بازین هفت هفت گردد، و هر چه آن جهانی است بازین هفت دیگر گردد. ک: هر چه این جهانی است با این هفت هفت گردد، و هر چه آن جهانی است با این هفت هفت دیگر گردد. ق: هر چه آن جهانی است بازان هفت هفت گردد، و هر چه این جهانی است بازین هفت هفت گردد. س: هر چه آن جهانی است بازان هفت هفت گردد ۱۶- س: هفت کلمه. ت، ک، ق: کلمه ۱۷- ک: با این. ت، ق، س: بازین.

و جمله بندگی بازین^۱ هفت می گردد^۲ ، و سدیگر^۳ هفت آیه^۴ سوره فاتحه^۴ است ، که بنای تعبد و نماز بندگان بر آنست ، چنانکه^۵ در خبر است^۵ که :
 لِأَصْلُوَةِ الْإِيْمَانِيَةِ الْكِتَابِ . چهارم ، هفت آسمان با رفعت است ، که مأوای فرشتگان^۶ و بنیاد بهشتهاست^۶ ، و عجایبها در آنست . پنجم ، هفت بهشت است ، که درجات^۷ انبیا و اولیا و صدیقان و نیک بندگان است ؛ و بهشت هشت است ، اما یکی دارالسلام است ، که مهمان خانه خداست عزوجل . ششم ، هفت دوزخ است ، که جای دشمنان خداست عزوجل ، بعد از^۸ جاودان . هفتم ، هفت اولیای خداست^۹ عزوجل^{۱۰} ، که اوتاد^{۱۱} ارض اند ، که خدای تعالی^{۱۲} این جهان و آن جهان از بهر ایشان آفریده است ، تایکی از ایشان^{۱۳} می باشد بر روی زمین^{۱۳} ، خدای تعالی همه را بطفیل او^{۱۴} می دارد ؛ اگر^{۱۵} همه کافر و مشرک گردند ، تا از آن هفت یکی می ماند ، حق تعالی همه^{۱۶} را ببرکت او^{۱۶} روزی می دهد ، و جهان را همچنان بر جای می دارد ، و چون از ایشان هیچ کس نماند ، و برکت ایشان از^{۱۷} روی زمین^{۱۷} منقطع گردد یک^{۱۸} ساعت نیز^{۱۸} امان ندهند

-
- ۱- ك : با این . س ، و ، ت : بازین . ق : با آن . ۲- ت ، ك : گردد . ق ، س : می گردد . ۳- ت ، ق ، س : سه دیگر . در «ك» و همه جای دیگر در (و) سدیگر ۴- ت ، ك : فاتحه . ق ، س : فاتحة الكتاب . ۵- ت : مهترگفت ع ك : مهتر علیه الصلوة والسلام گفت . ق ، س : در خبر است . ۶- ت ، ك : ندارد . ق : و بنیاد بهشتها . س : و بنیاد بهشتهاست . ۷- ت ، ك : جای درجات . س ، ق : درجات ۸- ت : به عذاب است . ق : و عذاب ۹- ت ، ك : خدایند ۱۰- ت ، ك : عزاسمه . ق ، س : عزوجل ۱۱- ت ، ك : اوتاد الارضند . ق ، س : اوتاد ارضند ۱۲- ت ، ك : حق عز و علا ق : خدای عزوجل س : خدای تعالی ۱۳ ، ۱۳- ق ، س : می باشد بر روی زمین . ت ، ك : بر روی زمین می مانند ۱۴- ت ، ك : او . س ، ق : ایشان ۱۵- ت ، ق ، ك : اگر چه ۱۶ ، ۱۶- ت ، ك : ببرکت او . ق ، س : ببرکت ایشان ۱۷ ، ۱۷- ت ، ك : از میان خلق . ق ، س : از روی زمین ۱۸ ، ۱۸- ق ، س : یکساعت نیز . ت ، ك : نیز یکساعت .

که این هفت فلک دوار را ، سیصد و شصت کوه بیخ آور ^۱ را ، همه بر هم کوبد ^۲ ، و بر هم زند ^۳ ، وزیر و زبر گرداند ^۴ ؛ در کتاب ^۵ عزیزو ^۶ کلام مجید ^۶ می فرماید : إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا إِلَى آخِرِ سُورَةٍ .

آمدیم بدین ^۷ هفت هفت که مدار دنیا و معیشت خلق بر آنست : اول ، ^۸ هفت دریاست ^۸ ، که ^۹ اصل همه آنها در آنست ^۹ . دیگر ، این هفت ستاره سیاره ^{۱۰} است که بر فلک می گردد ، و عدد ماه ^{۱۱} و سال و خشکی و تری و تنگی و فراخی از آن برخی ^{۱۱} در ایشان بسته است . سوم ، هفت ^{۱۲} اقلیم را بیافرید ، و مسکن جانوران گردانید ، و کوه و بیابان و در و دشت در وی بنهاد ^{۱۳} و ^{۱۴} عبرتگاه ^{۱۵} خلق کرد . چهارم ، هفت ^{۱۶} زمین بسیط را بگسترانید ، و چندین عجایب در وی ^{۱۷} بیافرید : از اماکن ، و معادن ، و زرو سیم ، و آهن و مس ، و جواهرهای هر گونه ، و آبهای هر طعم ، و خاکهای هر رنگ . پنجم ، این هفت جیحون است ، که در این هفت اقلیم می گرداند ، و منفعت آن آنها به بندگان ^{۱۸} می رساند ، و جهان را بدان زنده می دارد . ششم ، این هفت اندام آدمی ^{۱۹} است که فرزندان آدم را ^{۱۹}

- ۱- ت ، ك : بیخ آور . س : مجاور . ۴،۳،۲- در : ت ، ك ، ق : کوبند ، زند ، گردانند . ۵- ت ، ك : چنانکه در کتاب . ۶،۶- ت : خود نیز . ك : خویش . ق : خود . ۷- ت ، ك : به این . ق : بدین . ۸،۸- ت ، ك : این هفت دریاست . ق : دریاها هفت است . س : دریا هفت است . ۹،۹- ت ، ك : و منافع خلق در آنست . ۱۰- ت : سیار . ۱۱،۱۱- ت ، ك : ماه و سال و تری و خشکی و فراخی و تنگی برخی از آن . ق ، س : سال و ماه و خشکی و تری و تنگی و فراخی برخی از آن . ۱۲- ك ، ت : این هفت . ۱۳- ت : بنهاد . ۱۴- ت : (و) ندارد . ۱۵- ق : عبرت های خلاق . ۱۶- ت ، ك : این هفت . ۱۷- ت ، ك : درین . ۱۸- ت ، ك ، ق : به خلق . ۱۹،۱۹- ت ، ك : است که آدمی را ...

از جمله حیوانات برگزیده^۱، چنان^۲ که می فرماید^۳: و لقد کرمنا بنی آدم،
 و در جای دیگر می فرماید^۴: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ و جای
 دیگر می فرماید^۵: وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ. این آدمی را بدین هفت اندام
 راست، عزیز کرد، و بیاراست، و گفت: فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ.
 هفتم، این هفت روز^۶ را بیافرید، و این هفته^۷ را سرمایه روزگار او گردانید؛
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: خَلَقْتُمْ مِنْ سَبْعٍ، وَرُزِقْتُمْ مِنْ سَبْعٍ،
 فَاسْجُدُوا لِلَّهِ عَلَى سَبْعٍ، بیافرید^۸، شما را از هفت چنانکه می فرماید^۹: وَلَقَدْ
 خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ^{۱۰}، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ
 خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً، فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مَضْغَةً، اِلی آخر آیه، و آنچه^{۱۱} از
 هفت روزی دهد^{۱۲}: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، إِنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا^{۱۳}،
 تا آنجا که می گوید: مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ.

پس گفت ای فرزندان آدم، بدین نعمتها مرا شکر کنید، و در
 اصل و مایه خویش نگرید، و در آفرینش من نگرید^{۱۴}، و روزی دادن
 من^{۱۵} شما را^{۱۶}، و بدین هفت اندام راست و بی عیب، و در این

- ۱- ت، ک: بدان برگزید. ق، س: برگزید. ۲، ۲- ت، ک: حق تعالی
 می فرماید. ق: می گوید. ۳ و ۳- ق: می گوید. ۴- ک: هفت روز هفته
 ۵- ت، ک: هفت. ق، س: هفته. ۶- ت، ق: بیافریدند.
 ۷- ت، ک، ق: می گوید. ۸- در (ت) و (ک) آیه تا (طین) ذکر شده بعد
 نوشته اِلی آخر الایه. در (ق): تا (قرامکین) و در (س) تا (مضغه) نوشته شده.
 ۹، ۱۰- ک، ت: و آنچه گفت که از هفت روزی دهد. ق: و آنچه گفت که روزی
 داده شدید از هفت. ۱۱- ت، ک: آیه را پس از کلمه (صبأ) تا آخر آن ذکر کرده
 است. ق: تا آخر آیه متاعاً لکم ولانعامکم. ۱۲- ت، ک: ندارد.
 ۱۳، ۱۴- ت، ک: نگرید شمارا. س: ترا. ق: شمارا.

هفت شب^۱ روز، خدمت من بجای^۲ آرید، تا چنان که من نیک خداوندم، شما^۳ نیز نیک بنده باشید مرا، و اگر تن و طاقت آن ندارید، که طاعت و خدمت من بجای آرید، چنان که می باید، باری توحید پاک بیارید^۴، و^۵ اعتقاد درست دارید^۵، تا این همه نعمتهای دین و دنیا بر شما^۶ نگاه دارم،^۸ و زوال نیارم، بلکه زیادت گردانم^۸.

چون گفتیم^۹ که هر که^۹ این کتاب برخواند، و بدین انتفاع گیرد، از جمله متعلمان و طلبه علم گردد، زیرا که رسول^{۱۰} صلی الله علیه و سلم چنین می فرماید: لأخیرَ فیمن کان من أمتی لیسَ یعالِمِ ولأمتعلِّمِ. و اگر کسی این کتاب را تعلیم دهد، در زمره علما و فقها داخل گردد، چنانکه رسول صلی الله علیه^{۱۱} می فرماید: مَنْ حَفِظَ عَلَیْ أُمَّتِی أَرْبَعِینَ حَدِیثًا ، یَسْتَفِیْعُونَ بِهِ ، بَعَثَهُ اللهُ یَوْمَ الْقِیَمَةِ فقیهًا عَالِمًا .

پارسی خبر چنین باشد، که رسول^{۱۲} صلی الله علیه می فرماید: هر کسی که او نگاه دارد، بر امت من، چهل خبر از آن من، تا بدان نفع گیرند^{۱۳}، خدای^{۱۴} تعالی روز قیامت، او را در زمره فقها و علما بر انگیزاند^{۱۴}؛ و هم رسول^{۱۵} صلی الله علیه می فرماید^{۱۶} که:

- ۱- ت، ک، ق: شبانروز. س: شبانروز. (جایهای دیگر در نسخه «و» و «س» نیز «شبانروز» است. ۲- ت: بجا. ۳- ت، ک: شماره. ۴- ت، ک: ندارد. ۵، ۵- ت: و اعتقاد راست ببار. ک: و اعتقاد، راست و درست دارید. ۶- ت، ک: (همه) ندارد. ق، س: این همه. ۷- ت: تو. ۸، ۸- ت، ک: بلکه زیادت گردانم و زوال نیارم. ق، س: زوال نیارم بلکه زیادت گردانم. ۹، ۹- ت، ک، ق: گفتیم که این کتاب جامع است و فوائد و معانی بسیار دارد در اصول دین، خواستیم که هر که ۱۰- ت، ق: رسول علیه السلام. ۱۱- ت، ک: ص و س. ۱۲- ک: رسول ص و س. ت: رسول ع. ۱۳- ت: گیرد. ۱۴، ۱۴- عبارت در (ت) مضطرب و مشوش است. در (ک) و (ق): برانگیزاند خدای تعالی او را روز قیامت در زمره علما و فقها. ۱۵- ت: رسول ع. ک: رسول ص و س. ۱۶- ت، ک: می گوید.

طَلَبُ الْعَلِيمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَمُسْلِمَةٍ ؛ أَلَا إِنَّ طَالِبَ الْعَلِيمِ يَبْسُطُ ١ لَهُ الْمَلَائِكَةَ أَجْنَحَتَيْهَا رِضًا بِمَا يَصْنَعُ . وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ : أَلَا إِنَّ طَالِبَ الْعَلِيمِ إِسْتَغْفِرُ لَهُ حَيْثُ كَانَ الْبَحْرُ ، وَ طَيُّورُ الْهَوَاءِ . وَ نِزَ كَفْتُ : مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يَفْقَهُهُ فِي الدِّينِ .

چون رسول^۲ صلی الله علیه می فرماید: هر که^۳ خدای عزوجل بدو خیری خواهد ، او را در دین فقیه گرداند . و هم رسول^۴ صلی الله علیه می فرماید : خیر نیست در کسی که نه عالم باشد و نه متعلم . و نیز گفت : هر که چهل خبر^۵ در امت من^۵ آموزد ، و برایشان نگهدارد ، از جمله علما و فقها باشد .

چون مهتر صلوات^۶ الله علیه چنین^۷ فتوی داد^۷ که جستن علم بر همه فریضه است ، ما در این کتاب ، از صحاح احادیث ، زیادت از چهل حدیث ، تضمین کردیم ، تا هر که این کتاب را بخواند ، ثواب متعلمان و طلبه علم بیاورد^۸ ، و اگر در کسی آموزد ، ثواب معلمان بیاورد ، و اگر بدین کار کند ، از جمله صدیقان و ابدالان گردد ، ان شاء الله عزوجل^۹ .

قال رسول الله صلی الله علیه : أَعْدُدْ عَالِمًا ، أَوْ مُتَعَلِّمًا ، أَوْ مُسْتَمِعًا ١٠ ، أَوْ مُجِبًّا لَهُمْ ، وَلَا تَكُنْ ١١ الْخَامِسَ فَتَهْلِكَ . پارسى خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه می فرماید که :

- ۱ ، ۱ - در (ك) افتاده . در (ق) و (س) و (ت) به صورت متن .
 ۲ - ت ، ق : رسول ع . ك : رسول ص و س ۳ - ك : که هر که . ۴ - ت : رسول ع .
 ك : رسول ص و س . ۵ ، ۵ - ت ، ك : خبر از آن من در امت من .
 ۶ - ق ، س : ص ع . ك : ص و س . ت : ع . ۷ ، ۷ - ق ، س : چنین فتوی داد .
 ت ، ك : فتوی چنین داد . ۸ - ت ، ق ، ك : بیاید . س ، و : بیاورد .
 ۹ - ت ، ك ، ق : تعالی . ۱۰ - ت : (اوستمعا) ندارد . ۱۱ - س : ولا یکن .

چون ^۱ بامداد بگناه ^۲ برخیزی ، عالم باش ^۳ ، یا متعلم باش ^۴ ، یا ^۵ مستمع باش ^۵ سخن علمارا ، و یا ^۶ دوستدار ایشان باش ^۷ ، زینهار که از آن پنجمین مباحشی ^۸ ، که از هلاک شدگان باشی ^۹ ، یعنی منکر ایشان مباحش ^{۱۰} .

وقال رسول الله صلى الله عليه : مَنْ جَاءَهُ الْمَوْتُ ، وَهُوَ يَسْأَلُ الْعِلْمَ ، حَتَّى يُحِبِّي بِهِ الْإِسْلَامَ وَالسُّنَّةَ ، بَيْتَهُ وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ ، دَرَجَتَهُ فِي الْجَنَّةِ .
پارسی خبر چنین باشد که رسول گفت صلی الله علیه : هر که مرگ بدو آید ، و او در طلب علم باشد ^{۱۱} ، تا اسلام را بدان زندگی باشد ، میان ^{۱۲} وی و پیغامبران ^{۱۲} ، یک درجه باشد در بهشت .

وقال النبی صلی الله علیه : مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ ، يَلْتَمِسُ بِنَاءَ مِنَ الْعِلْمِ ، يَنْتَفِعُ بِهِ قَلْبُهُ ، أَوْ يَعْلَمُهُ غَيْرَهُ ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ ، عِبَادَةَ أَلْفِ سَنَةٍ ، بِصِيَامِهَا وَ قِيَامِهَا ، وَ حَقَّتْهُ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتَيْهَا ، وَ صَلَّى عَلَيْهِ طُيُورُ السَّمَاءِ ، وَ حَيْثَانُ الْبَحْرِ ، وَ دَوَابُّ الْبَرِّ ، وَ أَنْزَلَهُ ^{۱۳} اللَّهُ دِمْنَزَكَةَ سَبْعِينَ صِدْقًا ، وَ كَانَ خَيْرَ آتٍ مِنْ أَنْ لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا كُلُّهَا لَهُ ، فَجَعَلَهَا فِي الْآخِرَةِ .
پارسی خبر چنین باشد که ، رسول صلی الله علیه می فرماید : هر که از خانه ^{۱۴} بیرون آید ، ^{۱۵} بجستن يك كلمه ، یا يك مسئله ^{۱۵} از علم ، که ^{۱۶} بیاموزد ، تا ^{۱۷}

- ۱- ت ، ك : ندارد ۲- ت ، ك ، ق ، و : ندارد . ۳ ، ۴- ت ، ك : ندارد
ق ، و : باش ۵ ، ۵- ت ، ك ، ق ، و : و یا مستمع باش . س : و اگر نه مستمع
باشید ۶- س : و اگر نه ۷- س : باشید ۸- س : نباشید
۹- س : باشید ۱۰- س : نباشید ۱۱- ت ، ك : بود . س ، ق : باشد .
۱۲ ، ۱۲- ت ، ك ، و ، ق : میان وی و میان پیغامبران . س : میان وی و پیغامبران .
۱۳- س ، ك : نزله الله . ق ، و : انزله الله . ۱۴- ق : از خانه خود
۱۵ ، ۱۵- ت ، و ، ق ، ك : از بهر جستن يك مسئله . س : بجستن يك كلمه یا يك مسئله .
۱۶- س ، ق : تا . ك ، ت ، كه ۱۷- ت ، ك ، ق : تا . س : و یا

سودمند گردد دل او بدان ، و یا بدیگری درآموزد^۱ ، بنویسد^۲ خدای عزوجل^۳ او را بهر قدمی ، عبادت هزار ساله ، که^۳ روز روزه دارد و شب نماز کند^۴ ، و باز گسترانند فرشتگان^۴ پره‌های خود را^۴ ، تا او بر آن^۵ می‌رود ، و درود می‌دهند بروی^۶ ، مرغان هوا^۶ ، و ماهیان دریا^۷ ، و جنبندگان زمین^۸ ، و فرود آرد خدای^۹ عزوجل او^{۱۰} را ، بمنزلت هفتاد صدیق ، و آن يك مسئله^{۱۱} او را از علم^{۱۱} بهتر^{۱۱} از آن که همه دنیا از آن^{۱۲} وی بودی ، و وی^{۱۳} آن را از بهر خدای عزوجل^{۱۴} ، بکار^{۱۴} آن جهان خرج^{۱۵} کردی .

اکنون آمدیم با^{۱۶} سر سخن ، و بر نهاد^{۱۷} این ابواب ، تا اگر کسی خواهد که ، سخنی از این نوع که ، یاد کردیم بنگرد ، جمله کتاب^{۱۸} را باز نباید جست ، و بر خوانندگان و نگرندگان^{۱۹} آسان باشد^{۲۰} ؛ چشم می‌داریم که هر که بر خواند ، ما را بدعای خیر یاد دارد^{۲۱} ، که مقصود از جمع کردن این کتاب ، دعای مسلمانان است ، تا باشد^{۲۲} که يك مسلمان که^{۲۲} در دست هوا و بدعت مانده باشد ، از آن رهائی یابد ،^{۲۳} و دعای خیر در کار این گناهکار^{۲۳} کند ، تاحق^{۲۴} تعالی^{۲۵} بروی و بر ما^{۲۵} رحمت کند ، ان شاء الله تعالی .

- ۱- ت ، ك ، ق ، و : آموزد . س : درآموزد (جاهای دیگر در (و) درآموزد)
 ۲- در نسخه (س) قبل از کلمه (بنویسد) جمله : (کتب الله له) اضافه دارد .
 ۳، ۳- ت ، ك : ... نماز گزارد . ق : که روز روزه داشته باشد و شب قیام کرده . و ، س (اساس) : که روز روزه دارد و شب نماز کند .
 ۴، ۴- ك ، و : پره‌ها خود را . ق : پره‌های خود را . س : پرها را ۵- و : بدان
 ۶- ت ، ك : در هوا . و ، س (اساس) : هوا . ۷- ت ، ك : در دریا . ق ، و : دریا
 ۸- ك ، ت : در زمین ۹- ت ، ك : او را خدای عزوجل ۱۰- ت ، ك :
 ندارد ۱۱، ۱۱- ك ، ت ، ق : که او پیاموزد بهتر بود ۱۲- ت ، ك ، ق : از آن . س (اساس) : آن ۱۳- ق : او . ۱۴- ت ، ك ، ق : بر کار
 ۱۵- ت : صرف کردی . ك : کردی صرف ۱۶- ك : به . ۱۷- ك ، ت : و نهادن
 ۱۸- ك : کتابها ۱۹- ت : نگرنده ۲۰- ت ، ك : آید . ۲۱- ت :
 آرد ۲۲، ۲۲- در نسخه اساس (س) افتاده است . ۲۳، ۲۳- ق : و به
 دعای خیری در کار این بیچاره... ۲۴- ت ، ك ، ق : حق سبحانه و تعالی .
 ۲۵، ۲۵- ك : بر ما و بروی . ق ، س (نسخه اساس) : بروی و بر ما .

باب اوّل : در شناختن ^۱ ایزد سبحانسه و تعالی ، و بیان کردن ^۱ توحید و معرفت .

باب دوّم : اندر ^۲ بیان کردن سنت و جماعت ، و طریق آن از هر نوع که هست ^۲ .

باب سوّم : اندر ^۳ بیان کردن توبه ، و طریق تائبان ، و روش نشست و خاست با ایشان ^۳ .

باب چهارم : اندر ^۴ بیان کردن امر و نهی ، و نگاه داشتن فرمان حق ، و استقامت بدان ^۴ .

باب پنجم : اندر ^۵ بیان کردن مباح بحجّت ، و کسب و کار اهل صلاح و زهد و تقوی ^۵ .

باب ششم : اندر ^۶ بیان کردن قناعت ، و تسلیم و رضا بقسمت قسام ، و جمع و منع آن ^۶ .

باب هفتم : اندر ^۷ بیان کردن راه صدیقان و ابدالان ، و صفت ارباب حقیقت ^۷ .
اول شرط و نصیحت ما ، مر ^۸ برادران ما ^۸ ، آن است که هر که این

یادآوری : عنوان بابها در نسخه های مختلف ، لفظاً متفاوت کتابت شده است که اکنون اختلاف آنها برای اطلاع آورده می شود :

۱، ۱- ک ، ت : در بیان . ق : در شناخت خدای سبحانسه و ۲، ۲- ک ، ت : در بیان سنت و جماعت و شرایط آن . ق : در بیان کردن سنت ۳، ۳- ک ، ت : در بیان توبه و شرایط آن و طریق تائبان . ق : در بیان کردن توبه و شرایط آن و طریق تائبان و روش ایشان . ۴، ۴- ت ، ک : در بیان امر و نهی و نگاه داشتن فرمان . ق : در بیان کردن امر و نهی و نگاه داشتن فرمان خدای تعالی . ۵، ۵- ت : در بیان مباح به حجّت و کسب و کار اهل صلاح . ک : مانند (ت) با اختلاف و کسب حلال و کار ... ، ق : مانند س (نسخه اساس) با حذف « کسب » ، ۶، ۶- ت ، ک : در بیان قناعت و تسلیم و رضا بقسمت . ق : در بیان کردن قناعت و تسلیم و تقویض و رضا بقسمت قسام . ۷، ۷- ت ، ک : در بیان راه صدیقان و ابدالان و ارباب حقیقت . ق : در بیان کردن راه ابدالان و صدیقان و صفت ارباب حقیقت . ۸، ۸- ت ، ک : ندارد ق : مر برادران را

کتاب را خواهد^۱ نگرست^۲، چنان باید که مذهب گری، و خصومت گری^۳، و هر^۴ چه بدین انواع باز گردد، همه^۵ با^۶ يك سو نهد، و بتأمل تمام، در این کتاب نظر کند، اگر چیزی یابد، بیرون^۷ شریعت و سیرت و سنت راه پیغمبر صلی الله علیه^۸ و آن^۹ صحابه^{۱۰} وی، رضی الله عنهم^{۱۱}، که نه باخبر مسند، و نه^{۱۲} آیات قرآن و بعقل^{۱۳} و معرفت مقید است، آنکه^{۱۴} چون باخبر رسد، چیزی^{۱۵} باشد نه راست. اگر^{۱۶} مذهب گری خواهد، گو می کن^{۱۷}، ما این کتاب را بر مذهب هیچ کس نساخته ایم، الا بر مذهب سنت^{۱۸} و سیرت سید ولد آدم محمد مصطفی^{۱۹} صلی الله علیه، و آن^{۲۰} یاران وی^{۲۱}، رضوان الله علیهم اجمعین. هر که^{۲۲} در این^{۲۳} خلاف کند، ایشان را خلاف کرده باشد، و ضال و مبتدع^{۲۴} باشد، و هوادار و گمراه^{۲۵}، تا معلوم باشد^{۲۶}. و^{۲۷} بالله العون والتوفیق^{۲۸}

- ۱- ت، ک : بخواهد. ق : بر خواند ۲- ق : ندارد ۳- ت : خصومت.
 ق : تعصب نکند ۴- ق : و خصومت گری و هر چه ۵- ق : درست خوانده
 نشد ۶- ت، ک : به يك سو ۷، ۷- ک : یا سخنی بیند بیرون از شریعت و
 سنت و سیرت پیغمبر ص. ت : مانند (ک) با اختلاف «بیرون شریعت». ق، س : بیرون
 شریعت و سیرت و سنت راه پیغمبر ص ع. ۸، ۸- ت، ک : روش صحابه وی رضوان
 الله علیهم اجمعین. ق : از صحابه او (بقیه مانند «ت» و «ک») ۹- ق : نه آیات.
 س : آیات ۱۰- ت : عقد ؟ ۱۱- ت، ک، ق : آنگاه ۱۲- ت، ق، ک : اگر
 چیزی ... ۱۳، ۱۳- س : اگر مذهب گری خواهد و می کند. ک، ت : اگر
 مذهب گری خواهد کرد، گو می کن ق : هر چه خواهد بگوید، و اگر مذهب
 گری خواهد کرد و می کند ۱۴- ت، ک : و سنت ۱۵- ت : رسول الله
 ۱۶- ق : از ۱۷- ق : او ۱۸- ت، ق، ک : تا هر که .
 ۱۹- ق : این را ۲۰، ۲۰- ت، ک : مبتدع و هوادار و گمراه باشد. ق :
 هوادار و مبتدع باشد و گمراه ۲۱- ت، ک : گردد ۲۲، ۲۲- ت، ک :
 والسلام. ق : ندارد .

باب اول

در شناختن ایزد سبحانه و تعالی ، و بیان کردن توحید و معرفت

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، مقبول العالم، حجة الله على الخلق، ابونصر احمد بن ابی الحسن النامق الجامی ، قدس الله روحه العزيز می گوید که^۱ : توحید گفتن از ایمان جداست ، و شناخت^۲ حق^۳ سبحانه و تعالی^۳ و صفات او^۴ ، از گفتار ایمان و توحید جداست؛ زیرا که^۵ توحید گفتن^۵ بتقلید بتوان گفت ، و^۶ گفتار ایمان از معلم بتوان آموخت^۶ ، اما^۷ شناخت حق سبحانه و تعالی جز بهدایت او نتوان یافت^۷ ، و^۸ آن هدایت بکسب بنده نیست بلکه بشرح دل است و عطای خدای عزوجل^۸ . هر که^۹ رابنور هدایت و چراغ معرفت دل^{۱۰} او را روشن گردانیدند، او را بحق شناسا کردند، چنان که در کتاب عزیز خود^{۱۱} می فرماید^{۱۲} :

۱، ۱- در (ق) و در نسخه (و) ندارد . در ک ، ت : «مقبول العالم» و «حجة الله على الخلق» ندارد ۲- ق : شناختن ۳، ۳- س ، ق : خدای تعالی . ک ، ت : خدای عزوجل ۴- س : او ، جل و عز . ۵، ۵- ق : کلمه توحید . ت ، ک : توحید . ۶، ۶- ت ، ق ، ک ، و : گفتار ایمان از معلم بتوان آموخت . س : عبارت در این نسخه مفهوم نیست . ۷، ۷- ت ، ک : اما شناخت حق تعالی جز بهدایت حق راست نیاید . ق : اما شناختن حق سبحانه و تعالی جز بهدایت او نتوان شناخت . س : ... جز بهدایت حق سبحانه و تعالی راست نیاید . و : اما شناختن ... نتوان یافت . ۸، ۸- فقط در نسخه (و) آمده است [از اینجا قریب سه ورق از نسخه (و) افتاده است که از روی نسخه (س) استنساخ و ضمیمه و مقابله شد] ۹- ک : هر که را دل او ۱۰- ق ، ت : ندارد ۱۱- ک ، ت : خویش ۱۲- ق : می گوید قوله تعالی . ک : می فرماید که .

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ . وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِذَا دَخَلَ النُّورُ الصَّدْرَ اذْشَرَحَ وَانْفَسَحَ ؛ قِيلَ هَلْ لِيذَلِكَ مِنْ عِلْمِهِ يَعْرِفُ بِهَا ؟ قَالَ : التَّجَافَى عَنِ دَارِ الْغُرُورِ ، وَ الْإِنْبَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ ، وَالْإِسْتِعْدَادَ لِيَلْمُوتَ قَبْلَ الشُّزُؤِ . پارسى ^۱ این آیت ^۱ چنین باشد که حق ^۲ سبحانه و تعالی ^۲ می گوید ^۳ : أَفَمَنْ ^۴ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ ، گفت ^۴ : هر که ^۵ خدای عز و جل دل او را شرح کرد ^۵ ، چنان که در باب ^۶ سید ^۶ علیه الصلوة و التحیة می فرماید ^۷ : أَقَمَّ نَشْرَحَ لَكَ صَدْرَكَ ؟ ای ^۸ نه ما باز گشادیم دل ترا یا محمد ^۸ ؟ اگر نه توجه دانستی که ایمان و توحید و کتاب و شریعت چه باشد . همچنین هر که را دل بالماس بی نیازی شرح کردند ، و از مایه ^۹ لطفش غذا دادند ، و از فضل ازلی پرورش یافت ^{۱۰} ، او ^{۱۱} بنور هدایت حق آراسته گشت ^{۱۲} . چون آن نور در دل بنده ای آید ^{۱۳} ، آن دل فراخ گردد ، و شرح ^{۱۴} و بسط در او ^{۱۴} پیدا آید ، که هر چه مخلوقات است در او ^{۱۵} ناچیز گردد ، و خداوند آن دل بدان نور ^{۱۶} شناسا گردد ^{۱۶} قیل هَلْ عِلْمَهُ لِيذَلِكَ ؟ گفت : نشان آن کس آن بود که ، این سرای غرور را دشمن دارد ، و ناچیز و بی اصل انگارد ، و باز گردد بدان سرای شادی ^{۱۷} و

- ۱ ، ۱ - ت ، ک ، ق : خبر ۲ ، ۲ - ک : حق تعالی . ۳ - ک ، ت : می فرماید که . ۴ ، ۴ - ک ، ت ، ق : ندارد ۵ ، ۵ - ق : هر که رادل شرح کرد خدای عز و جل . ۶ - ق : ندارد ۷ ، ۷ - ق : رسید می گوید علیه السلام . ک : سید عالم ص ع س می گوید . ۸ ، ۸ - ت : ای محمد دل ترا نه ما باز گشادیم . ۹ - ق : مائده ۱۰ - ک : یافت . س : یافته است . ۱۱ - ک : آن دل ۱۲ - ت ، ق ، ک : گشت . س : آراسته است . ۱۳ - ک ، ت : پیدا آید . ۱۴ ، ۱۴ - ک : بسط و شرحی در وی . ۱۵ - ک ، ت ، ق : در وی ۱۶ ، ۱۶ - ق : شناسا و عارف گردد . ک ، ت : شناسا گردد و عارف شود . ۱۷ - ک : ندارد

جاوید ، و پیش از آمدن مرگ ، او را ساخته باشد^۱ .

و هر که بخدای شناسا و عارف گشت ، آن او این باشد ، و این جز بفضل و کرم او نتوان یافت ، چنان که می گوید : ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ . و جای دیگر می فرماید : يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ . و جای دیگر می فرماید :^۲ مَن يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ ، وَ مَن يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ . و قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ : بَعِثْتُ دَاعِيًا وَمُعَلِّمًا وَ لَيْسَ إِلَيَّ مِنَ الْهَيْدَايَةِ شَيْءٌ ، وَ بَعِثَ إِبْلِيسُ دَاعِيًا وَ مُزِينًا ، وَ لَيْسَ إِلَيْهِ مِنَ الضَّلَالَةِ شَيْءٌ ، بَلِ اللَّهُ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ . شناخت خدای عز و جل آن بود که از سر این هدایت برخیزد ، و این بتعلیم هیچ معلم راست نیاید ، مگر بعون و هدایت^۳ ،^۴ خدای عز و جل^۴ . هر که (خدای عز و جل را) بتعلیم معلم شناسد ، هرگز از ایمان وی ، بوی شناخت نیاید ، و ایمان بتقلید هرگز^۵ از شرک خالی نباشد ، زیرا که تا معلم نگوید یا تعلیم نکنند که چنین است یا چنان است ، این متعلم نتواند گفتن که آری چنین است ، و هر چه گفت است از دیگری آن نشان است ، و هر چه نشان است شرک است نه توحید . اما روا باشد که کسی لفظ^۶ توحید و ایمان^۶ بر کسی نرم کند و او را بیاموزد ، و آن کس آن قول همچنان که از وی شنید می گوید ، هرگز^۷ او را از توحید هیچ^۸ خبر نباشد . و لفظ ایمان نیز همچون^۹ آموختن توحید است ؛ اما بحقیقت بیاید دانست که ایمان ، بی هدایت خدای تعالی بنده را ، همچون

۱- ك ، ت : بود . ۲، ۲- چنین آیه ای در قرآن مجید نیامده است ؛ البته همین معنی با الفاظ دیگر در سوره ۳۹ (آیه ۲۵) ، سوره ۷ (آیه ۱۸۶ ، ۱۷۸) ، سوره ۱۷ (آیه ۹۷) و چند جای دیگر دیده می شود ۳- ت ، ق : عنایت ۴، ۴- ك : حق تعالی . ت : حق سبحانه و تعالی ۵- ق : ندارد ۶، ۶- ك ، ت : توحید . ق : ایمان . ۷- ق : اما هرگز ۸- ق : ندارد ۹- ك : چون .

ایمان^۱ ملحدان است ، اما اگر هدایت باشد ، و تعلیم معلّم با آن^۲ راست افتد ، آموختن سود دارد ، نگر^۳ تا از سر پنداشت و ناشناخت در این سخن ننگری^۴ ، که این را شاخه های^۵ بسیار است ، اما خردمند^۶ و اهل معرفت را این مقدار بسنده^۷ است .

اما بدانکه در توحید و ایمان و معرفت سخنهای^۸ بسیار است ، اگر بشاخه های آن^۹ بیرون شویم ، آنرا منتها^{۱۰} نباشد^{۱۱} . ایمان^{۱۲} اصلی و معرفت عطائی از خدای عزوجل^{۱۳} می دان^{۱۴} ، اما مقدمات آن ببايد برزید^{۱۵} ، تا معرفت بتو روی نماید ، اگر هست و اگر نیست ، آنچه بر تو است باری بکرده^{۱۶} باشی .

و مقدمات معرفت بدان که چیست : متابعت عقل و نظراست بدلالات هدایت بمعرفت ؛ پس^{۱۷} آنکه چون این نظر صحیح افتاد ، تو بر سر کوی

- ۱- ك : ندارد . ۲- ت ، ق : بازان . ك : نیز بآن . ۳- ق : نگر تا .
 ت ، ك ، س : نگر . ۴- ت ، ق ، ك : ننگری . س : ننگرید . ۵- ك ، ق : شرح و شاخه ها . س ، ت : شاخها . ۶- ت ، ك ، ق : خردمند را .
 ۷- ت : پسند . ۸- ت ، ق ، ك : سخن . ۹- ت : او . ۱۰- ق : نهایت .
 ۱۱- در نسخه های ق ، س ، ك : این مطلب « اما در اصل ببايد دانست که شناخت حق سبحانه و تعالی بنور هدایت است ، و آن هدایت بکسب بنده نیست ، بلکه بشرح دل است و عطای خدای عزوجل ، و هرگز بنده بشکر آن نرسد » که در صفحات قبل و در جای خود از روی نسخه (و) نقل و نوشته شده بود ، در اینجا آمده است . ۱۲، ۱۳- در « ق » افتادگی دارد : ایمان اصلی و معرفت خدای تعالی است . س : ایمان اصلی و معرفت عطای خدای عزوجل می دان . ك : ایمان اصلی و معرفت عطائی از خدای میدان . ۱۳- ق ، ك : و برزید . ت : حذف شده . س : برزید (و در جاهای دیگر نسخه اساس « و » برزید) . ۱۴- ت ، ك ، ق : باری بکرده باشی . س : بکرده باشی . ۱۵- ت ، ك : ندارد

معرفت آمدی ، اگر اینجا ^۱ بتعلیم معلم حاجت افتد که ترا بگوید که لفظ ایمان چون تکرار می‌باید^۲ کرد ، و لفظ توحید چون می^۳ باید گفت ، و ترتیب آن چون است ، روا باشد که این را و مانند این را بتعلیم حاجت افتد^۴ و بی تعلیم نیز روا باشد . و رسول صلی الله علیه می‌گوید : **بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ : شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ ، وَ إِحْتِائِ الزَّكَاةِ ، وَ صَوْمِ رَمَضَانَ ، وَ حَجِّ الْبَيْتِ ؛** و این هر پنج را بتعلیم حاجت است . اما خدای شناختن از این دور است و این با شناخت هیچ مناسبت^۵ ندارد ، و نه^۶ این چیزهای دیگر که گفته آمده است ؛ خدای^۷ را جز بهدایت خدای^۸ نتوان شناخت ، و توحید گفتن ، از توحید دانستن، جدا است ، و ایمان گفتن ، از ایمان دانستن جدا است ، و پس از شناخت ایزد سبحانه و تعالی ، اصل^۹ همه کارها توحید است^۹ ، و ایمان باخلاص و اعتقاد درست^{۱۰} ؛ زیرا که اگر کسی چندسال^{۱۱} عبادت کند که ، توحید نه راست^{۱۲} گوید ، و ایمان نه باخلاص دارد ، در^{۱۳} اعتقاد درست نباشد^{۱۳} ، و همه روزگار وی ضایع باشد .

چنانکه شنیدی که شناخت چیست ، توحید و ایمان نیز بشنو تا بدانی : اما^{۱۴} بدانکه اصل توحید و ایمان آن است که ، اقرار دهی خدای عز و جل هست بی چون و بی چگونه ، که هیچ چیز بدو نماند ،

- ۱- ك : ترا بهتعلیم . ۲- ك : ندارد . ۳- ك : ندارد . ۴- ق : باشد .
- ۵- ق : مناسبتی . ۶- ت ، ق ، ك : ندارد . ۷- ك : خدای تعالی را .
- ۸- ك : ندارد . ۹، ۹- ك : با توحید پاك است . ۱۰- ق : درست است .
- ۱۱- ت ، ك : سالها . ۱۲- ت ، ق ، ك : پاك . ۱۳، ۱۳- ت ، ك : و اعتقاد
- نه درست و راست باشد . ۱۴- از این جا بیعد نسخهٔ اساس نسخهٔ (و) است تا آخر کتاب .

و او بهیج^۱ چیز نماند ، همیشه بود و همیشه باشد ، از همه چیزها بی نیاز ، و همه چیزها باو نیازمند : توانای بر کمال ، پادشاه بی زوال ، قدّوس بی عیب و بی مثال ، واحد بی شریک و بی انباز ، غنی بی معین و بی نیاز، جبار^۲ بی قهر و بی نقصان، قهار بی عجز و بی اعوان، زنده بی کالبد و بی جان ، صانع بی اعضا و بی ارکان ، خالق بی آلت و بی فکر ، رازق بی بخل و بی ربیت^۳ ، سلطان بی^۴ ندیم و بی وزیر^۵ ، ملک بی مونس و بی^۶ مشیر^۷ کریم بی طبع و بی سجّیت^۸، رحیم بی دل و بی رقت ، صمد بی نقص و بی آفت ، احد^۹ بی تألیف و بی تجزیت^{۱۰} ؛ همه خلق را^{۱۱} باو آرام و باو نیاز^{۱۱} ، و او از همه بی نیاز ، هر چه در فهم^{۱۲} آید که پادشاه ما^{۱۳} چنان است ، نه چنان است ، بلکه آفریدگار آن است همه وصف و صافان ، و همه مدح مدّاحان ، و همه توحید موحدان ، در^{۱۴} کمال صفات جلال او^{۱۴} ناچیز نماید ؛ گفتنی^{۱۵} وی^{۱۶} را از گفتن^{۱۷} باز ندارد، و شنیدنی وی^{۱۸} را از شنیدن^{۱۹} باز ندارد ، و^{۲۰} دیدنی وی را از دیدن باز ندارد^{۲۰}.

- ۱- س : ندارد ۲- ت : ندارد ۳- از این کلمه (جبار) تا (احد بی تألیف) همه جا در نسخه (ق) به جای کسره اضافه (ی) آمده است : (جباری . . . احدی . . .) . ۴- ت : بی ربیب . ک : بی دنیّت . س : بی رتبت . نسخه اساس : بی ربیت (نظر استاد فروزانفر بر این است که این کلمه ظاهراً باید ضنت باشد) ۵، ۵- ت : بی وزیر و بی ندیم ۶- ق : ندارد ۷- ت : ندارد ۸- ت : افتاده ۹- س : واحد ۱۰- در (س) بدون نقطه . ت ، ق : ک ؛ بی تجریت . ۱۱، ۱۱- س : بدو نیاز و آرام . ک ، ت ، ق : بدو نیاز و بدو آرام ۱۲- ت ، ک ، ق ، س : در فهم تو ۱۳- س ، و ، تو . ک : که حق چنان است . ۱۴، ۱۴- ق : در کمال صفات او . س : در کمال جلال او . ک : در کمال و صفات جلال او . ۱۵- و : گفتن . س ، ق ، ک : گفتنی ۱۶- ق : او را ۱۷- و ، ت ، ق ، ک : گفتنی ۱۸- ک ، ق : ندارد . س : او را ۱۹- در همه نسخه ها (شنیدنی) ۲۰، ۲۰- فقط در نسخه (ق) دارد

خلق را بیافرید نه از بهر آن را که وی را بخلق حاجت است ، ولیکن از بهر ^۱ اظهار قدرت را ؛ و همه را روزی می‌دهد ، نه از بهر ^۲ عبادت ایشان را ، بلکه از برای اظهار لطف و قدرت را . در همه اسماء و صفات خویش ، بی‌شبه ^۳ و بی‌مانند است ، *يُسَّ كَمَثَلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ* . دیگرهمچنان که بخدایی او اقرار دادی ^۴ ، بجمله رسولان و پیغمبران او اقرار دهی ، که ایشان همه حق ^۵ بودند ^۵ : اول ایشان آدم بود صلوات الله علیه ، و آخر ایشان محمد مصطفی بود ، صلی الله علیه و سلم ، و افاضلترین پیغمبران ^۶ بود ، و پیغمبری ^۷ بر او ^۸ مهر شد ؛ و ^۹ راستی او بدان دانستیم ^۹ ، که چنین کتابی چون قرآن بر خلق خواند ^{۱۰} ، و از دشمنان خویش درخواست ^{۱۱} که مانند این سورتی یا ده آیت بیارید ، که ^{۱۲} ایشان همه دشمن وی بودند ، و حریص بودند بر قهر کردن وی ، و خون و خواسته خویش ^{۱۳} بذل می کردند ^{۱۳} در عداوت وی ، اگر توانستندی ^{۱۴} مانند این قرآن بیاوردندی ، تا وی را قهر ^{۱۵} کردند ، چون نیاوردند و نتوانستند ، درست شد که این قرآن معجزه بود مصطفی را صلی الله علیه و سلم ، و وحی خدای بود عزوجل . و معلوم باشد که همه کتابهای خدای عزوجل حق ^{۱۶} است : چون قرآن و تورات ^{۱۷} و انجیل ^{۱۸} ، و زبور ^{۱۹} ، و دیگر صحف پیغمبران علیهم السلام ؛ زیرا که قرآن می ^{۲۰} گواهی دهد ^{۲۰} ، بر صدق این دیگر کتابها ، ^{۲۱} [چنان که گفت : *وَمَصَدَّقَ الَّذِي دِينِ يَدِيهِ*] ؛ ^{۲۱}

- ۱- ق : از برای . ۲- ك ، ت ، ق : از برای . ۳- ق : بی مثل . ۴- ق : کردی . ۵، ۵- ت ، ق ، ك ، س : حق بودند و راستگوی . ۶- س : همه پیغامبران . ۷- س : پیغامبری . ۸- ك ، س : بدو . ت : باو . ۹، ۹- و : ما راستی دیگر پیغامبران به قول وی دانستیم . ۱۰- س : ندارد . ۱۱- ق : درخواست کرد . ۱۲- ت ، ك ، ق ، س : (و) بجای (که) . ۱۳، ۱۳- ك ، س ، ت : می بذل کردند . ۱۴- س ، ك : می توانستندی . ۱۵- ق : مقهور . ۱۶- س : حق بوده است . ۱۷- ق : توره موسی . ۱۸- ق : انجیل عیسی . ۱۹- ق : زبور داود . ۲۰- س ، ك ، ت : می گواهی دهد . و : گواهی می‌دهد . ۲۱- از نسخه های ت ، س ، ق ، ك بنسخه اساس افزوده شد .

و مانند این در قرآن بسیار است . و نیز درست شده باشد که فرشتگان خدای عز و جلّ حق باشند ، و ایشان بندگان و فرمانبران ^۱ وی اند ^۲ ، نه فرزندان و دختران وی ^۳ ، و نیز درست شده ^۴ باشد که قیامت ، و ترازو ، و ثواب و عقاب ^۵ ، و قصاص میان ظالمان ^۶ و مظلومان ، همه حق است ، زیرا که قرآن مجید گواهی می دهد بر ^۷ صدق این همه ^۸ چنان ^۹ که می فرماید : ^{۱۰} وَلَئِنّ الْبَرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ . این است شرایط ایمان که مجمل ^{۱۱} گفته آمد ، هر چند که این جمله را تفصیلات بسیار است ، و یاد کردن آن جمله در این کتاب ممکن نگردد که ^{۱۲} مطول گردد ^{۱۳} ؛ اَمَّا قَوْلُ بِنْدَةٍ كَمَا بَقِيْدٌ : لِاِنَّهُ اِلَّا اللّٰهُ ، مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ ، عبارت است از این جمله که یاد کرده آمد ، و هر که از ^{۱۴} این ، یکی را ^{۱۵} انکار کند ، قول : لِاِنَّهُ اِلَّا اللّٰهُ ، مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ ، را انکار کرده باشد ، و پای از حدّ مسلمانی بیرون نهاده ^{۱۶} ، تا دانسته باشی . و بالله التوفیق ^{۱۷} .

- ۱- ق : فرمان برداران . ۲ ، ۳- ک ، ق : فرزندان و دختران وی
 نه اند . ۳- ق : بوده . ۴- ک ، ت : است . ۵- س ، ت :
 عتاب . ۶- س : ظالم . ۷، ۷- ق : گواهی می دهد و تصدیق این می کند .
 ۸، ۸- س : چنان که در کتاب عزیز خود می گوید . ت ، ک : چنان که می گوید .
 ق : چنان که گفت . ۹- ک ، س ، ق : ندارد . ۱۰، ۱۰- ک ، ت ،
 ق : دراز شود . س : مطول گردد . ۱۱، ۱۱- ق : یکی را از این .
 ۱۲، ۱۲- س : نهاده باشد تا دانید و بالله التوفیق و العصمة . ک ، ت : نهاده
 باشد تا دانسته باشی . ق : نهاده باشد تا بدانید و الله الهادی .

باب دوم

اندر بیان کردن سنت و جماعت ، و طریق آن از هر نوع که هست

بدان که سنت و جماعت را مسائل^۱ بسیار است ، و دانستن آن فریضه است ، همچنانکه دانستن نماز ، و روزه ،^۲ و حج ، و زکوة^۳ ؛ بلکه اگر در^۴ نماز و روزه^۴ و فریضه‌های^۵ دیگر ، خللی افتد که نه^۶ عمداً بود^{۷،۸} معفو عنه باشد^۸ اما اگر در سنت و جماعت خللی^۹ افتد ، مرد مبتدع گردد ، و مبتدع را خدای عزوجل نیامرزد ، و عذاب بر مبتدع بحکم واجب باشد ، و از بدعت حذر باید کرد چندان که توانی^{۱۰} ، و بسنت و جماعت رغبت باید نمود چندان که توانی^{۱۱} . و از این اخبار اسناد بیفکنیم تا دراز نگردد^{۱۱} ، و الله اعلم^{۱۲} .

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: رَجِمَ اللهُ خُلَفَايَ . قَبِيلَ بَنِي رَسُولِ اللهِ ، وَمَنْ خُلِفَاؤُكَ ؟ قَالَ النَّبِيُّ يُحْيُونَ سُنَّتِي وَ يَعْلَمُونَ بِهَا عِبَادَ اللهِ ؛ صَدَقَ^{۱۳} . پارسی خبر چنین باشد که^{۱۴} رسول گفت علیه السلام^{۱۴} : رحمت^{۱۵} خدای^{۱۶} بر خلیفتان من^{۱۶} باد . گفتند یا رسول الله خلیفتان^{۱۷} تو که اند؟ گفت : آن کسانی که زنده می‌دارند سنت مرا ، و در بندگان خدای عز و جل^{۱۸}

۱- ت : شرایط و وسائل ۲،۲- ق : ندارد ۳- ق : و اگر

۴،۴- ق : ندارد ۵- ت : فرضها ۶- ت : به عمداً

۷- ق : باشد ۸،۸- ق : مرد معفو عنه باشد ۹- ق : خلل

۱۰- ق : که توانی ۱۱،۱۱- ق : در این باب اخبار بسیار است اسناد بیفکنیم

تا مطول نگردد ۱۲- ق ، ت : ندارد ۱۳- ت ، ق : ندارد .

۱۴،۱۴- ق : مهتر ص ع می‌گوید . ت : رسول ع گفت ۱۵- ت : که رحمت .

۱۶،۱۶- ت : بر یاران و خلیفگان من ۱۷- ت : یاران ۱۸- ت : تعالی

می آموزند .

قال النبي عليه السلام ^۱ : يَا أَبَاهُ رِدْرَةَ ، عَلِمَ النَّاسَ سَتَّيْ، يَكُنْ لَكَ نُورٌ أَسَاطِعاً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، يَغْبِطُكَ بِهَا لِأَوْلَؤُنْ وَأَلْآخِرُونَ . پارسى خبر چنین باشد که ^۲ رسول عليه السلام گفت ^۲ : يا ابا هريرة بيا موز مردمان را سنت من ، تا ترا باشد روز قيامت نوری رخشنده و تابنده ، چنانکه همه خلق اولین و آخرین بتو پژوهش ^۳ برند و خواهند که چون تو بوند ^۴ .

و قال عليه السلام : أَمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ ، حَتَّى يَقُولُوا لِإِلَهِهِ الْإِلَهِ ، فَإِذَا قَالُواهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا يَحِقُّهَا وَ حِسَابُهُمْ عَلَيَّ اللَّهُ . پارسى خبر چنین باشد که رسول عليه السلام گفت ^۵ : فرمودند مرا که جهاد کن ^۵ بامردمان ، تا آنگاه که بگویند : لِإِلَهِهِ الْإِلَهِ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ . چون این قول بگفتند خون و مال ایشان ^۶ از من در بند آمد ^۶ ، و حساب ایشان بر خدای است عزوجل ، که ما اسرار بندگان ندانیم .

و قال عليه السلام : شَفَاعَتِي لِمَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصاً ، يُصَدِّقُ لِسَانُهُ قَلْبَهُ ، وَ قَلْبُهُ لِسَانَهُ . پارسى خبر چنین باشد که رسول ^۷ صلی الله علیه و سلم گفت ^۷ : شفاعت ^۸ من مر آن کسان را است ، که شهادت بگویند باخلاص ^۹ و زفان ^{۱۰} ایشان ^{۱۱} بادل راست باشد ، و دل بازفان ^{۱۱} .

۱، ۱- ت : رسول گفت ع . ۲، ۲- ت : ندارد ۳- این حدیث که گذشت و ترجمه آن با توضیحی در باره کلمه «پژوهش» و وضع آن در نسخه بدلهای قبلا در حاشیه ص ۴۴ آمده است ، با نجا رجوع فرمایند . ۴- ق ، ت : بودندی ۵، ۵- ت : گفت که جهاد کن . ۶، ۶- ق : در نگاه داشت آمد از من . ت ، ک ، س : در بند آمد از من . ۷، ۷- ق : رسول گفت ع

۸- ت : این کلمه در این نسخه غلط و به صورت (شناعه؟) نوشته شده

۹- ق ، س : باخلاص دل . ک ، و : باخلاص . ۱۰- ت ، ق ، ی : زبان . س ، و : زفان . ۱۱، ۱۱- ت : بدل و دل بزبان راست باشد .

در باب^۱ سنت و جماعت اخبار بسیار است، و اگر بدان همه مشغول گردیم بطویل انجامد^۱. هر که بخدای و رسول ایمان دارد، این قدر که یاد کردیم تمام است مردم مؤمن سنی را، و اگر او^۲ بدین ایمان ندارد، او را با سنت و جماعت چه کار است^۲؟

بدان^۳ که مسائل سنت و جماعت بسیار است^۳، اما اساس و قاعده آن با^۴ ده مسئله گردد^۴، و از این ده مسئله چاره نیست، و لابد بیاید دانست؛ چنان^۵ که خبر بدان ناطق است^۵: قال ابو الحسن بن علی بن محمد التمیمی، قال حدثنا ابراهیم بن یوسف البلخی عن عبدالمجید، عن عبدالعزیز، عن ابيه، عن نافع، عن ابن عمر، قال رسول الله صلى الله عليه^۶ و سلم: مَنْ كَانَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ، ثَوَابَ أَلْفِ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، وَبَنَى اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ، وَكَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ قَدَمٍ يَرْفَعُهَا^۷ عَشْرَ حَسَنَاتٍ، وَمَنْ صَلَّى فِي الْجَمَاعَةِ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ رَكْعَةٍ أَجْرَ شَهِيدٍ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَتَى يَعْلَمُ الرَّجُلُ أَنَّهُ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ؟ قَالَ: إِذَا عَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ عَشْرَ خِصَالٍ، أَوَّلُهُ: لَا يَتْرُكُ الْجَمَاعَةَ، وَلَا يَسُبُّ أَصْحَابِي، وَلَا يَخْرُجُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ بِالسِّيفِ، وَلَا يُكْتَبُ بِالْقَدَرِ، وَلَا يَشْكُ فِي الْإِيمَانِ، وَلَا يَمَارِي فِي دِينِ اللَّهِ، وَلَا يَدْعُ الصَّلَاةَ عَلَى مَنْ مَاتَ مِنْ أَهْلِ الْقَبِيلَةِ، وَلَا يَكْفُرُ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ بِالذَّنْبِ وَإِنْ عَمِلُوا بِالْجَبَائِرِ، وَلَا يَتْرُكُ الْمَسْحَ عَلَيَّ - الْخُفَيْنِ فِي السَّفَرِ وَالْحَضَرِ، وَلَا يَتْرُكُ الْجَمَاعَةَ خَلْفَ كُلِّ إِمَامٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ. فَمَنْ تَرَكَ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ، خَصَلَةً وَاحِدَةً، فَقَدْ تَرَكَ السُّنَّةَ وَالْجَمَاعَةَ.

- ۱۰۱ - س: از این اخبار بسیار است در باب سنت و جماعت اگر بدان مشغول شویم دراز گردد. ۲، ۲- ت: عبارت در این نسخه مشوش است.
 ک، ق، س: ... ویرا با سنت و جماعت چه کار است، و ایمان از سر باید گرفت.
 ۳، ۳- در نسخه (و) حذف شده. ۴، ۴- و: برده مسئله گردد. ق: بده مسئله باز گردد.
 ۵، ۵- ق: ندارد ۶- ق: صلی الله علیه
 ۷- ق: یرفعها و یضعها ۸- ق: کتب الله له.

پارسی خپر چنین باشد از ۱ روایت راویان معتبر ۱ که رسول گفت ۲
صلی الله علیه و سلم ۲ : هر که ۳ باشد بر سنت و جماعت ۳ ، بنویسد ۴ خدای
تعالی او را ۴ به روزی ، ثواب هزار پیغمبر از پیغمبران خویش ، و بنا
کند او را حق تعالی بهر روزی ، شارستانی ۵ در بهشت ، و بنویسد او را ،
بهر قدمی که بردارد و بنهد ، ده نیکی ؛ و هر که نماز کند در جماعت مسلمانان ،
بهر رکعتی بنویسد او را ثواب شهیدی .

گفتند یا رسول الله ، مردکی بداند ۶ که او ۷ بر سنت و جماعت است؟
گفت: چون ۸ از تن خویش این ده خصلت بیابد ، اوسنی ۹ و جمعی است:
اول آنکه: دست از ۱۰ جماعت باز ندارد ۱۰ . دوم: اصحاب مرا بد نگوید.
سوم: بر اهل قبله بشمشیر بیرون نیاید . چهارم: قضا و قدر را بد روغ ندارد.
پنجم: در ایمان خود ۱۱ بشک نباشد . ششم: در دین حق ستهندگی ۱۲ نکند .
هفتم: هر که از اهل قبله بمیرد ، بر وی ۱۳ نماز روا دارد ۱۳ . هشتم: هیچکس
را از اهل توحید و ایمان بگناه کافر نخواند اگر چه آن ۱۴ گناه کبیره باشد .
نهم: از ۱۵ مسح کشیدن بر موزه ۱۶ دست باز ندارد ۱۶ در سفر و حضر . دهم:
نماز از پس ۱۷ همه مسلمانان روا دارد از نیک و بد.

و هر که از این خصلتها که یاد کردیم دست باز دارد ، دست از سنت

- ۱ ، ۱ - س : ندارد . ق : ... معتبر معتمد . ۲ ، ۲ - ت : رسول ع گفت .
۳ ، ۳ - ت ، ق ، س ، ک : هر که بر سنت و جماعت باشد ۴ ، ۴ - ت : بنویسد او
را خدای تعالی . ق : او را بنویسد خدای تعالی . ۵ - ت : شارستانی . س : شارستان
۶ - ق : داند ۷ - ت : ندارد ۸ - ت : ندارد ۹ - ت : ندارد
۱۰ - ت : دست از سنت و جماعت بندارد . ق : دست از جماعت بندارد .
۱۱ - ق : خویش . ۱۲ - ت : افتاده است . ۱۳ ، ۱۳ - ت : نماز بروی روا دارد .
۱۴ - ت ، ق : (آن) ندارد ۱۵ - ت ، ق : (از) ندارد . ۱۶ ، ۱۶ - ت : روا دارد .
۱۷ - ت ، س ، ک : از پی . ق ، و : از پس

۱ جماعت باز داشته باشد . این^۲ ده خصلت که بنیاد سنت و جماعت بر آن است ، این است بقول این راویان^۳ معتمد از قول رسول علیه السلام قولاً^۳ و فعلاً^۳.

دیگر آنچه ائمه دین و اهل سنت و جماعت بر آنند و پسندیده‌اند و از سلف^۴ اسلام بمارسیده است ، این ده قاعده است که یاد کنیم ، و هیچ کس را از اهل سنت و جماعت با تو در این خلاف نباشد:

قاعده اول آن است که ، اقرار دهی که ، هر که از بندگان خدای عزوجل^۵ ، از مرد و زن ، و^۵ نیک و بد ، از^۶ آزاد و بنده ، که بگفت *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ* ، او^۷ مؤمن است ، شاید که زن مؤمنه بدو دهی ، و^۸ از وی زن خواهی^۸ ، و او^۹ میراث مؤمنان یابد ، و مؤمنان از وی میراث یابند ، و احکام مؤمنان بروی برانند ، و بر جنازه وی نماز کنند و وی را بگورستان^{۱۰} مؤمنان دفن کنند ، اگر^{۱۱} این قول از دل گفته باشد ، و بر این^{۱۲} با خدای رسد ، جای وی بهشت بود^{۱۳} ؛ و^{۱۴} اگر از دل نگفته باشد^{۱۴} منافق باشد ، بظاهر احکام مؤمنان بروی می‌رانند برای قول شهادت را ؛ اما اگر بر آن نفاق با خدای^{۱۵} رسد ، جای وی در که اسفل باشد . چنان که حق^{۱۶} تعالی می‌فرماید : *إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ* .

ما را دستور نیست که از هر که این قول بشنویم ، ما وی را بتهمتی

- ۱ - ت : (و) ندارد ۲، ۲ - ت : این ده خصلت است که بنیاد سنت و جماعت است بقول راویان ۳ - ق : (قولاً و فعلاً) ندارد . ۴ - ت ، ق ، ک ، س : سلف . در نسخه اساس : «خلف» . ۵ - ق : از ۶ - ق : ندارد ۷ - ت : ندارد ۸، ۸ - ت : و زن خواهی از وی ۹ - ت ، ق : (او) ندارد ۱۰ - ت ، ک ، س : در گورستان . ق ، و : بگورستان . ۱۱ - ق : و اگر ۱۲ - ت : و بدین ۱۳ - ت : باشد ۱۴، ۱۴ - س : و اگر نه از دل گفته باشد ۱۵ - ق : خدای عزوجل . ۱۶ - ق : حق سبحانه و تعالی .

یا بتعصبی^۱ نامؤمن خوانیم . چنان که حق^۲ عزوجل می فرماید : وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا .

چنان باید که جمله گویندگان لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ را مؤمن گویی، و مؤمن خوانی ، و مؤمن دانی، و بگناه کبیره رقم کفر و نفاق بر ایشان نکشی^۳ ، و شك در ایمان خویش ، و آن^۴ ایشان نیاری ؛ زیرا که حق^۵ تعالی گناهکاران^۶ را مؤمن خواند^۷ ، چنانکه گفت^۸ : وَتَوَدُّوا إِلَيَّ اللَّهُ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ .

و معلوم است که عاصی را بتوبه فرمایند، و نشاید قول خدای^۹ را عزوجل^۹ خلاف کردن ، و در آن شك آوردن^{۱۰} ، و نشاید قول مؤمنان را^{۱۱} و گواهی ایشان را^{۱۲} رد کردن ، و ایشان را دروغ زن داشتن ؛ زیرا که هر مؤمنی که^{۱۳} او از قول گبری ، یا جهودی^{۱۳} ، یا ترسائی ، یا مشرکی ، این^{۱۴} قول شهادت بشنود، و گواهی دهد بر آن^{۱۵} که این قول از وی در وجود آمد، جمله ائمه اسلام^{۱۶} فتوی دهند، و قضات اسلام حکم کنند بر اسلام او، پس بهیچ حال نشاید گوینده این قول را نامؤمن خواندن . کما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : أَمِرتُ أَنْ أَهَابِلِ النَّاسَ ، حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، فَإِذَا قَالُوا هَذَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَ حِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ .

قاعده دوم آن است که همه چیزها را جمع داری در قضا و مشیت

۱- ك ، ت ، ق ، س : بتعصبی . و : بمعصیتی . ۲- ق ، ت : خدای عزوجل

۳- ت ، ق ، س ، ك : نکشی . و : نکشتی ۴- ت ، ق : (آن) ندارد

۵- ت : خدای تعالی ۶- ف : گناهکار را ۷- ق : خوانده . ت : گفته

۸- س : فرمود ۹- ت : عزوجل را ۱۰- ت : شك در آوردن

۱۱- ت ، ق : (را) ندارد ۱۲- ت ، ق : (را) ندارد ۱۳، ۱۳- ق : که از

گبری یا جهودی . ۱۴- ك : که این ۱۵- ق : ندارد ۱۶- ق ، ت :

ایزد سبحانه ^۱ و تعالی : هم خیر و ^۲ هم شر، و هم نفع و هم ضرر ^۳ . آنچه خیر است بامر و رضا و محبت او است ، بدان ثواب دهد ؛ و آنچه شر است بنهی او است ، بدان عقاب کند ، برضا ^۴ و محبت او نیست تا سفه لازم نیاید ، اما جمله بقضا و مشیت او است تا قهر و عجز لازم نیاید ^۴ .

قاعدۀ سوم آن است که جمله یاران رسول را ^۵ جمع داری در دوستی ، و نیک ^۶ خواستن ، و نیک گفتن و هیچ کس را از ایشان بقلیل و کثیر بد نگوئی و بد نه اندیشی ^۷ ، و روا نداری که کسی دیگر بد ^۸ گوید . چنان که حق تعالی گفت ^۹ : **وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ** . خداوند تعالی ما را بستود که ما ایشان را بد نگوئیم ، و بدیشان دعا و ثنا گوئیم ؛ پس نشاید ایشان را بد گفتن . و از جمله ایشان ابو بکر صدیق را فاضلتر گوئی ، پس عمر را ، پس عثمان را ، پس علی را رضوان الله علیهم اجمعین زیرا که ^{۱۰} ایشان ^{۱۱} نشستند بمقام رسول علیه السلام باتفاق جمله یاران ^{۱۱} ، و ایشان نصرت کردند مر دین را و شریعت را ، و ایشان بگسترانیدند بساط اسلام را در آفاق جهان ، بتوفیق

۱- ت : ندارد ۲- ت ، ق : (و) ندارد ۳- ت : ضرر

۴، ۴- ک ، و : اما جمله بمشیت اوست تا قهر و عجز لازم نیاید و آنچه شر است بقضای وی است برضای وی نیست تا سفه لازم نیاید . ق : عبارت مقدم و مؤخر نوشته شده . س :

موافق با متن . ۵- ت ، ق : رسول را علیه السلام ۶- س : نیکو خواستن

۷- ق : بدندانیش . ک ، و : بد نیندیشی . س : بد نه اندیشی . ۸- س ، ت ،

ق ، ک : ندارد ۹- ت : گفته . ۱۰- ق : زیرا که .

۱۱، ۱۱- ق ، ک : نشستن ایشان بمقام رسول صلی الله علیه وسلم باتفاق جمله یاران بود

س ، و : زیرا که ایشان نشستند بمقام رسول علیه السلام باتفاق جمله یاران .

حقاً سبحانه و تعالی^۱ . چنان^۲ که در کتاب عزیز خود می گوید ابو بکر
 را^۳ : **أَلَا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا خَائِيًا كُنِينَ إِذْ هُمَا
 فِي الْغَارِ . وَعَمَرَ رَاكَتٍ : دَنَا إِلَيْهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ .
 وَعُثْمَانَ رَاكَتٍ : أَمِنَ هُوَ قَاتِلُ آتَاءِ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا . وَعَلَى رَاكَتٍ : إِنَّمَا
 وَلِيَّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا . وَجَمَلُهُ يَارَانِ رَاكَتٍ : وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
 أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ . وَجَاي دِيكَرٍ كَفَتٍ : وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
 وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ .** پس هم
 بر این جمله اعتقاد باید داشت تا موافق قرآن باشی ، و^۳ برسنت و جماعت
 باشی^۴ ، و^۴ مسح کشیدن بر موزه^۵ روا داری مقيم را يك شباروز^۶ ، و
 مسافر را سه شباروز^۶ ، از وقت^۷ حدث تا وقت حدث .

قاعده چهارم آن است که همه جماعتها و جمعهای مسلمانان را
 حق گویی و حق دانی ، و از پس^۷ همه^۷ مسلمانان نماز روا داری ، چنان
 که رسول^۸ گفت عليه السلام^۸ : **صَلُّوا خَلْفَ كُلِّ إِمَامٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ ، لَكُمْ
 صَلَوَاتُكُمْ وَعَلَيْهِمْ إِثْمُهُمْ .** و هر که خلاف این گوید از سنت و جماعت دور
 باشد و افتراق آورده باشد در میان امت محمد رسول^۹ الله^۹ و^{۱۰} رخنه افکننده بود^{۱۰}

۱-۱، س : بتوفیق خدای . ك : بتوفیق حق سبحانه
 ۲-۲، س : در حق
 ابابکر می فرماید . ۳-۳، ق : و سنی و جمعی باشی ۴-۴، ق : مسح کشیدن
 موزه را . ۵-۵، س ، ق : شباروز ك ، و : شباروز ۷-۷، ت ، ك ، س :
 از پی . ق ، و : از پس ۸-۸، ت : رسول علیه السلام گفت . ۹-۹، ت ، ق :
 ندارد ۱۰-۱۰، ت ، ك : رخنه افکننده باشد . و ، ق : و ... باشد . س : وجدائی
 افکندن آورده باشد .

در بارهٔ اسلام و سنت و جماعت، و از آن قوم باشد که رسول^۱ گفت علیه السلام: 'مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ قَدَرَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ. و نیز گفت: يَدُلُّهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ يَعْنِي دَسْتٌ ۴ خدای عز و جل بر اهل سنت و جماعت^۵ است .

قاعده پنجم آن است که همه صفات ستوده ملك^۶ سبحانه و تعالی جمع داری باعتقاد^۷ درست، چون علم و قدرت و سمع و بصر و حیات و علو^۸ و رفعت و عظمت و کبریا و امثال این ، چنان که حق^۹ تعالی می گوید: وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ مفسر گوید یعنی: الْأَصْفَاتُ الْعُلَىٰ . و بیاید دانست که چون علم نباشد ، عالم نباشد ، و چون قدرت نباشد ، قادر^{۱۰} نباشد ، و^{۱۱} در جملهٔ صفات^{۱۱} همچنین است آنگاه^{۱۲} صانعی را شاید^{۱۳} .

قاعده ششم آن است که اقرار دهی که حق^{۱۴} را سبحانه و تعالی^{۱۴} بتوان دید ، و اهل بهشت خدای^{۱۵} را ببینند بچشم سر ، بی چون و بی چگونه ، و وی را صورت و هیئت و لون و کیفیت نباشد ، اما ببینند بی چون و بی چگونه، همچنان که امروز می دانند بی چون و بی چگونه، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ اما ببینند^{۱۶} ، چنان که حق سبحانه و تعالی خبر داد^{۱۷}: وَ جُوهٌ [يَوْمَئِذٍ] ۱۸ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاضِرَةٌ .

قاعده هفتم آن است که اقرار دهی که بندگان خدای را استطاعت است، توانند که فعل کنند و توانند که نکنند و لزوم امر مقید است بشرط وجود استطاعت،

۱۱، ۱ - ت : رسول علیه السلام گفت . ۲ - ق : قدر . س ، ك : قيد

۳ - ت ، ق : خلع الله ۴ - ت ، س : داشت ۵ - ت : ندارد ۶ - ت ،

ق : ملك را . ۷ - ق : باعتقادی ۸ - ق : علم ۹ - ق : خدای

۱۰ - ت : و قادر ۱۱، ۱۱ - ت : و در جمله اسماء و صفات ۱۲ - ت ، ق ،

س : آنکه ۱۳ - ق : شاید ۱۴، ۱۴ - ت ، ق : صانع را

۱۵ - ت ، ق : خدای را عز و جل . ۱۶ - ت ، و : ببیند ۱۷ - ت ، ق :

داده ۱۸ - از نسخه اساس حذف شده بود .

زیرا که تکلیف مالا یطاق روا نباشد چنان که حق تعالی فرمود: **لَا يُتَكَلَّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا لَوْ سَعَىٰهَا**، مفسر گوید: یعنی ^۱ طاقتها . و در ^۲ فرمان خدای تعالی ^۳ و ^۴ در دین او ^۴ ستهندگی ^۵ نکنی ^۶ بعد از آن که ^۶ حق ترا معلوم شده باشد، که همه خللها ^۷ از این است .

قاعده هشتم آن است که اقرار دهی که همه کتابهای خدای عز و جل حق است چون قرآن، و تورات، و انجیل، و زبور، و صحف ابراهیم، همه کلام خدای ^۸ است عز و جل ^۸؛ بگفت نیافرید، سخن وی است و سخن وی از وی جدا نیست، و مخلوق نیست، و محدث نیست، بگفت بقدرت نه بآلت و جارحت: و گفتنی وی را از گفتن باز ندارد، چنان که شنیدنی از شنیدن باز ندارد و دیدنی از دیدن باز ندارد. اما خدای را عز و جل کلام ثابت است، چنان که گفت: **يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ**. و نیز گفت: **فَأَجْرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ**. و نیز گفت: **وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا**.

قاعده نهم آن است که اقرار دهی که آمرزش گناه کبیره از خدای عز و جل بی ^۹ توبه روا باشد مؤمنان را و سنیان را چون خواهد. و هر گناه کاری از مؤمنان که با خدای رسد ^{۱۰} و توبه نکرده باشد، کار وی در مشیت حق تعالی باشد، اگر خواهد وی را ^{۱۱} بیامرزد بفضل و کرم خود، و اگر خواهد وی را ^{۱۲} بشفیعی بخشد، و اگر خواهد بمقدار ^{۱۳} گناه وی را ^{۱۳} عذاب کند، پس با ^{۱۴} بهشت آرد، چنان که گفت: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ** و روا نباشد که حق تعالی مؤمنان را عذاب جاوید

۱- ق: ندارد ۲- ت: ندارد ۳- ت، ق: خدای عز و جل

۴- ق: ندارد ۵- س: ستهندگی ۶- ت، ق: از بعد آن که

۷- ت: نامفهوم است ۸- ت: خدا است ۹- ت: (بی) ندارد

۱۰- ق: برسد ۱۱- ت: ندارد ۱۲- ت: ندارد ۱۳- ق: ۱۳، ۱۳- ق:

وی را بمقدار گناه ۱۴- ق: به

کند . و هر مؤمن که از ^۱ دنیا برفت ، و وی را در خاک نهادند ، وی را ^۲ سؤال کنند ؛ اگر جواب بصواب دهد، گور ^۳ وی را مرغزاری گردانند ^۳ از مرغزارهای بهشت ، و اگر جواب نه بصواب دهد ، روا باشد که وی را عذاب کنند بمقدار گناه وی ^۴ . و ^۵ نیز اقرار دهی که : حساب ، و ترازو، و نامه خواندن ، و صراط ، و بهشت و دوزخ ، همه ^۶ هست و حق است ^۶ . چنان که در قرآن و اخبار آمده است .

قاعدهٔ دهم آن است که متشابهات ^۷ که در ^۸ قرآن و اخبار رسول علیه السلام است ^۸ بدان اقرار دهی که چنان است و حق است ؛ و هر چه از آن محتمل تأویل و تفسیر است ، و مفسران آن را تأویل و تفسیر کرده اند ، و ^۹ علمای حق آن را بیان فرموده اند ^۹ و معنی آن گفته اند ، از قول ایشان در نگذری ، و بر آن نیفزایی . و هر چه آن را فرو گذاشته اند، در آن هیچ سخن نگوئی بعقل و فهم خویش ، تا ^{۱۰} در تشبیه و تعطیل نیفتی . در جمله اقرار دهی که همه قول خدای است عزوجل ^{۱۱} ، و حق است و چنان است که او گفت . نه بظاهر و نه بباطن يك حرف را منکر نباشی ، زیرا که يك حرف را منکر شدن ، انکار است از جمله . و هر چند که ^{۱۲} در آیات ^{۱۳} متشابه کم ^{۱۴} آویزی ترا بهتر باشد ^{۱۵} ، زیرا که حق سبحانه ^{۱۶} و تعالی می گوید : فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا كَشَابَهُ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا. خدای

- ۱- و : (از) ندارد ۲- ت : و وی را . ق : از وی ۳، ۳- ت : گور وی
بر وی مرغزار گردانند ۴- ت ، ق : ندارد ۵- قبل از این جمله در نسخه
(ق) چنین است : و باز ببهشت رسانند . ۶، ۶- ت ، ق : حق است بیشک
۷- ت ، ق : متشابهاتی ۸، ۸- ت : که در قرآن و در اخبار رسول آمده است .
ق : که در قرآن است و اخبار رسول ع . ۹، ۹- و : فاقد است اما در چهار نسخه
دیگر آمده است ۱۰- و : ندارد ۱۱- ت : ندارد ۱۲- ق : ندارد
۱۳- و : آیت ۱۴- ك ، س ، ق ، ت : کم . و : کم تر ۱۵- ق : بود
۱۶- و : ندارد

عزوجلّ نشان راسخان علم آن نهاد^۱، که ایشان بمتشابهات^۲ اقرار دهند و تأویل و تفسیر آن نجویند^۳، و راه سلامت این است. زیرا که نادانی با^۴ خود حواله کنی به از آن که در^۵ تشبیه کوبی^۵، و در فتنه افتی. و اگر کسی گوید که چه گوئی در این آیتها که حق تعالی می گوید: خَلَقْتُ بِيَدِي. و جای^۶ دیگر: وَجَاءَ رَبُّكَ وَالرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى. وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا دَسِيعٌ بِحَمْدِهِ. وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا، و در اخباری^۷ که مانند این است؟ گویم: چنان است که خدای^۸ گفت عزوجل، و رسول گفت علیه السلام^۸،^۹ عبدالله عباس گفت^۹: اگر گوید که^{۱۰} تشبیه می گوئی^{۱۰}، گویم من^{۱۱} بد آنچه خدای گفت، و بد آنچه^{۱۲} رسول او^{۱۳} گفت اقرار داده ام^{۱۴} که چنان است که ایشان گفته اند، تشبیه نباشد. اما اگر تو می گوئی نه چنین است، تشبیه تو می گوئی نه من، من از تشبیهات بیزارم. من^{۱۵} بد آنچه خدای گفت^{۱۶}، و رسول او^{۱۷} گفت، اقرار دارم^{۱۸}، و بر آن نه افزایم^{۱۹} و نه کاهم^{۲۰}؛ از تشبیه رستم. اما اگر^{۲۱} تو می گوئی نه چنین است - و نشاید^{۲۲} که چنین گوئی - در تشبیه تو آویخته ای و در تأویل^{۲۳} تو می جهی^{۲۴} نه من، و^{۲۵} بقول خدای و رسول اقرار نمیدهی، تشبیه تو می کنی نه من^{۲۵}، از اقرار تشبیه نیاید. اقرار بقول خدای و رسول ایمان است، و انکار از^{۲۶} آن کفر است، چون من بسر^{۲۷} اقرار باشم

۱- ق: نهاده ۲- ق، س: متشابهات قرآن. ۳- ق: و تأویل بقرآن
 نجویند. س: و تأویل و تفسیر نجویند. ۴- ت، ک: به. ۵- ق: در تشبیه بکوبی. س، ک، و: در تشبیه کوبی ۶- ت: ق: ندارد
 ۷- ت، ق: اخبار ۸- ت: خدای عزوجل گفت و رسول علیه السلام گفت. ک: خدای گفت عزوجل و رسول گفت ص ع س. ۹- ق: عبدالله بن عباس گفت رضی الله عنه ۱۰- ت: که می تشبیه گوئی. ق: که تو همی تشبیه گوئی
 ۱۱- ت: ندارد ۱۲- ت: ندارد ۱۳- ق: ندارد ۱۴- ت، ق: دارد
 ۱۵- ق: ندارد ۱۶- ت: گفته ۱۷- ت: آن
 ۱۸- ق: دارم. ۱۹- ک، و: نیفزایم. ق، س: نه افزایم. ۲۰- ت، ک: ندارد. ۲۱- ق، ت: ندارد ۲۲- ت: و شاید ۲۳- ت، ق: و تأویل ۲۴- ت، ق: می نهی. ک: تأویل تو می کنی ۲۵- ق: ندارد ۲۶- ق: (از) ندارد ۲۷- ت، ک، ق، س: برسر

و تو بسر^۱ تأویل و تشبیه ، ترا بر من چه شناعت رسد . و هر که عاقل و خردمند باشد ، داند که راه راست و اعتقاد پاک ، راه^۲ رسول علیه السلام^۳ و آن^۴ یاران او رضوان الله علیهم اجمعین است ، و آن این است که گفته آمد .
و^۴ بِاللّهِ التَّوْفِیْقُ وَالْعِصْمَةُ^۴ .

۱- ق، ت، ک، س : برسر
۲- ت : راه رسول علیه السلام است . ق ، ک : راه
رسول است ع . ۳- ق : از . ۴- ت : وباللّهِ التّوْفِیْق . ق : وباللّهِ العون و
العصمة والتّوْفِیْق .

باب سوم

اندر بیان کردن توبه، و طریق تائبان ، و روش نشست و خاست
با ایشان

شیخ الاسلام^۱ ، قدوة الابدال ، مقبول الطوائف ، احمد بن ابی الحسن النامقی
الجامی قدس سره گوید: بدان که توبه کاری^۲ است بزرگ ، و هر که^۳ عاقل
است از هر نوع مردم^۴ که هست ، چه از مسلمانان^۵ ، و چه از جهود ، و
ترسا ، و گبر ، و مشرک ، و بت پرست^۶ هیچ کس^۷ نیست که^۸ نه او را بتوبه
حاجت است^۹ . زیرا که در هر کیشی و در هر راهی که هست ، هیچ کس^{۱۰} نباشد
که نه او را در آن راه و در آن طریق ، خللها باشد ، و او را از آن خبر نباشد .
هر که^{۱۱} کاری می کند ، چون خلل آن بدید ، توبه بر وی واجب آمد^{۱۲} ،
و اگر توبه نکند بر خویشتن^{۱۳} ستم کرده باشد . چنان که حق سبحانه و تعالی
می گوید : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْخَرُوا قَوْمًا مِّن قَوْمٍ** تا آنجا که می گوید :
وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ .

خلق را بدین^{۱۴} دو قسمت^{۱۵} بیرون آورد : یا ظالم^{۱۶} ، یا تائب . و هر که
نه تائب است ، ظالم است ، همه سر رشته ها اینجا^{۱۷} گشاده شود^{۱۸} .

-
- ۱-۱ ، ت ، ق ، ک : ندارد . ۲-۲ ، س ، ت ، ک : کاری است که هر که
عاقل است . ق : کاری است که هر عاقل که هست . ۳-۳ : ندارد
۴-ق : مسلمان ۵-۵ ، ت ، ق : و چه از ترسا و چه مشرک و چه گبر و چه بت پرست
۶-ق : هیچ کس را ۷-۷ ، ت ، س : که نه او را بتوبه حاجت است . ق : که
او را بتوبه حاجت نیست ۸-ق : که هیچ کس ۹-ق : و هر که
۱۰-ت : شد ۱۱-ت : خویش . ۱۲-ت : باین ۱۳-ق : قسم .
۱۴-ت ، ق : یا ظالمند . ۱۵-ت : از این جا . ق : از آن جا
۱۶-ت ، ق : شد .

و خلقان خود را در ظلم و فتنه افکنده اند که حق سبحانه ۱ و تعالی با ما تجارتی و بیعی در پیوسته ۲ است و ما در آن بیع نه درست و نه راست آمدیم و عهد و وفای آن بجای نیاورده ایم ۳ ، تا سر رشته از دست آدمی بچه بیرون شد و اغلب خلق ظالم بماندند ۴ . چنان که ۵ حق تعالی ۵ می گوید : **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِإِذْنِهِمُ الْجَنَّةَ** تا آخر آیت ۶ . این ۷ همه در بیان حال آن کسان ۸ است ، که ایشان بدانستند که ما در بیع درست نیامدیم ، و عهد و وفا بشکستیم و ندامت آوردند ۹ . و هر که در این بیع و در این عهد درست آمد ، وی از تائبان است و این ۱۰ آیت که : **الَّذِينَ بَدَلُوا** **الْعَاقِبُونَ** در حق او ۱۱ درست آید . و هر که در این بیع و در این عهد درست نیامد و توبه نکند ۱۲ آیت : **وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ** در حق وی درست آید . توبه کاری است که آن را بهیچ چیز حاجت نیست ، و همه خلق را توبه حاجت است : بهترین همه خلق انبیاء و رسل بودند ۱۳ ؛ از جمله ایشان یکی یحیی ۱۴ بود که در حق او می گوید : **وَسَيِّدًا وَحَصُورًا** و ۱۵ **نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ** ۱۵ . دیگران ۱۶ همه آنند که استغفار بر ایشان واجب آمده است . پس ۱۷ چون ۱۸ سرور و سالار ۱۸ همه ۱۹ خلق انبیاء و رسل بودند ۱۹ ، و ایشان را توبه حاجت بود ، کرا زهره و یارای آن باشد که گوید مرا بتوبه حاجت نیست؟ مهتر صلوات الله علیه می گوید : **إِنَّهُ لَيَغَانُ عَلَى قَلْبِي حَتَّى اسْتَغْفِرَ اللَّهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً**

-
- ۱ - ت : ندارد ۲ - ت : در پیوست ۳ - ت ، ق : نیاوردیم
 ۴ - ق : ماندند ۵ - ت : حق سبحانه . ق : حق سبحانه و تعالی
 ۶ - ت ، ق : دو آیت ۷ - ت : ندارد ۸ - ت ، ق : کسانی
 ۹ - ق : آوردیم ۱۰ - ق : آن . ۱۱ - ت ، ق : وی
 ۱۲ - ت ، س ، ق : نکرد . و : نکند ۱۳ - ق : بوده اند ۱۴ - ق : یحیی
 بود ع ۱۵ ، ۱۵ - ق : ندارد ۱۶ ، ۱۶ - ق : و همه بر آند
 ۱۷ - ق : ندارد ۱۸ ، ۱۸ - ت : سر و سالار ۱۹ ، ۱۹ - ق : همه انبیاء بودند
 ۲۰ - ت : مائة مرة (در غالب کتب حدیث سبعین مرة است . در بعض جاها مانند جامع الصغیر مائة مرة ذکر شده است)

و^۱ در خبر دیگر آمده است: **إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةً مَرَّةً** ^۱.
 و آدم صلوات الله عليه می گوید: **رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنَّ لَنَا لَمَغْفِرًا لَنَا وَ
 قَرَحَمًّا لِنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**. و موسی صلوات الله عليه می گوید: **إِنِّي قُتِبْتُ
 إِلَيْكَ وَ أَدَاؤُكَ الْمُؤْمِنِينَ**. و در حق سید اولین و آخرین می گوید: **يَغْفِرُ
 لَكَ اللَّهُ مَا قَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ**. و فرزندان یعقوب را می گوید:
يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ. و در حق جمله مؤمنان می گوید:
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوَجَّوْا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا.

و مقام تائبان از جمله مقامات فاضلتر و بلندتر است و تائب حقیقی
 از^۲ همه خلق^۲ بنزدیک خدای عزوجل عزیزتر^۳ و گرامی تر و دوست تر
 است^۴، و در شأن ایشان می آید: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ**.
 و توبه بر جمله مؤمنان فریضه^۴ است، چنان که می گوید، **قوله تعالى: وَ تَوَجَّوْا
 إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**. و همه فلاحها و نجاتها در توبه
 است. و هر فرض^۵ که هست هر یکی را وقتی معلوم است: چون نماز، و
 روزه، و زکوة، و حج، و وضو، و اغتسال و امثال این، همه^۶ بوقتی و
 چیزی مقید است، تا آن وقت در نیاید آن فرض بر کسی لازم نشود^۷؛
 مگر توبه، که^۸ هر نفسی که بر زنی^۸ توبه و استغفار بر تو واجب
 گردد بظاهر^۹ و بباطن. و مهتر صلوات الله عليه^{۱۰} فرمود: **يَا أَيُّهَا
 النَّاسُ تَوَجَّوْا إِلَى اللَّهِ وَ اسْتَغْفِرُوا فَإِنِّي آتُوبُ إِلَى اللَّهِ فِي الْيَوْمِ مِائَةً مَرَّةً**.

- ۱-۱، ت: ندارد. ۲-۲، ت: ندارد. ۳-۳، س، ت: گرامی تر است و
 دوست تر است. ق: برتر و گرامی تر و دوست تر. ۴-۴، ت، ق: فرض.
 ۵-۵، ت، ق، س: فرضی. ۶-۶، ت: ندارد. ۷-۷، ت، ك: نیاید.
 ۸-۸، ت: هر نفسی که بزنی. ق: بهر نفسی که بزنی. ۹-۹، ق: ظاهر.
 ۱۰-۱۰، ت: ندارد.

گفت که ^۱ : من هر روز ^۲ صدبار توبه کنم ؛ زیرا که هیچ نفسی از آدمیزاد ^۳ بر نیاید ، که نه ^۴ آلايش دارد از رغبت دنیا ^۴ . زیرا که راغب دنیا ^۵ ، دنیا را ^۶ دوست دارد ، و دوستی دنیا سر همه معصیتها است ^۷ . چنان که ^۸ رسول گفت علیه السلام ^۸ : حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ .

بدان که هر شباروزی بیست و چهار ساعت است ، و در هر ساعتی آدمی هزار نفس برزند ^۹ ، و ^{۱۰} در هر شباروزی بیست و چهار هزار نفس از آدمی بر آید ؛ چون این نفسها در رغبت دنیا و دوستی وی برزند ^{۱۱} ، همه معصیت باشد . بیست و چهار هزار نفس هر ^{۱۲} روزی از دیوان او بر آید ^{۱۲} ، که او آن را معصیت نداند ، و از آن غافل باشد . چون احوال ^{۱۳} چنین باشد ، می نگر تا توبه ^{۱۴} و استغفار می باید کرد یا نه ؟ چون ^{۱۵} مرد تائب گردد و آنچه شرط ^{۱۶} توبه است بجای آورد ، و از حلاوت ^{۱۷} توبه خبر یابد ، این همه انفاس وی طاعت گردد . اکنون می نگر ، اگر این بضاعت بدین رنج می ^{۱۸} ارزد ، که شرط توبه بجای آری ^{۱۹} ؛ بشنو که شرط توبه چیست [و ^{۲۰} تائب را چون می باید زیست ^{۲۰} ؟]

شرط توبه سه چیز است : پشیمانی بدل ، و ^{۲۱} عذر بزفان ^{۲۱} ، و بتن

۱- ت ، ق : ندارد ۲- ت ، ق : هر روزی . ۳- ک ، س ، ق : از آدمی .

۴- ت ، ک : که آلايشی دارد خاصه از راغب دنیا . ق : ... خاصه از راغبان دنیا

۵- ت : دنیای دنی ۶- ق : (را) ندارد . ۷- س : و هر که دنیا دوست

دارد بر سر همه معصیتها باشد . ۸- ت : علیه السلام گفت .

۹- ت : بزند . ق : می زند ۱۰- ت : (و) ندارد ۱۱- ت ، ق : بزند .

۱۲- ت : هر روز از دهان وی بر آید . ک : هر روز از دیوان وی بر آید . ق :

هر شباروزی از دیوان وی بر آید . ۱۳- ق : این احوال ۱۴- ت ، ق :

ندارد ۱۵- ق : و چون ۱۶- ت : شرایط . ۱۷- ک ، س : حلاوت .

ق : خاصیت ۱۸- ت : (می) ندارد ۱۹- ت : بجا آری . ق : بجای

آوری ۲۰- نسخه اساس فاقد آن بود از سه نسخه دیگر نقل و افزوده شد .

۲۱- س : عذراست بزفان . ت : و عذراست بر زبان

باز استادان^۱ از گناه . اصل توبه و در حقیقت این سه چیز است ، پس این را شاخه‌ها است ؛ هر که دست بشاخه‌های آن^۲ زند ، و^۳ باخلاص و براستی^۳ آن را^۴ بجای آرد این مقام که یاد کرده آمد ، وی را بحاصل^۵ آید^۶ ، و او ولیی گردد از اولیای خدای عزوجل^۷ ، و صدیقی از صدیقان ، و ابدالی از ابدالان . زیرا که کلید همه چیزها توبه است ، و سرهمه دولتها و دوستیها توبه است ؛ چنان که خبر بدان ناطق است : قال رسول الله^۸ صلی الله علیه وسلم^۸ ، مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ شَابٍ قَائِبٍ . پارسی خبر چنین باشد که^۹ رسول علیه السلام می گوید^{۱۰} : هیچ چیز^{۱۱} نیست دوستر بخدای تعالی^{۱۲} از جوان^{۱۳} تائب که قدم بر^{۱۴} هوای خویش نهد ، و کام خود را^{۱۵} زیر گام آرد ، و رضای خدای^{۱۶} تعالی بر هوای خویش اختیار کند .

این^{۱۷} بزرگ سعادت^{۱۸} و نیکو فتحی^{۱۹} که وی را بر آمد ، و این^{۲۰} عزیز خلقی که وی گردد^{۲۰} هم بنزدیک حق تعالی^{۲۱} و هم بنزدیک^{۲۲} جمله اجناس خلق ؛ و^{۲۳} فرشتگان در آسمان ، و مرغان در هوا ، و ماهیان در دریا ، و سباع در دشت و صحرا ، و نخجیر در نشیب و بالا ، همه او را دوست دارند ، و همه بدو تقرب کنند ، و نزدیکی جویند ، و هر چه او خواهد خدای عزوجل چنان کند .

-
- ۱ - ق : بازاستادن ۲ - ت ، ق : این ۳ - ۳ - ۳ - ت :
 باخلاص درست و راستی ۴ - ق : (را) ندارد . ۵ - ق : حاصل
 ۶ - ت : آمد ۷ - ق : حق . ۸ - ۸ - ۸ - ت : ص ،
 ع ، س : می فرماید . ۹ - ت ، ق : ندارد ۱۰ - ۱۰ - ۱۰ - ق : رسول گفت ع .
 ک ، س : رسول ص ع س . ۱۱ - ت ، ک : هیچ چیزی ۱۲ - ت : عزوجل .
 ۱۳ - ق : جوانی ۱۴ - ق ، ک : بر کام و هوای . س : پای بر هوای
 ۱۵ - ت : (را) ندارد ق : خویش را ۱۶ - ت : خداوند ق : خدا
 ۱۷ - ق ، ت ، و : اینست . س ، ک : اینست ۱۸ - ق : سعادت .
 ۱۹ - ق : فتح . ۲۰ - ۲۰ ، ۲۰ - ت : اینست عزیز خلقی که او گردید . ک . اینست
 عزیز خلقی که او (از این جا بیعت تا . . . مرغان هوا ، قریب یک سطر افتاده
 است .) ۲۱ - س : حق سبحانه ۲۲ - ت : بنزد ۲۳ - و ، ق : (و) ندارد

در ۱ حکایت است که فضیل عیاض ۲ رحمة الله عليه ۳ ، توبه ۴ کرد از راه زدن ۴ ، و مالها با خصمان می داد . جهودی بیامد و بروی ۵ خصمی کرد ، که ترا چیزی بمن می باید داد ، و او را هیچ ۶ چیزی نمانده بود که ۷ بدو دادی ۷ . جهود را گفت ۸ مرا بحل کن کسه هیچ ندارم کسه ترا خشنود کنم . جهود گفت من سوگند خورده ام تا مال بمن ندهی ، ترا بحل نکنم . فضیل گفت : اگر من چیزی داشتمی ، با تو این سخن نگفتمی . جهود گفت : دست در زیر این جامه کن ، زر ۹ است ، و از آن جا ۹ مستی بیرون آر و ۱۰ بمن ده ، تا ترا بحل کنم . فضیل دست در زیر جامه کرد ، مستی زر بیرون آورد و ۱۱ بوی داد . جهود گفت : ۱۲ اسلام عرضه کن ۱۲ که من در تورات خوانده ام که ، هر که از امت محمد علیه السلام توبه کند ، بر راستی خاک در دست وی زر گردد . من خواستم که ۱۳ تا بدانم که ۱۴ توبه تو درست هست ۱۴ ، و تو در این که می گوئی راست هستی یانی ۱۵ ؟ در زیر جامه هیچ زر نبود بدانستم ۱۶ که محمد ۱۷ حق است ، و توبه تو حق ۱۸ است ، و بردست وی مسلمان شد . و چنین بسیار بوده است و هست ، و از این چند واقعات ، تا ثبات ما را در پیش ما ۱۹ رفته است ، و ما را معلوم است .

و توبه نه چنین خرد ۲۰ بضاعتی است که هر کسی قدر آن بداند : توبه نجات مردان ۲۱ است ، و حیات دل ۲۲ ، و پرورش جان است ، و پل آخرت ، و تخم مودت است ، و راحت روح است ، و سرور مؤمن است ، و شفای درد گناهان ۲۳ است ، و مرهم ریش درد مندان است ، و حبل افتادگان است ، و دلیل گمشدگان است ۲۴ ،

- ۱- ت : و حکایت است ۲- ت : ندارد ۳- و : (ندارد)
 ۴، ۴- ق : چون از راه زنی توبه کرد ۵- ت ، ک : و وی را .
 ۶- ت : ندارد ۷، ۷- ت : که بوی دهد ۸- ق : گفت که .
 ۹، ۹- ت : ز راست در آن جا . ۱۰، ۱۱- ت : (و) ندارد . ۱۲، ۱۲- ت ، ق ، س : اسلام بر من عرضه کن . ۱۳- ت : (که) ندارد . ق : (تا) ندارد .
 ۱۴، ۱۴- ک ، ت ، ق ، س : ندارد ۱۵- ت ، ق ، ک : یا نه . س ، و : یانی ۱۶- ق : دانستم . ۱۷- و : ندارد . ۱۸- ت : ق : حقیقت است .
 ۱۹- و : ندارد ۲۰- و : ندارد . ۲۱- ت ، ق : مرد است . ۲۲- ، ت ، ق : دل است . ۲۳- ق : گناه است ۲۴- ت : ندارد .

و نور بصیرت روندگان است، و مفتاح سمع مستمعان است، و صدق نطق ناطقان است، و قدم استقامت مستقیمان است، و استراحت خوف خائفان است، و مبشر امید راجیان است. قوله ^۱ تعالی ^۱: **الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ ^۲ الْبُشْرَى ^۲. آن ^۳ کسانی که ^۳ بما ایمان آوردند، و هر چه نه کار ما بود ^۴ و ^۴ نهرضای ما، از آن ^۴ پرهیز کردند، و با ما گردیدند، یعنی توبه کردند لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَتَّقُونَ** ذَلِكِ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

اکنون با سر ^۵ سخن آییم که شرط توبه چیست، و تائب را چون می باید زیست، و زندگانی چون می باید کرد، تا در مقام توبه درست ^۶ آید و بدین مقامها برسد که گفته آمد، و آن نیکوئیها بیابد، ان شاء الله تعالی. فضل توبه گفته آمد، زیست ^۷ تائب بدان که چیست: اول باری فرمان خدای تعالی ^۸ نگاه ^۹ باید داشت ^۹ و توبه چنان باید کرد که حق عز و علا فرمود در کتاب عزیز خود ^{۱۰}: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا**. گفت: ^{۱۱} ای آن کسان که ایمان آورده اید ^{۱۱}، و مرا بخدای پیسنیدیده اید، ^{۱۲} ما گردید، یعنی توبه کنید ^{۱۲}، چون توبه ^{۱۳} نصوحا. ^{۱۳} و در توبه ^{۱۳} نصوحا ^{۱۳} چند قول گفته اند؛ اما در تفسیر ^{۱۴} امام ابو بکر سوریانی ^{۱۵} ^{۱۶} رحمه الله علیه ^{۱۶} دیدم ^{۱۷} که آورده بود ^{۱۷}، که نصوحا مردی بود که از راه زدن ^{۱۸} توبه کرده بود ^{۱۸}.

۱، ۱- ت: قول الله سبحانه وتعالى. ق: قول الله تعالى. ۲، ۲- ت، ق: ندارد
 ۳، ۳- ت، ك: آنان و آن کسانی که. س: آن کسان که. ۴، ۴- ق: و
 نه رضای ما در آن از آن ۵- ت، ق، ك، س: با سر. و:
 بسر ۶- ت: ندارد ۷- ت، ق، ك، س: زیستن. نسخه اساس:
 زیست. ۸- ت: عزوجل ۹، ۹- ق: نگاه داشتن ۱۰- ت: خویش.
 ۱۱، ۱۱- ق، ت، ك: آن کسانی که س: ای آن (ظ آنان) که بما
 ایمان آورده اند ۱۲، ۱۲- ت، ك، س: یعنی با ما گردید و توبه کنید.
 ق: بما باز گردید و توبه کنید. ۱۳، ۱۳- ت: محذوف. ق: و در
 توبه نصوح ۱۴- ت: ندارد ۱۵- ت، ق، ك: سوریانی (چنین
 است در سایر کتابهای شیخ احمد جام مانند انیس التائبین، رجوع شود به تعلیقات
 کتاب) ۱۶، ۱۶- ق: رحمه الله. ۱۷، ۱۷- ت: ندارد ۱۸، ۱۸- ت، ق: توبه کرد.

و اهرمال که برده بود با خصمان داد^۱، و هر خصم^۲ که می‌خشنود توانست کرد^۳، خشنود کرد تا چنان شد که وی را از متاع دنیا^۴ چیزی^۵ نماند. یکی بیامد که ترا^۶ چیزی بمن می‌باید داد، وی چیزی نداشت که بدو^۷ دادی. میزری^۸ بر میان داشت، از میان باز کرد و بدو داد، و گوی آبی^۹ بود در^{۱۰} آن جا نشست^{۱۱}. خدای^{۱۲} تعالی ما را گفت^{۱۳} توبه چنین کنید که نصوحا کرد و^{۱۴} هر خصم که خشنود می‌توانی کرد، خشنود کن^{۱۵}، باقی^{۱۶} که بماند من از خزانه^{۱۷} کرم خود خشنود کنم.

اما^{۱۸} اول باری^{۱۹} بیاید دانست که در^{۲۰} هر مقامی جداگانه توبه باید کرد: عاصی را از گناه توبه باید کرد، و^{۲۱} مطیع را از طاعت دیدن^{۲۲}، و قراء^{۲۳} را از پنداشت، و عالم را از حسد، و مستقیم را از خویشتن دیدن، و از این بسیار است. اما هیچ توبه از آن^{۲۴} مفسدان آسانتر نیست که از فساد ظاهر توبه کنند؛ زفان^{۲۵} و چشم و گوش و دیگر اعضاء^{۲۶} را نگاه دارند. اما اگر کسی می‌خواهد که او را مقام تائبان و محققان باشد معامله تائبان^{۲۷} بر دست باید گرفت.

- ۱، ۱- ت ، ك : و مالی که داشت پاك با خصمان داد . ق : و هر مال که داشت با خصمان داد . س : و هر چه مال بود که با خصمان می‌بایست داد ، باز داد .
 ۲، ۲- ت ، ك : می خشنود توانست کرد . و : که خشنود توانست کرد. ق : که خشنود می‌توانست کرد .
 ۳- ك : دنیائی ۴، ۴- ت : محذوف .
 ۵- ت : باو . ق : بوی . ۶- ت : محذوف . ۷- ت ، ق : آب .
 ۸، ۸- س : در آن گوی آب نشست . ۹، ۹- ت : ندارد
 ۱۰، ۱۰- ق : و هر خصم که می‌توانست خشنود کرد . ۱۱- ت : بر باقی
 ۱۲- ق : خزینة خود ۱۳- ت ، ق : ندارد ۱۴- ت ، ق : ندارد
 ۱۵- ت : ندارد . ۱۶، ۱۶- س : و مطیع را از طاعت دیدن توبه باید کرد .
 ۱۷- در (ت) و (ق) به صورت (فرار) و (قرار) بفظ کتابت شده . ۱۸- ق : توبه
 ۱۹- ت : زبان ۲۰- ت ، ق ، س : اعضاها ۲۱- ق : تائبان
 و محققان.

و تائب را چنان باید بود^۱ که نفسی را^۲ از آن خویش ضایع نگذارد^۳، و قبله^۴ دل خویش را^۴ کردار بد خویش کند؛ می نگردد که چه کرده^۵ است، گفتار و کردار^۶ من چه بوده است، بچشم^۷ انصاف در آن نگردد^۷ و حکم کند که^۸ هر بنده ای که با خدای خویش چنین کند^۸ مکافات وی چه باشد و عذاب و عقوبت وی چون بود؛ همچنین^۹ سیاست ملک^{۱۰} و بیم قطعیت، و عذاب دوزخ، قبله^{۱۱} دل خویش کند تا آتش ندامت، هر^{۱۱} زمان در دل وی بالا تر می گیرد^{۱۱}؛ و^{۱۲} دل بسوختن آید، و چشم بگریستن آید^{۱۳}، و زفان^{۱۴} بنالیدن آید^{۱۵}، و تن فراگذاختن آید. چون چنین کرد، چشم^{۱۶} نگاه دارد از نادیدنی، و گوش نگاه دارد از ناشنودنی^{۱۷}، و زفان^{۱۸} نگاه دارد از ناگفتنی. قرین^{۱۹} بد بدرود^{۲۰} کند؛ بیای نرود جائی که نباید رفت، و بدست نگیرد چیزی که نباید گرفت؛ هفت اندام خود در بند بندگی کند، و هر خصمی که^{۲۱} می خشنود تواند کرد^{۲۱}، خشنود کند، و بر گذشته

- ۱- ت ، ق : ندارد ۲- ت ، ق ، ك ، س . يك نفس ۳- ت ، س : نکند ۴- ت ، ق : ندارد ۵- ت : کرده ام ۶- ق : ندارد ۷ ، ۷- ت ، ق ، س : بچشم انصاف . . . و : انصاف در آن نگردد . ۸ ، ۸- ت ، ك : که بنده ای که با خداوند خویش چنین کند . ق . که هر بنده که با خداوند خویش چنین کند . ۹- ت : ندارد ۱۰- ت : ملکی . ۱۱ ، ۱۱- ق : هر زمان بالا گیرد در دل وی . س : در دل وی بالا گیرد . ۱۲- ت : (و) ندارد . ۱۳- ق ، ك ، ت : ندارد ۱۴- ت ، ق ، ك : زبان ۱۵- ق : ندارد . ۱۶- و : و چشم . ۱۷- ت ، ق ، ك ، س : ناشنیدنی ۱۸- ت ، ق ، ك : زبان . ۱۹- ت ، ق ، ك : یار ۲۰- ك : بدرود (در نسخه های «ق» و «ت» که جدیدتر است و حرف «پ» با سه نقطه نوشته شده است کلمه «بدرود» را به صورت «بدرود» بایک نقطه کتابت کرده است . ۲۱ ، ۲۱- س ، ك : می خشنود تواند کرد . ق : خشنود می تواند کرد .

حسرت و ندامت خورد ، و خوفی تمام بر دل بنهد ^۱ که آیا این خطاهای من ، و جفاهای ^۲ من ، در گذارند یا نی ^۳ ؟ آیا که ^۴ با من چه خواهند کرد ؟ بیمارزند ^۵ یا عذاب کنند ^۶ ؟ نفسی در بیم و یکی در امید می گذارد ^۷ شب و روز بکار خدای ^۸ مشغول گردد ^۹ ؛ طعام خوردن بروز ^{۱۰} بدرود کند ، و ^{۱۱} خواب بشب بدرود کند ^{۱۱} ، و بهمه اوقات زفان ^{۱۲} بذکر حق ^{۱۳} تعالی تر دارد خاصه بامداد و شبانگاه که آن را خاصیتی است ، چنان که حق ^{۱۴} تعالی می فرماید : *وَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا* . و نیز می فرماید ^{۱۵} : *يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ* . و نیز می گوید : *فَسَبِّحْ وَاَطْرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضٰی* .

و نیک جهد ^{۱۶} باید کرد تا تن را از آنچه ^{۱۷} خو ^{۱۸} فرا کرده است باز پس آرد ^{۱۹} و از درگاه شیطان با درگاه رحمن آرد ^{۲۰} ؛ نبینی که حق ^{۲۱} تعالی رسول را علیه السلام ، بدین فرمود چنان که گفت : *قِيْمَ الدَّلِيْلِ اِلَّا قَلِيْلًا نِصْفَهٗ اَوْ اَنْقَصُ مِنْهُ قَلِيْلًا* ^{۲۲} ، الآية . و جای دیگر گفت : *وَ مِنْ اَللِّيْلِ فَتَمَجِّدْ بِهٖ خَافِلَةً لَّكَ* . و چون ^{۲۳} رسول را علیه السلام ^{۲۴} بیداری شب و نماز فضایل فرمود ، وقتی و حالتی نخواهد بود از [^{۲۵} آن وی و از آن صحابه وی فاضلتر ، و مقامی نخواهد بود ^{۲۵}] کسی را از مقام

- ۱- ق ، ت ، نهید . ۲- ت : جنایتهای . ۳- ت ، ق ، س ، ك : یانه
 ۴- ق : ندارد . ۵- ق : بیمارزد ۶- ق : کند ۷- ت : (و)
 ندارد ۸- ق : خدای تعالی ۹- ت : باشد ۱۰- ق : هر روز
 ۱۱ ، ۱۱- ق ، ك ، ت ، س : ندارد ۱۲- ت ، ق ، ك : زبان ۱۳- ت : خدای
 ۱۴- ت ، ق ، س : حق سبحانه و تعالی ۱۵- ت : می گوید . ۱۶- ت : عهد .
 ۱۷- ق : آن که . ۱۸- ق : خوی ۱۹- ت ، ق ، ك ، س : آری .
 ۲۰- ك ، ت ، ق ، س : آری ۲۱- ت ، س : حق سبحانه تعالی ۲۲- ق ، س ،
 ت ، ك : تا آخر آیه را باینصورت (اوزد علیه ورتل القرآن ترتیلاً) دارد
 ۲۳- ت ، ق : (و چون) ندارد ۲۴- ك ، س : ص ع ۲۵ ، ۲۵- در نسخه
 اساس افتاده است . از نسخه های ت ، ك ، س : افزوده شد .

محمود شریفتر . چون آن مقام را بها این کرد که شب و روز بذکر مامشغول باش - وسیرت مصطفی علیه السلام^۱ و آن یاران وی^۲ این بود - کسی که بر بدل این کند ، نه بر سنت و راه ایشان باشد .

دیگر چنان باید که فضایل گزار فریضه ناس نباشی : بسیار وقت باشد که کسی گوید من برخیزم و نماز شب کنم ، آنگه چون صبح برآید فرا خواب شود تا وضوی^۳ وی شکسته شود ، پس برخیزد و نماز فریضه فرا کردن^۴ گیرد ، و^۵ آن از وسواس دیو^۶ باشد چنان نباید کرد ؛ و این در روزگار پیشین می بود که ما نو^۷ بکار در آمده بودیم که ابلیس علیه اللعنه بنماز فضایل ، فریضه تائبان در تقصیر می افکند .

اما در این روزگار چنان شده^۸ است که بآخ و واخ ، فریضه و فضایل^۹ از میان برداشتنند . مکنید ای برادران ! گوش باحوال خویش دارید که ابلیس علیه اللعنه بیشتر خلق را از راه ببرد .

تائب را چنان باید که در^{۱۰} هر وقت نمازی وضو تازه کند^{۱۱} تا دیو از وی رمیده باشد ، و در عبادت سبکتر باشد^{۱۱} ، و بقول پیغمبر علیه السلام کار کرده باشد که : مَنْ جَدَّ وَضُوعَهُ جَدَّ اللَّهُ لَهُ الْمَغْفِرَةَ و چنان باید که نماز^{۱۲} جماعت هیچ بنگذارد^{۱۲} تا^{۱۳} از وی فوت شود^{۱۳} . و در جمعه^{۱۴} تقصیر نکنند اگر چه دوفر سنگ بیاید رفت . و مسکن وی در^{۱۵} اغلب احوال مسجد باید که باشد^{۱۵} . و چون بنشینند^{۱۶} روی بقبله نشینند . اگر حقی ندارد

۱- ت: علیه التَّحِيَّةِ وَالسَّلَام ۲- ق: او ۳- ت، س، ك: مسح. ۴- ق: گزاردن.

۵- ت، ق: (و) ندارد ۶- ق: شیطان ۷- ق: بنو. س: بنوی

۸- ق: شد ۹- ك: ندارد ۱۰، ۱۰- ت: هر وقتی که می خواهد نماز

کند وضو تازه کند. ك: هر وقتی نمازی وضوی تازه کند. ۱۱- ق: بود

س: گردد. ۱۲، ۱۲- عبارت در (ت) مضطرب و مغلوط است. ۱۳، ۱۳- ق: ندارد

۱۴- ك: در نماز جمعه ۱۵، ۱۵- ت: در اغلب اوقات مسجدها بود. ۱۶- ت: ندارد.

در گردن ، تا تواند از مسجد بیرون نیاید ^۱ . و اگر حقی در گردن دارد ، با مادر و پدر یا زن یا فرزند که حق ایشان بروی باشد ، بامداد در مسجد می باید بود تا ^۲ آفتاب بر آید ^۲ ، آنگاه ^۳ برخیزد و ^۴ دوازده رکعت نماز ابرار ^۵ بکند ^۶ . و اگر فریضه ای از وی فوت شده باشد ، بر ترتیب ^۷ بر نیت قضا گزارد ، آنگاه بکسب حلال مشغول شود ^۸ ، و اگر ^۹ آن کسب بر نصیب غیر می کند بهتر بود چون توکل ندارد ^۹ . و اگر دنیا دارد خرج کند [برایشان ^{۱۰}] و از حق باز ندارد ، و اگر دنیا ندارد کسب حلال است اما باید که بحجت کند ؛ چنان ^{۱۱} که حق تعالی ^{۱۲} از وی پرسد که چرا کردی ؟ و چون ^{۱۳} کردی ؟ جواب تواند داد ^{۱۴} . و بکسب دنیا جمع نکند ، و آنچه کرده ^{۱۵} در کار خدای ^{۱۶} عزوجل تفرقه کند . و دل متفرق را جمع کند ، و سخاوت پیشه گیرد ، و بخل از خود دور کند . و چون وقت نماز در آید ، باول وقت برخیزد و ساز نماز کند . چنان که خدای عزوجل فرمود : *حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةِ الْاَوْسَطِ* . باول وقت نماز بمسجد آید و نماز ^{۱۷} گذشته می گزارد ^{۱۷} تا جماعت فراهم آید ^{۱۸} . و چون نماز بجماعت بکند ، اگر چیزی او را در پیش نیاید ، هم ^{۱۹} در مسجد می باشد و خدای را یاد می کند ،

- ۱- ت : نشود ۲ ، ۲ - س : تا بامداد چنان که آفتاب بر آید .
 ۳- ک ، ت ، س : آنگاه ۴- ق : (و) ندارد ۵- ت ، ق ، ک : ابرار
 در دس ، و د نسخه اساس ، ابرار ان . ۶- ت : بگزارد ۷- ق ، ت ، ک : (بر ترتیب) ندارد ۸- ت : باشد . ق : گردد ۹ ، ۹- س : اگر توکل ندارد ، و اگر بر نصیب غیر می کند این کسب بهتر باشد ۱۰- نسخه اساس : ندارد ، از نسخه های دیگر افزوده شد . ۱۱- ق : اگر . ۱۲- ت : خدای عزوجل . ۱۳- ک ، ت ، س ، ق : چه . ۱۴- ت : گفت
 ۱۵- ت ، ق : کرده است . ۱۶- ت : خدای ۱۷ ، ۱۷- ک ، ت ، ق ، س : نماز گذشته قضا می کند . ۱۸- ق : آیند ۱۹- ت : ندارد

و یا ۱ علم نداند بنزدیک عالم ۲ شود ۳ و علم می ۴ آموزد، و بیشتر نشست و خاست با عالمان ۵ دارد. و چون این حقها بگزارد، اگر فرض ۶ پیش وی نیاید که او ۷ را از مسجد بیرون باید آمدن ۸، بیرون نیاید، زیرا که بهترین ۱۰ جایها مسجد است ۱۰ و بازار بدترین جایها است ۱۱. چنان که رسول ۱۲ علیه السلام گفت ۱۲: خَيْرُ الْبِقَاعِ فِي الدُّنْيَا الْمَسْجِدُ، وَ شَرُّ الْبِقَاعِ الْأَسْوَاقُ. تائب نبود که بی عذری از بهترین جایها بیرون آید، و بدترین جایها شود؛ اما چون عذری باشد، بر نصیب ۱۳ ایشان فرا شود ۱۴ ان شاء الله که خیر باشد و زیان ندارد. اما اگر يك مسئله از علم که بروی فریضه است فرا آموزد ۱۵، او را ۱۶ بهتر و فاضلتر ۱۶ از همه کسبهای دنیا که بکند. و هر ۱۷ زر و سیم که بدست آرد، در راه حق ۱۸ نفقه کند.

تائب را و نا تائب را هیچ بهتر از علم آموختن نیست؛ زیرا ۱۹ که همه کارها بعلم راست است ۲۰، و بی علم هیچ کار [راست ۲۱] نتوان کرد. چنان که رسول علیه السلام را پرسیدند که: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: أَلْعِلْمُ، [كَلِمَاتٌ ۲۲ مَرَاتٍ]. تا سه بار همین ۲۳ می پرسیدند، جواب می داد که: أَلْعِلْمُ ۲۴. گفتند: یا رسول الله! ما از کار می پرسیم، تو از علم جواب می دهی؟ گفت: زیرا که کار بی علم هیچ قیمت ندارد.

پس چنان باید که تائب اول در بنیاد رنج برد تا رنج وی ضایع نگردد. پس بعلم مشغول باید بود. و اصل علم

-
- ۱- ق: و اگر ۲- ت، ق، ك: عالمی ۳- س: بنشیند ۴- ت: (می) ندارد ۵- س، ت، ق، ك: علماء ۶- ت، ك: فرضی ۷- ق: وی را ۸- ت: رفت ۹- ت: نرود ۱۰- ۱۰، ت، ق، ك، س: مسجد بهترین جایهاست ۱۱- ت: ندارد ۱۲- ۱۲، ۱۲- ت: گفت علیه السلام ۱۳- ق: بر نصیب ۱۴- ت، س، ق، ك: فرا رود ۱۵- ق: پیاموزد ۱۶- ۱۶، ۱۶- ت، ك، س: فاضلتر و بهتر ۱۷- ت، ك: (هر) ندارد. س: همه ۱۸- ق: حق تعالی ۱۹- ت، ق: ندارد ۲۰- ت، ق: آید ۲۱- فقط در نسخه اساس ندارد از چهار نسخه دیگر افزوده شد ۲۲- نسخه اساس ندارد از نسخه (ق) افزوده شد ۲۳- ق: همی. ت: این ۲۴- ق: علم

و عبادت با دو چیز گردد : با دل فارغ از غیر ، و ^۱ شکم گرسنه .
^۲ و عبادت با خلاص هم با این ^۳ دو گردد . هر ^۴ که بخلق طمع دارد ^۴ هرگز
از وی کار ^۵ باخلاص نیاید ، و هر کرا شکم سیر باشد و کار دنیا ببرگ ^۶ ،
هرگز هوای وی ^۷ مقهور نباشد ، و او را بر درگاه حق ^۸ هیچ آبروی نباشد .
و مرد را هوا آنگاه مقهور گردد ^۹ که از ^{۱۰} جمله مباهات دنیا ^{۱۱} چنان
اجتناب کند ، که ^{۱۲} دیگر مردمان از حرام . و هر چه با راحت نفس گردد ، از آن
دور شود . و ^{۱۳} کار بد و یاربد و جای بد ^{۱۳} ، بدرود کند . و اندیشه بد و غل و غش
و بغض و حسد و حرص و کینه ^{۱۴} و عجب ^{۱۵} و بخل ^{۱۶} از خود دور کند ^{۱۶} .
و هر کاری را اصلی است [و بنیادی] ^{۱۷} ، و اصل و بنیاد این کار با چهار
چیز گردد : اول ، امل کوتاه کردن . دیگر ، بوعده خدای ایمن بودن . سدیگر ^{۱۸} ،
قسمت ^{۱۹} قسام راست دیدن . چهارم ، شکم از حرام نگاه داشتن . هر که
این چهار ^{۲۰} چیز نگاه دارد ^{۲۱} و بجای آرد ، همه مجاهدتها ^{۲۲} بجای آورده باشد
و تن در بند وی آمده بود ؛ چنان که اگر ^{۲۳} خواهد ، نفس را در کار تواند کشید .
تن مرد ^{۲۴} تائب ، چون اسب ^{۲۵} نوزین است : اگر ریاض ^{۲۶} او را
بر زین و لگام راست کند چنان که می باید ، روز حرب در حربگاه خطا
نکند ؛ هم نظاره میدان را شاید ، و هم غنیمت را شاید ، و هم هزیمت را . و
اگر اسب ریاضت نیافته باشد ، و لگام و زین ندیده بود سر کشی کند آنجا که

- ۱- ت : با ۲- ت : (و) ندارد ۳- س : با این هر دو ۴- ۴ ، ت :
هر که را با خلق طمع باشد . ق ، س : هر که را بخلق طمع باشد . ک : هر که را با خلق
طمع باشد . ۵- ق : کاری ۶- ق : ببرگ و مراد ۷- ق : او
۸- ت ، ق ، ک : حق تعالی . س : خدای عزوجل . ۹- ت : باشد
۱۰- ت : (از) ندارد ۱۱- ت : دنیا را ۱۲- ت : (که) ندارد .
۱۳ ، ۱۳- ت : کار بد و جای بد و یاربد . ق : عبارت مشوش است ۱۴- ت : ندارد
۱۵- ق : بخل و عجب ۱۶ ، ۱۶- ت ، ک ، ق ، س : از دل بپرون کند .
۱۷- « اساس » ندارد ، از روی نسخه « ق » و بقرینه جمله بعد افزوده شد .
۱۸- ت : دیگر . ق : سیم ۱۹- ت : بقسمت ۲۰- ت : چار
۲۱- ت : داشت ۲۲- اساس : مجاهدها ، از روی نسخ دیگر تصحیح شد .
۲۳- ت ، ق : ندارد ۲۴- ت ، ق : ندارد ۲۵- در « ت » بملط کتابت شده
۲۶- ت : محذوف .

بکار باید آمد^۱، هم در خون خویش شود، و هم در خون جمله سپاه، چنان که اسب فرعون ملعون^۲ کرد.

و مرد^۳ که مرد شود، بر ریاضت شود، و ریاضیت قهر هوا بود^۴، و حق تعالی ما را بقهر هوا فرمود آن جا که گفت: وَذَبَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ. مثل^۵ تن هوا پرست، چون مثل سنگ است، چنان که حق تعالی فرمود^۶: وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ. تا آن جا که گفت^۷: لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. و رسول علیه السلام فرمود^۸: النَّاسُ عَالِمٌ أَوْ مَتَعَلِّمٌ وَسَائِرُ النَّاسِ هَمَجٌ لِأَخْيَرِ فِيهِ^۹. گفت: مردم عالم است، یا متعلم، و هر چه نه این^{۱۰} است خرمگس است. اکنون^{۱۱} رسول علیه السلام گفت: هر که رنج تعلیم نکشد، همچون خرمگس است^{۱۱}. و حق عز و جل آن را که علم دانست^{۱۲} و بعام کار^{۱۳} نکرد، و کار^{۱۴} بهوا کرد گفت: فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ قَحَمِلَ عَلَيْهِ يَلْبَثُ أَوْ قَتَرَ كُهُ يَلْبَثُ. پس خردمند و عاقل آن بود که در اندیشد، تا چه می باید کرد تا از این هر دو بیرون آید^{۱۵} و در این هر دو^{۱۶} خطاب مشترك نبود. آن را که علم نداند بیاید آموخت، و رنج آن بیاید کشید تا از آنچه گفت رسول علیه السلام: وَسَائِرُ النَّاسِ هَمَجٌ بیرون آمده باشد. و آن^{۱۷} که علم داند بعلم کار باید کرد، و متابِع هوا نباید بود، تا از آن جمله^{۱۸} نباشی که گفت: وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ. تن هوا خواه کم^{۱۹} از سنگ نیست، و مجاهدت و ریاضت کم از سگوان^{۲۰}

- ۱- نسخه اساس «آید» از روی نسخه (س) تصحیح شد ۲- ت: علیه اللعنه
 ۳- ت: مردی ۴- ت، ق: باشد ۵- ق: و مثل. ۶- ك، ت، ق: می فرماید. س: گفت ۷- ق: ندارد ۸- ت، ق: گفت.
 ۹- ت، ق، ك: (لاخیر فیهِ) ندارد ۱۰- ك: غیر این دو است.
 ۱۱، ۱۱- ك: ندارد ۱۲- در نسخه اساس «ندانست»، از روی نسخ دیگر تصحیح شد.
 ۱۳- ق: عمل ۱۴- ت: ندارد ۱۵- ت، ق: بود
 ۱۶- س، ت، ك، ق: (هر دو) ندارد. ۱۷- ق: و آن کس که
 ۱۸- ت: از ایشان. ق: از آن قوم. ۱۹- ق، س: بقر ۲۰- و، ك: سگبان. در نسخه اساس و نسخه های دیگر «سگوان» یا «سگبان» نوشته شده اما چنین بنظر می رسد که صحیح تر «سگوانی» یا «سگبانی» باشد.

نیست: چون سگوانی سگ پلید را ریاضت دهد روزی^۱ چند، سگ امیرش^۲ خوانند و روز شکار بتماشای او بروند^۳، و امیر در شکارگاه بسوی او نگرند تا او چه می کند، و چون می دود. و کشته او را بزنده بردارند، و خطای او را بصواب برگیرند. و اگر صید را در نیابد^۴ عذر او باز خواهند، و اگر صید را بیابد و برگیرد^۵، نواخت سلطان یابد، و سگوان را خلعت بر سر^۶ نهند، و تا زنده باشد خاصگان خود را فرا خدمت وی کند، و چون غایب باشد هر زمانش یاد کند.

پس سگی که روزی چند ریاضت یافت و از علم چندان بدانست که^۷ فرا وی گوئی برو، برود، و چون^۸ گوئی باز آی، باز آید، و^۹ داند که صید چون می باید گرفت^{۱۰}؛ چون سگی^{۱۱} که پلیدترین سباع بود بدین قدر علم چندین مزید^{۱۲} یافت: از نواخت سلطان، و جل دیبا، و قلاده زرین درنماند، [پس^{۱۳}] مؤمن^{۱۴} موحد که عزیزترین همه خلق است توبه کند، و هوای خویش قهر کند، و مجاهدت علم^{۱۵} و عبادت بکشد، کی روا باشد که حق سبحانه و تعالی^{۱۶} او را از دریای لطف و کرم خود^{۱۷} بی بهره گذارد. تا بی که مستحق غفران است، و برگزیده رحمن است، و دلوی نظاره گاه خداوند جهان^{۱۸} است، او علم آموزد و عبادت کند، و ریاضت کشد، و هوای خویش در باقی کند، و رضای حق اختیار کند، خلعت او^{۱۹} کم از آن

۱- ت، ک: روز چند ۲- در نسخه (ق) بنقل بصورت «آمیزش» کتابت شده

۳- ت، ق: روند ۴- ت: در نیارد ۵- س، ت، ق: ک: بگیرد

۶- ت: بر سر وی. ق: بر سر می نهند ۷- ق: چون ۸- ت: ندارد

۹- ت: (و) ندارد ۱۰- ق، ت، ک: کرد ۱۱- ق: سگ.

۱۲- نسخه اساس: مزید. ت: قدر و مرتبت. س، ک: مرتبت. ق: قدر و منزلت.

۱۳- نسخه اساس ندارد از نسخ دیگر افزوده شد. ۱۴- ت: مومنی موحدی.

ق، ک: مومن موحدی. ۱۵- ق: ندارد ۱۶- ک: ندارد.

۱۷- ت، ق: خویش ۱۸- ت، ق: دو جهان است. ۱۹- ت، ق: وی

سگ^۱ نباشد ، و نه^۲ رحمت و فضل و کرم و لطف خداوند دو جهان از آن امیر^۳ لثیم کم باشد^۴ . چنان که حق عز و علا وعده می کند^۵ : هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ . و جای دیگر می فرماید : إِلَّا مَنْ قَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ [عَمَلًا^۶] صَالِحًا أُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ . این^۷ همه وعده^۸ نیکو که خدای عزوجل تائبان را کرده است ، و ما^۹ در کار توبه و کار خدای عزوجل کامل ، نه علامت سعادت باشد .

و هر که او توبه کند و آنچه شرط توبه بود^{۱۰} بجای آرد^{۱۱} ، و این سیرت که یاد کردیم بر دست گیرد ، بر هر زمینی^{۱۲} که بگذرد ، آن زمین بر زمینهای دیگر^{۱۳} فخر کند ؛ و^{۱۴} هر جا که بنشیند ، آن جای بر دیگر جایها فخر کند^{۱۴} . و اگر تائبی برجویی ، یا بروی ، یا بر دریائی بگذرد و از سر اخلاص^{۱۵} توبه ، و صفاوت^{۱۶} دل ، و طهارت تن^{۱۷} بگوید^{۱۸} : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ آن آبها جمله^{۱۹} تا قیامت او را تسبیح^{۲۰} و تهلیل می کنند^{۲۱} ، و از خدای عزوجل او^{۲۲} را آمرزش می خواهند ، و^{۲۳} آفتاب و ماه و ستارگان^{۲۳} که بروی می تابند او را آمرزش می خواهند ، و حق تعالی او را در دل خلق شیرین گرداند^{۲۴} ، و فرشتگان آسمان وی را آمرزش می خواهند ، و بدل خاصگان و دوستان^{۲۵} ، دوست گرداند ، و اگر دست فرا خاک کند زر گردد ، و بدر مرگ بشارت یابد که : ^{۲۶} أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا^{۲۶}

۱- ق ، ت : سگ و سگوان . ۲- ق : و نیز ۳- ق : میر .

۴- و : نباشد (تصحیح شد) ۵- ت : فرموده . ۶- از نسخه اساس افتاده بود افزوده شد . ۷- س : ندارد ۸- ق : وعده های ۹- ت ، ق : ما چنین در کار ... ۱۰- ت : باشد . ۱۱- ت : آورد ۱۲- ق : زمین

۱۳- ت ، ق : بر دیگر زمینها ۱۴- ۱۳ ، ۱۴- از نسخه (ق) افتاده است .

۱۵- ت : اخلاص و توبه ۱۶- ت ، ق : صفای . ۱۷- و : ندارد

۱۸- ت : بگوید که ۱۹- ق : ندارد ۲۰- ت : تسبیح گویند .

۲۱- ق : می گویند ۲۲- س : ایشان را ۲۳ ، ۲۳- ت ، س ، ق ، ك : آفتاب و ماه و ستارگان . و : آفتاب و ستارگان . ۲۴- س ، ت : کند ۲۵- ت ، ق :

ندارد ۲۶ ، ۲۶- ت ، ق ، س ، ك : ندارد .

و^۱ در گور روضه ای یابد^۱، و در قیامت سفید روی بر خیزد، و بر صراط جوازش دهند، و با وی حساب بلفظ کنند، و در بهشت درجه^۲ اعلا یابد. و توبه نه آن گوهریست که هر کس^۳ بدست تواند آورد^۴: در^۵ یتیمی است که هر کس قیمت آن نداند. صد هزار گناهکار جافی خطای را بیمارزند^۶، و مؤمن مخلص را جان برگیرند^۷، که یکی را توبه کرامت نکنند^۸. میندار که [توبه^۹] چنین خرد کاری است، یا سبک^{۱۰} بضاعتی. صد هزار خلق بدر ایمان در آیند، که یکی بدر توبه در نیابند^{۱۱} و نور توبه بر ایشان نتابد؛ [این^{۱۲} کار هر کسی نیست و این آفتاب در سینه هر کسی نتابد^{۱۳}]، آن را دهد که خواهد، و آن^{۱۴} را خواهد که^{۱۵} شایسته داند، و آن کسی^{۱۶} که شایسته است، کس را بر وی چون^{۱۷} و چرایی نرسد. و هر که این سعادت در نیافت^{۱۸}، و این نور^{۱۹} بروی^{۲۰} نتافت از حضرت عزت خطاب^{۲۱} وی این باشد که: *وَمَنْ لَمْ يَتَّبِعْ فَأَوْلِيكَ هُمُ الظَّالِمُونَ*. و اگر کسی بدین مقام نرسد نو مید نباید بود. توبه را و تائبان را دوست باید داشت، و نشست و خاست با ایشان باید کرد تا موافق قول خدای و رسول^{۲۲} باشد که حق تعالی می گوید^{۲۳}: *إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ*. و رسول علیه السلام گفت: *رَأْسُ كُلِّ طَاعَةٍ: الْحُبُّ فِي اللَّهِ، وَ حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ*. تائبان را و جمله مؤمنان را نیکو خواه باید بود و ایشان را دعا^{۲۴} باید کرد

- ۱، ۱- ق: و گور را روضه ای یابد. س: و در گور او روضه بود ۲- ق، ت، س، ک: هر کس. و: کس ۳- ت: آوردن ۴- ق، و: دری (از خصوصیات لهجوی کاتب که کسره اضافه را بصورت «یا» تلفظ می نموده و همانطور هم کتابت کرده است در نسخه های جدید التحریر «ك» و «ت» کسره اضافه بصورت خود باقی است)
- ۵- ق: بیمارزد ۶- ت: (و) ندارد ۷- ق: برگیرد ۸- ت: نکند ۹- و: ندارد، از نسخ دیگر افزوده شد. ۱۰- در نسخه (ت) مغلوط است.
- ۱۱- ق: نیابد ۱۲، ۱۲- این جمله از نسخه اساس افتاده بود از روی نسخ دیگر افزوده شد. ۱۳، ۱۳- ت: ندارد ۱۴- ت، ق: کس ۱۵- ت، ق، س، ک: ندارد ۱۶- ت، ق، س، ک: نیافت ۱۷- ق: نور توبه ۱۸- ق: (بروی نتافت) ندارد ۱۹- ق: خطابش ۲۰- ق: رسول خدای ۲۱- ت: فرموده ۲۲- ت: دعای نیک.

از بهر آن که رسول علیه السلام می گوید : **مَنْ اسْتَغْفَرَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسًا وَعِشْرِينَ مَرَّةً أَذْهَبَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ الْغُلَّ وَالْحَسَدَ وَكَتَبَهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ مِنَ الْإِبْدَالِ وَكَتَبَ لَهُ حَسَنَةً بِكُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ، وَ لَمْ يَبْقَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مُؤْمِنٌ وَ لَا مُؤْمِنَةٌ إِلَّا قَالِ يَا رَبِّ إِنَّهُ كَانَ يَسْتَغْفِرُنَا فَاغْفِرْ لَهُ .**

پارسی خبر چنین باشد که رسول علیه السلام گفت ^۲ : هر مؤمنی که هر روز بیست و پنج بار ^۳ بگوید : **اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ** ، خدای ^۴ عز و جل غل و غش و حسد از دل او بیرون برد ^۵ و آن روز او را از جمله ابدالان نویسد ، و بعد هر مؤمنی و مؤمنه ای نیکی در دیوان ^۶ وی بنویسد ^۷ ، و روز قیامت هیچکس نباشد از مؤمنین و مؤمنات ^۸ که نه می گویند ^۹ بار خدایا او درد دنیا مارا آمرزش می خواست ، امروز ما او را آمرزش می خواهیم [از تو ^{۱۰}] ، خداوند ^{۱۱} او را بیامرزد و بر او رحمت کن. و نیز رسول علیه السلام می گوید : **نَمَّ طَاهِرًا ، اِنْ مِتَّ ، مِتَّ شَهِيدًا وَ وَقَرِ الصَّغِيرَ وَ الْكَبِيْرَ** می گوید ^{۱۲} : پاک خست از گناه و از خصم ؛ چون چنین خستی ، اگر در آن شب بمیری ، شهید میری ^{۱۳} ؛ و شکوه دار مؤمنان را چه بزرگ را و چه خرد را ، زیرا که توندانی که سعادت در کدام بسته است .

و هر که بر ^{۱۴} توبه بگور ^{۱۵} شود ، هم چنان بود که از مادر زاده ^{۱۶} بود

۱ ، ۱ - این عبارت از نسخه « ق » افتاده است . ۲- ت : می گوید . ق : می گفت .
 س : می فرماید . ۳- ت : نوبت . ۴- ت : خدای تعالی . ق : حق تعالی .
 ۵- ت ، ق : ببرد . ۶- ت : دیوان اعمال ۷- ت : نویسد .
 ۸- ق : نامفهوم است . ۹- ق : نکوید ۱۰- نسخه اساس : ندارد
 ۱۱- در نسخه اساس : خداوند ۱۲- ق : می فرماید . ۱۳- ت ، ک : باشی .
 ق : مرده باشی . ۱۴- ت ، ک : با توبه ۱۵- ق : در گور
 ۱۶- ت ، ک : بزاده

چنان که رسول علیه السلام می گوید : التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ . چون در میان مصلحان^۱ و تائبان باشی ، اگر هیچ چیز^۲ نباشد ، خود^۳ ندامتی در تو پیدا آید ، و خویشتن^۴ را ملامت کنی . و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه می گوید : أَلَنْتُمْ قَوْمَهُ وَالْإِسْتِغْفَارُ زِيَادَةٌ . و هر که در میان قومی^۵ باشد هم از ایشان بود^۶ ؛ چنان که رسول علیه السلام می گوید : مَنْ كَثُرَ سَوَادُ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ . و^۷ هم رسول گفت علیه السلام : مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ^۸ . و هرگز نباشد که نه رحمت خدای^۹ تعالی ، در مجلس علم ، و حلقه تائبان و اهل صلاح ، بر سر ایشان نثار می نشود^{۱۰} ، و بهره آن بدیشان می نرسد ؛ و چون آن نسیم برایشان می وزد ، بر کارهای بد خویش^{۱۱} ، تأسف می خورند ، و در کار^{۱۲} دین و آن جهان راغب تر^{۱۳} می شوند ، و از کار دنیا دل ایشان سرد می شود . و رسول علیه السلام^{۱۴} می گوید^{۱۵} : مَنْ أَسَفَ عَلَيَّ دُنْيَا فَاقْتَرَبَ ، اقْتَرَبَ مِنَ النَّارِ مَسِيرَةَ مِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ ؛ وَ مَنْ أَسَفَ عَلَيَّ آخِرَةَ^{۱۶} فَاقْتَرَبَ مِنَ الْجَنَّةِ مَسِيرَةَ مِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ . پارسی خبر چنین باشد که^{۱۷} رسول علیه السلام گفت^{۱۸} : هر^{۱۹} که از دنیا می چیزی از وی فوت شود^{۲۰} و او بر آن تأسف خورد که از من در گذشت ، صد هزار ساله راه بدوزخ نزدیکتر شود ؛ و^{۲۱} هر که از کار آخرت و دین چیزی از وی در گذشت^{۲۲} ، و او بر آن حسرت^{۲۳} خورد و گوید : دریغ که این چنین^{۲۴}

- ۱- ت ، ق ، س ، ك : مصلحان . و : مخلصان ۲- ت ، ك : هیچ چیزی . س : هیچ چیز ۳- ت ، ك ، ق ، س : آخر . ۴- ك : خویش . ۵- ت : (و) ندارد ۶- س : قوم ۷- ت ، ك : باشد . ۸- ۸ ، ۸- س : افتاده است . ۹- ت : تبارك و تعالی . ۱۰- ت ، ق ، ك : شود . س : گردد ۱۱- ق ، س : ندارد ۱۲- ق : ندارد . ۱۳- ت ، ك ، ق ، س : راغب ۱۴ ، ۱۴- س : ص ع س . ۱۵- ق : الدین ۱۶ ، ۱۶- ق : که رسول گفت علیه السلام . س : ندارد . ك : که رسول ص ع س گفت . ۱۷ ، ۱۷- ق : هر که تأسف خورد بر دنیا که از وی فوت شده باشد . ت : هر که دنیا می چیزی از وی فوت شده باشد . ك : هر که دنیا می چیزی از وی فوت شود . س : هر که دنیا می چیزی از وی فوت شود . ۱۸ ، ۱۸- در نسخه « ت » عبارت نامفهوم است . س : و هر که چیزی از کار دین او فوت شود . ك : و هر که از کار دین چیزی از وی فوت شود . ۱۹- ق : حسرت و تأسف ۲۰- س ، ك : خیر .

چیزی^۱ از من درگذشت ، صد هزار ساله^۲ راه بیهشت نزدیکتر شود . بی معنی^۳ نباید کرد ، و عقل کار^۴ باید فرمود^۴ ، و انصاف باید^۵ داد ، که با خدای عزوجل مکر و خداع راست نیاید .

هزار مجلس علم از ما فوت شود ، و هزار کار خیر از ما درگذرد ، و چند فضول و غیبت بزبان^۶ بگوئیم و بگوش بشنویم ، بر یکی تأسف نخوریم و ندامت نیاریم^۷ ؛ و اگر کرده ای^۸ نان از ما بدرویشی رسد ، و یا درم^۹ سیم سیاه^۹ بزبان^{۱۰} آید ، و اگر بادی سختر فرا^{۱۱} جهد که پنج میوه از درخت فروافکند ، یا^{۱۲} آبی از کشت ما درگذرد ، چندان حسرت و ندامت خوریم ، که ماتم آن چند روز بردارد ؛ با چنین راه وسیرت ، گوئیم^{۱۳} که از اهل صلاحیم و از جائی می آئیم ؛ راست بدان^{۱۴} ماند که دنیا معبود ما گردیدستی . این^{۱۵} خبر^{۱۶} فراشنو تا بحقیقت بدانی^{۱۶} که کار^{۱۷} بر چه جمله است ،

وروی دل از دنیا با خدای گردانی : مر^{۱۸} النبی صلی الله علیه وسلم علی اعرابی ، و هو یقول : اللهم ارزقنی . فقال : یا اعرابی ! آتسأل من رزقه الندی قدر لك^{۱۸} ؟ فقال : نعم . قال : من سأل الله الرزق الندی قدر له ، فقد اهتم ربه ، ومن اهتم ربه ، فقد كفر . فقال : سل من عطائه . پارسی خبر چنین باشد که رسول علیه السلام بر اعرابی بگذشت^{۱۹} که وی از خدای تعالی^{۲۰} روزی می خواست ؛ رسول گفت یا اعرابی روزی می خواهی از خدای تعالی^{۲۰}

- ۱- ق : کاری ۲- ق : سال ۳- ت : محذوف ۴-۴ ، ق ، س ، ک : بکار باید بست ۵- ک ، ت ، س ، ق : بیاید . ۶- ق ، ک : بزبان . ت : ندارد . ۷- ق : نیاوریم . ۸- ک ، ت ، ق ، س : یک گرده . ۹، ۹- ق : درمی سیاه ۱۰- ت : از ما بزبان آید . ۱۱- ق : ندارد . ۱۲- ق : و یا . ۱۳- ت : گوئیم ما . ق : می گوئیم که ما ۱۴- ت : بآن ۱۵- ق : پس این خبر ۱۶، ۱۶- ت : بشنو بحقیقت تا بدانی . ق : بشنو تا بدانی بحقیقت ۱۷- ت : کارها ۱۸، ۱۸- این قسمت از خبر در نسخه دت ، بطور منلوط و مشوش کتابت شده است . ۱۹- ق : در گذشت . ۲۰، ۲۰- این قسمت از نسخه دتی ، افتاده است .

که ترا تقدیر کرده است؟ گفت: آری. گفت: هر که از خدای تعالی^۱ روزی خواهد که^۲ آن وی را تقدیر کرده است، بدرستی که خدای را متهم داشته^۳، و هر که خدای را متهم داشت، بی شک کافر گشت. پس گفت: یا اعرابی! از خدای تعالی چیزی که میخواهی عطا می نماید. اما ما کارها آسان فرآورفته ایم^۴، و در نمی اندیشیم^۵ که چه می کنیم، و چه می گوئیم. اسب غفلت و سفاهت را عنان فرا^۶ سر گذاشته ایم؛ و ما را این همه از قرین بد می افتد. اگر^۷ کسی بر خیزد و^۸ بخدمت^۹ سلطان ظالمی و عوانی شود^۹، همه^{۱۰} کس بروی ثنا گویند^{۱۱} که نیکو کردی که بی^{۱۲} چنین نتوان زیست^{۱۲}؛ آخر ترا و فرزندان ترا در پهلوی وی معیشتی و فراخ دستی بود^{۱۳}. و اگر کسی از درگاه ایشان با درگاه حق تعالی گردد، و توبه کند، هزار دیو و دیو مردم بینی که^{۱۴} از جای بجهند که سلیم دل! این چه بود که تو کردی و^{۱۵} خویشتن در محنت افکندی؟ هم آن^{۱۶} جا می بایست بود که فردا درمانی. و اگر پای تو^{۱۷} در سنگ آید هزار شمارت بر تو بکنند. خود هیچ در نه اندیشی^{۱۸} که ما را خداوندی است که^{۱۹} دارنده و روزی دهنده همه خلق است، و ورای این روز که ما در اویم^{۲۰} روز^{۲۱} دیگر هست، و همه دوست و دشمن آنجا حاضر بود^{۲۲}، و خجالت آن خجالت^{۲۳}، و نواخت آن نواخت و حرمت آن حرمت (است) که آن جا

- ۱- ت : ندارد ۲- ت : ندارد ۳- س ، ت ، ق ، ک : داشت .
 ۴- ت ، ک : گرفتیم ۵- ت ، ک ، ق ، س : در نه اندیشیم ۶- ق : ندارد .
 ۷- ت : و اگر ۸- ق : (و) ندارد ۹- ت ، ک : بخدمت عوانی ظالمی رود . ق : بخدمت ظالمی و عوانی شود . س : بخدمت عوانی شود ۱۰- ک : چندین کس . ت ، ق ، س : چند کس ۱۱- ت : گوید ۱۲- ت ، ق ، ک : چنین بتوان زیست .
 ۱۳- ت ، ق : باشد . ۱۴- ت : (که) ندارد ۱۵- و : ندارد ۱۶- ت : هم از آن جا . ق : هم این جا ۱۷- ک : او
 ۱۸- ق ، ک : در نه اندیشند ۱۹- ت ، ق : ندارد ۲۰- ت ، ق : در آنیم
 ۲۱- ق : روزی . ۲۲- ت ، ق : حاضر خواهند بود ۲۳- ق : خجالت است .
 ت : خجالت خواهد بود .

خواهد بود .

امروز چنان که^۱ هست فرا گذرد^۲. و^۳ اگر ساعتی^۴ بنشیننی و بدین^۵ عمر گذشته خود، و بر خجالت آن روز^۶ که این جمله بر باید خواند، و از بیم خدای تعالی^۷، و از تشویر^۸ حساب، يك قطره آب ندامت از چشم بیرون آری، ترا به^۹ از دنیا و هر چه در دنیا است . چنان که رسول علیه السلام گفت: مَنْ بَكَتَ عَيْنُهُ مِنْ مَخَافَةِ اللَّهِ، حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ، وَ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ، وَ لَهُ فِي الْجَنَّةِ جَنَّاتٍ . ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ : وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ . پارسی خبر چنین باشد که هر که چشم وی تر شود از بیم خدای عزوجل^{۱۰}، خدای تعالی^{۱۱} آتش دوزخ بر وی حرام کند^{۱۲}، و او را در بهشت عدن^{۱۳} فرود آرد، و وی را در بهشت دو بوستان باشد که هر يك^{۱۴} به از دنیا و هر چه در دنیا است .

پس این آیت بر خواند : وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ . وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ اللَّهَ نَاجِيَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِائَةَ أَلْفٍ وَ أَرْبَعِينَ كَلِمَةً . فَلَمَّا سَمِعَ مُوسَى كَلَامَ الْأَدَمِيِّينَ مَقْتَبِهِمْ . فَكَانَ فِيمَا نَاجَاهُ اللَّهُ أَنَّهُ قَالَ : لَمْ يَتَصَنَّعْ لَمْ تَصْنَعُونَ بِمِثْلِ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا، وَ لَمْ يَتَقَرَّبْ لَمْ تَقَرَّبُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ عَمَّا حَرَّمَتْ عَلَيْهِمْ ، وَ لَمْ يَتَعَبَّدْ لَمْ تَعَبَّدُونَ بِمِثْلِ الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَتِي . فَقَالَ إِلَهِي ! مَا أَعَدَدْتَ لَهُمْ ؟ قَالَ : أَمَا الزَّاهِدُونَ

- ۱ - س : چنان چه ۲ - ت : در گذارد ۳ - ت ، ق : (و) ندارد
 ۴ - س : ساعتی ۵ - ت ، ق ، س : بر این . ۶ - ق : روزی .
 ۷ - س : عزوجل ۸ - ت : نشویش بر حساب ۹ - ت : بهتر
 ۱۰ - ق : تعالی ۱۱ - ت ، ق : (خدای تعالی) ندارد . ۱۲ - و : کنند
 ۱۳ - ق : بغلط کتابت شده و معنی نمیدهد ۱۴ - ت ، ق : هر یکی .

فَأَبِيحُ لَهُمُ الْجَنَّةَ فَيَنْزِلُونَ فِيهَا حَيْثُ يَشَاءُونَ. وَأَمَّا لَوْ رَعُونَ فَإِنِّي إِسْتَجِيبُ
 أَنْ أُحْسِبَهُمْ : أَدْخَلْتَهُمُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ وَأَمَّا الْبَتَّاءُونَ فَلَهُمْ أَكْرَفِيقُ الْأَعْلَى
 اذِشَارُ كَوْنٍ فِيهِ . پارسی خبر چنین باشد : بدرستی که ^۱ حق تعالی با موسی ^۱
 صد هزار و چهل هزار ^۲ سخن گفت ^۳ . پس از آن چون ^۴ موسی علیه السلام
 سخن آدمیان ^۴ شنودی دشمن داشتی . و در آن مناجات که خدای ^۵ تعالی با
 موسی کرد گفت : یا موسی ^۵ هیچ کارکننده ای از ^۶ کارکنندگان ^۶ کاری نکند
 بمن دوستر از آن که در دنیا زاهد شود؛ و هیچ تقرب جوینده ای بمن تقرب ^۷
 نجوید از تقرب جویندگان به از آن که آنچه من بر ایشان حرام کرده ام
 از آن پرهیز کنند؛ و هیچ عابدی عبادتی نکند از عبادت کنندگان بمن
 دوستر از گریستن از بیم من . پس موسی گفت الهی چه ساختی ^۸ ایشان را ؟
 خدای عزوجل ^۹ گفت ^{۱۰} یا موسی زاهدان را ^{۱۰} بهشت مباح گردانم تا هر
 کجا ^{۱۱} هر منزل که خواهند فرود آیند؛ و اما پرهیزگاران را شرم دارم از
 کرم خویش که با ایشان حساب کنم ، ایشان را در بهشت فرود آرم بی
 حساب و بی عتاب؛ اما ^{۱۲} گریندگان را از بیم من ، ایشان راست یار بهین و
 برترین و دوست مهین ^{۱۲} که هیچ کس را با ^{۱۳} ایشان در آن ^{۱۴} شرکت
 نباشد . اما توبه باید کسرد ، زیرا که رسول علیه السلام ^{۱۵} می فرماید :

۱، ۱ - ت ، ق ، ك : که حق تعالی با موسی . س : که خدای عزوجل با موسی صلوات الله علیه .

۲ - س ، ت : ندارد ۳ - س ، ت : بیگفت ۴ ، ۴ - س ، ق : موسی چون سخن

آدمیان ۵ ، ۵ - س : خدای عزوجل گفت با موسی . ۶ ، ۶ - س : ندارد

۷ - ق : تقریبی ۸ - ق : ساخته . س : ساخته ۹ - س ، ت ، ق : (خدای

عزوجل) ندارد ۱۰ ، ۱۰ - ق : گفت زاهدان را . ت ، س : گفت اما زاهدان را

۱۱ - ت ، س : و در هر منزل . ق : در هر منزلی ۱۲ ، ۱۲ - س : اما گریندگان

راست یار مهین و برترین و دوست و دوست مهین ۱۳ - س : ندارد

۱۴ - ق : (در آن) ندارد ۱۵ - س : ص ع س .

يَا أَيُّهَا النَّاسُ تَوْبُوا إِلَيَّ رَبَّكُمْ فَإِنِّي آتِيكُمْ فِي يَوْمٍ مِائَةٍ مَرَّةً . پارسی
 خبرچنین باشد که رسول^۱ علیه السلام می گوید^۱ : ای مردمان توبه کنید ،
 و^۲ با خداوند خویش گردید^۲ ، که من روزی صدبار توبه کنم و با خداوند
 خویش گردم^۴ ، و بالله^۵ التوفیق .

۱، ۱- ت : رسول ع فرموده است . ك : رسول عليه الصلوة والسلام گوید . س :
 رسول ص ع س گوید . ۲- ت : (و) ندارد ۳- ق : باز گردید
 ۴- ق : باز گردم . ۵- ق : وبالله العون والتوفيق والعصمة . س : وبالله التوفيق
 والعون والعصمة ، والحمد لله شكراً .

باب چهارم

اندر بیان کردن امر و نهی، و نگاه داشتن فرمان حق،
و استقامت بدان .

شیخ الاسلام، قطب العالم، حجة الحق علی الخلق، الداعی الی الله،
ابی نصر، احمد بن الحسن النامقی، قدس الله روحه العزیز، گوید که^۱:
مستقیم طاعت کسی گردد که در استقامت توبه درست آمده باشد، و آنچه
شرط توبه بود بجای آورده باشد، چنان که یاد کرده آمد . و^۲ باید که جمله
شرایط^۴ آنچه ظاهری و باطنی است^۳ همه بجای آری^۵، و در دل کنی^۶،
که هیچ معصیت نکنی^۷، و هر چه فرمان خدای^۸ عزوجل باشد^۹، آن را
میان در بندی^۹ و روی فراقبله ایمان کنی^{۱۰} بجهد و جهد^{۱۱} تمام. هر که او
چنین کند، قدم در استقامت طاعت نهاد، و وی از مستقیمان طاعت گردید .
و هیچ کس مستقیم طاعت نگردد، مگر بعزم درست، که عزیمت الرجال گویند؛
زیرا که اگر کسی بسیار عبادت بکند، چون عزیمت درست نکند،
هرگز مستقیم طاعت نگردد، زیرا که حق سبحانه و تعالی در مصحف
مجید و قرآن کریم چنین می فرماید^{۱۲} که: **لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ**

۱- ت، ك، س: (که) ندارد ۲- ق: بجا ۳- ت: (و) ندارد

۴، ۴- س، ت، ق، ك: چه ظاهری و چه باطنی ۵- ق: آرد ۶- ق:

کند ۷- ق: نکند ۸، ۸- ت، ك: خدای است عز و علا . س: خدای است

عزوجل ۹- ق: در بندد ۱۰- ق: کند ۱۱- ك، ت، ق، س:

(وجهد) ندارد . ۱۲- ق: یاد کرد . ت: فرموده اند .

الْأَمِنْ أَمْرٍ بِصِدْقِهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ . چون گفت در بسیاری بس^۱ خیری نیست^۲ ، حواله با شفقت ، و صدقه ، و امر معروف ، و الفت میان مردمان کرده است^۳

و امیر المؤمنین علی را رضی الله عنه، رسول^۴ گفت^۵ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَرِيدُ سِتَّةَ مِائَةِ أَلْفِ شَاةٍ ، أَوْ سِتِّمِائَةِ أَلْفِ دِينَارٍ ، أَوْ سِتِّمِائَةِ أَلْفِ كَلِمَةٍ ؟ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَرِيدُ سِتِّمِائَةِ أَلْفِ كَلِمَةٍ . فَجَمَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، سِتِّمِائَةَ أَلْفِ كَلِمَةٍ فِي سِتِّ كَلِمَاتٍ ، قَالَ يَا عَلِيُّ: إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَشْتَعِلُونَ بِالْفَضَائِلِ ، فَاشْتَغِلْ أَدَّتْ بِإِتِّمَامِ الْفَرَائِضِ . وَالثَّانِي، إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَشْتَعِلُونَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا ، فَاشْتَغِلْ أَدَّتْ بِعَمَلِ الْآخِرَةِ . وَالثَّلَاثُ ، إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَشْتَعِلُونَ بِعَيْبِ النَّاسِ ، فَاشْتَغِلْ أَدَّتْ بِعَيْبِ نَفْسِكَ . وَالرَّابِعُ ، إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَشْتَعِلُونَ بِتَزْيِينِ الدُّنْيَا ، فَاشْتَغِلْ أَدَّتْ بِتَزْيِينِ الدِّينِ . وَالْخَامِسُ ، إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَتَوَسَّلُونَ بِالْخَلْقِ ، فَتَوَسَّلْ أَدَّتْ بِالْخَالِقِ . وَالسَّادِسُ ، إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَشْتَعِلُونَ بِكَثْرَةِ الْعَمَلِ ، فَاشْتَغِلْ أَدَّتْ بِصَفْوَةِ الْعَمَلِ . پارسى خبر چنین باشد که رسول علیه السلام مر^۶ امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را رضی الله عنه^۷ گفت: یا علی شش صد هزار گوسفند می^۸ خواهی ، یا شش صد هزار سخن^۹ یا شش صد هزار دینار^{۱۰} ؟ امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت :

- ۱ - س : ندارد ۲ - در نسخه «ق» از این کلمه بیعد این مطلب را (مگر آن که بفرماید بصدقه یا نیکی یا اصلاح میان مردمان . پس خیری که هست حواله با . . .) بر سایر نسخ اضافه دارد . ۳ - در نسخه اساس : گردد
- ۴ - س : مهتر ۵ - ت ، ق ، س : صلوات الله علیه . ۶ - ت ، ق : «مر» ندارد
- ۷ - ت : «رضی الله عنه» ندارد ۸ - ت ، ق : ندارد . ۹ - ت ، ق ، س ، ك : سخن . و : کلمه ۱۰ - ق : «خواهی» اضافه دارد .

یا رسول الله^۱ ششصد هزار سخن سخن خواهم^۲. رسول علیه السلام^۳ گفت^۴ : ششصد هزار سخن را درشش سخن جمع کردم ، این را نگاه دار . اول^۵ گفت یا علی : چون مردمان را بینی که بفضائل مشغول^۶ باشند ، تو بتمام کردن فریضه‌ها مشغول باش . دوم : چون مردمان را بینی که^۷ بشغل دنیا مشغول باشند ، تو بشغل آخرت مشغول باش . سوم : چون مردمان را بینی که بعیب جستن یکدیگر مشغول گردند ، تو بعیب تن خود مشغول باش . چهارم : چون مردمان را بینی که بآرایش دنیا مشغول باشند ، تو بآرایش دین مشغول باش . پنجم : چون مردمان را بینی که بوسیلت جستن خلق مشغول باشند ، تو بوسیلت جستن حق^۸ مشغول باش . ششم : چون مردمان را بینی که ببسیاری عمل مشغول شوند ، تو باخلاص و صفاوت عمل مشغول باش .

وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : إِنَّ رَجُلَيْنِ يَتَقَوَّمانِ فِي الصَّلَاةِ ، قِيَامَهُمَا وَقِرَاءَتَهُمَا وَرُكُوعَهُمَا وَسُجُودَهُمَا سَوَاءً ، وَإِنَّ صَلَاةَ الرَّجُلِ عَلَى الْآخِرِ^۹ (ك) مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ . پارسی خبر چنین باشد که^{۱۰} رسول گفت صلی الله علیه وسلم^{۱۱} : بدرستی که دو مرد در نماز ایستادند ، قیام و قراءت و^{۱۲} رکوع و سجود هر دو یکسان بود^{۱۳} ، و از نماز^{۱۴} یکی تا دیگری چندان راه بود^{۱۵} که از زمین تا آسمان !

۱- ق : عبارت (یا رسول الله) ندارد . ۲-۲ ، س ، ق ، ك : رسول ص ع س .

۳- ت : گفت که . ۴- ت ، ق : ندارد . ۵- ت : مشغولند (در پنج مورد آینده نیز در نسخه « ت » همه جای مشغول باشند « مشغول شوند » نوشته شده .

۶- ت : (که) ندارد . ۷-۷ ، در این جا کلمه ای از قبیل « فضل » ، یامانند آن از متن خبر افتاده است یعنی ظاهراً باید بصورت « وان فضل صلوة الرجل علی الآخر » باشد .

۸-۸ ، ق ، ت : رسول علیه السلام می گوید . ك : رسول ص ع س می گوید .

۹-۹ ، س : ... و سجودشان هر دو یکی باشد . ۱۰ ، ۱۰-۱۰ ، س : يك مرد تا ديگر

مرد چندان راه باشد ... ك : مانند « س » با حذف « راه » .

پس معلوم شد که کار نه بکثرت است و نه بنمایش^۱، کار بصفت است بی آرایش.

وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: رَكَعَتَانِ يَدْرَكُهُمَا الرَّجُلُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، خَيْرٌ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا؛ وَ لَوْ لَا أَنْ أَسُقَّ عَلَى أُمَّتِي، لَفَرَضْتُهُمَا عَلَيْهِمْ بِأَرْسِي خَيْرٌ مِنْ جَنِينٍ بِأَشَدِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^۲:

دو رکعت نماز که کسی بکند در میان شب، آن^۳ دو رکعت نماز او را بهتر بود^۴، از دنیا و هر چه در دنیا است؛ و اگر نه آنستی که بر امت من دشوار آمدی، در خواستمی تا آن بر ایشان فریضه گردندی از بس نیکوئی و کرامت که ایشان را در آن است. چون بدانستی که بر^۶ عزم درست، و باخلاص و صفاوت^۶ کار می باید کرد، این مقدار دانش ترا از بسیار کار کردن به باشد. امروز روزگار سخت مشکل است؛ حقه‌ها را وستتها را نقاب مهجوری

بروی در کشیده‌اند و اغلب خلق حق را منکر، چنان که رسول علیه اسلام گفت: يَا قَبِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ، يُنْكِرُ الْحَقَّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ مِنْ عَشْرَةِ قِسْعَةِ أَعْشَارٍ، لَا يَنْجُو مِنْ شَرِّ ذَلِكَ الزَّمَانِ، إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ. إِنَّ مِنْ وِرَائِكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ؛ فَأَلْتَمَسْكَ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ بِمِثْلِ مَا أَقْتَمْتُمْ عَلَيْهِ، لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ خَمْسِينَ عَامِلًا مِنْكُمْ. قَالُوا مِنْهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بَلْ مِنْكُمْ؛ يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. پارسى خبر چنین باشد که رسول^۷ علیه السلام گفت^۷:

روزگاری در آید بر امت من که مردمان^۸ در آن روزگار^۸، از ده، نه^۹ منکر حق باشند^۹ و از شر آن روزگار نرهند^{۱۰} مگر مرد مؤمن یا زن

۱- س: بآرایش. ۲، ۲- ت، ق: رسول علیه السلام می گوید. س: رسول ص ع می

فرماید. ۳- ق: این. ۴- ت، ق، ک: ندارد. ۵- ت: دشوار است. ک:

دشوارستی. ۶، ۶- س: باخلاص و صفاوت و عزم درست ... ۷، ۷- ک:

رسول ص ع س گفت... س: رسول ص ع می گوید. ۸، ۸- ق: از این نسخه

افتاده است. ۹، ۹- ک: حق را منکر باشند. ۱۰- ت، ق، ک، س: نرهد.

مؤمنه ، بدرستی که آن^۱ ، روزگار صبر باشد^۲ . و هر که در آن روزگار دست بدین طریق^۳ زند^۴ که امروز شما هستید ، او را به پنجاه کار کننده از شما مزد باشد . گفتند : یا رسول الله ، از ایشان؟ گفت : نه ، که^۵ از شما ؛ تا سه بار ایشان سؤال می کردند ، و رسول علیه السلام^۶ همین جواب می داد . پس مهتر علیه السلام گفت : **يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ ، أَلْمَقْرِبَاتُ حَقٌّ فِيهِ فَاجٍ ؛ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَإِنَّ الْعَمَلَ يَوْمَئِذٍ ؟ قَالَ : لَأَعْمَلُ يَوْمَئِذٍ .** پارسی خبیر چنین باشد که رسول علیه السلام گفت : روزگاری بر مردمان در آید ، که هر که بحق مقرر باشد^۷ نجات یابد ؛ گفتند یا رسول الله کار کجا شود ؟ گفت [در] آن روزگار کار نباشد ؛ هر که بحق مقرر باشد نجات یابد .

رسول علیه السلام^۸ دانست که در^۹ این روزگار ، کار^{۱۰} چون گردد . هر کجا بدعتی و بطالتی^{۱۱} باشد بحق برشمارند ؛ و هر کجا حقی و حقیقتی باشد ، آن را منکر گردند . صد هزار کارکننده بی اصل برخیزند ، و خلق را بدین نماز و روزه بی اصل^{۱۲} و بی^{۱۳} سرمایه فرادست آرند^{۱۴} ، و از راه حق بگردانند^{۱۵} . ای مسلمانان مکنید ! و بقول هر کسی ، و بقرائنی هر قرآنی ، غره مشوید ، که هر کسی را ابلیس^{۱۶} او را بقرآنی^{۱۶} از راه^{۱۷} برده است ، هیچ پیغمبر او را با راه نتوانست آورد . عظیم زهری است این قرآنی بی علم ، در راه خدای تعالی^{۱۸} ! چون کسی را می^{۱۹} بینند که شب

۱- ت : ندارد . ۲، ۲- ق : روزگار ، روزگار صبر باشد . ۳- ك : «بدین-

طریق» ندارد . ۴- ت ، ق : زد . ۵- ق : «که» ندارد . ۶- ت :

صلی الله علیه . ق : ص ع س . ۷- ق : شود . ۸- ك : ص ع س .

۹- ت : که این . ۱۰- ق : ندارد . ۱۱- ت ، ق ، س ، ك : بطلانی .

۱۲- ق : ندارد . ۱۳- ت : «بی» ندارد . ۱۴- ت : آورند .

۱۵- ق : روی بگردانند . ۱۶، ۱۶- بقرآنی او را . ۱۷- ت : بیرون برده

است . ق : برده است . ۱۸- ق ، ت ، ك : عزوجل . ۱۹- ك : بینند .

روز در ۱ نماز و روزه و تسبیح و تهلیل است ۲ ، و جامهٔ بسامانان ۳ پوشیده و بر جای ۴ بسامانان ۵ نشسته ، و ۶ کار بسامانان ۷ می کند . اگر کسی را بینند ۸ که در وی تصرفی ۹ کنند ۱۰ ، گویند مرد پارسا است ما ۱۱ در وی هیچ سخن نگوئیم . مردی که شب ۱۲ و روز در کار خدای تعالی ۱۳ میان در بسته است ، در حق وی چه توان گفت ؟ و او ۱۴ خویشتر را ۱۵ چنان نگاه می ۱۶ دارد که ابلیس از وی ۱۷ عجب فروماند . قال رسول الله صلی الله علیه وسلم :

يَأْتِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يُعْرِفُونَ بِالْعِبَادَةِ وَبِشِيَابِهِمْ ، هُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَنَافِقِينَ ؛
 كَلَّمَا دَسَخَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ مَقْتَبِهِمْ . قَبِيلٌ : مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : نَسْتَبِهِمْ
 فِي شِيَابِهِمْ ؛ لَا يُعْرِفُونَ إِلَّا بِمَا طَمَعُوا ، لَا يَكُونُ لَهُمْ حَقِيقَةٌ فِي أَعْمَالِهِمْ . قَلُّوا بِهِمْ
 خَرِبَةٌ كَخَرَابِ الْبَيْتِ مِنْ سَاكِنِهِ ، يَتَعَجَّبُ إِنْ لَبِسَ بِمَا يَرَى مِنْ طَاعَتِهِمْ لَهُ .

پارسی خبر چنین باشد که رسول علیه السلام گفت ۱۸ : قومی

در آخر الزمان پدید آیند ، که ایشان بعبادت کردن معروف باشند ، و لباس اهل صلاح بیرون آیند ، و ایشان بمنزلت ۱۹ منافقان باشند ، و هر آنگاه ۲۰ که ۲۱ حق تعالی بدیشان ۲۲ نگرد بخشم نگیرد . گفتند : یا رسول الله ، ایشان که اند ؟ گفت : قومی باشند که نمایش و عبادت ایشان در جامهٔ ایشان باشد ، و نشناسند ایشان کس ۲۳ را مگر آن را که بدو طمع دارند ، و نباشد ایشان را حقیقت کارها و نه حقیقت ایمان ؛ و دل‌های ایشان خراب باشد ،

۱- ت : ندارد . ۲- ت ، ق : ندارد . ۳- ت ، ق ، ک : بسامان .

۴- ق : بجای . ۵- ت ، ق : بسامان : ۶- ت : (و) ندارد .

۷- ت ، ق : بسامان . ۸- و : بیند . ۹- ت ، س ، ک : تصرف .

۱۰- ت ، ق : کند . ۱۱- ت ، ق : وما . ۱۲- ت : شب . ۱۳- ت ،

س : ندارد . ۱۴- ت ، ق : (او) ندارد . ۱۵- ت ، ق : (را) ندارد .

۱۶- ت : ندارد . ۱۷- ت : از آن . س : از او . ۱۸- ت ، ق : می گوید .

۱۹- ق : بمنزله . ۲۰- ق : هرگاه . ۲۱- ت : (که) ندارد . ۲۲- ق :

بایشان . ت : برایشان . ۲۳- ق : کسی .

همچون ۱ خانه خرابی که در او منزل نتوان کرد و ۲ ابلیس عجب بماند از فرمانبرداری ایشان مر اورا .

۳ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : سَيَكُونُ قَوْمٌ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ : عِبَادَتِهِمْ قَوْلٌ ، وَأَعْمَالُهُمْ أَعْمَالُ الْمُنَافِقِينَ ؛ يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى شَيْءٍ وَهُمْ أَقْرَبُ النَّاسِ لَهُ ؛ وَيَنْهَوْنَ النَّاسَ عَنْ شَيْءٍ ، وَهُمْ أَفْعَلُ النَّاسِ لَهُ ؛ لَيْسُوا مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَلَا أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مِنْهُمْ . إِذَا نَسَظَرْتَ إِلَيْهِمْ ، شَبِهَتْ حَالَهُمْ بِحَالِ الْأَنْبِيَاءِ مِنْ حَسَنِ مَا تَرَى مِنْ حَالِهِمْ ، أَوْ ثَنِكَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُمْ عَمَلٌ وَلَا مَعْدِرَةٌ ، يَحْشُرُهُمُ اللَّهُ زُرْقًا كَمَا يَحْشُرُ الْكُفْرَةَ ، فَوَيْلٌ لِمَنْ عَمِلَ بِمِثْلِ عَمَلِهِمْ .

پارسی خبر چنین باشد که ۴ رسول علیه السلام می گوید ۵ که: زود بود که قومی در این امت پیدا آید، که عبادت ایشان گفتن ۶ باشد، و کار ایشان چون کار ۸ منافقان باشد؛ می خوانند مردمان را با ۹ چیزی که ایشان دست بدارنده ترین مردمان باشند از آن چیز، و باز می زنند مردمان را از چیزی که ایشان خود ۱۰، کننده ترین آن چیز باشند از مردمان، و نیستند ایشان از ۱۱ اولیای خدای عزوجل ۱۲ و نه اولیای خدای ۱۳ از ایشان است. چون کسی برایشان ۱۴ نگردد، حال ایشان راست بحال ۱۵ انبیاء ماند از نیکوئی که ایشان حال خود ۱۶ بحال ۱۷ انبیاء مانده ۱۸ کرده باشند؛ ۱۹ هرگز نپذیرد کار ایشان را حق سبحانه و تعالی و نه عذر ایشان را ۱۹ و برانگیزاند ایشان را خدای عزوجل از گور

۱- ق : همچو . ۲- ق : (و) ندارد . ۳- ت : (و) ندارد .

۴، ۴- س : رسول ص ع س می گوید . ۵- ت : (که) ندارد . ۶- ت ، ق :

آیند . ۷- ت ، ق ، س ، ك : قول . ۸- ت ، ك : ندارد . ۹- ق ،

ك : بجیزی . ۱۰- ت : ندارد . ۱۱- ت : (از) ندارد . ۱۲- ق :

تعالی . ۱۳- ت : خدا . ق : خدای عزوجل . ۱۴- ت ، ك : بدیشان ق :

بحال ایشان . ۱۵- ق : بحال . ۱۶- ت ، ق ، ك : خویش .

۱۷- ق : بحال . ۱۸- ق ، ك ، س : مانند . ۱۹، ۱۹- ق ، ك ، س :

هرگز نپذیرد حق تعالی کار ایشان و نه عذر ایشان . ت : خدای تعالی کار ایشان را نپذیرد و نه عذر ایشان را .

ازرقان^۱ چنان که کافران را؛ وای بر آن کس^۲ که کار او چون کار ایشان باشد. این همه از بهر آن گفته آمد که^۳ تا هر چیزی که^۴ می کنی، و می گوئی^۵، بر اصل کنی^۶ و گوئی، و چیزی که می جوئی از معدن آن جوئی^۷ تا بیابی. ابوبکر صدیق رضی الله عنه، که درجه صدق یافت^۸ باول قدم یافت؛ زیرا که در دل کرده بود، که هر چه شرط مسلمانی است بجای آرد^۹ تا لاجرم باول^{۱۰} قدم^{۱۱} در کوی صدیقی^{۱۲} نهاد^{۱۳}، و عبدالله بن ابی، چند سال^{۱۴} در^{۱۵} راه اسلام می گفت^{۱۶} قدم راست می نهم، چون نه راست بود، نی^{۱۷} باول، و نی^{۱۸} بآخر، همه بر هیچ بود. اکنون بدانستی که چه می باید کرد، بر سر کار^{۱۹} اول قدم راست^{۲۰} باید نهاد، تا مقصود حاصل شود^{۲۱}.

اما بدان که مثل طریق^{۲۲} استقامت طاعت، چون مثل آن کسی است که بر راه^{۲۳} بخواهد رفت و سفر دور در پیش گیرد؛ چون باول کار عزم نکند که فلان^{۲۴} شهر می روم، و^{۲۵} هر روز ده فرسنگ یا^{۲۶} هفت یا هشت می رود^{۲۷}، چون^{۲۸} عزم نکند بر سر کار^{۲۹}، هرگز نماز و روزه وی با

۱- ت، ک: ازرقانی. ۲- ت، ق: کسی. ۳- ت، ق: ندارد.

۴، ۴- ت، ک: می گوئی و می کنی. ۵- ت: باشد. ۶- ق: بجوئی.

۷- ت: ندارد. ۸- ت، ق: آورد. ۹- ق: اول ۱۰- س: قدم

که نهاد. ۱۱- ت: صدق. ۱۲- ت: نهاد. ۱۳- ق: چند سالها. س:

چندین سالها. ۱۴، ۱۴- ت، ک: در راه اسلام می رفت و می گفت. س: در

اسلام و در دین می گفت. ۱۵ و ۱۶- ت، ق، ک: نه. ۱۷- ت، ک: کوی

۱۸- ق: ندارد. ۱۹- ک، ت، ق، س: گردد. ۲۰- ت، ک: ندارد.

۲۱- ک، ق، س: براهی. ت: بر راه. ۲۲- س، ت، ق، ک: بفلان.

۲۳- ق: (و) ندارد. ۲۴، ۲۴- ت: یا هشت فرسنگ یا هفت برود. ق: یا

هفت فرسنگ یا هشت برود. ۲۵، ۲۵- ک: چون بر سر کار این عزم نکند.

س: چون عزم نکرده است.

نماز و روزه مسافران برابر نشود^۱، و همیشه از شمار مقیمان باشد، اگر چه هزار فرسنگ برود. و چون اول^۲ که قدم از خانه بیرون خواهد^۳ نهاد، عزم سه منزل راه کند^۴، و اگر گوید بفلان شهر می‌روم و^۵ یا بفلان ده، و تا آن جا سه منزل راه بود، وی^۶ چون از مقام يك فرسنگ برود^۷، اگر یکسال آن جا بماند که بر عزم رفتن بود^۸، هم از شمار مسافران باشد^۹؛ نماز و روزه مسافرانه باید کرد. و آن دیگر که عزم^{۱۰} نکرده، اگر هزار فرسنگ برفت یا زیادت، نه مسافر باشد^{۱۱}، و^{۱۲} نه نماز و روزه وی مسافرانه گردد^{۱۳}، اگر^{۱۴} يك نماز چهارگانی با دو کند^{۱۵}، در گردن او^{۱۶} باشد، و اگر يك روز روزه بخورد^{۱۷} بعمدا^{۱۸}، قضا^{۱۹} باید کرد، و کفارت در گردن وی لازم آید^{۲۰}.

طریق مستقیمان طاعت^{۲۱} همچنین است: چون مرد در توبه راست آمد، و روی^{۲۲} فرا قبله طاعت کرد، و^{۲۳} عزم درست کرد، و^{۲۴} آنچه بر وی بود از فرائض و سنن آن را ملازم گرفت، و از جمله مناهای اجتناب کرد، او مستقیم طاعت گردید، اگر چه هر روز چندبار^{۲۵} در گناه افتد

- ۱- س: نبود. ۲- ت، ق: ندارد. ۳- ت، ق: آمد.
- ۴- س، ت، ق، ك: کرد. ۵- ق: (و) ندارد. ۶- ق: ندارد.
- ۷- ت، س، ك: برفت. ۸- ت: باشد. ۹- ت، ق: است.
- ۱۰- ت، ق: ندارد. ۱۱- س، ك، ت، ق: است. ۱۲، ۱۳- ت، ق: و نه نیز
- کار مسافران تواند کرد ۱۳، ۱۴- ت، و نسخه اساس: اگر يك نماز با دو کند.
- ق، ك: اگر يك نماز چهارگانی با دو کند. (نسخه اساس بصورت متن از روی نسخ دیگر تصحیح شد). ۱۴- ت، ق: وی. ۱۵- ت، ك، س، ق: بگشاید.
- ۱۶- س: ندارد. ۱۷، ۱۸- ق، ك: قضا و کفارت در گردن وی لازم آید.
- س: دو ماه و يك روز، روزه بیاید داشت. ۱۸- ت، ك: ندارد. ۱۹- ق: روی دل. ۲۰- ق: (و) ندارد. ۲۱- ت: (و) ندارد. ۲۲- ت: راه.

[۱ چون عزم معصیت ندارد] او را بخطا نگیرند ۱ ، زیرا که در کتاب عزیز خود^۲ می فرماید: رَبَّنَا لَا تَذُرْنَا فِي مَقَامِنَا أَوْ أَخْشَعْنَا تَا آخِر آیه^۳ . و رسول علیه السلام می فرماید^۴ : مَا أَصْرَمَنِ اسْتَغْفَرَ وَ إِن عَادَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً . پارسی خبر چنین باشد ، که رسول علیه السلام می گوید : چون کسی گناه^۵ کند نه بعمدا ، و آن را استغفار می کند ، چون آن گناه از وی در وجود آید که او ناخواهان^۶ وی بود ، اگر چه روزی هفتاد بار در گناه افتد^۷ ، خدای تعالی آن را^۸ بیامرزد . اما چنان باید^۹ که دل و عزم و نیت او چنان باشد که من هرگز گناه نکنم تا این که گفتم راست آید . وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : وَاللَّيْلِ نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ الرَّجُلِ ، حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ ، وَ لَا يَسْتَقِيمُ لِسَانُهُ ، حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ . پارسی خبر چنین باشد که رسول علیه السلام گفت^{۱۰} : بدان خدای^{۱۱} که مرا بلطف و کرم خود بیافرید ، که هرگز مردم مستقیم طاعت^{۱۲} نگردد ، تا^{۱۳} زفان وی با دل مستقیم نگردد^{۱۴} .

چون مرد در این مقام آمد ، طاعت او همه^{۱۴} طاعت باشد ،

- ۱-۱ ، ق ، س : چون عزم معصیت ندارد ، همه از وی خطا افتد ، او را بخطا نگیرند .
 ک : چون عزم معصیت ندارد ، همه از وی خطا افتد ، او را بخطا نگیرند . نسخه
 اساس : او را بخطا نگیرند . [چون عزم معصیت ندارد] از نسخ دیگر بنسخه
 اساس افزوده شد . ۲- ت : ندارد . ۳- نسخه (ق) آیه را تا باآخر
 نوشته است . ۴-۴ ، ت ، ق : رسول ص ع س گفت . ۵- ت : گناهی .
 ۶- ت ، ق : نه خواهان . ۷- ت : می افتد . ۸- ق : چون توبه کند ، آن
 را بیامرزد . ۹- ق : بیاید . ت : باشد . ۱۰- ت ، ق : می گوید .
 ۱۱- ک : خدائی . ۱۲- ت ، ق : ندارد . ۱۳ ، ۱۴- ت ، ک : تادل وی بازبان
 وی راست نگردد . ق : تا زبان وی با دل وی مستقیم نگردد . ۱۴- ت :
 ندارد . ق : هم .

و معصیت او (نه) ^۱ معصیت باشد؛ زیرا که ^۲ هر کسی که در این مقام آمد، چون معصیت از وی در وجود آمد ^۲، او بدانند که معصیت کرد، و چون بدانست ندامت ^۴ آرد که: التَّدمُ توبَةٌ ^۴، و چون توبه کرد، فَأَوْثِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ، در پی ^۵ می آید.

عزم در استقامت طاعت همچون ^۶ کیمیا است که برمس افکنند، همه زر خالص گردد. استقامت طاعت، در عبادت بسیار نبسته ^۷ است، اما در اخلاص، و صفاوت، و حرمت، و شفقت، و سلامت دادن خلق را از خویش و از هفت ^۸ اندام خویش، و کار بر بصیرت کردن، و دل از هر دوی ^۹ و خسیسی برکندن و پاک ^{۱۰} داشتن، و با هر نا اهلی نانشستن، و عزیمت بر حقیقت درست کردن، و خدای ^{۱۱} تعالی را بوعده او باور داشتن، و در وفای ^{۱۲} عهد او بودن، و در گناه و بی گناه از وی شرم داشتن، و در میان خلق و تنها با او ^{۱۳} بودن. چون مرد چنین گشت، انگاه مستقیم

- ۱- ق، ت: هم (به نسخهٔ اساس «نه» افزوده شد بقرینهٔ مطلبی که پس از آن می آید).
 ۲، ۲- ت: هر کسی در این مقام معصیت کند و آن گناه از وی در وجود آید. ق، ک:
 هر کس در این مقام آمد، چون معصیت کند و آن معصیت از وی . . .
 س: هر کسی که در این مقام درست آمد، چون معصیت کند و آن معصیت
 از وی . . . ۳- ق: (و) ندارد. ۴، ۴- ق: ندامت آورد و این
 ندامت توبه است. ۵- ت: در پی وی. ۶- ق: همچو .
 ۷- جای این کلمه در نسخهٔ «ت» سفید است. ۸- ت: معصیت!
 ۹- ق، س، ک: دونی. ۱۰- در تمام نسخه‌ها «پاک داشتن»، در نسخهٔ اساس
 «پاک نداشتن»، نسخهٔ اساس از روی نسخ دیگر و با توجه به معنی جمله بصورت متن
 تصحیح شد. ۱۱- ق، ت: و خدای را تعالی و تقدس . . . ۱۲- ت، ک: وفای
 عهد. اساس: وفا و عهد (نسخهٔ اساس تصحیح شد). ۱۳- ت، س: بازو.

طاعت گردد بدین چیزها ، نه بسیاری گفتار و کردار . قال الله تعالی :
 لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ ، الآية ۱ . چون ۲ حق سبحانه و تعالی ، ما را
 ۲ حواله از کثیر بگردانید ۳ و گفت در آن خیر نیست . وقال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم : إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صَوْرِكُمْ ، وَ لَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى
 قُلُوبِكُمْ وَ نِيَّاتِكُمْ . بر درگاه عزت کاری ۴ که بالا گیرد نه بکثرت گیرد ،
 بلکه باخلاص و صفاوت گیرد ؛ چنان که در کتاب عزیز خود می گوید :
 وَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا .
 می بینیم ۶ قومی را که توبه باخلاص می کنند ؛ چون خدای عز و جل
 ایشان را این ۵ نیکوئی ارزانی داشت ، لابد ۸ چیزی پیدا آید در ایشان ۸ ،
 و ایشان راه فرا ۹ نمی دانند که راه بروند ؛ بنزدیک هر کس ۱۰ می روند و
 می گویند که ایشان بر چیزی اند ، و اغلب ایشان قومی ناپیراستگان اند ؛ نه
 راه شریعت دانند ، و نه راه طریقت ، و نه راه حقیقت ؛ و هرگز مپندار که
 بوی طریقت و حقیقت بدماغ کسی رسد بی شریعت ، آن سودا است که
 کسی گوید بحقیقت رسیدم ۱۱ و آن مرد بر شریعت نباشد ۱۱ ، و آن راه
 زندیقی است ، ز نهار که از آن غرور نخری که برده شیطان گردی و هرگز
 نیز باراه ۱۲ نتوانی آمد .

الحذر، الحذر، از چنین راه و از ۱۳ چنین سخن که آن نهاد ابلیس

- ۱- ت ، ق ، ك : الى آخر الآية . س : تا آخر آیه . ۲- ت : ندارد .
 ۳، ۴- ق : حواله کرد از کثرت بگردانیدن . ۴- ت ، ق ، س ، ك : کار
 ۵- ت : می فرماید . ۶- ت ، ق : می بینم . ۷- ت ، ق : (این) ندارد
 ۸، ۸- ت ، ق ، ك : چیزی در ایشان پیدا آید . ۹- ت ، ك : فراوی .
 ۱۰- ك ، ت ، ق ، س : هر کسی . ۱۱، ۱۱- ق : و هر راه که نه بی شریعت کشد .
 ت : عبارت در این نسخه مضطرب و درهم ریخته است . ۱۲- ت : برآه .
 ۱۳- ت ، ق : (از) ندارد .

است . این قوم که این سخن می گویند ، نه بر راه شریعت اند ، و نه بر راه طریقت ، و نه بر راه حقیقت ، و نه در راه معاملت خلق ، و نه نیز^۲ در راه دنیا اند [که]^۳ بتأویل^۴ فرا سر^۵ آن توان شد ؛ گرد آن راه ، و گرد آن قوم نباید گردید که بدین صفت باشد^۶ ، زیرا که ایشان^۷ بردگان شیطان اند ، و ابلیس ملعون ما را دشمن بزرگ است^۸ ، و دیرینه است ، و با پدر ما آدم صلوات الله علیه همین^۹ کرده است ، که گفت : اِنِّي لَمَكْمَا لِمَنِ النَّاصِحِينَ . فَدَلَّيْهُمَا بِعُرْوَةٍ . سوگند بدروغ می خورد ، تا آن گاه که او را بفرفت^{۱۰} ، و از بهشت بیفکند ، و^{۱۱} از راه خدای عزوجل ببرد^{۱۱} .

و در راه [اولیای]^{۱۲} خدای عزوجل ، او همیشه قومی نائبان دارد ، تا کار او بر بار^{۱۳} می دارند ، و آن ملعون بر سر ایشان پیری^{۱۴} و استادی می کند ، و سخنهای شهد گوار^{۱۵} زهر آمیز ، در زفان^{۱۶} ایشان می دهد^{۱۷} ، تا هر که آن می شنود ، بدان فریفته می شود ، و بردل و چشم خلق می آراید ، و چنان کند که بهوای^{۱۸} ایشان ساخته آید . چنان که در کتاب عزیز خود می گوید^{۱۹} : زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ^{۲۰} تا آخر آیه^{۲۰} . هر نوتائبی که آن بشنود گوید که این خود چیزی^{۲۱} است ، و در راه طریقت و حقیقت

- ۱- ق : (می) ندارد . ۲- ت : (نیز) ندارد . ۳- از نسخ دیگر بنسخه اساس افزوده شد ۴- س : بتأویلی ۵- ت ، ق ، ک : ندارد ۶- ق ، ک : باشد ۷- ت ، ک : ندارد ۸- ت ، ق ، ک : ندارد ۹- ت ، ق ، س ، ک : همچنین ۱۰- ق ، ت ، ک : بفریفت ۱۱، ۱۱ -- این مطلب از نسخه (ک) افتاده است ۱۲- [نسخه اساس فاقد این کلمه بود از نسخ دیگر افزوده شد] . ۱۳- ک : بر پای . ق : برپا ۱۴- ت ، ق : سری (ممکن است «سری» بمعنی بزرگی و سروری درست باشد و یا همان «پیری» است که نقطه های آن در کتابت حذف شده . ۱۵- ت : و گوار ۱۶- ت ، ق ، ک : زبان ۱۷- ت : می افکند ۱۸- ت ، ق ، ک ، س : باهوای ۱۹- ت ، ق ، ک : می فرماید ۲۰، ۲۰- ق : ما کانونا یعملون ۲۱- ت : خبری .

مرد [نو] ۱ تائب چه داند که ۲ او را از راه حق و حقیقت سر می‌تابد ۳ . چون دیو ، و دیو مردم از پی او درآیند تا او را سر از راه بر تابند ، و ۴ هر کجا که او را از آن جا خلاص خواهد بود ، هر یکی نوصیتی بکنند که : زنهار ! که ۴ گرد فلان کس نگردی که ۵ راه بر تو بزند ۵ . و هر کجا که [اهل علمی] ۶ ، یا اهل صلاحی ، یا ارباب حقیقتی ، یا خداوند وقتی ، باشد او را از آن جا حذر فرمایند ، و بآخر وصیت او این باشد که زنهار ! گرد دانشمندان نگردی که راه شما بزنند ، که راه ما دیگری است و راه ۷ دانشمندان دیگر !

ای برادران ۸ ، و عزیزان ، و یاران ، و فرزندان من ! زنهار که این سخن در گوش نگذارید ، که اول قدم از نهاد شیطان این است ، که ۹ عیب اهل علم کند و آن را در گوش و چشم تو آراند ۹ ، و بی علم هیچ کار نتوان کرد و هر چه کنی همه تا وان آید . راه ۱۰ خدای عزوجل را از سه چیز یکی بیاید ۱۱ تا بتواند رفت ۱۱ : اول ، تقوی و ورع و توکل تام ۱۲ بیاید ؛ و اگر نه زهد ۱۳ بکمال بیاید تا خدای تعالی ۱۴ ترا از آن زهد علمی برویاند ۱۵ ، که بدان علم راه خدای عزوجل توانی ۱۶ رفت ۱۷ ، و با محبتی غالب که ترا از همه چیزها بستاند ۱۸ ، نه فرا دنیا دهد ، و نه فرا عقبی ،

- ۱- از روی نسخ دیگر به نسخه اساس افزوده شد. ۲، ۲- نسخه و ک ، فاقد این مطلب است. ۳- ت : (و) ندارد ۴- ق ، س : (که) ندارد ۵ ، ۵- ق : راه تومی زنند . ک ، س ، ت : راه تو بزند ۶- از روی سایر نسخ بنسخه اساس افزوده شد ۷- ت ، ق ، ک : و آن ۸- ت ، ق ، س ، ک : ای دوستان ۹ ، ۹- ت ، ق ، ک : عیب اهل علم در گوش و چشم تو آرند . س : عیب اهل علم و اهل صلاح در گوش و چشم تو آریند ۱۰- ق : در راه ۱۱ ، ۱۱- ت ، ق ، ک : تا راه حق بتوان رفت . س : تا راه خدای بتوان رفت ۱۲- ت ، ق ، س ، ک : تمام ۱۳- ق : زهدی ۱۴- ت ، س ، ق : عزوجل ۱۵- ت ، ق ، س ، ک : رویند ۱۶- ق ، ک : توانی . و : توانید ۱۷- ت : یافت ۱۸- ت ، ک : بازستاند

آنگاه هیچ حیلت نتواند کرد شیطان^۱. زیرا که او دوستان خود را فرا شیطان نهد، و بدست دیو و دیو مردم گرفتار نکند. و راه خدای عزوجل بجز این سه طریق نیست، و این را علم بیاید^۲ هم تائب را و هم ناتائب را^۳. و در هر مقام که مرد باشد، لابد بی علم راست نیاید؛ و هر کجا که بنده رسد بجملة مقامات اولیاء بعلم شریعت رسد؛ چون^۴ یک چیز و دو چیز ازوی ترک شریعت دیدی،^۵ ازوی بیاید پرسید^۶، اگر ندانده بیاموزد،^۷ و اگر گوید ای مرد کار از این بیرون است، هان^۸ و هان! گوش فرا کار خویش^۹ دار، که او شیطان^{۱۰} باشد؛ مگر^{۱۱} که عقل او از جای برفته باشد، آنگاه معذور باید داشت؛ و اگر عقل برجای دارد، او^{۱۲} خود، بخودی خود، شیطان است، طریدی^{۱۳}، ضالی، سرگشته ای که اولیای خدای تعالی^{۱۴} را از راه می برد. در آن مقام،^{۱۵} هر گز ابلیس نتواند کرد^{۱۶}، که این کس کند^{۱۷}، که بر این طریق باشد؛ زیرا که شیطان در میان حلقه درویشان نتواند آمد آشکارا،

- ۱- ت، ق، ک: ندارد ۲، ۲- ت، ک، ق، س: تائب را و ناتائب را. نسخه اساس: هم تائب را و هم نایب را (نسخه اساس تصحیح شد).
- ۳- ق: و چون ۴، ۴- ق: از او بیاید پرسید. ت، س، ک: از او بر باید پرسید.
- ۵- ت، ق، س، ک: ندانست ۶، ۶- این مطلب از نسخه «س» افتاده است.
- ۷- ت، ک: خویشتن ۸- ق: شیطانی ۹- ق: ندارد ۱۰- قبل از این کلمه در نسخه «ک» (و او خط در شریعت می کشد) اضافه بر نسخه اساس نوشته شده است و نیز در نسخه های «س» و «ق» قبل از کلمه «او» این عبارت: «وای مرد بر شریعت کشد» که معنی آن معلوم نشد، آمده است. ۱۱- این کلمه در «ت» بصورت ناقص و ابتر «طر...» نوشته شده و جای کلمه بعد «ضالی» نیز در این نسخه سفید است.
- ۱۲- ت، ق: ندارد ۱۳، ۱۳- ق: ابلیس هر گز نتواند کرد. ت: هر گز ابلیس این نتواند کرد. ۱۴- ت: می کند.

و این کس گوید که من سر حلقه‌ام^۱ ، و یار قوم ام .

ز بهار^۲ ! ای برادران^۳ ، از چنین مردم حذر کنید ، که فتنه ایشان^۴ هزار بار بتر از فتنه فرعون است^۵ در میان قوم وی^۶ ، و از فتنه دجال ؛ زیرا که فتنه دجال روزی چند بردارد و بگذرد . این^۷ قوم هنوز دجال نا آمده ، می‌نگر که از ایشان امت محمد را علیه السلام^۸ چه فتنه برخاسته است ، و چند^۹ مسلمانان را از راه راست بر راه^{۱۰} زنا دقه کشیدند . و جمله این قوم همه صلاح بردام بسته^{۱۱} که ما اهل صلاحیم ؛^{۱۲} [مردم دین دار و مصلح کجا است که ماتم صلاح بدارد؟ که صلاح] ^{۱۳} با چنین قوم افتاد ! در روزگار پیشتر^{۱۴} چنان بود^{۱۵} که بصلاح مردمان را نجات بودی و اکنون چنان شد که این قوم که می‌گویند که ما اهل صلاحیم ، صلاح را از صلاح ببرند^{۱۶} ، و صلاح از صلاح برخاست ؛ و اهل علم اگر چه نه بر آن سیرت می‌روند ، که رسول علیه السلام ، و صحابه ، و تابعین ، و مشایخ^{۱۷} رفته اند^{۱۸} رضوان الله علیهم اجمعین^{۱۹} ، هم آخر راه راست می‌گویند ، و شریعت در خلق^{۲۰} می‌آموزند .

۱- ق : (م) ندارد ۲- ق : زینهار ۳- ت ، ق ، ک : برادران

من . س : برادران ، و عزیزان ، و یاران من . ۴- ق : در میان

درویشان هزار بار بتر از . . . ک : در میان درویشان بتر از . . . س : در میان قوم

درویشان هزار بار بتر از . . . ۵- ق : خود ۶- ق ، س ، ک : و این

۷- ت : ندارد ۸- ق : چندین ۹- ت ، ق ، ک : بر راه . س : در راه

۱۰- س ، ک ، ق ، ت : بسته اند . ۱۱، ۱۲- [از سایر نسخ بنسخه اساس

افزوده شد] ۱۲- س ، ک ، ق ، ت : پیشین ۱۳- س ، ک ، ق : بودی .

۱۴- ت : ببرند . ک : برند ۱۵- س : مشایخ دین ۱۶، ۱۷- ت ، ق ، س :

ک : ندارد ۱۷- ت : بخلق .

مثل علماء^۱ این روزگار^۱ امروز با این^۲ قوم، همچون^۳ مثل مردی^۴ است که در تنگسال^۵ بسیار^۶ خروار^۷ بار دارد در انبار^۸، و می فروشد، اگرچه بسیار^۹ نمی خورد، آخرچندان می خورد که هلاک نگردد و نمیرد، و^{۱۰} اگرچه بیها می فروشد، هر که می خرد و^{۱۱} می خورد سیر می گردد، و جان بکنار^{۱۲} می آرد. و^{۱۳} مثل آن قوم همچون^{۱۴} مثل دزدان و مردم خواران است^{۱۴}،^{۱۵} هر جا که مردم بود^{۱۵}، که در وی چربش بود^{۱۶}، بچیزی که او را بتوان فریفت، می فریبند و جان^{۱۷} و سود و زیان او می برند، و هلاک دین و دنیا و جان او می خواهند، و ایشان از این بی خبر، که این^{۱۸} دزدان همچنین^{۱۹} در راه دین نشسته اند، و هر کجا که^{۲۰} تائبی، یا اهل صلاحی، یا کسی که در وی چیزی^{۲۱} باشد، بدان وطن و جای و مسکن خویش می کشند، و چون در وطن ایشان شدند، اگر خواهند که باز گردند نتوانند و بهیچ حال نگذارند^{۲۲} که بیرون آیند، لابد^{۲۳} هم جان برفت^{۲۴}، و هم سود و زیان^{۲۵}، و هم ندامت باز آورد^{۲۶}. اما آن^{۲۷} مرد که خروار^{۲۸} بار دارد، اگر در پیمودن^{۲۹} و یا

- ۱-ت، ك، ق، س: ندارد ۲-ت، ق: بازین ۳-ق: همچو. ۴-ت، ق، ك: قومی ۵-ق: تنگسالی. س: قحطسال ۶-س: ندارد ۷-ت: خواربار! ۸-ت، ق، س، ك: (در انبار) ندارد ۹-ت، ك: بسیاری. ۱۰-ت: (و) ندارد ۱۱-ت: (و) ندارد ۱۲-ت، ك: بکناره ۱۳-ت، ق: (و) ندارد ۱۴، ۱۴-ق: که ندارند، همچو دزدان و مردم خواران اند. ت، ك: همچون دزدان و مردار خواران اند. س: چون دزدان و مردم خواران بود. ۱۵، ۱۵-ق: هر کجا مردمی بود. ت، ك: هر جای که مردمی باشد. س: هر جا مردمی که باشد. ۱۶-س، ت، ق، ك: چربشی باشد ۱۷-ت، ك: (و جان) ندارد ۱۸-ق: و این. ۱۹-ك، ت: ندارد ۲۰-ت، ق: (که) ندارد ۲۱-ق: خیری ۲۲-س، ت، ق، ك: بنگذارند. ۲۳-ق: لاجرم ۲۴-ت، ق: رفت ۲۵-ق: و هم زیان ۲۶-ت، ق، س، ك: بار آرد. ۲۷-ت: این ۲۸-ق: خرواری ۲۹-س: باد پیمودن!

در بها ستندن خیانت می کند ، نه دین برد^۱ و نه جان برد^۲ و نه هلاک کند . پس^۳ همچنان که نه^۴ در فراخ سال^۵ و نه در^۶ تنگسال بی نان نتوان بود ، که مرد^۷ هلاک شود ، همچنین مرد مسلمان بهیچ حال بی علم نتواند بود . لابد علم ببايد آموخت^۸ در جمله مقامات ؛ همچنان که^۹ تا مردم را حیات است^۹ از نان چاره نیست ، [همچنین تا مرد را ایمان است از علم چاره نیست^{۱۰}] خاصه از علم شریعت . و حق سبحانه^{۱۱} و تعالی ما را گفت^{۱۲} : فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ . گفت : قرآن بر خوانید در نماز آنچه شما را آسانتر باشد^{۱۳} ،^{۱۴} نگفت که سرود بر گوئید آنچه شما را خوشتر آید^{۱۴} . و تا نماز بر نخیزد ، علم و شریعت بر نخیزد . کس هست که هزار بیت بر زلف ، و خال ، و قد ، و بالا ، و رخ ، و موی ، و خط مشکین بر گوید و دعوی آن می کند که این همه را سماع توانم کرد ، و اگر فراوی گوئی که در [دو]^{۱۵} رکعت نماز ، فریضه چیست ؟ و سنت^{۱۶} و فضائل چیست ؟ گوید ای مرد [چون]^{۱۷} افتادی بسرمن ؟^{۱۸} برو ای فقیه ! بخدای بخش ما را^{۱۸} ، که من سر این ندارم .

ای مسلمانان ! چنین اهل صلاح را چه گویند^{۱۹} ؟ من چنین کس را بجز احمقی ، و^{۲۰} دیو برده ای ندانم ، و راهزنی دانم که

- ۱ ، ۲ - در نسخه «ت» ناهفوم است . ۳ - ک ، ت ، ق ، س : ندارد
 ۴ - ت ، ق : « نه » ندارد ۵ - ق : سالی ۶ - ت : ندارد
 ۷ - ق : ندارد . ت : مردم . ۸ - س ، ت ، ق ، ک : ندارد
 ۹ ، ۹ - ت ، ق ، ک ، س : تا مرد را جان است . ۱۰ ، ۱۰ - [نسخه اساس فاقد آن است ، از نسخ دیگر افزوده شد] ۱۱ - ت : ندارد ۱۲ - ق : فرمود .
 ۱۳ - ق : است . ک : آید . ۱۴ ، ۱۴ - از نسخه «ت» افتاده است .
 ۱۵ - از نسخه اساس [دو] افتاده است ، از نسخ دیگر افزوده شد . ۱۶ - ت ، ق : سنت چیست . ۱۷ - ت ، ک : چه . ق ، س : چون (به نسخه اساس [چون] افزوده شد) ۱۸ ، ۱۸ - ت ، ق ، س ، ک : ندارد ۱۹ - ت ، ق : چه گوئی ؟
 ک : چه گوئید ؟ س : چه گوئیم ؟ ۲۰ - ت : (و) ندارد .

راه خدای را خراب می کند ، و مسلمانان را در ورز^۱ ، و وبال می افکند و احمقتر از او آن کس باشد، که او را اهل صلاح داند و گوید^۲ . و هر که عاقل و بالغ است و^۳ در دایره اسلام^۴ ، علم شریعت بروی فریضه است ؛ اگر نداند در خدای عزوجل^۵ عاصی است^۶ ، و اگر گوید می نباید دانست کافر است . و آن کس که این^۷ می نداند از دو بیرون نیست : یا عاصی است ، یا کافر .

و من از این چند^۸ تن دیدم که می گفتند که ایشان صاحب کرامت اند ، چون بنگریستم ، نه الحمد راست می^۹ توانستند خواند ، و نه علم وضو^{۱۰} ، و نماز ، و روزه ، و اغتسال ، و نی هیچ فریضه و سنت می توانستند^{۱۱} گفت . و چون آموختن آن بر ایشان عرضه^{۱۲} کردم ، ایشان را در^{۱۳} آن هیچ جدی^{۱۴} ندیدم که کردند . من در آن^{۱۵} سخت عجب فروماندم ؛ تا این احمقتر که گوید من خداوند^{۱۶} کراماتم ، یا این جاهل^{۱۷} که^{۱۸} گوید او صاحب کرامات است^{۱۹} ، و یا آن دروغ زن تر که گوید من از او کرامات دیدم . تا این چیست که در میان امت محمد علیه السلام^{۲۰} افتاده است . اینت عظیم فتنه ای که این است . بار خداوند همه^{۲۱} را باصلاح آور^{۲۲} و همه را توبه^{۲۳} نصوح کرامت کن^{۲۴} بحق محمد و آله الطیبین^{۲۵} .

- ۱- ق : دوزخ . ۲- ت : «و گوید» ندارد ۳- ق : (و) ندارد ۴- ت : (و) ندارد
 ۵- ت ، ق : اسلام است ۶- ت : تعالی ۷- ق : باشد ۸- ق :
 «این» ندارد ۹- ك : چند . ق : چندان ۱۰- ت ، ق ، س : برتوانستند
 ۱۱- ت : ندارد ۱۲- ت ، ق ، ك : می دانستند ۱۳- ت ، ك : عرض
 ۱۴، ۱۵- مطلب در نسخه «ت» نامفهوم است ۱۵- ق : آن کار ۱۶- ت ،
 ك : صاحب ۱۷- ت ، ق : جاهل تر ۱۸، ۱۹- ق : که گوید صاحب کرامت است .
 ت : که گوید او خداوند کرامات است ۱۹- ص ع س . ۲۰- ق :
 جمله را ۲۱- ق ، ت : آر ۲۲، ۲۳- ت : یا ارحم الراحمین . ق : یا
 ارحم الراحمین و یا خیرالناصرین .

باب پنجم

اندر بیان کردن مباح بحجت، و کسب و کار اهل صلاح و زهد و تقوی

شیخ الاسلام، قدوة الابدال، قطب العارفين، حجة الحق، ابو نصر احمد بن ابی الحسن النامقی قدس الله روحه العزيز گوید: مقام مباح بحجت از درجه مهین و از مقام بلندترین است. و هر که در مقام مباح بحجت بتواند رفت، درجه صدیقان یابد، و زود بود^۱ که بمقام صدق رسد^۲؛ زیرا که در راه^۳ بندگی، هیچ مقام^۴ از مقام مردان، از این مقام دشوارتر نیست. از بهر آن که بهر نفسی، و چشم زخمی^۵ که بنده برهم زند، از وی در خواهند خواست که چرا نگرستی، و بدین نگرستن چه خواستی^۶؟ اگر حجت دارد درست^۶، و اگر نه^۷ چندان بمالندش^۷ که خواستی^۸ از مادر نزادی. همه خلق را روز قیامت بحساب بیم کنند، آن کس را که در مقام مباح بحجت افکنند،^۹ حساب روز قیامت نکنند آن جا^۹؛ زیرا که هیچکس را حساب دوباره نخواهد بود. چون حساب این^{۱۰} جا راست کردی، در آن جهان از حساب رستی. چنان که خبر بدان ناطق است: قال رسول الله^{۱۱} صلی الله علیه و سلم^{۱۲}:

۱- در نسخه ۳۰، افتاده ۲- ت: برسد ۳- ت، ک: مقام ۴- ق، ک: مقامی ۵- ت: چشم زدنی. ۶، ۶- ق: اگر حجتی داشت برست ۷، ۷- ت، ک: چندان مالندش. ق: چندان مالند ۸- ق، س: که از. ۹، ۹- ق: حساب روز قیامت هم این جا می کنند. ک، ت: حساب روز قیامت می کنند این جا. س: حساب روز قیامت می گویند این جا راست کن. ۱۰- ق: خود این جا ۱۱- ت، ق، ک، س: النبی ۱۲، ۱۲- ق: علیه السلام.

وَعَدَنِي رَبِّي، أَنْ يُدْخِلَ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي، سَبْعِينَ أَلْفًا، لِأَحْسَابِ عَلَيْهِمْ وَ لِأَعْدَابِ،
 وَمَعَ كُلِّ أَلْفٍ سَبْعِينَ أَلْفًا وَ ثَلَاثَ حَثِيَّاتٍ مِنْ حَثِيَّاتِ رَبِّي . پارسى خبر چنین
 باشد، که رسول علیه السلام ^۱ گفت ^۲ : وعده کرد مرا خداوند من، که در بهشت
 در آیند از ^۳ امت تو، هفتاد هزار کس ^۴ بی حساب و بی عتاب ^۵، و با هر هزارى ^۶،
 هفتاد هزار دیگر بفرستم در متابعت ایشان، و سه فوج دیگر، هر فوج چندان که
 خدای تعالی ^۷ داند عدد ایشان، و آن ^۸ قوم باشند که حساب ^۹ این جا راست
 کنند : چون گویند ، بحجت گویند ؛ و چون نگرند ، بحجت نگرند ؛ و
 چون خورند ، بحجت خورند ؛ و چون روند ، بحجت روند ؛ و چون گیرند ،
 بحجت گیرند ؛ و چون نهند ، بحجت نهند ؛ و چون خرج کنند ، بحجت
 خرج کنند ؛ و چون ستانند ، بحجت ستانند ؛ و چون دهند ، بحجت دهند ؛
 و چون خسبند ، بحجت خسبند ؛ و چون خیزند ، بحجت خیزند ؛ و چون
 نشینند ، بحجت نشینند ؛ [و ^{۱۰} چون گیرند ، بحجت گیرند ^{۱۰}] ؛ و چون خندند ،
 بحجت خندند . همه ^{۱۱} عمر ^{۱۲} ، در چنین فراسر آرند ؛ و هر چه کنند بحجت
 کنند ، و هر چه نکنند ، بحجت نکنند . و مباحات را ، ^{۱۳} همچنان که از کردن
 آن پرسند ، همچنان از نا کردن هم پرسند ^{۱۳} : چنان که گویند ، چرا
 کردی ؟ همچنان ^{۱۴} گویند ، چرا نکردی ؟ هر دو را حجت باید ^{۱۵} .

۱- ك : ص ع س ۲- ت : ندارد ۳- ت : « از » ندارد

۴- ت ، س ، ق ، ك : ندارد ۵- ق : عذاب ۶- ت : هزار

۷- ت : عزوجل . س : ندارد ۸- ق : و آن همان قوم... ت ، س ، ك : و آن ،

آن قوم ۹- س : حساب خود . ت ، ق ، ك : حساب خویش .

۱۰، ۱۰- از روی نسخ دیگر و هم بقرینه جمله بعد : « چون خندند ، بحجت خندند »

بنسخه اساس افزوده شد . ۱۱- ت : و همه ۱۲- ت ، ق ، ك : عمر خود

۱۳، ۱۳- س : همچنان (که) پرسند از نا کردن آن ، همچنان پرسند از کردن آن

۱۴- ت : ندارد ۱۵- ت : باید کرد .

اگر کسی را از خواستن پرسند ، که چرا خواستی ؟ آن دیگر را
 بپرسند ^۱ ، چرا ^۲ نخواستی ^۳ ؟ اگر یکی را پرسند ، که چرا علم نیاموختی ؟
 آن دیگر را بپرسند ^۲ ، که چرا آموختی ^۴ ؟ و چون ^۵ بیاموختی ، چرا
 بدان کار نکردی ؟ هر دو را حجت باید. ^۶ اگر ^۷ کسی را پرسند که چرا
 زن کردی ؟ از آن دیگری پرسند ، که چرا نکردی ^۷ ؟ و همچنان که از بخیل
 پرسند ، که مال چرا جمع کردی ؟ از سخنی پرسند ، که چرا خرج
 کردی ؟ و در چه بکار بردی ؟ و بر آنچه ^۸ کردی ^۹ ، چه خواستی ؟
 طلب رضای ما ^{۱۰} جستی ، یا ریای مردمان ؟ همچنین يك بيك می پرسند از
 دخل و خرج ، و بد و نيك ، تا بدانچه خویشان را بخاری ، و اگر
 صبر کنی و نخاری ، بپرسند ^{۱۱} که مباح کرده بودیم که ^{۱۲} بخار ، چرا
 نخاریدی ؟ و از هر چه دیدی و شنودی ^{۱۳} ، تا ^{۱۴} بادی که ^{۱۵} فرا توجهد ^{۱۵} ، و
 راحت آن ، یا مضرت آن ، بتو ^{۱۶} گردد ، بپرسند ؛ و ^{۱۷} همه را جواب باید
 داد ، چنان که حق تعالی از تو بپسندد . چون ^{۱۸} آن جا دروغ نتوان گفت ^{۱۸} ،
 و راست باشد .

- ۱ - ت ، ق : پرسند ۲ - س ، ق ، ك : که چرا
 ۳ ، ۳ - از نسخه «ت» افتاده است ۴ - ق : علم آموختی
 ۵ - ق : اگر ۶ - ت : باید کرد ۷ ، ۷ - ت : اگر کسی را از
 زن پرسند که چرا کردی . . . ق ، س : اگر کسی را از زن پرسند که چرا کردی ،
 آن دیگر را پرسند که چرا نکردی . ت : این مطلب از این نسخه حذف شده
 است . ۸ - ك ، س ، ق ، ت : بدانچه ۹ - ك : خرج . س : خرج کردی
 ۱۰ - ك ، ت ، ق ، س : من ۱۱ - ت : پرسند ۱۲ - ت ، ق ، س ، ك : ندارد
 ۱۳ - ق ، س : شنیدی ۱۴ - ق : یا . ت : (با بدون نقطه) ۱۵ ، ۱۵ - ق : بر تو وزید
 ۱۶ - ت ، ك : با تو رسد . س : با تو گردد . ق : بتو رسید ۱۷ - ق : (و) ندارد
 ۱۸ ، ۱۸ - این مطلب از نسخه های (س) ، (ت) ، (ك) ، (ق) افتاده است .

چون مرد در این [سرپی] ^۱ متحیر فروماند که آدمی این معنی بجای نتواند آورد آنگاه همیشه مرد در طریق تفویض رود ، تا آنچه از خدای عزوجل می آید ، بدان خرسند می باشد . آنگاه بجای ^۲ رسد که چیزها باشد ، که در آن خرسند نتواند بود ، فروماند . بسیار ^۳ جهد بکند ، درماند ؛ همچنان که « وَأَفْوُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ ^۴ بر خود ^۵ خواند ، « قَالَ أَسَلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ نیز بر خود خواند ، و کار خود بدو تسلیم کند ، تا آنگاه که این مقام از وی درست آید . چون در این مقام درست آمد ، آنگاه کارهای دنیا کردن ، او ^۶ را مسلم باشد ، و ^۷ جمله از وی حجت افتد ؛ زیرا که او را مهر دنیا نباشد . و زیان ^۸ که هست ، از دوستی آن است ، نه از بودن آن ؛ ^۹ دلیل بر این که چنین است ، قول حق سبحانه و تعالی است که می فرماید : « زُجِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ ^{۱۰} وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الْمَآبِ .

و هم ^{۱۱} این چیزها است که خدای عزوجل ، هر یکی را بر چیزی فضل نهاده ، و از این هر چه حق تعالی برداد ^{۱۲} ، این چیزها را بذات خویش ^{۱۳} هیچ عیب نیست . عیب حب الشهوات ^{۱۴} را آمده ، نه عین آن چیز را . و ما را اقتدا بقول خدای عزوجل باید کرد ، و بدانچه رسول علیه السلام کرده

۱- س ، ق ، ک : سرپی . ت : سرپی (بدون نقطه) . نسخهٔ اساس فاقد آن بود ، از روی

سایر نسخ بآن افزوده شد ۲- ق ، ک : بجائی ۳- ت ، ق ، ک : بسیاری

۴- ت : « اِلَى اللَّهِ » ندارد ۵- ت : ندارد ۶- ت : آن را

۷- ت ، ق : (و) ندارد ۸- ق : زیانی ۹- ت ، ق ، س ، ک : و دلیل

۱۰- در « ت » و « ک » : تا این کلمه و در « س » تا دو کلمه بعد و در « ق » تا « وَالْحَرْثِ ، از این آیه شریفه بیشتر نوشته نشده و فقط در نسخهٔ اساس آیه بتمام آمده است .

۱۱- س : همچنین . ک ، ت : و همچنین . ۱۲- ق : بردارد ! ۱۳- ت ، ک : خود .

۱۴- ق ، ک : حب شهوات ۱۵- ق : آمده .

است . و هر گز خدای ^۱ تعالی ، و رسول ^۲ علیه السلام ، دنیا را ^۳ و کسب دنیا را ^۴ حرام نکردند ^۵ ، بلکه ^۶ دوستی دنیا ، و کار حق تعالی ^۷ بسر آن در دادن حرام است ؛ و آن را بر آن جهان ، و بر کار خدای عزوجل اختیار کردن ، حرام است .

حکایت

آورده اند ^۸ که مردی از اهل صفة فرمان یافت ، درویش و درمانده . چون جامه وی ^۹ بیرون کردند ، دو دینار یا دو درم ، از ^{۱۰} جامه او بیافتند ؛ آمدند پیش رسول علیه السلام ، گفتند : یا رسول الله ، دو دینار یا دو درم از جامه وی بیافتیم ^{۱۱} ، چکنیم ؟ رسول علیه السلام ^{۱۲} گفت : هُمَا كَيْتَانِ مِنَ النَّارِ . گفت آن ^{۱۴} ، دو داغ است از آتش دوزخ ^{۱۵} که ^{۱۶} از وی باز ماند ^{۱۶} ؛ و عبدالرحمن ^{۱۷} عوف از این جهان بیرون شد ، چندان زر و سیم از وی باز ماند که ^{۱۸} هشت يك زن از مال وی بیرون کردند ^{۱۸} ، چندان زر برهم ریختند ، که هر که از آن سوی زربود ، آن دیگری ^{۱۹} را که از این سوی زر ^{۲۰} بود ، نمی دید ؛ و عبدالرحمن عوف ^{۲۱} از عشره مبشره بود .

- ۱- ت ، ق ، س ، ك : نه خدای
 ۲- ت ، ق ، س ، ك : نه رسول .
 ۳ و ۴- در د ت ، و « ق » (را) نیست .
 ۵- ق : کرده اند
 ۶- ق : لیکن . ت ، س ، ك : ندارد
 ۷- ق : ندارد .
 ۸- ت ، ق ، س ، ك : (آورده اند) ندارد .
 ۹- ت ، ق ، س ، ك : او
 ۱۰ ، ۱۰- ت ، ك : از دو یکی در جامه او بیافتند . ق ، س : از دو یکی از جامه او بیافتند .
 ۱۱- ت ، ك : یافتیم
 ۱۲- ق : ندارد . س : ص ع س ۱۳- در نسخه های
 «ت» و «اساس» (فی) در نسخه های «ق» ، «ك» (من) با مراجعه باصل خبر بصورت
 «من» تصحیح شد . ۱۴- ت ، ق ، ك : ندارد ۱۵- ت ، س ، ك : ندارد
 ۱۶ ، ۱۶- ت ، ق ، س ، ك : ندارد ۱۷- ق ، ك : عبدالرحمن بن عوف
 ۱۸ ، ۱۸- ك : که هشت يك از مال او بجهت عیال او بیرون کردند . ق : که هشت يك
 زنی از مال او بیرون کردند . س : که هشت يك زن از مال او بیرون کردند .
 ۱۹- ك ، ق ، س ، ت : دیگر را ۲۰- ت ، ق ، س : ندارد ۲۱- ق : ندارد .

پس درست شد که نه زر و سیم است که^۱ می زیان دارد^۱، بلکه دوستی آن است و حبّ الشهوات^۲، که^۲ می زیان دارد^۲. چون کسی را از وی نفع و ضرر^۳ نباشد، و او را بمعبودی نگیرد، اگر همه جهان از آن وی باشد زیان ندارد. قیاس از این دو خبر بر گیر که رسول علیه السلام می گوید^۴ یکی در مدح و یکی در ذم^۵، هر دو در باب بازرگانی^۶. قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: **التَّجَارُ الصَّالِحُ الْأَمِينُ، نِعَ الصَّالِحِينَ وَالشُّهَدَاءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.** و در حق دیگری گفت: **إِنَّ التَّجَارَ يَبْعَثُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فُجَارًا، إِلَّا مَنْ بَرَّ، وَاتَّقَى، وَصَدَق.** يك بازرگان را می گوید^۷، روز قیامت^۸ برخیزد با صدیقان و شهداء^۸، و دیگری را می گوید، روز قیامت برخیزد، بدکار و زیان کار.

پس درست شد، که عیب از چیز^۹ دیگر است، دنیا در اصل ملعون است، عذر او نمی خواهم؛ اما عذر آن کسانی می خواهم، که خدای عزوجل بایشان چندان لطف و کرم و فضل کرده است، که این ملعون^{۱۰} چون بدست ایشان آید^{۱۱}، هم^{۱۲} سبب رحمت و درجت گردد؛ چنان که خبر بدان ناطق است، قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: **أَيْمًا جَانِبٍ جَلَبَ**

- ۱، ۱- در همه نسخه های دیگر «می زیان دارد» فقط در نسخه اساس: «زیان می دارد»
نسخه اساس از روی سایر نسخ و هم بقرینه موارد بسیار دیگر در این کتاب بصورت
متن تصحیح شد ۲- ق: حب شهوات ۳، ۳- (مانند شماره ۱، ۱)
۴- ق: ك، س: ضر ۵، ۵- ك، س، ت: ق: یکی در ذم و یکی در مدح
۶- ق: بازرگانی است ۷- ك، س، ت: ق: می گوید که او
۸، ۸- ت، ق: س، ك: با صدیقان و شهیدان باشد ۹- ق: چیزی
۱۰- ق: ملعونه ۱۱- ق: ت: رسد. س: رسید ۱۲- ت، ق: س: همه.

طَعَامًا إِلَىٰ أَرْضِ الْمُسْلِمِينَ دَعَدَ أَنْ يَكُونَ الرَّخْصُ وَالْغَلَاءُ عِنْدَهُ سَوَاءً فَبُهِتَ مِنَ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. ثُمَّ قَرَأَ: وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. پارسی خبر چنین باشد، که رسول علیه السلام گفت که: هیچ جلابی^۱ نبود، که خروار^۲ بار یا چهار پای که مردمان را بدان حاجت باشد، از^۳ جائی بزمین مسلمانان برد، یا بشهر ایشان برد، پس از آن که او را^۴ تنگ سال و فراخی یکی بود^۴؛ بدرستی که او همچنان^۵ است که در راه خدای تعالی شمشیر می زند و در غزواست پس این آیت برخواند که^۶: وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

هر که عاقل و خردمند است، خود داند که چه می شنود. دیگر^۷ خبر بشنو: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ الْمُؤْمِنُ؟ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمُؤْمِنُ إِذَا صَبَحَ نَظَرَ إِلَىٰ رَغِيفِهِ مِنْ آدِنٍ يَتَسَبَّهُ، يَطْلُبُ الْحَلَالَ وَيَتْرُكُ الْحَرَامَ. وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ^۸: إِنَّ أَطْيَبَ مَا أَكَلْتُمْ مِنْ كَسْبِ أَيْدِيكُمْ؛ فَإِنَّ دَاوُدَ خَلِيفَةُ اللَّهِ كَانَ يَأْكُلُ مِنْ كَسْبِ يَدِهِ. پارسی خبر چنین باشد که رسول علیه السلام می گوید^۹: بدرستی که پاکترین و حلالترین^{۱۰} طعامهای شما آنچه^{۱۱} می خورید، آن است که از کسب دست شما باشد، و^{۱۲} بدرستی که داود خلیفه خدای^{۱۳} بود، او از کسب دست خود^{۱۴} خوردی^{۱۵}.

۱- س: جلاب ۲- ق: خرواری. ت، س: خواربار ۳- ت: که از. ۴، ۴- س: تنگ سال و فراخ سال یکی بود. ق: تنگ سالی و فراخ سالی یکی بود ۵- ت: همچنان کس است. س: همچنان کسی است. ق: همچو آن کس است ۶- ق، س: (که) ندارد ۷- ت: و دیگر ۸، ۸- ت: صلی الله علیه وآله وسلم. س: صلی الله علیه ۹- ت: می فرماید ۱۰- ق: ندارد ۱۱- ق: که ۱۲- ت، ق: (و) ندارد ۱۳- ق: خدا ۱۴- ق، ت، س: خویش ۱۵- ق: می خوردی.

مثل دنیا با مردم ^۱ چون ^۲ مثل زن است : هر مرد ^۳ که مرد باشد ، او زن را دارد نه زن او را دارد ، و هر که نامرد باشد در دست زن اسیر باشد ؛ ^۴ زن او را هر زمان طلاق دهد ^۴ ، و هر زمان نکاح کند ، و هر گونه که ^۵ خواهد می گرداند ^۶ . هر کس که دنیا او را می دارد ، از هلاک شدگان است ، و هر که او دنیا را می دارد ، اگر ^۷ خواهد دارد ، و خواهد طلاق دهد ، خواهد ^۸ بکسی ^۹ دهد ، خواهد نگاه دارد ، هر گونه ^{۱۰} که کند او را مسلم باشد . قال النبی علیہ السلام : خَيْرُ الْعِنِي مَالًا يُطْفِئُكَ وَ لَا يُدْعُو بِكَ . پارسی خیر چنین باشد ، که رسول علیہ السلام می گوید : بهترین ^{۱۱} توانگری ، توانگری است ^{۱۱} که شما را طاغی نکند ، و بیراه و فریفته نکند . پس چون بحقیقت بنگری ، همه غرور ، و فریب ، و بخل ، و امل دراز ، ما را زبان می دارد .

این ^{۱۲} يك مثل بشنیدی ، دیگر مثل بشنو : مثل دنیا همچون مار است که با مردمان دشمن است ، و زهر دارد ، و کشنده است ؛ اما هر که مار افسا ^{۱۳} است ، و افسون او داند ، او را از ^{۱۴} زهر مار ، و از داشتن او ، بس زبان ^{۱۵} ندارد ؛ بلکه دشمن را دربند کند ، و ^{۱۷} از او نیز فایده ها گیرد . اولیای خدای عزوجل که دنیا فرا گیرند ، همچنین فرا گیرند که یاد کردیم ، و هر کسی ^{۱۸} را این مسلم

- ۱- ت ، ق ، س : مرد . ۲- ت ، س : همچون . ق : همچو . ۳- ق ، س : هر مردی
 ۴- ت : هر زمان زن او را طلاق کند . س : زن هر زمانی او را طلاق دهد . ۵- ت : می خواهد . ۶- ت ، ق ، س : می گرداند . در نسخه اساس : می داند . تصحیح شد به (می گرداند) . ۷- ت ، ق ، س : (اگر) ندارد . ۸- ت : و خواهد . ۹- ق : بکس
 ۱۰- ت : و هر گونه . ۱۱ ، ۱۱- ت ، ق ، س : بهترین توانگریها آن است
 ۱۲- ت : آن . ۱۳- ق : مار افسان . ت : مار افسای . ۱۴- نسخه اساس :
 (از زهر ...) سایر نسخ « از » ندارد . ۱۵- ت ، ق : زبانی . ۱۶- ت :
 نکند . ۱۷- ت : (و) ندارد . ۱۸- ق : هر کس .

نشود و هر کس^۱ این نتواند^۱، که باری دشمن را بدشمنی می^۲ باید داشت، و دوست را بدوستی، و با دیگران داوری نشاید^۳ کرد، و می باید دانست که آن کس را در آن علمی است که دیگران را نیست؛ و این^۴ نصیحت تمام است که دوستان را می^۵ کنم^۵ از بهر آن را که رسول علیه السلام^۶ می گوید:

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، أَحَبُّ مَا يَعْْبُدُنِي بِهِ عَبْدِي، النَّصِيحُ لِي. چون خدای تعالی^۷ می فرماید: دوسترین همه عبادتها که مرا بدان بپرستند، نزدیک من نصیحت است که از بهر مرا کنند. طاعت داشتن خدای تعالی^۸، نه بسیاری نماز و روزه است؛ طاعت خدای، فرمان برداری او است بهمه وقتها، خاصه در چیزهایی که آن ترا دشوار تر آید. هر چه ترا مراد باشد، اگر چه خدای تعالی نفرموده است ما را و ترا خود از آن باز باید داشت. اگر نه آن همه طاعت که آن مدبر بدبخت^۹ بکرد، اگر آن یکی که نه بر مراد او بود فرمان کردی، او را از آن همه مفیدتر بودی.

طاعت چنان باید کرد که در خلأ و ملاء، و در سر و علانیه، هر جا که باشی او را فراموش نکنی؛ چنان که خبر بدان ناطق است: قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ وَ إِنْ قَلَّتْ صَلَاتُهُ وَ صِيَامُهُ وَ قَلَّ وَاوَدُّهُ الْقُرْآنَ، وَ مَنْ عَصَى اللَّهَ فَقَدْ نَسِيَ وَ إِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَ صِيَامُهُ وَ قَلَّ وَاوَدُّهُ الْقُرْآنَ. پارسی خبر چنین باشد، که رسول^{۱۰} علیه السلام گفت^{۱۰}:

هر که خدای را طاعت دارد، بدرستی که او را یاد دارد، اگر چه اندک

۱، ۱- س: هر کس آن نتواند کرد، و چون آن نتواند کرد ... ۲- ق، س: (می) ندارد ۳- ق: نیاید ۴- ق: (این) ندارد ۵- ق: می گوئیم ۶- ق: ص ع س ۷- ت، ق، س: عزوجل ۸- ت: عزوجل ۹- ق، ت، س: بدبخت شقی ۱۰- ق: گفت علیه السلام. س: ص ع س می گوید.

باشد^۱ نماز و روزه او ، و قرآن خواندن او . و^۲ هر که بخدای عاصی شود ، بدرستی که او را فراموش کند ، اگرچه بسیار بود نماز و روزه او ، و قرآن خواندن او^۳ .

و هر کاری که ترا^۴ حجت نباشد ، اگر چه دراصل راست باشد^۵ ، همه برماست نه ماراست ، از هر نوع^۶ که باشد : دینی یا دنیائی^۷ . و اگر کاری بود که در^۸ اصل آن نه راست بود ، چون حجت در آن راست بود ، فردا از آن سلامت یابد . و حجت چنان باید که با خدای تعالی^۹ راست باشد ، نه^{۱۰} با مردمان . و هر حجت که با مردمان راست کنی ، که با خدای نه راست باشد ، مرد در هلاکت افتد . و هر چه با خدای تعالی راست باشد^{۱۱} اگر چه با خلق راست نباشد ، مرد نجات یابد . و هیچ کس را بر حجت کس^{۱۲} اطلاع نیفتد چنان که بیقین بدانند که چنان است که او می گوید ، هرگز تهمت بر نخیزد .

پس دل در حجت^{۱۳} با خلق نباید بست ؛ همه منافقان حجت با خلق راست می کردند^{۱۴} که ایشان مؤمن اند ، و لیکن^{۱۵} چون با خدای تعالی^{۱۶} نه راست بود^{۱۷} ، درك^{۱۸} اسفل باز آورد^{۱۹} . و جمله دنیا همه^{۲۰} مباح است ؛ و مباح از دو بیرون نباشد : یا ترا باشد ، یا بر تو باشد . از هر چه دنیا طلبی که حلال باشد ، و بحجت گیری^{۲۱} ، همه مزد و ثواب باشد . چنان که خبر بدان ناطق است : قَالَ النَّبِيُّ^{۲۲} عَلَيْهِ السَّلَامُ^{۲۳} : «مَنْ طَلَبَ

۱- ق : بود ۲-۲۰ این مطلب از نسخه « ق » افتاده است . ۳- ت : او را .

س : آنرا ۴- ق : است ۵- ق : نوعی ۶-۶، ۶- نسخه « س » فاقد

آن است . ۷- ت ، ق ، س : «در» ندارد ۸- ت : ندارد

۹-۹ از نسخه « ق » افتاده است . ۱۰- ق : کسی . ۱۱- ق : بحجت

۱۲- ق : می کنند ۱۳- ت : وليك ۱۴- ت ، س : ندارد

۱۵- ت ، س : بودند ۱۶-۱۶، ۱۶- ق : درك اسفل بار آورد . ت ، س : درك اسفل

بار آورد . ۱۷- ت : ندارد ۱۸- ت : بگیری ۱۹-۱۹، ۱۹- ت ،

ق ، س : رسول الله ص ع س .

الدُّنْيَا حَلَالًا وَاسْتَعْفَا عَنْ الْمَسْئَلَةِ ، وَتَعَطَّفَا عَلَى عِيَالِهِ وَتَلَطَّفَا عَلَى جَارِهِ ، لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَجَّهَهُ كَأَثَمَرِ لَيْلَةٍ الْبَدْرِ . پارسى خبر چنين باشد كه رسول^۱ عليه السلام گفت^۱ : هر كه دنيا^۲ طلب كند از حلال ، از بهر آن تا^۳ خود را از سؤال كردن باز دارد ، و بر عيال خود مهربانى كند ، و با همسايگان مردمى كند ، روز قيامت مى آيد ، و روى وي^۴ چون ماه شب چهارده مى تابد . و^۵ اين حجت خداى تعالى از وي دانده^۵ ، و او از خويشتن^۶ نيز داند^۷ ، و هيچ كس ديگر نداند . و نيز در خبر مى آيد : قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا حَلَالًا ، مُفَاخِرًا ، مُتَأَدِّرًا ، لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانُ . پارسى خبر چنين باشد ، كه^۸ رسول عليه السلام گفت^۸ : هر كه دنيا طلب كند از حلال ، از بهر بسيارى و مفاخرت را ، او روز قيامت با خداى رسد ، و خداى تعالى^۹ بر او^{۱۰} بخشم باشد . پس اين هر دو مرد^{۱۱} همان^{۱۱} يك كار كردند ، و هر دو حلال^{۱۲} كوشيدند ، ليكن حجت^{۱۱} يكي با خداى تعالى^{۱۳} راست بود ، از^{۱۴} وي خشنود گشت ؛ و آن ديگر كه^{۱۵} حجت نه راست داشت^{۱۵} ، حق^{۱۶} تعالى بروى^{۱۷} خشم گرفت . با خلق مساز^{۱۸} كه هر چه با خلق سازى ناساخته است .

و درجه^{۱۹} مباح بحجت^{۱۹} با درجه^{۱۹} صديقان مناسبت مى^{۲۰} دارد . همچنان كه كسى از شهرى بشهرى خواهد رفت ، چون بدان شهر نزديك رسد ، از دور

۱، ۱- س : رسول ص ع مى فرمايد ۲- ق : دنيا را . ۳- ق : كه

۴- ت : آن . ق ، س : او ۵، ۵- ت ، ق ، س : واين حجت ازوى خداى داند و

بس ۶- ت : خويش ۷- ت : بداند ۸، ۸- ق : رسول گفت

عليه السلام . س : رسول ص ع گفت ۹- ت : ندارد ۱۰- ت : از او

ق ، س : بروى ۱۱، ۱۱- ق : ندارد ۱۲- ق : همان حلال

۱۳- ت ، ق : ندارد ۱۴- ت ، ق : و خداى ازوى . ۱۵، ۱۵- ق : كه

حجت راست نداشت ۱۶- ت : خداى . ۱۷- ت : از او ۱۸- ق :

چه سازى ۱۹- ق : ندارد ۲۰- ق : (مى) ندارد .

کوشکهای آن^۱، و منظرهای آن همی^۲ بیند، و خویشتن^۳ را از آن شهر شمارد، اگر چه هنوز در آن شهر نرسیده است. مقام مباح بحجّت همین^۴ است؛ مقام سخت بلند، و درجه^۵ بس^۵ عظیم است، و^۶ اگر کسی را از کسی این مقام معلوم گردد که وی در آن است، و او^۷ نه بچشم تعظیم و حرمت دروی نگردد، هر چه آن^۸ تمامتر بر دین خویش^۹ بیند^{۱۰}، و بروزگار خویش ستم کرده باشد. اما اگر نداند بهتر رهد، هم زیان دارد، اما^{۱۱} نه چندان. در جمله مؤمنان^{۱۲} را همه بچشم تعظیم و حرمت و اعزاز باید نگریست، تادر دو جهان از رستگاران باشی^{۱۳}.

-
- ۱- ت، ق: ندارد ۲- س: می بیند ۳- ت، ق: خویش ۴- ت، ق: س: همچنین ۵- ق: سخت ۶- ت: (و) ندارد ۷- ق: وی ۸- ت، ق: ندارد ۹- ق: خود ۱۰- ق، س: ندارد ۱۱- ق: ندارد ۱۲- س: مؤمن ۱۳- ت: و بالله التوفیق. ق: والله اعلم
س: و بالله العون والتوفیق.

باب ششم

اندر بیان کردن قناعت، و تسلیم و رضا بقسمت قسام،
و جمع و منع آن.

شیخ الاسلام، قطب العالم، حجة الحق، الداعی الی الله، ابونصر،
احمد بن ابی الحسن النامقی، قدس الله روحه العزیز می گوید که: هیچ کاری
نیست که آن را ابتدای^۱ و انتهای نیست، و هرگز ابتدای آن کار با انتهای
آن راست نیاید، همچنان که از آن رسول علیه السلام بود^۲، و هیچ کار از آن فراتر
نخواهد بود، و ابتدای آن با انتهای آن هیچ مناسبت نداشت: و مهتر^۳ صلوات الله
علیه^۳، نخست از جبرئیل^۴ صلوات الله علیه^۴ می ترسید، و می گفت نمی دانم
که این چیست که مرا رنجه می دارد؟ دیو است، یا فرشته است^۵، یا خود
جنون است، که بر من غالب گشته است؟ راه فرا کار خود نمی دانست، چون
بدانست که چیست، طاقت دیدار جبرئیل نمی داشت، هرگاه^۶ جبرئیل
علیه السلام بیامدی، او گفתי: دَغْرَوْنِي، زَمَلُونِي. تا چنان شد که در^۷ شب
قرب و کرامت^۷، جبرئیل را از مقام او فراتر کشید. جبرئیل گفت یا محمد!
از^۸ این جا که هستم اگر^۸ يك قدم فراتر نهم بسوزم. و رسول علیه السلام

۱- ت، ق، س: ابتدا ۲۲- ق: از آن رسول بود ص ع س. س: از آن

رسول ص ع. ۳، ۳- ق: ص ع س. س: صلوات الله علیه

۴، ۴- ت: علیه السلام. س: ندارد. ۵- ت، ق، س: (است) ندارد

۶- ت، ق، س: هرگاه که ۷، ۷- ت، س، ق: ندارد

۸، ۸- ت، س: اگر از این جا که هستم. ق: اگر از آن جا که هستم

رسید^۱ آن جا ، که رسید^۱ ، و دید ، آنچه دید ، و شنید ، آنچه شنید ، و طاقت آن همه داشت . و^۲ زمانی^۲ از دست مشرکان مکه می گریخت^۴ ، و^۵ بکوه و غار می شد ، و می ترسید از شر ایشان ؛ و زمانی^۶ در اعلیٰ علیین قدم بر سر جمله مخلوقات می نهاد ، و در شأن او^۷ می آمد که : *مَازَاغَ الْبَصْرِ وَمَا طَغَىٰ* . هرگز این حال با آن حال^۸ برابری نکنند .

اما هم آن راه که رسول علیه السلام بر آن رفت^۹ ، برجای است^{۱۰} ؛ هر که می خواهد که راه اولیای^{۱۱} خدای تعالی ، و مقامات ایشان^{۱۱} برود ، و بدان^{۱۲} برسد که اولیای خدای تعالی رسیده بودند ، راه انبیا^{۱۳} صلوات الله علیهم^{۱۳} بیاید^{۱۴} رفت ، و قدم بر قدم ایشان باید نهاد ، خاصه بر آن محمد عربی^{۱۵} ، قریشی^{۱۶} ، هاشمی ، که سرور^{۱۷} همه سالکان راه ، و مقدم و پیشوای همه انبیا و اولیا است^{۱۸} ، و بهترین همه راهها^{۱۹} ، نیز راه او باشد ، و خدای عزوجل^{۲۰} او را چنین فرمود^{۲۱} : *يَا أَيُّهَا الْمُرْسَلُ قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نَّصَفَهُ إِلَىٰ آخِرِ آيَةٍ* . و دیگر^{۲۲} می فرماید : *يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ* . و جای دیگر می فرماید^{۲۴} : *وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ*

- ۱-۱۱- قی : ندارد ۲-۲- ت ، ق ، س : (و) ندارد ۳-۳- ت ، ق ، س : زمانی . نسخه اساس : زمان ۴-۴- ق : گریست ۵-۵- ق : ندارد ۶-۶- مانند شماره ۳ ۷-۷- ت ، ق ، س : وی ۸-۸- ت ، س ، ق : ندارد ۹-۹- ت : برفت . ق : برفته است ۱۰-۱۰- ت : برجاست . ۱۱-۱۱- ت : اولیای خدا و مقام ایشان ۱۲-۱۲- ت : بر آن ۱۳-۱۳- س : ندارد . ت ، ق : صلوات الله علیهم اجمعین ۱۴-۱۴- ت ، ق ، س : بیاید رفت (در نسخه اساس ناتمام نوشته شده بود تصحیح شد) ۱۵-۱۵- س : ندارد ۱۶-۱۶- ق : قرشی ۱۷-۱۷- ت : سر دفتر ! ۱۸-۱۸- ق ، س : اولیا اوست ۱۹-۱۹- در نسخه ها : راهها ، نسخه اساس در راههاست ، تصحیح شد ۲۰-۲۰- ق : تعالی ۲۱-۲۱- ت : گفت ۲۲-۲۲- ق : آخر الایه ۲۳-۲۳- س ، ت ، ق : در دیگر سوره ۲۴-۲۴- ت ، س ، ق : می گوید

نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا . و جای دیگر می فرماید^۱ :
فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا
و جای دیگر می فرماید : وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ .

این است راه بمنزل و مقامات انبیاء و اولیاء و براین مقامات^۲ که در این ابواب یاد کرده شد^۳ . هر که^۴ نه بر این^۵ راه رود در ضلالت است، و ضلالت^۶ شاخی است از بدعت ، و کار دیورا متابعت نباید کرد ، و رنج دین بیاید کشید ، و گنج^۷ بدست آورد ، و در خزینه نهاد ، آنگاه^۸ خود دانی که چه می باید کرد ؛ بر آنچه^۹ گنج نامه کسی^{۱۰} بر خوانی^{۱۱} ، گنج دار نشوی . از این صدهزاران^{۱۲} حکایت ، آن روز که بکار باید^{۱۳} ، بیک^{۱۴} تره نخرند^{۱۴} . اما اگر از آن همه گنج و خزینه یک دینار^{۱۵} با تو باشد ، چیزی فرا دهند . و اگر نه غرور کس^{۱۶} مخر ، و کس را نیز^{۱۷} غرور مده ، که جز حسرت و ندامت بار نیارد .

ای دوستان و عزیزان ! نصیحت برادر خویش^{۱۸} نگاه دارید ، و بهر رسن^{۱۹} در چاه^{۲۰} مشوید ، که در چاه هاویه بمانید و سود ندارد . و هر چه مرا بشما باید^{۲۱} در این جهان و در آن جهان ، بمن و فرزندان^{۲۲} و بدین و دنیای من باد . مکنید ای دوستان و عزیزان من و برادران من ! که شما را

- ۱ - ت ، ق ، س : می گوید ۲ - ت ، س : بدین مقاماتها . ق :
بدین مقامات ۳ - ت ، ق ، س : آمد ۴ - ت ، ق : و هر که ۵ - س ،
ق : بدین ۶ - ت ، ق : ندارد ۷ - ق : آنچه ۸ - ق : و آن گاه
۹ - ت ، س : بدان چه . ق : بآنچه ۱۰ - ت : کس ۱۱ - ت : بر خوانی تو
۱۲ - س ، ت ، ق : صدهزار ۱۳ - س ، ت : باید . ق و نسخه اساس : آید
۱۴ ، ۱۴ - ت : بیک ترب بنخرند . س : بیک ترب نخرند . ق : بیک لوت نخرند
۱۵ - س : دانگ ۱۶ - ق : کسی ۱۷ - س ، ت ، ق : ندارد
۱۸ - ت : خود ۱۹ - ت ، س ، ق : رسنی ۲۰ - ت : فروچاه . ق ، س :
فراچاه ۲۱ - س ، ت ، ق : می باید ۲۲ - ت ، ق : فرزندان من . س :
فرزندان من باد .

در این راه^۱ بس تجربه نیفتاده باشد^۲.

پنجاه و اند سال شد^۳ که تا مارا در کاری افکنده اند ، و چندان از^۴ خیر و شر این راه^۵ بر ما گشاده کرده اند^۶ ، که هیچ کس را امروز خود آن^۷ باور نباشد ، چه از ائمه ، و چه از مشایخ طریقت ؛ با شما می گویم ، و پرده خویش می درم : نصیحت برادر خود نگاه دارید که این کار بدین راست نیاید ، که کسی از سر دعوی خویش نعره ای بزند ، و^۸ یا در میان حلقه درویشان^۹ آستین^{۱۰} بر افشاند^{۱۱} ، و یا سری در جنباند ، و یا پای بر زمین زند ، و یا^{۱۲} عا و عوی بی بکند^{۱۳} ، و یا کخ کخی^{۱۴} چند بکند ؛ این هرگز نه رسول کرده است صلی^{۱۵} الله علیه و سلم^{۱۵} ، و نه صحابه او .

حالت اولیا را منکر نیستیم^{۱۶} ، اما این نه حالت اولیای خداست عزوجل ؛ این نهاد هر که^{۱۷} دیو و دیو مردم است . حالت اولیای خدای عزوجل^{۱۸} چون باران رحمت بود : بر هر که بارد او را از آن رحمت نصیبی^{۱۹} باشد ، و اگر بر زمین بارد ، چندان نبات و سبزه و چشمه پیدا آید ، که هر که فرا وی^{۲۰} رسد ، آسوده^{۲۱} و خوش روح و خوش دل^{۲۱} باز گردد ، و سیمای آن بر رویهای^{۲۲} ایشان پیدا^{۲۳} آید ، و نور هدایت در کار ایشان پدید آید ، چه در کار دین و چه در کار دنیا . دست و پای و چشم و گوش و زلفان^{۲۴} ایشان همه در بند عصمت باشد ، و هیچ کار^{۲۵} نرود بر ایشان

- ۱- ت ، ق : ندارد ۲- س : است ۳- ق ، س : است ۴- ت : ندارد
 ۵- ق : ندارد ۶، ۶- ت ، س : بر ما گشاده اند . ق : بر ما در باز کرده ۷- ق : ندارد ۸- س ، ق : (و) ندارد ۹- س ، ق ، ت : ندارد ۱۰- ق : آستینی ۱۱- س : فرو افشاند ۱۲- ق : (یا) ندارد ۱۳- ت ، ق ، س : چند بکند ۱۴- ق : کخ کخی . اساس : کخ کخ ۱۵، ۱۵- ق : ندارد ۱۶- ق : نیستیم ۱۷- ت : ندارد ۱۸- ت : ندارد ۱۹- س ، ت : نصیب ۲۰- ت : ق ، س : (وی) ندارد ۲۱، ۲۱- ت ، ق : آسوده و خوش دل و خوش روح . س : آسوده و خوش روح ۲۲- س : بر روی . ت : نامفهوم ۲۳- ت ، س : پدید ۲۴- ت ، ق : زبان ۲۵- ت ، ق : کاری

که نه چنان باید^۱ ، همچنان که یاران رسول علیه السلام بودند^۲ ؛ هر کجا^۳ که بودندی ، از نشست و خاست و گفتار و کردار ایشان^۴ ، همه اهل ملک^۵ را نیک افتادی و سود داشتی ؛ نه چون^۶ حلقه^۷ درویشان ما که می گویند^۸ که ما بر راه ایشان می رویم و هر که از مسلمانان می بینید^۹ هر یکی زنار^{۱۰} بر می بندند ، این^{۱۱} نه راه ایشان است و پشتاپشت می افتند^{۱۲} ؛ و هر که روی بحلقه^{۱۳} ایشان نهادی ، همه آواز تکبیر و تهلیل و تسبیح و قرآن خواندن شنیدی^{۱۴} ، امروز هر که روی بحلقه^{۱۵} ما نهد ، ازدور فرا نیوشد^{۱۶} ، راست بدان ماند که گوئی^{۱۷} خراباتی^{۱۸} است که همه سرمست گشته اند .

الواقعة ۱۵:

روزی در شهر نیشابور^{۱۹} بودم . درویشی درویشان رادعوتی ساخته بود ، ما را نیز خوانده بود ؛ چون درویشان همه^{۲۰} جمع آمدند ، و چیزی بکار بردند ، و دست فرا سماع کردند ، من برخاستم که وضوی^{۲۱} تازه کنم ، این میزبان را دیدم که در میان سرای می گریست . گفتم ای درویش چرا می گریی ؟ گفت : مه پرس . چندگاد بود تا^{۲۲} من بر این

۱- ت : باشد ۲- ق : بوده اند ۳- ق : هر جا . س : هر جای

۴- ت : از ایشان ۵- ق : ملل ۶- ق : چون امروز حلقه

۷، ۷- س : چون در حلقه درویشان نگریم گویند که ... ۸- ت ، ق : می بینند .

نسخه اساس : می بیند (ظاهراً باید «می بینید» باشد) ۹- ت ، س : زناری

۱۰، ۱۰- س : و این راه ایشان پشتاپشت است که می افتند . نسخه اساس : می افتد

(ظاهراً باید «می افتند» باشد) . ۱۱- ق : شنیدندی ۱۲- س : فرا

می نیوشد ۱۳- س : گوئیا ۱۴- ت ، ق : خرابات ۱۵- جای این

کلمه در نسخه «س» خالی است در نسخه های «ت» و «ق» پس از این کلمه «حکایت»

نیز آمده است . ۱۶- ت ، ق : نیشابور . اساس و «س» : نیشابور

۱۷- ت ، س : ندارد ۱۸- ت ، ق : وضو ۱۹- ق : که

خراباتیان ^۱ امر معروف می کردم ^۱ که در همسایگی من بودند ؛
 امشب یکی از این خراباتیان ^۲ مرا آواز داد که بیا ^۲ ، من بیرون رفتم .
 از دیگر نیمه کوی او ^۳ خرابات بود ، آن مرد خراباتی مرا
 گفت که ^۴ فراشنو ^۴ و انصاف من بده تا سماع این درویشان که در سرای
 تو اند گرمتر و خوشتر است ، یا از آن این ^۵ خراباتیان ؟ سوگند بر من داد
 که بایست ^۶ و ^۷ هر دو را فراشنو ^۷ تا کدام بهوا نزدیکتر است . چون ^۸
 بنیوشیدم ، آنچه در سرای من می ^۹ رود ، بسی از آن خراباتیان خوشتر است
 و بهوا نزدیکتر ، گریستن من از این است . گفتم خاموش ^{۱۰} که این ^{۱۱} ابلیس
 در پیش تو نهاده است . ^{۱۲} سوگند عظیم بر من داد ^{۱۲} که فردا در این سرای
 آی تا چیزی بینی ^{۱۳} . چون فردا در سرای ^{۱۴} رفتم ، همچنان بود که او می گفت ،
 و چند جای دیگر ^{۱۵} پس از آن ^{۱۵} گوش فرا داشتیم ، هم آن رنگ داشت ،
 بلکه این ^{۱۶} بسیاری بر آن مزید ^{۱۷} داشت که طریق آن قوم و اسباب ایشان
 راست تر بود .

اگر می دانید که چنین است مکنید ، که بدین راه عقبه مرگ باز

- ۱،۱ - ت : امر معروف و نهی منکر می کردم . ۲،۲ - ف : آواز داد مرا
 گفت بیا . س : مرا آواز داد و گفت بیا ۳ - ق ، س : ندارد
 ۴،۴ - ت : بیاش و ... ق : که بیاش و فراشنو ۵ - ق : ندارد
 ۶ - س : و ایست ۷،۷ - ت : و فراشنو ۸ - ت ، ق : چو
 ۹ - ت : ندارد ۱۰ - ت ، ق : خاموش باش ۱۱ - ق : ندارد
 ۱۲، ۱۲ - س : این میزبان سوگند عظیم بر من داد ۱۳ - ق ، س : ببینی
 ۱۴ - ت : سرا . ق : آن سرای ۱۵، ۱۵ - ت ، ق ، س : ندارد ۱۶ - ت :
 (این) ندارد ۱۷ - ت : ق : مزیت . « س » و نسخه اساس : مزید

پس نتوان گذاشت، و توشهٔ قیامت برنتوان داشت، فسادى نتوان کرد که دین در سر آن بکنی و خاسر دو جهان گردی^۲. قَالَ ۳ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۳:
 الْكَيْسُ مَنْ دَانَ فَنَفْسَهُ وَ عَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ ، وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَهُ
 هَوَاهَا وَ كَمَتَى عَلَى اللَّهِ الْمَغْفِرَةَ . پارسی خبرچنین باشد که رسول علیه السلام
 می فرماید^۴: خردمند و زیرک آن باشد که تن خود را در بند آورد، و هر کار^۵
 که کند پس مرگ را کند، و عاجز^۶ متابعت هوای خویش^۷ کند و تمنی بر
 خدای تعالی کند بآمرزش^۸.

در روزگار پیشین، آن کسانی که طاعت کردند^۹، همواره ترسان
 بودند؛ اکنون روزگار چنان گردید^{۱۰}، که بهواپرستی می رحمت چشم داریم
 و مهتر علیه السلام^{۱۱} از این خبر باز داده است. ۱۲ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ^{۱۲}: إِنَّ
 أَوَّلَ شَيْءٍ يُرْفَعُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ ، الْأَمَانَةُ وَالْخُشُوعُ ؛ حَتَّى لَا تَعَادُ قَرَى خَائِعًا .
 پارسی خبرچنین باشد که^{۱۳} رسول علیه السلام گفت^{۱۳}: اول چیزی که از این امت

۱- ت، ق، س: توان ۲- ت، ق، س: نگردي. اساس: گردی

۳- ت، ق، س: رسول الله ص ع س ۴- ت، س، ق: می گوید

۵- س، ق: هر کاری ۶- در همه نسخهها «فاجر» که بقلط بجای «عاجز»
 کتابت شده است ۷- ق: خود ۸- متن عربی این خبر که گذشت در
 همگی نسخه های کتاب با «الفاجر» ضبط شده و معنی آن نیز در پارسی خبر «بدکار و
 فاجر» آمده است. لکن در کتب حدیث بصورت «العاجز» و یکجا «الاحمق» ذکر شده
 است بنابراین «العاجز» صحیحتر و مناسبتر بنظر می آید هم بسیاق معنی عبارت و هم
 بقریئه «الکيس» بنابراین خبر و ترجمه آن در نسخه بهمین ترتیب تصحیح شد

۹- س: کردند ۱۰- ت: باشد ۱۱- س: صلوات الله علیه ۱۲، ۱۲- س:

ندارد. ت، ق: قال رسول الله ص ع س ۱۳، ۱۳- ق: رسول گفت علیه السلام.

بردارند، امانت و ترسگاری بردارند^۱؛ تا چنان شود که در جهان ترسگاری نباشد^۲. قال النبی علیه السلام^۳: یُمْسَخُ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ أُمَّتِي قِرْدَةً وَخَنَازِيرٍ. قَبِيلٌ: وَ هُمْ يَشْهَدُونَ أَنَّ لَإِلَهِهِ إِلاَّ اللهُ وَ أَنَّكَ رَسُولُ اللهِ؟ قَالَ: نَعَمْ؛ وَ يَصُومُونَ، وَ يَصَلُّونَ، وَ يَحْجُّونَ. قَبِيلٌ: فَمَا بَأْسَهُمْ يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ: اتَّخَذُوا الْمُغَنِّيَاتِ، وَ الْمُعَازِفِ، وَ الدُّفُوفِ، وَ شَرَبُوا هَذِهِ الأَشْرِبَةَ، وَ بَاتُوا عَلَيَّ لِهَوَاهِمَ، وَ شَرِبَهُمْ، فَاصْبَحُوا قَدْ مُسِخُوا قِرْدَةً وَ خَنَازِيرٍ. پارسی خبر چنین باشد، که رسول علیه السلام می گوید^۴: بگردانند قومی را در آخر الزمان از^۵ امت من، از صورت مردمی^۵، بوزنه و خوک^۶. گفتند: ایشان شهادت گویند که لا اله الا الله محمد رسول الله؟ گفت: آری؛ روزه دارند، و نماز گزارند، و حج گزارند. گفتند یا رسول الله ایشان را چه رسد؟ گفت: ایشان^۷ فراگیرند قوالان و سرود گویان از کنیزکان و غیر ایشان؛ و زدن^۸ها از هر نوع می زنند^۹، و می آشامند از این شراب مسکر^{۱۰}. و شب گذارند^{۱۱} بر هواهای خویش، و لِهَو و طرب؛ بدرستی که بامدادی^{۱۲} بود که ایشان را بوزنه و خوک گردانیده باشند. شب گذاشتن بر چنین سان^{۱۳}، این بار آرد. بسیاری^{۱۴} بنگریستم^{۱۵} تا در هیچ کتاب چیزی^{۱۶} هست که هر که سرود گوید، یا چیزی از این که می زنند بر زند^{۱۷}، و یا پای

- ۱- ق: باشد ۲، ۲- ت، ق: تا چنان شود که در جهان ترسگاری نیابند. س:
تا چنان شود که ترسش نیابند ۳، ۳- ق: قال النبی ص ع س. ت: قال النبی
ص س. س: قال رسول الله ص ع س ۴- ت: فرموده ۵، ۵- ت، ق:
از صورت مردمی از امت من ۶- اساس: خوک گردانند (کلمه «گردانند»
در ابتدای ترجمه آمده بود بنا بر این در این جا حذف شد)
۷- ت: ایشان را. س: ندارد ۸- ت: زدن^۸ها را ۹- س: می زنند
چون دف و هر چه زدن^۸ی است. ۱۰- ت: ندارد ۱۱- ت: می گذارند. ق:
گذارند ۱۲- ت: بامداد ۱۳- ت: نامفهوم ۱۴- ت، ق: بسیار
۱۵- ق: بنگریستم ۱۶- ق: خبری ۱۷- ت، س، نسخه اساس: برزند. ق: بزند.
(بقرینه جمله های قبل و بعد که فعل «فرد آمده است به صورت «برزند» تصحیح شد).

فرو کوید^۱، او را چند ثواب است؟ هیچ ندیدیم. اما بسیاری^۲ دیدیم که هر که خدای عزوجل^۳ را یاد کند، یا یکبار بگوید^۴: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، و اگر بگوید لِإِلَهِهِ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۵، و اگر استغفاری^۶ گوید بسیار ثواب یابد. اگر ما را نه^۷ هوا و بطر^۸ گرفته است، چرا نه آن کنیم که^۹ رضای خدای تعالی در آن بود و مشایخ سلف کرده اند^۹؟ اما چون هوا از ما این می خواهد و^{۱۰} متابعت هوایم^{۱۰}، لابد چنین باید کرد. اما اگر متابعت فرمان^{۱۱} خدای و رسول می کنی^{۱۲}، قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ^{۱۳}: ذَكَرْتُ اللَّهَ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، خَيْرٌ مِنْ حَطْمِ النَّسِيفِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. پارسی خبر چنین باشد که رسول علیه السلام می گوید: یاد کرد خدای عزوجل^{۱۴} در بامداد و شبانگاه بهتر از شمشیر زدن در روی کافر^{۱۵}. چیزی که همه مفسدان بدان مفسد می شوند، و همه خراباتیان بدان خراباتی می گردند^{۱۶}، ما بدان زاهد و ابدال شویم^{۱۷}. آری^{۱۸}، تو پنداری بیک شهادت رستی. [مصراع]^{۱۸}:

فردات کند خمار کامشب مستی . می نمی گویم^{۱۹} که سماع

- ۱- ت : فرو کوید . ق ، س : فرو کوید . اساس : فرا کوید (تصحیح شد)
- ۲- ت ، ق : بسیار
- ۳- ت ، ق ، س : ندارد
- ۴- ق : گوید
- ۵- س ، ت ، ق . و لاله الا الله والله اکبر
- ۶- ت : استغفار آرد . ق :
- استغفاری آرد . س : استغفار کند
- ۷- ت ، ق : اگر نه ما را
- ۸- ت : ندارد
- ۹- ۹، ۹- از نسخه های س ، ت ، ق : افتاده است
- ۱۰، ۱۰- ق ، س : و ما متابعت هوا می کنیم . ت : و متابعت هوا می کنیم
- ۱۱- ت : ندارد
- ۱۲- ق : می کنیم
- ۱۳، ۱۳- ق ، ت ، س : قال رسول الله
- ص ع س
- ۱۴- ق : حق تعالی
- ۱۵- ق : کافران
- ۱۶- ت : می شوند
- ۱۷- س ، ق : می شویم
- ۱۸، ۱۸- این مطلب بغير از نسخه اساس در نسخه های دیگر نیست و فقط بجای آن در نسخه «ق» : (آری ، ع) ، در نسخه «ت» : (مصراع) و در نسخه «س» : (بیت) نوشته شده است . کلمه «مصراع» بنسخه اساس افزوده شد
- ۱۹- ق : نگویم.

درویشان حرام است^۱، اما من می گویم که این نه سماع درویشان است^۱، بلکه سماع مفسدان است، و هر که^۲ سماع چنین داند^۲ نه درویش است. و هرگز کسی^۳ شنودی، و^۴ از که شنودی^۴، که درویشان اهل صفة این پیشه^۵ گرفتند^۶، و شب و روز در این فرا سر آوردند^۷؟ اما رو ابود که درویشان را از چیزها سماع افتد که دیگران را نیفتد، و این مسلم است؛ و ابیات و اشعاری هست که آن توحید و حکمت است، و آن مسلم است.^۸ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۸ : إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٍ . وَقَالَ^۹ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِكَلِمَةٍ مِنَ الْحِكْمَةِ يَسْمَعُ بِهَا الرَّجُلُ فَيَعْمَلُ بِهَا ، أَوْ يُعَلِّمُهَا غَيْرَهُ ، خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ . اکنون^{۱۰} آمدیم باول سخن؛ هر که را درد راه گرفته است، و می خواهد^{۱۱} که برسیرت رسول علیه السلام، و صحابه او رضوان الله علیهم اجمعین، برود و قناعت، و^{۱۲} تفویض و تسلیم^{۱۲}، و رضا بقسمت قسام، و دائم بر اخلاق بسامان، و بر وضو، و تلاوت قرآن، و نماز و روزه، و بیداری شب، و در یاد کرد خدای عزوجل^{۱۳} بودن^{۱۴}، و راست کاری^{۱۴}، و راست گفتاری، و امانت نگاه داشتن، و زبان از خلق بیدی کوتاه داشتن،

- ۱، ۱ - س : اما این که می کنند نه سماع درویشان است ۲، ۲ - ق : چنین سماع روا دارد ۳ - ق : (کی) ندارد ۴، ۴ - ت ، ق : از کی شنودی ؟ س : ندارد ۵ - ت : (این پیشه) ندارد ۶ - ق : گرفتندی ۷ - ق : آوردندی ۸، ۸ - ت ، ق : زیرا که رسول ع می گوید . س : و از شعر برخی هست که حکمت است و آن هم نیز مسلم است ، زیرا که رسول ص ع می گوید . . . ۹ - ت ، ق : قَالَ النَّبِيُّ ع . س : قَالَ النَّبِيُّ ص ع ۱۰ - ق : ندارد ۱۱ - ق : می خواهند ۱۲، ۱۲ - ت : تسلیم و تفویض . در (ق) نیز بهمین ترتیب است اما بر روی «تسلیم» حرف (خ) و بر روی «تفویض» حرف (م) علامتهای مقدم و مؤخر گذارده شده است ۱۳ - ق : تعالی . س : ندارد . ۱۴، ۱۴ - ت : ندارد

و حرص دنیا و جمع و منع آن از دل بیرون کردن ، و حسد^۱ و بغض و عداوت مسلمانان از دل دور^۲ کردن ، و خود را از جمله مسلمانان کم داشتن^۳ ، و همه اهل اسلام را در دل جای دادن ، و خصومت ، و مذهب گری ، و تعصب ناکردن ، و بر سر این طریق ایستادن^۴ تا^۵ بوقت مرگ^۵ ، آنگاه اگر کسی را آن^۶ همای همایون از بالای سبقت درپرد ، و^۷ او را از این ظلمات روزگار بستاند^۷ ، چنان که دل وی از این نوع^۸ که خلق در آنند فارغ شود ، و^۹ او را محبت غالب^{۱۰} پیدا آید که همه او را ببند^{۱۱} ، آنگاه سماع این ابیات او را مسلم گردد ، اگر داند که چه می شنود ؛ اما اگر این سخن بردام بندد ، و زندیقی خویش در آن میان^{۱۲} تعبیه کند ، بنگر اگر دنیارا^{۱۳} دوست می دارد ، همه زرق و دروغ و نفاق است ، و همه حالش محال است ؛ و اگر در دل حب دنیا ندارد ، و بقسمت قسام قانع است ، و از گفتار و کردار تو^{۱۴} فارغ ، خاک پای وی باش^{۱۵} و سرمه چشم کن که هنوز بهارزد .

اما اندر^{۱۶} این راه درویشان ، قومی ناجوانمردان [در آمدند]^{۱۷} و اهل صلاح را بد نام کردند ، و راه زندیقی و اباحت در میان امت محمد علیه السلام پراکندند ، و زندیقی^{۱۸} گری بر دست گرفتند^{۱۹} ، و خود را در میان این قوم افکندند^{۲۰} ، تا راه مشوش کردند . اگر نه چه^{۲۱} جای آن است که از درویش محقق کسی که^{۲۲} سخن گوید نه^{۲۳} بحرمت ، زفانش^{۲۴} در ساعت

- ۱- ت : ندارد ۲- ق ، س : بیرون ۳- ق : دانستن ۴- س ، ت :
 ۵، ۵- س ، ت : تاملگ . ق : تا وقت مردن ۶- ق : از آن
 ۷، ۷- س : و او را از این روزگار و ظلمات آن بستاند ۸- ت ، ق : انواع
 ۹- ت : (و) ندارد ۱۰- ق : خالق ۱۱- ت : ببینند ۱۲- ق :
 ندارد ۱۳- ت ، س : (را) ندارد . ۱۴- ت : (تو) ندارد ۱۵- ت ،
 ق ، س : ندارد ۱۶- ت : در این ۱۷- س : در آمدند . ق : پیدا آمدند .
 نسخه اساس فاقد آن و ناقص غرض بود ، افزوده شد ۱۸- س : اباحت گری
 ۱۹- ت ، ق ، س : گرفتند . اساس : گرفته اند ۲۰- س ، ت ، ق : افکندند
 اساس : افکنده اند ۲۱- ت : ندارد ۲۲- س : ندارد ۲۳- ق :
 که نه بحرمت او ۲۴- ت ، س ، ق : زبانش .

لال گردد و دینش^۱ زوال^۲ آید. اما در میان هر قومی از مسلمانان گروهی ناجوانمردان^۳ افتادند^۴، که خرابی دین و دنیا از ایشان است. دویست بیش است از این قوم که مرا تجربه افتاده است؛ باین^۵ سخن نه پوستین کسی می‌کنم^۶، همه تجربه است. من پنداشتم^۷ که از آن هر یکی زاهدیست^۸ که ورای او امروز کسی نیست؛ چون يك چندی بر آمد، نتوانم گفت آن چه دیدیم^۹.

زنهار! ای برادران و یاران و فرزندان من^۹، که هر کسی^{۱۰} را که نیازموده‌اید^{۱۱} نه^{۱۲} بدین و نه^{۱۳} بدنیا، بر ایشان اعتماد و تکیه^{۱۴} نکنید که هر دو بر باد^{۱۵} دهید؛ و دست از شریعت باز مدارید، اگر چه يك چیز باشد. و هر که از وی ترك^{۱۶} شریعت ببینید با وی صحبت مدارید اگر چه یکبار ببینید. هر که امروز^{۱۷} در این قوم اعتقاد نیکو کرد^{۱۸}، و ایشان را در^{۱۹} سرای راه داد^{۲۰}، دین و دنیا را بزبان آورد، و هذه النصيحة. اگر خردمندید این^{۲۱} بسنده است، و اگر نیستید این و مانند این فایده نخواهد کرد. و هر که بقول خدای و رسول راه نخواهد برد، بهیچ چیز راه نبرد^{۲۲}. و هر که هوای او^{۲۳} بر عقل و علم او غالب است^{۲۴}، از او روز^{۲۵} بهی نیاید. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا

- ۱- ت: دینش را ۲- ق: بزوال ۳- ت: ناجوانمرد ۴- ق: افتاده‌اند. س: درافتادند ۵- ق: باین سخن. ت، س، نسخه‌اساس: این سخن ۶- س: می‌دم ۷، ۷- ق: که هر يك از آن زاهدی‌اند. س: که از آن هر یکی چون زاهدان کوه لبنازند. ۸- س، ت، ق: دیدم. ۹، ۹- ت: ای برادران و فرزندان و یاران من. ق: ای برادران و فرزندان و عزیزان من. س: ای برادران و عزیزان من ۱۰- س، ت، ق: هر که را ۱۱- س، ت، ق: نیازموده‌باشید ۱۲ و ۱۳- ت: ندارد ۱۴- ت: ندارد ۱۵- ت: بیاد ۱۶- ت: يك ترك ۱۷، ۱۷- ق: در این مقام اعتمادی نیکو کرد. س: یکی را اعتقادی نیکو کرد. ۱۸، ۱۸- ق: درسرای خود راه داد. ت: درسرای خود گذاشت. ۱۹- ق: بدین ۲۰- ق: نخواهد برد ۲۱، ۲۱- ق: بر علم و عقل او غالب است. س: بر عقل او غالب است ۲۲- ت: نامفهوم. ق: روی بهی. س: بهی.

هُوَ يُعَارِضُ فِي كُلِّ صَبَاحٍ عَقْلَهُ هَوَاهُ فَإِنَّ غَلَبَ عَقْلَهُ هَوَاهُ فَيَوْمَهُ يَوْمٌ صَالِحٌ؛ وَإِنْ غَلَبَتْ هَوَاهُ عَقْلَهُ فَيَوْمَهُ يَوْمٌ سَوْءٌ. پارسی خبر چنین باشد، که رسول علیه السلام می گوید^۲، که هیچ مؤمن^۳ نباشد^۴ که نه هر روز بامداد دست بزند عقل او با هوای او^۴؛ اگر عقل او هوای او را غلبه کند^۵، آن روز او را همه^۶ صلاح و خیر باشد، و اگر هوای او عقل او را غلبه کند، آن روز برو نه نیک باشد. اکنون می نگر تا خود هرگز^۷ یک روز دیدی که علم^۸ و عقل تو بر هوای تو غلبه کرده است، [که نه^۹ هوای تو بر علم^{۱۰} و عقل^{۱۱} تو غلبه کرده است^{۱۲}؟] اگر^{۱۳} نه آنستی که هوای ما بر علم و عقل ما غلبه کردستی، چرا^{۱۴} [از] قرآن و اخبار^{۱۵} و حکمت حکما و وعظ و اعظان دست بیاورد داشت، و سرود رخ^{۱۶} و زلف و خال جانان باید^{۱۷} گفت، که ما را از این^{۱۸} راه می گشاید؟ اینت^{۱۹} تمام احمقان^{۲۰} که مائیم! که این کنیم، و این^{۲۱} خریم، و این جوئیم^{۲۱} و بدین پی بریم^{۲۲}.

- ۱-س: ص ع ۲-ت: گفت ۳-ق: مؤمنی ۴، ۴-ت، ق: که هر روز بامداد دستی نزند عقل او با هوای او. ۵-ق: کرد ۶-س: ندارد ۷-ق: ندارد ۸-ق: ندارد ۹-ت: نه همه ۱۰-ق: ندارد ۱۱-ت: ندارد ۱۲-ق: (است) ندارد، (نسخه اساس جمله): [که نه هوای تو بر علم و عقل تو غلبه کرده است] ندارد، از سایر نسخ افزوده شد. ۱۳-ت: و اگر نه ۱۴-ت: چرا از. (نسخه اساس «از» افزوده شد). ۱۵-ق: و اخبار رسول را علیه السلام. س: و اخبار رسول ۱۶-ت: ندارد ق: سرخ ۱۷-س: باید کرد و گفت ۱۸-ق: از این حال ۱۹-ت: ندارد ۲۰-س: احمقانی. ۲۱، ۲۱-ت، ق: این جوئیم و این خریم. س: این جوئیم و این خریم و این فروشیم. در نسخه اساس «خوریم» کتابت شده بقرینه «فروشیم» در نسخه «س» و نیز موارد دیگر در این کتاب به صورت «خریم» از «خریدن» = باورد داشتن تصحیح شد ۲۲-س: می بریم

این خبر فرا شنو تا بداننی که ترا اقتدا بکه می باید کرد. قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۱: أَدَانِي بِكِتَابٍ فِي كَنْفٍ، فَقَالَ: كَفَى بِقَوْمٍ حُمَقًا أَنْ يَرْعَبُوا عَمَّا جَاءَ بِهِ نَبِيِّهِمْ إِلَى شَيْءٍ غَيْرِهِ أَوْ كِتَابٍ غَيْرِ كِتَابِهِمْ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ: أَوْلِمَّ يَكْفِيهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ^۲? پارسی خبر چنین باشد که رسول^۳ علیه السلام می گوید: ^۴ بیامد بمن، و بیاورد بمن^۴ کتابی در کنف^۵. پس رسول علیه السلام^۶ گفت: تمام بود قومی را از حماقت که بگردند^۷ از آنچه آمد^۸ و آورد بدیشان پیغامبر^۹ ایشان، بکتابی^{۱۰} دیگر جز^{۱۱} از کتاب او، و سیرت دیگر جز از سیرت او^{۱۱}؛ پس آنکه خدای عزوجل این آیت فرو فرستاد: ^{۱۲} اَوْلِمَّ يَكْفِيهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ. ای^{۱۲} نه بسندیده^{۱۳} است ایشان را، آنچه ما فرو فرستادیم یا محمد، این کتابی^{۱۴} چون قرآن، تا میخوانند^{۱۵} برایشان؟ این عظیم تازیانه ایست که ما را زده اند. خاصه این قوم را که دعوی می^{۱۶} کنند، که ما را از این ابیات چیزها روی می نماید در راه خدای^{۱۷} تعالی^{۱۷}، که از قرآن می ننماید.

- ۱، ۱ - ت، ق: رسول الله ص ع س. ۲ - در نسخه
 «ق» بعد کلمه «الایه» آمده است. ۳ - ق: ص ع س
 ۴، ۴ - نسخه اساس: نیامد بمن و نیاورد بمن (بصورت نسخه های «ت» و «ق» تصحیح شد) ۵ - ق، ت: کنفی ۶ - ق: (علیه السلام) ندارد
 ۷ - نسخه اساس: نگردند. (از روی نسخه های دیگر تصحیح شد) ۸ - ق: ندارد
 ۹ - ت، ق: پیغمبر ۱۰ - ت، س: بکتاب. ق: بچیزی ۱۱، ۱۱ - ق: غیر کتاب پیغمبر و سیرت دیگر... س: جز از کتاب او و سیرت او ۱۲ - ق: ای. نسخه اساس: این. چون در جاهای دیگر نظیر همین مورد در نسخه اساس «ای» آمده است به همین صورت تصحیح شد ۱۳ - ت: (بسندیده). در نسخه اساس و نسخ دیگر (بسندیده) = از بسندیدن بمعنی بس بودن و کفایت کردن. ۱۴ - س، ت: کتاب.
 ۱۵ - ت، ق: می خوانید ۱۶ - ق: (می) ندارد ۱۷، ۱۷ - ت: خدا. ق، س: خدای

هان ، ای ناجوانمردان ! بخود^۲ باشید که نمی دانید^۳ که چه می کنید ، و چه می گوئید^۳ . قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَلنَّاسُ رَجُلَانِ : مُؤْمِنٌ وَجَاهِلٌ ؛ فَلَا قُوَّةَ اَلْمُؤْمِنِ ، وَ لَا دُجُورِ الْجَاهِلِ ، وَ هِجْرَانِ اَلْاِحْمَقِ قُرْبَانُ عِنْدَ اَللّٰهِ . پارسى خبر چنین باشد ، که رسول عليه السلام^۴ گفت^۵ : مردمان دو اند : مؤمنان اند ، و نادانان اند^۶ ؛ مؤمنان را میازارید ، که آزار^۷ مؤمنان گناه^۸ عظیم است ، و با نادان^۹ مپویندید^{۱۰} ، که از نادان^{۱۱} دور شدن ، و از احمق^{۱۲} بریدن سبب قربتی^{۱۳} باشد نزدیک^{۱۴} خدای عزوجل . و هر که او بخود نشاید ، بتو هم نشاید ؛ چه نشینی با قومی که دین و دنیای خود بسر هوای در داده باشند^{۱۵} ؟ و هر که با این قوم نشیند همچون ایشان باشد ؛

مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ .

ما آنچه بدانستیم بگفتیم ، و عهده آن از گردن خود بیرون کردیم ، تا^{۱۶} هر که کار^{۱۷} بندد سلامت^{۱۸} یابد^{۱۹} ، و هر که کار نبندد^{۲۰} حق^{۲۱} تعالی بر او رحمت کند ، ان شاء الله تعالی^{۲۰، ۲۱} . قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَامَةُ حُبِّ اَللّٰهِ حُبُّ ذِكْرِ اَللّٰهِ ،

- ۱ - ق : جوانمردان ۲ - ق : بخرد ۳ ، ۳ - ق : که
 چه می گوئید و چه می کنید ۴ - ق : ص ع س ۵ - س ، ت : می گوید .
 ق : می فرماید . ۶ - ق : جاهلان ۷ - ت : آزرده ۸ - ق :
 گناهی . ت ، س : افتاده ۹ - س ، ت : نادانان ۱۰ - ت ، ق ، س :
 مپویندید و مجاورت مکنید ۱۱ - ق : نادانان . ۱۲ - ت : احمقان
 ۱۳ - ق : قربت ۱۴ - ت ، س : بنزدیک ۱۵ - ق : در داده اند
 ۱۶ - ت ، ق ، س : «تا» ندارد ۱۷ - ت ، س ، ق : کار . نسخه اساس : کاری و تصحیح
 شده . ۱۸ - ق : سلامتی ۱۹ ، ۱۹ - ت ، س : و هر که نبندد . ق : و هر که کار
 نبندد . نسخه اساس : هر که کاری بندد «تصحیح شد» ۲۰ ، ۲۰ - ت : حق عزوجل بر
 او... ق : ان شاء الله تعالی خدای بر او و بر ما رحمت کند . س : ان شاء الله تعالی که
 خدای تعالی بر ما رحمت کند . ۲۱ ، ۲۱ - ت ، ق ، س : قال رسول الله ص .

وَعَلَامَتُهُ بَعْضُ اللَّهِ بَعْضُ ذِكْرِ اللَّهِ . پارسى خبر چنین باشد ، که رسول علیه السلام گفت :^۱ علامت دوستی خدای تعالی^۲ دوستی^۳ یاد کرد او است^۴ ، و علامت^۵ دشمنی خدای دشمنی یاد کرد او باشد^۶ . پس ای ناجوانمردان^۷ بی دینانت ! زلف ، و خال ، و سیم بر^۸ ، و بادام چشم ، و لاله رخ ، بر^۹ راه خدای چه ماند؟ هر که این و مانند این بر خدای عزوجل سماع کند برخی کفر است و برخی تشبیه کردن ؛ از کفر گفتن و تشبیه کردن می راه خدای یابی؟ از آن^{۱۰} است که چندین^{۱۱} راه^{۱۲} یافته ای و بمنزل رسیده ای !! مکنید ای مسلمانان و بدانید^{۱۳} که دزدان دین حق را زیر و زبر کردند ، و این قوم مداهنان با ایشان^{۱۴} یار گشتند ، تا دین و کار دین را مشوش کردند^{۱۵} .

-
- ۱- ق : می فرماید . ت ، س : می گوید . ۲- س ، ت ، ق : ندارد
 ۳، ۳- ق ، س : یاد کردن او باشد . ت : یاد کرد او باشد . ۴، ۴- این قسمت از نسخه «س» افتاده است . ۵- س ، ت ، ق : ناجوانمرد ۶- ق :
 سمن بر . ت : سیم ابرو ۷- ت : براه . ق : باراه ۸- ت ، ق : زانست .
 ۹- ق : چنین ۱۰- از نسخه «س» افتاده است . ۱۱- س ، ت ، ق :
 ندارد ۱۲- ت : بازیشان ۱۳- در نسخه «ت» چنین تمام می شود : هذا
 النصيحة وبالله التوفيق . در نسخه «س» : هذه النصيحة وبالله العون والتوفيق .

باب هفتم

اندر بیان کردن راه صدیقان و ابدالان ، وصفت از باب حقیقت .
شیخ الاسلام ، قطب العالم ، حجة الحق علی الخلق ، الداعی الی الله ،
ابی نصر احمد بن ابی الحسن النامقی ، قدس الله روحه العزیز می گوید :
راه صدیقان و ابدالان و زاهدان بحقیقت نه این است که قومی
می^۱ گویند و می^۲ دانند و می^۳ پندارند . زهد^۳ را سه مقام است ،^۴ و جمله علما
و روندگان که در زهد سخن می گویند ، همه از مقام اول می گویند ؛ بدان
ماند که از دیگر مقامات خبر ندارند . و هر کس را که این سه مقام از زهد
بداده اند ، او^۵ هم صدیق است و هم ابدال - و شرح این مقامات در کتاب
«انس الثائبین»^۶ ذکر کرده آمده است^۷ - و^۸ هر چه در بندگی و در راه
خدای تعالی می باید او را بداده اند ، و او خورشید زمانه خویش است^۹ .
همچنان که ماه و جمله سیارات^۹ نور از خورشید گیرند ، جمله اهل عصر را
دلها بنور آن قوم نورانی گردد ، و همه بر کتهای روی زمین از ایشان باشد ،
و همه عذابها و فتنهها^{۱۰} ، خدای عزوجل ببرکت^{۱۱} انفاس ایشان ، از مسلمانان
بگرداند .^{۱۲} و آن نه بسیاری علم و عبادت ایشان باشد^{۱۲} ، بلکه بفضل خدای

۱- ق : (می) ندارد ۲- س ، ت ، ق : ندارد ۳- س : زاهد .

۴، ۴- این قسمت از نسخه «ق» افتاده است ، بجای آن : هر که را زهد بداده اند او ...

۵- ت : آن ۶- ت : انس الثائبین . ۷، ۷- ت : گفته آمده است . ق ، س :

یاد کرده آمده است . ۸، ۸- از نسخه «ق» افتاده است . ۹- س : ستارگان ۱۰- ت :

فتنه های ۱۱- س : از برکت ۱۲، ۱۲- س : و این به بسیاری علم و عبادت نباشد .

عزوجل، و بدوستی^۱ او، و حلاوت ایمان، و سنت و جماعت و حلاوت ذکر خدای تعالی^۲ باشد، چنان که خبر بدان^۳ ناطق است: ^۴ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ^۵ يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ، أَمَا مِنْهُمْ وَ هُمْ مِنِّي، وَ إِنَّ عَائِدَتَهُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ. قِيلَ: فَبَلِّغْ لَهُمْ عِلْمَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ؛ لِيَسْأَلُوا بِكَثِيرٍ الْعِلْمِ، وَ لَيْسَ عِنْدَهُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ كَثِيرٌ، يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ عَلَى كِبَرِ سِنِيهِمْ وَ يَتَعَلَّمُونَ بِالْحَيْلَةِ مِنْ حَلَاوَةِ الْقُرْآنِ، وَ إِنَّ الْإِيمَانَ وَ السُّنَّةَ أَحَبَّتْ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْإِحْبَالِ الرَّوَاسِي؛ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ بِالْبُشْرَى، وَ يَرْضَى بِمَا هُمْ فِيهِ، وَ يَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي زُمَرَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ يَرْزُقُ الْإِمْبَاءَ بِهِمْ، وَ يَرْفَعُ الْبَلَاءَ بِهِمْ.

پارسی خبر چنین باشد که رسول علیه السلام گفت^۵: بیرون آیند در آخر الزمان گروهی، که^۶ ایشان از منند و من از ایشان^۸، و بدوستی که عامه ایشان اولیای خدای عزوجل باشند. گفتند: یا رسول الله، هیچ نشانی باشد ایشان را؟ گفت: باشد؛ نه علم بسیار باشد ایشان را، و نه نیز^۹ قرآن دانند. بیاموزند قرآن^{۱۰} را بزرگی یعنی^{۱۱} پیر آموز باشند، و کتاب خدای عزوجل می آموزند بحیله، از بس حلاوت که ایشان را^{۱۲} در قرآن خواندن باشد^{۱۳}، و ایمان و سنت در دلها ایشان چنان بود^{۱۴} که کوههای بیخ آور سرافراشته؛ خدای عزوجل برانگیزد^{۱۵} ایشان را بشارت، و بفرستد^{۱۶} بمردمان ایشان را بشارت دادن^{۱۷}، و بهره ایشان در آن باشند خدای تعالی بدان از ایشان خشنود باشد، و روز

۱- ت: دوستی ۲- ق، س: عزوجل ۳- ت: بر آن .

۴- ق: رسول الله ص ع س . س: قَالَ النَّبِيُّ ص ع س .

۵- س، ت، ق: می گوید ۶- ق: آید ۷- ت: ندارد ۸- ق، ت:

از ایشانم ۹- ت: ندارد ۱۰- در نسخهٔ اساس «و قرآن» (و) حذف شد .

۱۱- ت، ق، س: یعنی . نسخهٔ اساس: بعضی . (تصحیح شد) ۱۲، ۱۳- ق: باشد از

قرآن خواندن . ت: باشد در قرآن خواندن . ۱۳- س، ت: باشد . ق: ثابت

باشد ۱۴- ق، س: برانگیزاند ۱۵، ۱۶- ق: ایشان را بشارت دادن بمردمان

قیامت^۱ ایشان را برانگیزد^۱ در زمره پیغامبران^۲،^۳ و بندگان را روزی دهد^۳ بسبب ایشان،^۴ و بلاها از میان خلق بردارد^۴ بسبب ایشان.

۵ قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ۵: إِنَّ جُدَاءَ أُمَّتِي لَمُيَدَّخِلُوا الْجَنَّةَ بِكَثْرَةِ صَلَوَةٍ وَأَصْيَامٍ وَ لَمَّا دَخَلُوا بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَ سَخَاوَةِ النَّفْسِ وَ الرَّحْمَةِ بِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ . پارسى خبر چنین باشد ، که رسول علیه السلام^۶ می گوید :

بدرستی^۷ که ابدالان امت من در^۸ بهشت شوند ، نه بسیاری نماز و روزه ، بلکه بهشت^۹ شوند ، برحمت خدای عزوجل ، و بجوانمردی که درتن ایشان نهاده باشد^{۱۰} ، و^{۱۱} برحمت و شفقتی^{۱۱} که ایشان را باشد بر خلق خدای عزوجل ، خاصه بر مسلمانان .^{۱۲} وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۱۲: إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا ذَكَرَ اللَّهُ بِرُؤْيَيْهِمْ ، وَ هُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ : الَّذِينَ لِأَخْوَفِ عَلَيْهِمْ وَ لَأَهْمَ يَحْزَنُونَ . پارسى خبر چنین باشد که رسول علیه السلام می گوید^{۱۳} : بدرستی که مرخدای را عزوجل بندگانند ، که^{۱۴} چون کسی ایشان را^{۱۴} ببندد^{۱۵} ،^{۱۶} خدای را عزوجل یاد آید^{۱۶} بدیدار ایشان ، و ایشانند اولیاء خدای عزوجل ، آن^{۱۷} کسانی که حق تعالی ایشان را می گوید : نیست بر ایشان بیمی و اندوهی از روز قیامت ، و نه از هیچ نوع^{۱۸} دیگر .^{۱۹} وَقَالَ ۱۹ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا عِبَادُ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ التَّزُّهِدِ . گفت ، هیچکس عبادتی نکند خدای را عزوجل فاضلتر^{۲۰} از آن که در دنیا زاهد شود .

۲۱ زهد در دنیا کار بزرگ است و سخت ممدوح^{۲۱} ؛ و همچنان که دوستی

۱ ، ۱- ق : برانگیزاند ایشان را . س : ایشان را برانگیزاند

۲- ق : پیغمبران ۳، ۳- ق : و روزی داده شوند بندگان

۴، ۴- ق : و برداشته شود بلاها ۵، ۵- ت ، ق ، س : قال رسول الله ص ع س

۶- س : ص ع س ۷- ت : ندارد . ق : بدرستی و راستی ۸- از نسخه

دق ، افتاده ۹- ت ، س : در بهشت ۱۰- ت ، س : باشند ۱۱، ۱۱- ق ،

س : برحمت و شفقت ۱۲، ۱۲- ق : رسول الله ص ع س . س : قال النبي ص ع س

۱۳- ت ، ق : گفت ۱۴، ۱۴- ق : چون ایشان را کسی ۱۵- ق ، س : ببیند

۱۶، ۱۶- ق : خدای تعالی را یاد کند . ت : خدای را یاد آید . ۱۷- ق : ندارد

۱۸- ق : نوعی . س : چیز ۱۹- ت : قال النبي . س : قال النبي ص ع س .

۲۰- ت : بهتر ۲۱، ۲۱- ق : زهد کاری سخت بزرگ است و ممدوح است .

دنیا بغایت مذموم است ، زهد نیز بغایت ^۱ ممدوح است . و هر که او را این سه ^۲ مقام در زهد حاصل ^۳ آمد ، بعد از پیغامبران ^۴ هیچکس دیگر ^۵ بفضل و درجه وی نرسد ^۶ ، زیرا که همه چیزها او را جمع باشد ؛ چون این سه مقام او را جمع آمد ، مرد ^۷ مزد ^۸ و درجه ابدالان و صدیقان یابد ، که همه را از وی نفع باشد ، و هیچ ضرر نباشد . و آفتابی گردد که بر هر که تا بد بر رنگ خویش گرداند ، و بحری گردد که مردار او همه ^۹ حلال گردد و جانوران او همه از عجایب باشند ^{۱۰} ؛ ظاهر او همچون ^{۱۱} باطن او ، و باطن او همچون ^{۱۲} ظاهر او ، و همه پر در قیمتی باشد . اما ^{۱۳} کرانه آن ^{۱۴} هولناک باشد ، آنجا منزل نباید کرد که در خون خویش سعی کرده باشی ؛ و آب آن از گزاف نباید خورد ، و در آن تصرف نباید کرد ، و ایمن نباید بود ، و بی زورق و کشتی در وی نباید گشت ^{۱۵} . و اگر لابد بدریا ^{۱۶} گذر ^{۱۷} باید کرد ^{۱۸} ، ^{۱۹} بی ملاح راه دان ^{۲۰} راه بر ^{۲۱} نباید رفت ، و با راستی ^{۲۲} و ^{۲۳} صدقه و دعا و زاری ^{۲۴} باید رفت ، تا بود ^{۲۵} که هلاک نشوی ^{۲۶} و سلامت بگذری . و با این ^{۲۷} همه کم کسی باشد ^{۲۸} که در دریا رود و بجای خود ^{۲۹} بماند ، یا طبعش نگردد ، یا رنگش نگردد ، بهمه حال اثری ^{۳۰} بروی پیدا آید ^{۳۱} ؛ مگر کسی باشد ^{۳۲} که بسیار در دریا رسیده باشد ^{۳۳} ، و بر آن خو کرده ^{۳۴} ، آنگاه او را کم زیان دارد .

برادران و فرزندان ^{۳۵} من بدانید که مقصود ما از این فصل آن بود که

- ۱- ت : ندارد . ۲- ت : (سه) ندارد ۳- ق : بحاصل ۴- ت ، ق : پیغامبران
- ۵- ق ، س : ندارد ۶- س ، ت ، ق : نباشد ۷-۷ ، ت ، س : مرد . ق :
- مزد ۸- ق : همچو ۹- ق ، ت : باشد ۱۰-۱۱۹۱۰- ق : همچو
- ۱۲- ق : (اما) ندارد ۱۳- ق : او ۱۴- س ، ت ، ق : رفت
- ۱۵- ت ، ق : بر دریا ۱۶-۱۶ ، ق : می گذر باید کرد . س : گذر می باید کرد
- ۱۷ ، ۱۷- ت ، ق : بی ملاح کاردان . س : بی ملاحی کاردانی . ۱۸- س ، ت ، ق : (بر)
- ندارد ۱۹ ، ۱۹- ت : صدقه و دعا و تضرع . ق : و دعا و تضرع . س : و صدقه و دعا و تضرع
- ۲۰ ، ۲۰- س ، ت : ندارد ۲۱- س ، ت ، ق : با این . در نسخه اساس : با این
- ۲۲- ق : بود ۲۳- س ، ت ، ق : خویش ۲۴ ، ۲۴- ت : بر او پیدا گردد .
- ۲۵ ، ۲۵- ت : که بسیار دریا دیده . س : که نیز دریا دیده باشد ۲۶- ت : کرده باشد
- ۲۷- س ، ت ، ق : عزیزان .

هر نادانی و ناپیراسته‌ای سخنی چند بیاموختند ، و در راه^۱ خدای عزوجل دکانها بر ساختند، که نه از خدای^۲ خبر دارند^۳ و نه از کار خدای^۳؛ و هر جا که از این نو تائبی ، نیازمندی^۴ ، قصد راه خدای کند ، از آن چند دیو برده بیایند و به پیری^۵ او بنشینند . یکی را قطب^۶ نام کنند ،^۷ و یکی را خورشید، و یکی راماه^۷، که از ظلمت ایشان همه راه خدای تارک گردد، و همه راهروندگان از راه خدای سیر گردند. بگراف^۸ چنین قوم در راه اولیای خدای ننگرید که آنگاه زیان کنید . این همه که شما^۹ می بینید که قومی می کنند ، آن همه از نادانی و بی خبری می کنند ، و بفرمان شیطان می کنند .

کسی که چندان بلعجبی^{۱۰} بکند ، و چندان سخنان سیم اندود بتواند^{۱۱} گفت ، و دو رکعت نماز نتواند^{۱۲} کرد ، و الحمد راست بر^{۱۳} نتواند خواند ، و در خانه خویش^{۱۴} نداند که چون می باید زیست ، چندان ژاژ تواند خایید و^{۱۵} پای از زبر یک دینار در نتواند نهاد^{۱۵} . این^{۱۶} که او را متابعت کند ، هزار بار از او^{۱۷} احمقتر باشد و غافلتر^{۱۷} . اکنون این فصل نیکو بشنو، این همه که گفته آمد مقصود اینجا خواهد بود .

فصل

بدانید^{۱۸} برادران و عزیزان ، و فرزندان من^{۱۸} ، که راه خدای^{۱۹} را عزوجل نشانها است^{۱۹} که لابد آن بیاید دانست^{۲۰} ، تا راه خدای

-
- ۱- ت : اولیای خدای ۲- ت : خدا . س : خدای عزوجل ۳- ۳- س : و نه در کار خدای بر هیچ چیزی اند ۴- س : ندارد ۵- ق : پیشوائی .
 ۶- س ، ت ، ق : قطبی ۷- ۷- ت ، س : یکی را خورشیدی و یکی راماهی . ق : یکی خورشیدی و یکی ماهی ۸- ت ، س ، و نسخه اساس : نگر از چنین ... ق : بگراف . (نسخه اساس از روی نسخه د ق ، تصحیح شد) . ۹- ق : ندارد
 ۱۰- ت ، ق : بوالعجبی ۱۱ و ۱۲- س : نداند ۱۳- ق : (بر) ندارد
 ۱۴- ق : خود ۱۵ ، ۱۵- س : پای از سر یک دینار زر در نتواند نهاد
 ۱۶- س ، ت : این کس که ۱۷ ، ۱۷- س : از او احمقتر است و غافلتر است .
 ۱۸ ، ۱۸- ق : ای برادران و عزیزان و فرزندان من . ت : ای برادران و فرزندان و عزیزان من . س : ای برادران و عزیزان و دوستان ۱۹ ، ۱۹- ق : خدای عزوجل را نشانها است ۲۰- ق : ندارد .

تعالی درست آید . اگر کسی را می‌خواهی^۱ که بدانی تا در راه خدای تعالی درست هست^۲ یا نی^۳، [آن نشانها از وی طلب کن ، اگر بازبایی^۴] آنگاه مرد در راه خدای درست است ،^۵ و اگر خودخواهی رفت^۵ در راه خدای^۶، خوبستن را مدهانت کردن از عقل نباشد ، هم این نشانها^۷ از خود بازجوی ، اگر باز بایی درخود ، خنک ترا و خنک آن را که با تو صحبت دارد . اکنون گوش دار :

اول باری چنان باید که خدای را^۸ برای خدای پرستی^۸ باخلاص و صفاوت ، چنان که در کاری که می‌کنی هیچ^۹ ربا نباشد ؛ زیرا که هر چه اندر آن ربا باشد خدای عزوجل^{۱۰} نپذیرد ، چنان که خبر بدان ناطق است :
 قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : أَنَا أَعْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشَّرِكِ ؛ فَمَنْ عَمِلَ لِي عَمَلًا ، وَ أَشْرَكَ فِيهِ غَيْرِي ، فَأَنَا مِنْهُ جَرِيءٌ وَ هُوَ لِي مِنَ الشَّرِكِ . پارسی
 خبر چنین باشد ، که رسول علیه السلام گفت :^{۱۱} خدای عزوجل گفت :^{۱۱}
 من بی‌نیازترین شریکانم از کارهائ^{۱۲} بانبازی ؛ پس^{۱۲} هر که کاری کند مرا از کارهائ من ، که او در آن انباز کند^{۱۳} کسی را بمن^{۱۳} ، من از آن کار بیزارم و آن کار آن شریک راست . پس چون حق سبحانه و تعالی از کار بانبازی بیزار است ، در کار وی شریک شرط نیست .

دیگر ، چون کار باخلاص کردی ، چنان باید که آن کار^{۱۴} بفرمان خدای و رسول خدای^{۱۵} باشد ، نه بفرمان دیو و دیو مردم ، و از هر چه ترا^{۱۶} نهی کرده اند^{۱۷} از آن باز ایستی^{۱۸} تا از آن قوم باشی که می‌گویند: إِنَّ

۱، ۱- ت : تا بدانی که در راه خدا ۲- ق : آید ۳- ق ، ت : یانه

۴، ۴- ق : آن نشانها از وی طلب می‌کن اگر بازبایی آنگاه بدان که مرد ... ت ، س : آن نشانها از وی طلب کن اگر باز بایی آنگاه مرد ... (از نسخه اساس این مطلب افتاده است، از نسخه دیگر نقل و بان افزوده شد) ۵، ۵- ت : و اگر خواهی خود رفت.

۶- ق : خدای تعالی . س : خدای عزوجل ۷- ق : نشانها را ۸، ۸- ت : براستی پرستی ۹- ق : در آن هیچ ۱۰- ت : تبارک و تعالی

۱۱، ۱۱- ت : که حق تعالی می‌فرماید . ق : خدای عزوجل می‌گویند . س : که خدای عزوجل فرماید ۱۲، ۱۲- از نسخه « ق » افتاده است . ۱۳، ۱۳- ت :

کسی دیگر را بمن . ق : کسی دیگر با من . س : کسی دیگر را با من . ۱۴- ت : ندارد ۱۵- ت ، س ، ق : ندارد ۱۶- ت : ترا از آن ۱۷- ق :

کرده است . ۱۸- ت ، ق : پرهیز کنی

الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ . فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ . و هر نیکوئی که خدای عزوجل وعده کرده است^۱ بندگان خود را، همه متقیان را وعده کرده است^۱، نه نابکاران را و هر جائیان^۲ را؛ زیرا که هر که او با همه کسی^۳ نشیند، و در^۴ هر جوی آب خورد، هر گز احوال او راست و پیراسته نباشد، و متقی و مهتدی^۵ نباشد. دیگر، چنان^۶ باید که بهر^۷ کس که نشینی بیدی او اقتدا نکنی، ببنیکی^۸ او اقتدا کنی؛ و هیچکس نباشد که در وی نیک و بد نباشد، و مهتر علیه السلام^۹ می فرماید^{۱۰} که: خَدْمًا صَفَا وَدَعَّ مَا كَدَرَ .

و دیگر، از دنیا و کار دنیا [و طلب دنیا^{۱۱}] بدون^{۱۲} قناعت کنی^{۱۳}، و در کار دین بمرتفع گرائی^{۱۴} و بدون قناعت نکنی^{۱۵}. و دیگر، با مردمان خلق نیک برزی^{۱۶}، و معاملت چنان کنی^{۱۷} که اگر ایشان با تو کنند روا داری. دیگر^{۱۸}، چون در دل خود دوستی دنیا و مدح و ثنای خلق می بینی، زنهار که در جوال غرور و پندار^{۱۹} خود نشوی، که هم بر آن بمانی، و هر گز^{۲۰} بهیچ مقام از مقامات راه دین، و اولیاء خدای تعالی نرسی^{۲۰}. دیگر، گفتار زبان با عزم دل راست باید کرد؛ زیرا که^{۲۱} اگر^{۲۲} این دو راست نباشد، هیچ کار راست نیاید^{۲۳}.

- ۱-۱ ق: پرهیز گاران را وعده کرده است. س: این مطلب را ندارد.
 ۲- ق، س: هر جائیان. «ت» و نسخه^۱ اساس «هر خائنان». ممکن است بنظر برسد که در اصل «مر خائنان» بوده است اما با توجه بمطلب بعد: (زیرا که هر که او با همه کسی نشیند، و از هر جوی آب خورد) هر جائیان صحیح تر و مناسب تر بنظر می رسد. ۳- ت، س: هر کسی. ق: همه کس. ۴- ت، ق، س: از. ۵- ت، ق، س: ندارد. در نسخه^۱ اساس: «معتدی!» تصحیح قیاسی بصورت: «مهتدی». ۶- ق: ندارد. ۷- س، ت، ق: با هر که. ۸- ق: بنیکوئی. ۹- س: ص ع س. ۱۰- ت، ق، س: می گوید «از این جا مطلب در دو نسخه^۱ «ت» و «ق» قریب سیزده سطر مقدم و مؤخر کتابت شده است». ۱۱- این دو کلمه (طلب دنیا) از نسخه^۱ اساس افتاده است، از نسخ دیگر بآن افزوده شد. ۱۲- ت: بدونان. ۱۳، ۱۴، ۱۵- س: کنند، گرایند، نکنند. ۱۶- س: برزند. ت: بورزی. ۱۷- س: کنند. ۱۸- ق: ندارد. ۱۹- س، ق، ت: پنداشت. ۲۰، ۲۰- س: بهیچ مقام نرسی از مقامات راه دین و دوستان خدای عزوجل. ق، ت: بهیچ مقام از مقامات راه دین و دوستان خدای عزوجل نرسی. ۲۱- ق: زیرا که ۲۲- س، ت، ق: چون. ۲۳- ت، ق، س: نباشد.

دیگر ، دست و پای و فرج و شکم و حلق و چشم و گوش از ناشایستها ^۱ نگاه باید داشت ، که هر یکی را در بست که ^۲ فتنه از این درها در آید ^۲ ، و بدار الملك شود ، ^۳ و دار الملك را برهم زند و مشوش گرداند ^۳ . و دار الملك ، دل اولیای خدای تعالی است ^۴ ، چنان که می فرماید : ^۵ قُلُوبُ الْأَحْبَابِ دَارُ مُلْكِي . اگر چه این اندامها ^۶ بهر جای می روند ، چون دل بجای باشد تدارك توان کرد ، اما چون ^۷ دل بجای نباشد ^۷ ، هیچ فایده ندهد ، چنان که خبر بدان ناطق است : قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنَّ فِي الْجَسَدِ لَمَضْغَةً ؛ إِذَا صَلَحَتْ ، صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ ، وَإِذَا فَسَدَتْ ، فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ ، الْأَوْهَى الْقَلْبُ . پارسی خبر چنین باشد ، که رسول علیه السلام ^۸ می فرماید ^۹ : بدرستی که در تن هر کسی پاره گوشت است ؛ که چون آن پاره گوشت بصلاح باشد ، هفت اندام ^{۱۰} بصلاح باشد ، و چون آن پاره گوشت بصلاح نباشد ، همه تن تباه باشد ، و آن پاره گوشت دل است و پاسبانی دل فریضه است ؛ زیرا که دل نظاره گاه حق است ، و نظاره گاه حق را از خاشاك و سواس خالی باید داشت ، ^{۱۱} تا حرمت نظاره گاه داشته باشی ^{۱۱} .

قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : ^{۱۲} إِنَّ لِيهِ أَوَاخِي ^{۱۲} ؛ وَأَحَبُّ آخِيَتِهِ اللهُ إِلَيْهِ مَا رَقَّ مِنْهَا وَصَفَا ، وَآخِيَتُهُ اللهُ فِي الْأَرْضِ قُلُوبُ عِبَادِهِ الصَّالِحِينَ .

- ۱- س : ناشایستها . ۲، ۲- س : که فتنه در آید از این درها . ۳، ۳- س : و دار الملك را بهم بر آرد و مشوش گرداند . ق : مطلب از این نسخه افتاده است .
 ۴، ۴- س ، ق : و دار الملك در دنیا دل اولیای اوست . ۵، ۵- ق : قلوب احبابی دار الملك . س : قلوب احبابی دارملکی . ۶- س ، ت : همه اندامها .
 در نسخه « ق » بجای آن ، « همه راهها » بغلط کتابت شده است . ۷، ۷- س : چون دل تباه شد . ت : چون دل تباه شود ۸- س : ص ع س . (نسخه « ق » در قسمت اول این حدیث یعنی تا « صلح الجسد » پایان می یابد) . ۹- در نسخه « ت » بجای ترجمه این خبر پارسی ، مطلبی از جای دیگر نقل شده است .
 ۱۰- س : اندام او . ۱۱، ۱۱- در نسخه های « د س » و « د ت » چنین است : (تا حرمت نظاره گر نگاه داشته باشی) . ۱۲، ۱۲- این قسمت از حدیث از نسخه « د س » افتاده است .

پارسی خبر چنین باشد که رسول^۱ علیه السلام گفت^۱ : بدرستی که مرخدای را عزوجل^۲ آینه^۲ هاست و دوستر آینه بدو آن است که تنکتر و صافتر باشد، و آینه حق تعالی^۳ در روی زمین دلهای^۴ دوستان اوست که ایشان مصلحان باشند. دلهای ایشان بنزدیک^۵ خدای عزوجل قدری و منزلتی تمام دارد و^۶ آن صفاوت و رقت^۷ از آن باشد که در آن دل نه حسد باشد، و نه حقد^۸، و نه حب^۹ دنیا، و نه حب^{۱۰} خلق، و نه فضول، و نه امل، و نه حرص^{۱۱}، و نه طلب جاه؛ در این همه زاهد باشد. و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: **مَا عِبِدَ اللهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ اِتْرَاهِدٍ فِي الدُّنْيَا**. [۱۲] پارسی خبر چنین باشد که رسول صلی الله علیه وسلم می گوید: هیچکس را خدای عزوجل عبادت نکند فاضلتر از آن که در دنیا زاهد شود [۱۲] و لابد چنین باشد، چنان که^{۱۳} رسول علیه السلام می فرماید^{۱۳}: **رَأْسُ كُلِّ طَاعَةٍ اَلْحُبُّ فِي اللهِ، وَ اَلْبُغْضُ فِي اللهِ**.

و^{۱۴} دنیا دشمن خداست^{۱۵}؛^{۱۶} هر که با دشمن کسی دوستی کند، دوستی آن کس راست نیاید^{۱۶}. پس بهمه حال هر که دعوی دوستی خدای تعالی^{۱۷} کند^{۱۸} باید که، هر چه حق تعالی دشمن دارد او دشمن دارد، و هر چه او دوست دارد آن کس هم^{۱۹} دوست دارد. و مردمان در مثل چنین^{۲۰} گویند^{۲۱}:

[بیت]

هر که بادشمن من دوستی آغاز کند در وحشت که فرا بسته بود باز کند^{۲۲}
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم^{۲۲}: **اِزْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُحِبَّكَ اللهُ؛**

- ۱- س: صلی الله علیه می گوید. ۲- این کلمه در نسخه اساس و نسخه های دیگر بلفظ بصورت «آینه» کتابت شده بود. ۳- س: عزوجل. ۴- ت، س: دل. ۵- س: بنزد. ۶- ت: (و) ندارد. ۷- ت: دقت. در نسخه «س» حرف اول کلمه افتاده بصورت «قت». ۸- ت، س: کینه. ۹- ت، س: دوستی. ۱۰- ت: دوستی خلق. س: حرص و نه دوستی خلق. ۱۱- س: ندارد. ۱۲، ۱۲- در نسخه اساس ترجمه فارسی این خبر افتاده است، از نسخ دیگر افزوده شد. ۱۳، ۱۳- س: صلی الله علیه و سلم می گوید. ۱۴- ق: (و) ندارد. ۱۵- ت، س: خداست. ۱۶، ۱۶- ت، س: و هرگز با دوستی دشمن کسی، دوستی آن کس راست نیاید. ۱۷- س: عزوجل. ۱۸- ت: می کند. ۱۹- ت: ندارد. ۲۰- س: ندارد. ۲۱- در نسخه های «ت» و «س» قبل از شعر، کلمه «بیت» اضافه بر نسخه اساس دارد. ۲۲، ۲۲- ت: قال النبی علیه السلام. س: قال النبی ص ع س.

وَأَزْهَدُ فِيمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ ، يُحِبُّكَ النَّاسُ . پارسی خبر چنین باشد که رسول علیه السلام ^۱ گفت: ^۲ زاهد شو ^۳ در دنیا تا خدای ^۴ ترا دوست دارد ، و زاهد گردد در ^۵ آنچه در دست مردمان است تا مردمان ^۶ ترا دوست دارند . و ^۷ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : ^۸ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا ، جَعَلَ فِيهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ : ^۹ فِقْهًا فِي الدِّينِ ، وَ زُهْدًا فِي الدُّنْيَا ، وَ بَصَرَهُ بِعِيُوبِهِ . پارسی خبر چنین باشد ^{۱۰} که ^{۱۱} رسول علیه السلام گفت ^{۱۲} : هر آنگاه ^{۱۳} که ^{۱۴} خدای عزوجل ببنده ای خیری ^{۱۵} خواهد ، سه چیز او را بدهد : ^{۱۶} فقه ^{۱۷} در دین ، و زهد در دنیا ، و بینا گرداند او را بعیب او .

و یقین می باید دانست ^{۱۸} که اصل ^{۱۹} همه خیرات ^{۲۰} ، و طاعات ، و کرامت ، و صفات ، و علم نافع ، و حکمت ، و سعادت ، در زهد دنیا بسته است . و هر که خدای را عزوجل بچاشت و شام ^{۲۱} باور داشت ، این همه از وی باور داشت ، و هر که بچاشت و شام ^{۲۲} باور نداشت ، نگر که او ^{۲۳} را بهیچ چیز باور نداری که همه باد است و غرور . قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ^{۲۴} مَا مِنْ عَبْدٍ زَهَّدَ فِي الدُّنْيَا ، إِلَّا أَحَبَّتْ اللَّهُ الْحِمْمَةَ فِي قَلْبِهِ ، وَ أَحْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ ، وَ بَصَرَهُ بِعِيُوبِ الدُّنْيَا وَ دَوَائِبِهَا ، وَ أَخْرَجَ مِنْهَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ . پارسی خبر چنین باشد که رسول علیه السلام ^{۲۵} گفت ^{۲۶} : هیچ بنده ای نیست از بندگان خدای عزوجل ^{۲۷} که در دنیا زاهد شود ، که نه خدای عزوجل حکمت

- ۱- س : ص ع س . ۲- س : می گوید . ۳- س : گرد . ۴- ت :
 س : خدای عزوجل . ۵- ت : از . ۶- س : ندارد . ۷، ۸- ت :
 قَالَ النَّبِيُّ ع . س : قَالَ النَّبِيُّ ص ع س . ۸- س : افتاده . ۹، ۱۰- س : ت :
 رسول ص ع می گوید . ۱۰- ت : هر گاه . ۱۱- ت : (که) ندارد .
 ۱۲- س : چیزی . ۱۳- س : قبل از کلمه «فقه» اول ، اضافه دارد .
 ۱۴- س : داشت . ۱۵- نسخه اساس : اهل . سایر نسخ «اصل» ، تصحیح شد .
 ۱۶- س : چیزها و خیرات . ۱۷، ۱۸- این مطلب از نسخه «س» افتاده
 است . ۱۹- ت : که وی را . س : وی را . ۱۹- ت ، س : ص ع س .
 ۲۰- س : ص ع . ۲۱- ت ، س : می گوید . ۲۲- ت : تعالی .

در دل او برویاند و آن را برزفان^۱ وی^۲ می‌راند و او را بینا گرداند بعیب دنیا، و درد آن را و داروی^۳ آن را بوی^۴ نماید، و او را از آن^۵ میان^۶ بیرون آرد، و می‌برد تا بیهشت. ای دوستان^۷ ما بنگرید بدین روزی چند که در دنیا می‌باشید، بدین سبزه^۸ او غره مشوید، که او^۸ چون من و تو^۸ بسیاری^۹ بیاد^{۱۰} داده است و خواهد داد. شعر^{۱۱}:

ای دل بچه زهره خواستی یاری را
کو چون تو بیاد داده بسیاری را^{۱۲}
رعنائیهای دنیا^{۱۳} و اسباب دنیا که ما بر ساخته‌ایم، و کار خدای^{۱۴} بردام بسته‌ایم که ما از^{۱۵} دوستان خدائیم، این^{۱۶} همه برخلاف قول خدای^{۱۷} است، و^{۱۸} هر چه موافق قول خدای و رسول خدای^{۱۹} نباشد، آن^{۲۰} نه راه باشد، چنان که خبر بدان^{۲۱} ناطق است: ^{۲۲} قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ^{۲۲} إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا بَدَعَتْ إِلَيْهِ مَلَكًا، فَقَالَ: ظَاهِرٌ عَلَيْهِ دَعْمَتِي؛ فَإِنِّي أَبْغَضُهُ، وَأَبْغَضُ صَوْقَهُ، وَأَبْغَضُ أَنْ يَسْأَلَنِي وَيَدْعُونِي. وَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا بَدَعَتْ إِلَيْهِ مَلَكًا، فَقَالَ: تَابِعْ عَلَيْهِ الْمُصِيبَاتِ؛ فَإِنِّي أَحِبُّهُ، وَأَحِبُّ صَوْقَهُ، وَأَحِبُّ أَنْ يَسْأَلَنِي وَيَدْعُونِي. پارسى خبر چنین باشد، که رسول علیه السلام^{۲۳} گفت^{۲۴}:
^{۲۵} بدرستی که خدای تعالی چون^{۲۵} بنده ای را دشمن گیرد^{۲۶}،
بفرستد بسوی او فرشته‌ای را^{۲۷} و گوید که نعمت من بر این بنده^{۲۸}
ظاهر گردان، و هر چه می‌خواهد بدو می‌دهد، که من او را دشمن دارم^{۲۹}.

۱- ت: برزبان. س: به زفان. ۲- س: او. ۳- ت: دوی.

۴- ت، س: بدو. ۵- ت: (آن) ندارد. ۶- س: ندارد.

۷- ت، س: دوستان و عزیزان. ۸، ۸- ت، س: چون من و چون تو.

۹- ت: بسیار. ۱۰- ت: بر باد. در نسخه «س» از این کلمه تا آغاز شعر

نامفهوم است. ۱۱- ت، س: بیت. ۱۲- مصرع دوم بیت در نسخه

«ت» چنین است: «کو داده بیاد چون تو بسیاری را». ۱۳- ت، س:

ندارد. ۱۴- س: خدای عزوجل. ۱۵- س: (از) ندارد.

۱۶- س: و این. ۱۷- ت: خدا و رسول است. س: خداست.

۱۸- س: (و) ندارد. ۱۹- ت، س: ندارد. ۲۰- ت: (آن) ندارد.

۲۱- ت: بر آن. ۲۲، ۲۲- س: قال النبی ص ع س. ت: قال النبی ع.

۲۳- س: ص ع س. ۲۴- ت، س: می‌گوید. ۲۵، ۲۵- بدرستی که

چون خدای عزوجل. س: که خدای عزوجل. ۲۶- س: ندارد.

۲۷- ت: (را) ندارد. ۲۸- ت: بنده من. ۲۹- س: می‌دارم.

۱ و دشمن می‌دارم که ۱ او از من چیزی خواهد ؛ و چون خدای عز و جل بنده‌ای را ۲ دوست دارد فرشته‌ای را بدو فرستد ۳ ، که پیوسته کن بر این بنده من بلاهای من ۴ متواتر ، تا او بمن می‌نالد و مرا می‌خواند ، که من ۵ او را و خواندن او را دوست می‌دارم ۶ ، و دوست می‌دارم که او از من چیزی خواهد ۷ . و ۸ قال النبی علیه السلام ۸ : إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ ، وَ إِذَا أَحَبَّهُ الْحَبَّ الْبَالِغَ اِقْتَنَاهُ ؛ قَبِيلَ يَارَسُولَ اللَّهِ وَمَا اِقْتَنَاهُ ؟ قَالَ : لِأَيْتْرُكَ لَهُ مَالًا وَلَا وَلَدًا . پارسی خبر چنین باشد ، که رسول ۹ علیه السلام گفت ۹ که ۱۰ چون خدای تعالی ۱۱ بنده‌ای را ۱۲ دوست دارد ، ۱۳ ببلاها او را مبتلا کند ۱۳ ، و ۱۴ چون آن دوستی بحد کمال رسد و بالغ گردد اقتناء ۱۵ کند او ۱۶ را ؛ گفتند یارسول الله اقتناء ۱۷ چه باشد ؟ گفت آنکه ۱۸ : او را نه مال ماند ، و نه فرزند . نشان دوستی حقیقی این است که گفته آمد ؛ اگر ۱۹ کسی را که ۲۰ در کوی توبه آمد یکتا ۲۱ نان زیان شود ، از این صد مدعی بینی بیایند ۲۲ که : ۲۳ این سیلی بدل قفای فلان است که می‌خوری ۲۳ ، و دیگری گوید ۲۴ : این قفای بهمان ۲۵ است که می‌خوری . چون راه روندگان چنین شدند ، و راهبری با چنین قوم افتاد ، لا جرم برسیرت ۲۶ و بر ۲۷ طریقت این قوم و بر نشست و خاست و وقت و حال و احوالهای ایشان پیدا آمد . از این صد هزار حال محال در حلقه درویشان ۲۸ بیک جو نخرند ،

- ۱۱- ت ، س : ندارد . ۱۲- س : « را » ندارد . ۱۳- س : بفرستد .
 ۱۴- ت ، س : ندارد . ۱۵- س : ندارد . ۱۶- ت ، س : « می » ندارد .
 ۱۷- ت ، س : این جمله را ندارد . ۱۸- ت ، س : قال رسول الله ص ع .
 ۱۹- س : می‌فرماید . ت : علیه السلام می‌گوید . ۲۰- س : « که » ندارد .
 ۲۱- ت ، س : عزوجل . ۲۲- س : « را » ندارد . ۲۳- ۱۳ ، ۱۳- ت ، س :
 او را ببلاها مبتلا کند . ۲۴- س ، ت : « و » ندارد . ۲۵- ت ، س ،
 نسخه اساس : اقتناء . بصورت « اقتناء » تصحیح شد . ۲۶- ت ، س : ندارد .
 ۲۷- ت ، س : مانند شماره ۱۵ . ۲۸- س : ندارد . ۲۹- ت ، س :
 اگر امروز . ۳۰- ت : « که » ندارد . ۳۱- در اساس : اگر یکتا . . .
 ۳۲- س : که بیایند . ۳۳- ۲۳ ، ۲۳- ت : که این سیلی فلان است . س : که سیلی
 فلان است که می‌خوری . نسخه اساس : این سیلی دل این قفای فلان است که می‌خوری
 (متن بصورت : « این سیلی بدل قفای فلان است که می‌خوری . » قیاساً تصحیح شد) .
 ۳۴- س : می‌اید . ۳۵- ت ، س : بهمان . اساس : همان ، تصحیح شد بصورت
 « بهمان » باستناد نسخه بدلها و بقرینه « فلان » در جمله سابق . ۳۶- س :
 برسیرت اولیاء . ۳۷- ت : « بر » ندارد . ۳۸- س : درویشان و محققان .

و چندان^۱ نمد تر در گردن ایشان زنند، و^۲ در قیامت زنجیر هاء^۳ آتشین در^۴ گردن ایشان^۵ افکنند.

می‌پندارند این قوم که این راه گذاشته است غلط کرده‌اند؛ ولیکن مرد^۶ کور، و کر، و مبرسم^۷ هیچ تمیز نتواند کرد در هیچ نوع: کر بهیچ نوع^۸ فرق نکند میان آواز خوش و ناخوش، و کور میان سیاه و سفید و سرخ و زرد^۹، و مبرسم میان^{۱۰} تلخ و شیرین و شور^{۱۱} تا^{۱۲} لاجرم کارها چنین کردند^{۱۳} که قفا از عطا باز ندانند^{۱۴}، و حلوا از الواء، و راه از بیراه^{۱۵}، و بهر^{۱۶} یکی چندان دعوی می‌کنند^{۱۷} که لاتسأل^{۱۸}. زینهار^{۱۹} ای دوستان و برادران و فرزندان^{۲۰} ما که قدم در راه ایمان درست دارید، و توبه باخلاص کنید، و در کار خدای تعالی^{۲۱} بقول هر کس^{۲۲} کار مکنید، و از^{۲۳} شریعت دست باز مدارید، و بقول خدای و رسول خدای^{۲۴} کار کنید تا زود بمنزل رسید، و در چاه حیرت^{۲۵} و زحیر نمانید^{۲۶}، و بقرائی هر نا اهلی^{۲۷} و بی علمی^{۲۸} فریفته مشوید. ^{۲۹} قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَكْثَرُ مُنَافِقِي هَذِهِ الْأُمَّةِ قَرَأُوهَا. ^{۳۰} رسول گفته^{۳۰}: بیشتر از امت من که منافق باشند، قرائان باشند. و قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ^{۳۱}: اِسْتَعْبِدُوا لِلَّهِ مِنْ جَبِّ الْخِزْيِ؛ قَبِيلَ دَا رَسُولِ اللَّهِ، وَمَا جَبُّ الْخِزْيِ؟ قَالَ وَاِدِ

- ۱- ت: چند. ۲- س: آن جا در قیامت. ۳- س: زداء (ظ: رداء).
- ۴- ت، س: بر. ۵- ت: ندارد. ۶- ت، س: مرد. نسخه اساس:
- مردی (باء بدل از کسره اضافه آمده است و بر طبق رسم الخط کتابت امروز حذف شد).
- ۷- در نسخه «ت» بقلط بصورت: «میترسم» نوشته شده. ۸- ت، س: حال.
- ۹- بعد از کلمه «زرد» در نسخه «س» عبارت: «فرق نتواند کرده» علاوه بر سایر نسخ نوشته شده. ۱۰- س: ندارد. ۱۱- مانند شماره ۹
- ۱۲- س: «تا» ندارد. ۱۳- ت: گردد. س: گردید. ۱۴- س:
- می‌ندانند. ۱۵- ت، س: بیراهی. ۱۶- س: هر. ۱۷- س:
- دارند. ۱۸- ت، س: لاتسأل. اساس: تسأل (تصحیح شد).
- ۱۹- ت: زینهار. ۲۰- ت: ای برادران و دوستان و فرزندان. س:
- برادران و عزیزان و دوستان. ۲۱- ت: ندارد. ۲۲- ت، س: هر کسی.
- ۲۳- س: از راه شریعت. ۲۴- ت، س: ندارد. ۲۵- ت: زحمت.
- ۲۶- ت، س: گرفتار نیائید. ۲۷- ت: نا اهل. ۲۸- س: بی علمی
- و بی معرفتی. ۲۹، ۲۹- س: قال النبى ص ع س. ۳۰، ۳۰- رسول ع
- می‌گوید. س: پارسی خبر چنین باشد که رسول گفت ص ع. ۳۱- س: ص ع س.

فِي جَهَنَّمَ أَعِدَّتْ لِلْفِرَاقِ الْمُرَاقِبِينَ . پارسی خبرچنین باشد ، که رسول
 علیه السلام^۱ گفت^۲ : بازداشت خواهید از خدای تعالی^۳ ، از آن چاه خواری ؛
 گفتند یارسول الله ، آن چاه خرابی چیست ؟ گفت وادی است در جهنم که^۴
 ساخته اند جای^۵ قرابان^۶ و مرثیان را ، که کار بروی وریای مردمان^۷ کنند ،
 و^۸ قرائی می کنند^۸ و خود را بقرائی بر خلق می بندند .

[آن^۹] کارهای آراسته ، و آن رسمهای نظام داده ،^{۱۰} همه کارهای
 دنیا است^{۱۰} نه از کار دین .^{۱۱} پیغامبر علیه السلام گفت^{۱۱} : اَنَا وَ اَنْعِيَاءُ اُمَّتِي
 بُرَاءَةٌ مِنَ التَّكْلِيفِ .^{۱۲} رسول گفت علیه السلام^{۱۲} : من و پرهیزگاران امت
 من^{۱۳} از همه تکلفها^{۱۳} بیزاریم . و قال^{۱۴} رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :
 لَتَأْتِيَنَّكُمْ مِنْ بَعْدِي دُنْيَا مَجَلَلَةٌ ؛ قَاتِلُوا اِيْمَانَكُمْ كَمَا قَاتَلُوا النَّارَ اَلْحَطْبَ .
 پارسی خبر چنین باشد که^{۱۵} رسول علیه السلام گفت^{۱۵} : زود بود که
 بیاید پس^{۱۶} مرگ من بشما ، دنیای^{۱۷} آراسته و در چشم شما بزرگ باشد^{۱۸} ؛
 و آن ایمان شما بخورد^{۱۹} ، چنان که آتش همزم را بخورد . اما این همه
 اخبار ، و آیات قرآن^{۲۰} ، و علم و تجربه ، بیان کردیم تا مگر نیازمندی^{۲۱}
 بر این راه برود ، و مقصود ما^{۲۲} حاصل گردد .

و بحقیقت می دانیم^{۲۳} که هر که را ابلیس از راه ببرد^{۲۴} است ، یکی
 باز نیاید و بر این^{۲۵} سخن خندد ؛ ولیکن آن نیز از^{۲۶} کفر ریزه های دیگر

- ۱- س : ص ع س . ۲- س ، ت : می گوید . ۳- ت ، س : عزوجل .
 ۴- س : (که) ندارد . ۵- ت ، س : ندارد . ۶- ت : قرآن .
 ۷- ت : ندارد . ۸- ۸ ، ۸ : ندارد . ۹- ت ، س : آن کارهای .
 نسخهٔ اساس : ندارد . ۱۰- ۱۰ ، ۱۰- ت ، س : از کار دنیا است .
 ۱۱- ۱۱- ت : پیغامبر گفت علیه السلام . س : پیغامبر ص ع م فرماید .
 ۱۲- ۱۲- ت : رسول ع می گوید . س : ندارد . ۱۳- ۱۳ ، ۱۳- ت : از تکلف .
 ۱۴- ۱۴- س : قال النبي ... ۱۵- ۱۵ ، ۱۵- ت : رسول ع می گوید . س : رسول ص ع س
 می گوید . ۱۶- ت : پس از . ۱۷- ت ، س : دنیاها . ۱۸- ۱۸- ت ،
 س : ندارد . ۱۹- ت : ندارد . ۲۰- س : ندارد . ۲۱- ت ، س :
 يك نیازمند . ۲۲- س : او . ۲۳- س : می دانم . ۲۴- ت : برده
 است . ۲۵- س : بدین . ۲۶- ت ، س : از آن .

است . قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : أَكْتَمَرُونَ آيَ أَهْلِ الْإِيمَانِ أَفْضَلُ إِيْمَانًا ؟ قَالُوا : أَلْمَلَأْتَهُ . قَالَ : هُمْ كَذَلِكَ ، بَلْ غَيْرَهُمْ ؛ قَالُوا : مَنْ هُمْ ؟ قَالَ : هُمْ أَقْوَامٌ يَأْتُونَ بَعْدِي ، هُمْ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ ، فَيُؤْمِنُونَ بِي ، وَ لَمْ يَرَوْنِي ، وَيَجِدُونَ الْوَرَقَ الْمَمْلُوقَ ، فَيَعْمَلُونَ بِمَا فِيهِ ، فَهُمْ أَفْضَلُ أَهْلِ الْإِيمَانِ إِيْمَانًا .^۱ رسول عليه السلام پرسید^۱ از یاران مهاجر و انصار، گفت : شما دانید تا از اهل ایمان ، ایمان کی^۲ فاضلتر است ؟ گفتند : ایمان فرشتگان ؛ گفت : این خود هست ، بجز از ایشان می گویم ؛ گفتند : ایشان که اند^۳ یا رسول الله ؟ گفت : ایشان گروهی اند که از پس^۴ ما بیایند ، هنوز در پشته^۵ پدرانند ، چون بیایند بما ایمان آرند و ما را نادیده باشند ، و بیایند کتاب خدای را^۶ ورق معلق که هر کس چیزی می گویند ایشان را ، و ایشان آن^۷ ورق را فرا گیرند و بدان کار کنند ؛ ایشانند که^۸ از اهل ایمان ، ایمان ایشان فاضلتر است .

اکنون برادران و دوستان و فرزندان من^۹ ؛ اگر خواهید^{۱۰} که از این زمره باشید^{۱۱} ، دست بقرآن و اخبار زنید ، و بدین کارها و گفتارهای نابکار، و بدین آهنهای سیم اندود ، غره مشوید^{۱۲} که آن را هیچ اصلی نباشد^{۱۳} ما از این بسیار تجربه کردیم ؛ بجز حسرت و ندامت حاصل نیامد^{۱۴} . در هر

۱-۱۰- س : پاری خبر چنین باشد که رسول ص ع پرسید . ۲- ت : که ؟

۳- ت : کیستند . ۴ ، ۵- ت ، س : پس - پشت (در نسخهٔ اساس : پس) - پشتی . یاء بدل از کسره (اضافه) بصورت رسم الخط امروز بدون «یاء» نوشته شد .

۶- س : کتاب خدای را عز وجل (در نسخهٔ اساس: کتابی خدای را... مانند شمارهٔ ۴، ۵) .

۷- ت ، س : ورق را ، بدون « آن » . ۸- س : « که » ندارد . ۹- ت ،

س : ما . ۱۰- ت : می خواهید . س : می خواهند . ۱۱- س : باشند .

۱۲- ت : نشوید . ۱۳- ت : نباشد و نیست . ۱۴- ت : نیاید .

کاری که کسی می کند^۱ که در آن کار^۱ و در آن نشست و خاست ، شریعت را^۲ حرمت نباشد، آن همه از نهاد اهل هوا و بدعت و ضلالت و دیو و دیو مردم باشد، از آن حذر باید کرد که در آن هیچ فایده نباشد، نماید ولیکن نباید؛ چنان که حق سبحانه و تعالی می گوید^۳ : كَسْرَابٍ بِقَيْعِهِ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا . هر که می خواهد که از عمر و روزگار^۴ بر خوردار شود^۵ ، او را در همه ایام^۶ هر چه می کند ، حرمت شریعت و ادب نگاه باید داشت ، تا از روزگار خود بر خورداری بیاید^۷ . و از^۸ آنچه اصل است تائی چند یاد کرده آید^۹ تا بدان کار کنند و از توبه و عبادت و عمر خود بر خوردار گردند ، ان شاء الله^{۱۰} .

فصل ۱۱

اکنون بدانید برادران^{۱۲} و دوستان و فرزندان^{۱۳} من ، که هیچ کار و هیچ چیز^{۱۴} نیست که نه آن کار و^{۱۵} نه آن چیز را نفع^{۱۶} و ضرر^{۱۷} است ؛ و هر که نفع و ضرر^{۱۸} آن کار^{۱۹} از هم باز نداند هرگز نفع آن^{۲۰} نیاید . و این کار را چون یار و قرین نیک افتد ، و فرا خورد^{۲۱} باشد، زود بمقصود رسد ، و^{۲۲} چون یار و قرین نه موافق باشد ، هرگز بمقصود نرسد^{۲۳} . و بحديث نشست و خاست که قومی با یکدیگر می نشینند که آدمی را از هم نفسی^{۲۴} چاره نیست ؛ زیرا که پدر ما آدم صلوات الله علیه در بهشت بود ، و هرگز ممکن نیست که کسی در دنیا جائی خواهد یافت خوشتر و خرمتر و دلگشای تر

- ۱-۱۱- س : ندارد . ۲- در نسخهٔ اساس و نسخ دیگر بجای «را» (و) آمده است . ظاهراً «را» صحیح تر است بقرینهٔ مطلب مذکور در سه سطر بعد : « حرمت شریعت و ادب نگاه باید داشت ... » و موارد دیگر در این کتاب . ۳- در نسخه های «ت» و «س» بعد از می گوید : «قال الله جل ذكره» آمده است . ۴- ت ، س : روزگار خود . ۵- س : گردد . ۶- ت ، س : ایام خود . ۷- ت ، س : یابد . ۸- ت ، س : و آنچه . ۹- ت : آمد . ۱۰- ت ، س : ان شاء الله تعالی . ۱۱- ت : ندارد . س : فصل آخر . ۱۲، ۱۳- س : و عزیزان . ۱۳- ت : « و هیچ چیز » ندارد . ۱۴- س : ندارد . ۱۵- ت : نفع و ضرر . س : ضرر و نفع . ۱۶- س : آن کار و آن چیز . ۱۷- ت : ندارد . ۱۸- ت ، س : فرا خورد . اساس : فرا خورده . ۱۹، ۲۰- ت : ندارد . ۲۰- ت : هم نفس .

از بهشت؛ چون آدم را در آنجا مونس می‌بایست از هم جنس خویش، که کسی^۱ را نرسد که گوید مرا^۲ بهم نفسی^۳ نیاز نیست، چون چنین است لابد^۴ از هم نفس چاره نباشد^۴. اکنون کار اینجا است تا بدانی که یار و قرین نیک کیست تا روزگار بر تو تباه نکند، چنان که از آن آدم کرد^۵ صلوات الله علیه: آدم از خدای تعالی مونس می‌خواست؛ خدای تعالی حواریا از پهلوی^۶ آدم بیافرید، گفت تا هم جنس تو باشد، تا ترا دل بنگیرد.

وصفت آدمی چنین است که بی مونس^۷ زندگانی نتواند کرد، لابد هم^۸ چنین قرینی بیاید، و قرین شاخی باشد از مردم^۹، و هر کرا قرین نیک افتاد^{۱۰} سعادت دو جهانی او را برآمد، و هر کرا قرین بد افتاد هلاک از روزگار او برآمد. پس جهد باید کرد تا^{۱۱} قرین نیک افتد^{۱۲} و نشست و خاست تو با نیکمردان باشد، تا روز قیامت حسرت^{۱۳} نباید خورد. ^{۱۴} اگر قرین بد باشد می‌باید گفت: يَا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ.

هر آفتی که مرد را پیش آید از قرین بد پیش آید، و هر نیکوئی که یابد از قرین نیک یابد. و قرین نیک و بد در اصل و نسب^{۱۵} و خویشی بسته نیست^{۱۵}؛ زیرا که هیچ قرابتی و نزدیکی از^{۱۶} آدم صلوات الله علیه نزدیکتر^{۱۷} نخواهد بود که با حوا بود، می‌نگر تا حوا آدم را

۱- ت: کس را. ۲- س: ما را. ۳- ت، س: هم نفس.

۴، ۴- ت، س: از هم نفسی و یاری و قرینی چاره نیست. ۵- ت: ندارد.

۶- س: پهلوی چپ. ۷- ت: بی مونس. ۸- ت، س: ندارد.

۹- ت، س: مرد. ۱۰- س: آمد. ۱۱- س: با. ۱۲- س:

ندارد. ۱۳- س: حسرت و ندامت. ۱۴- ت، س: و اگر.

۱۵، ۱۵- در نسخه «ت» سفید است. س: و خویشی و قرابتی بسته است.

۱۶- ت: از آن آدم. ۱۷- ت، س: بیشتر.

صلوات^۱ الله علیه^۱ از کجا بکجا افکند ، و ^۲ آن سگی که با اصحاب کهف قرینی^۳ کرد ، بشگر که بسبب اویقین ایشان یکی ده شد ، و هر کجا^۴ که حق^۵ تعالی ایشان را یاد کرد ، آن سگ را با ایشان یاد کرد ؛ چنان که ^۶ می فرماید :

سَيَقُولُونَ كَذَابًا إِنَّهُمْ كَلِيبٌ هُمُ الَّذِينَ قَاتَلُوا خَمْسًا سَاءَ مَا يَحْكُمُهُمْ إِلَهِي آخِرُ الْآيَةِ .

القصه قرین نیک ، مرد را از درکات بدرجات رساند ، و قرین بد ، از درجات بدرکات رساند . پس نیک گوش فرا^۷ باید داشت ، تا با هر که^۸ نشینی^۹ بدانی^{۱۰} که چون می نشینی^{۱۰} ، و با هر کسی قرینی نکنی^{۱۱} ، و راز با هر کسی نگویی ، و بسخن هر کسی فریفته نشوی ، و با هر کسی که سخن گوئی بر مقدار فهم و عقل او گوئی ، و بر عقل خود مکابره نکنی^{۱۱} ؛ در کار^{۱۲} احوال ایشان باید نگر نیست ، نه در قول^{۱۳} و لاف ایشان . هر که^{۱۴} بخوشتن نشاید از او حذر کردن^{۱۵} بهتر^{۱۶} . و اگر تقدیر کنیم که قرین بد بکسی افتاد ، اگر او را بر رنگ خود تواند کرد نیکو باشد ؛ زیرا که جمله^{۱۷} علماء^{۱۷} و مشایخ^{۱۸} ، همه مفسدان ، و دزدان ، و مبتدعان^{۱۹} ، و گمراهان را ، بر رنگ خویش گردانیده اند^{۲۰} . و اغلب مردان خدای را^{۲۱} رنگی و بوئی باشد ، که هر که آن بوی^{۲۲} و رنگ بشنود و ببیند ، هم از آن^{۲۳} گردد . اما چنان نباید^{۲۴} که بر پنداشت ، این کار کند^{۲۵} که آنگاه چنان^{۲۶} گردد که در مثل گویند : شعر^{۲۷} :

خر شد که دوشاخ آرد بنهاد دو گوش^{۲۸}

- ۱-۱ ، ت ، س : ندارد . ۲- ت : (و) ندارد . ۳- س : قرابتی .
- ۴- ت ، س : هر جا . ۵- ت : حق سبحانه و تعالی . س : خدای .
- ۶- س : در مصحف مجید می فرماید . ۷- س : ندارد . ۸- ت : هر کسی
- ۹- س : می نشینی . ۱۰- ت ، س : بدانی که چون می نشینی و با هر کسی نشینی . ۱۱- از این جا بمقدار دو سطر مطالب در نسخه های « ت » و « س » بدین ترتیب مقدم و مؤخر شده است : « و با هر که سخن گوئی بر مقدار فهم و عقل او گوئی ، و بر عقل خود مکابره نکنی ، و راز با هر کسی نگویی ، و بسخن هر کسی فریفته نشوی » . ۱۲- ت ، س : اقوال .
- ۱۳- س : و هر که او . ۱۴- ت : ندارد . ۱۵- س : ندارد . ۱۶- س : بهتر بود .
- ۱۷- س : ندارد . ۱۸- س : مشایخ طریقت . ۱۹- ت : دزدان و دزدان . س : دزدان را و مبتدعان را . ۲۰- س : گردانند . ۲۱- ت : ۲۱- ت : خدای را عزوجل . ۲۲- ت ، س : رنگ و بوی . ۲۳- ت ، س : آن قوم . ۲۴- س : باید . ۲۵- س : نکند . ۲۶- س : همچنان .
- ۲۷- س ، ت : ندارد . ۲۸- این مصراع در نسخه « ت » نامفهوم و عشوش است . در نسخه « س » چنین است : خر شد که سرو آورد بنهاد دو گوش .

اگر قرین بد در آن کوشد که ترا از راه ببرد ، بی عقلی نباید کرد و حذر باید کرد، پیشی^۱ از آن که ترا هلاک کند.

^۲ اما خود بدان که قرین نیک کیست ، و نشان او چیست، و قرین بد کیست، و نشان او چیست^۲؟ و هر قرینی که تو او را بینی ، و با او^۳ نشست و خاست کنی، چون^۴ خدای و یاد کرد خدای را^۵ بردل و زفان^۶ تو تازه دارد، آنگاه ترا^۷ او قرین نیک است . و هر که با^۸ او نشینی یا^۹ او را بینی که خدای و یاد کرد خدای را^{۱۰} بردل تو فراموش کند ، بحقیقت بدان که ترا^{۱۱} قرین بد است از وی^{۱۲} حذر باید کرد؛ و این اصل بزرگ است در شناخت قرین نیک و بد.

اکنون باز آمدمیم بر این^{۱۳} طریق اهل صلاح، و نشست و خاست درویشان و^{۱۴} [زاویه داری] کسی را مسلم بود که رنگ هر کسی نگیرد ، و در راه دین و سنت راسخ و بیخ آور باشد ، و تلخ از شیرین ، و شور از ترش، و خوش از ناخوش، و حق از باطل ، و سنت از بدعت، و کفر از ایمان ، و طاعت از معصیت، و خیر از شر ، و پاک از پلید، و سیاه از سفید ، و بوی خوش از ناخوش باز داند^{۱۴} ؛ آنگاه در زاویه باز گشاید تا هر مسافر^{۱۵} از هر قوم و طایفه^{۱۶} که رسند بیاسایند ، سخت نیکو^{۱۷} باشد. و هیچ کار و کردار^{۱۸} فاضلتر از آسایش

- ۱- ت : پیش تر . ۲-۲- س : اما بدان که اکنون خود قرین بد کیست ، و نشان او چیست ، و قرین نیک کیست ، و نشان او چیست ؟ ۳- ت : با آن . س : بازو . ۴- س : که . ۵- ت ، س : (را) ندارد . ۶- ت : ندارد . ۷- س : ندارد . ۸- ت : تو بازو . ۹- (و) بجای (یا) . ۱۰- ت ، س : (را) ندارد . ۱۱- س : که او ترا . ۱۲- ت : از او . ۱۳- ت ، س : بدین . ۱۴، ۱۴- از این جا نسخه های « ت » و « س » قسمتی بر نسخه اساس اضافه دارد و مطلب بدین ترتیب مقدم و مؤخر شده است : در نسخه « س » : و کسی که می زاویه داری کند ، اول باری بدان که زاویه داری کسی را مسلم شوده که او رنگ هر کسی نگیرد و در راه دین و سنت راسخ و بیخ آور بود و تلخ از شیرین باز داند و شور از ترش باز داند و بوی از گند و حق از باطل و سنت از بدعت باز داند و کفر از ایمان باز داند و پاک از پلید باز شناسند و طاعت از معصیت و خیر از شر بداند ، آنگاه در زاویه باز گشاید . ت : و کسی که زاویه داری کند اول باری بدان که زاویه داری کسی را مسلم شود . (بقیه مانند نسخه اساس است) . « زاویه داری » از نسخه اساس افتاده است ، از نسخ دیگر بان افزوده شد . ۱۵- س : مسافری . ۱۶- ت ، س : هر طبقه . ۱۷- ت ، س : نیک . ۱۸- س : ندارد .

دل مسلمانان نیست، خاصه که غریب و اهل صلاح باشد. و اگر کسی در سرای باز نهد تا غریب^۱ و مسلمانان را راحت^۲ رسد، چنان باید که عیب پوش مسلمانان باشد نه عیب بین ایشان.

و باید که این کس^۳ که در^۴ سرای باز نهد از بهر مهمان و مسافران، چنان باید که جوانمرد و سخی طبع باشد، و هر که در سرای وی شود از بهر نانی^۵ پرده او ندرد^۶، و بمهمان هیچ طمع نکند^۷ چون چیزی از تو بدرویشی رسد فتوح شمر^۸ و چیزی که وی را^۹ لابد است که بکار می آید^۸، اگر دارد از وی دریغ ندارد. و نان^۹ از سگ و گبر و جهود و ترسا باز ندارد؛ زیرا که هر که می آید روزی خود^{۱۰} می خورد. و بدان که روزی کسی بردست تو بدو رسد، بس منتی بر وی نتوان نهاد، و چنان باید که خود را جز حمالی نداند، و اگر نه چنین باشد، او را در^{۱۱} سرای باز نهادن مسلم نباشد^{۱۲}.

و نیز^{۱۳} چنان باید که از بهر نانی که بکسی دهد^{۱۴} او را بسیار^{۱۵} رنجه ندارد^{۱۶}، و از هر نوع^{۱۷} منت^{۱۸} بر وی ننهد^{۱۸}، و در اعتقاد و مذهب او تصرف نکند^{۱۹}، و آن خود^{۲۰} نیز در سر او^{۲۱} نکند^{۲۲}، و چون بر راه راست باشد^{۲۳}، سخن هر کس در گوش نگذارد^{۲۴}. و هیچ کس^{۲۵} نباشد که او بیک تا^{۲۶}

- ۱- ت : غریب را . ۲- ت : راحتی . ۳- آن مرد . ۴- س : دری (پاء بدل از کسره اضافه) . ۵- س : نان . ۶- ت : بر ندرد . ۷، ۷- این مطلب از نسخه های «ت» و «س» افتاده است . ۸، ۸- ت : لابد بکار می باید . س : لابد به کار آید . ۹- از نسخه «ت» افتاده است . ۱۰- ت ، س : خویش . ۱۱- س : مانند شماره (۴) . ۱۲- ت ، س : نیست . ۱۳- س : «نیز» ندارد . ۱۴- ت ، س : دهی . ۱۵- س : بسیاری . ۱۶- ت ، س : نداری . ۱۷- س : هیچ نوعی . ۱۸، ۱۸- ت : منت بروی ننهی . س : بروی منت ننهی . ۱۹- ت ، س : نکنی . ۲۰- س ، خویش . ۲۱- ت : سر آن . س : سری او . ۲۲- ت ، س : نکنی . ۲۳- ت ، س : باشی . ۲۴- ت ، س : نگذاری . ۲۵- س : هیچ مسلمانانی . ۲۶- ت : «تا» ندارد . س : نای .

نان نیرزد . و بهر وقت که مؤمنی از در سرای تو در آید هر مردمی که بتوانی کرد^۱ دریغ نباید داشت^۱ ، و هیچ خدمت و مراعات و شفقت از مهمان^۲ باز نباید گرفت^۲ . و^۳ چون در^۴ سرای باز نهادی بهر چیزی^۵ سبکی^۶ نباید کرد ، و دل مهمان نگه^۷ باید داشت که ذخیره‌ای است^۸ که بر دست^۹ او^{۱۰} بدان جهان می‌فرستی ، و آن کس امین تو است ؛ امین خویش^{۱۱} را و حمال و بقال^{۱۲} خویش را نکو^{۱۳} گسل کن^{۱۳} ، تا فردا این^{۱۴} امانت نیکو باتو رساند . و هر^{۱۵} دوتن که با یکدیگر نشست و خاست کردند^{۱۶} ، بیقین^{۱۷} نباید دانست که هر دورا در قیامت از حق یکدیگر بپرسند : هم^{۱۸} از گفتار ، و هم^{۱۹} از کردار ، و هم^{۲۰} از بد ، و هم از نیک ، هیچ ضایع نخواهد بود . و هر چه می‌کنند و می‌گویند بر ایشان^{۲۱} می‌نویسند ؛ چیزی چنان باید کرد و گفت که از جواب^{۲۲} آن در قیامت تشویر^{۲۳} نباید خورد^{۲۳} ، تا حق نشست و خاست بجای آورده باشی .

و این قوم^{۲۴} که با یکدیگر می‌نشینند^{۲۵} و بسماع مشغول می‌باشند ، نگر تا آن ایشان را مسلم هست یا نی^{۲۵} ؟ بحقیقت بدان که هر درویشی^{۲۶} که محبت او چنان^{۲۶} غالب نگشته است که او را^{۲۷} از هوا بسته است ، و محبت او بر عقل او چندان زور نکرده است که آن محبت عشق گردیده است ، او را سماع مسلم نیست ؛ و این از بهر آن می‌گویم که تا کسی^{۲۸} اگر چنین نباشد او را سماع مسلم نگردد^{۲۸} . زیرا که چون عاشق گردد همه

۱-۱ ، ت : مدار . س : نباشد . ۲-۲ ، س : دریغ نباید داشت .

۳-۳ ، س : (و) ندارد . ۴-۴ ، س : دری . ۵-۵ ، ت : چیز .

۶-۶ ، س : سبک سنگی . ۷-۷ ، س ، ت : نگاه . ۸-۸ ، س : ذخیرتست .

۹-۹ ، ت : دستی . ۱۰-۱۰ ، س : مهمان . ۱۱-۱۱ ، ت : خود . ۱۲-۱۲ ، ت :

نقال ! ۱۳-۱۳ ، س : نیکو گسل باید کرد . ۱۴-۱۴ ، ت ، س : آن .

۱۵-۱۵ ، س : بهر . ۱۶-۱۶ ، س : می‌کنند . ۱۷-۱۷ ، س : یقین . ۱۸-۱۸ ، س :

ندارد . ۱۹-۲۰ ، ت ، س : ندارد . ۲۱-۲۱ ، ت ، س : همه برایشان . ۲۲-۲۲ ، ت ،

س : خواندن . ۲۳-۲۳ ، س : نیابند . ۲۴-۲۴ ، ت : قومی . ۲۵-۲۵ ، س : سماع

می‌کنند و آن مشغول می‌باشند تا ایشان را آن مسلم هست یا نی . ت : و بسماع مشغول می

باشند تا ایشان را آن مسلم هست یا نه . ۲۶-۲۶ ، ت : آن را محبت . س : او را

محبت . ۲۷-۲۷ ، س : ندارد . ۲۸-۲۸ ، ت : چنین نباشد او را مسلم

نگردد . س : تا چنین کسی نباشد او را سماع نگردد (در نسخه‌ها نگردد) ،

نسخه اساس : « نیست » .

جمال^۱ معشوق بیندا ، و همه آواز معشوق شنود ، و^۲ او در محبت حق تعالی^۳ چنان غرقه باشد ، که هسگی دل او محبت حق عز و علا^۴ دارد ؛ چون هر چه بشنود از حق شنود^۵ ، اگر چه شعر گویند ، و اگر بیت گویند^۶ ، او را دل بهیچ چیز دیگر^۷ نشود مگر بمحبوب خویش ، از آن می گویم^۸ که او را [سماع^۹] مسلم باشد . اما زلف ، و خال ،^{۱۰} و موی ، و قد ، و بالا ، و سیم بر ، و لاله رخ ، و شکر لب ، و بادام چشم ،^{۱۱} و مانند این^{۱۱} هرگز مسلم نگردد .

و هر که از این نوع چیزی برحق^{۱۲} تعالی سماع کند کفر است و تشبیه ، و البته این و مانند این شاید^{۱۳} ، و از این چیزها که می زنند هیچ مسلم نگردد ، مگر^{۱۴} سراز بند شریعت بیرون برد ، و اگر نه بهیچ حال مسلم نگردد ، و هر چه^{۱۵} کنند همه را باستغفار حاجت باشد ، و اگر نکنند و از آن^{۱۶} استغفار نینند ، شاخی است از ضلالت^{۱۷} ؛ اما اگر کرده شود ، و استغفار بر آن واجب بینند ،^{۱۸} و استغفار کنند^{۱۸} ، باستغفار نیکو شود . و اگر^{۱۹} در اصل می نگرد ، هر چه رسول علیه السلام^{۲۰} و صحابه^{۲۱} او رضوان الله علیهم اجمعین^{۲۱} آن را نکرده اند نباید کرد ،^{۲۲} و اگر کسی کند استغفار بر آن واجب باید دانست^{۲۳} و اگر نه شاخ^{۲۳} عظیم است از بدعت .

اما آن کسانی که ایشان را محبت غالب گردد ، از آن ایشان کار دیگر است ؛ و آن همچنان است که کسی مسافر گردد^{۲۴} یا بیمار گردد ،^{۲۵} اگر در کار ایشان برخی^{۲۵} تقصیر افتد معفو عنه بود^{۲۶} ؛ کسی که دیو یا پری

۱-۱ ، ت : ندارد . ۲- س : (و) ندارد . ۳- ت : «حق تعالی» ندارد .

س : حق . ۴- س : «عز و علا» ندارد . ۵- ت ، س : شنود همه از او شنود . ۶- ت : اگر شعر گویند و اگر بیت گویند... س : اگر بیت گوید

و اگر شعر گوید . ۷- س : «شغول نشود» . ۸- ت : می گوئیم .

۹- این کلمه از نسخه^۹ اساس افتاده است ، از نسخ دیگر بآن افزوده شد .

۱۰- ت : قد و موی . ۱۱- ت ، س : این و مانند این . ۱۲- س ،

ت : حق سبحانه و تعالی . ۱۳- س : شاید گفت . ۱۴- س : «که»

بجای «مگر» . ۱۵- ت : بهر چه . ۱۶- س : «از آن» ندارد .

۱۷- ت : «از ضلالت» ندارد . ۱۸- ۱۸ ، ۱۸- از نسخه^{۱۸} «س» افتاده است .

۱۹- ت ، س : «و اگر» ندارد . ۲۰- س : صلی الله علیه . ۲۱- ۲۱ ، ۲۱- س :

ندارد . ۲۲- ت : و اگر کنی ، استغفار واجب باید دانست . س : و

اگر کنی ، استغفار بر آن واجب باید داشت . ۲۳- س : شاخی . ۲۴- ت : ندارد .

۲۵- ۲۵ ، س : اگر در آن کارهای وی بعضی... ۲۶- ت ، س : باشد .

۱ بر وی سایه افکند^۱ قلم فتوی از وی برخیزد ، اگر دیگری نیز در محبت حق تعالی چنان^۲ غرقه شود که ساعتی از خود فراتر شود ، بدان نیز با وی چیزی^۳ نتوان گفت ؛ اما باید که چنین باشد^۴ ، زیرا که بسیار بوده اند چنین^۴ . اما هر که این سخن بر دام بندد - و نه این باشد - زود بمقام زندیقی^۵ رسد ، و^۶ اگر نه که این بود ، زود بمقام صدیقی رسد^۶ . و هر چه رنگ هوا در^۷ آن ، بهتر بود^۸ که مرد محقق^۸ گرد آن نگردد .

و چنان باید^۹ درویشان را که بحلقه بنشینند^۹ ، بهر تعلیم علم نشینند ، تا با صحابه رسول علیه السلام مانند^{۱۰} باشند ، نه از بهر بطر^{۱۱} و سماع هوا آمیز ، اما از بهر تعلیم و یاد کرد حق سبحانه و تعالی باید نشست ، تا در مرغزار بهشت باشند ؛ آنگاه اگر در میان ایشان کسی را وقتی و حالتی باشد ، از سر آن حالت بیتی چند^{۱۲} برگویند ،^{۱۲} چنان که با حالت او راست باشد^{۱۳} ، و باحوال او^{۱۴} ساخته آید^{۱۵} ، آن زیانی ندارد ، زیرا که جمله مشایخ آن را روا داشته اند ، و کرده اند . اما آنکه قومی^{۱۶} شب و روز^{۱۶} بنشینند ، و در هیچ طاعت و عبادت نباشند مگر بسماع ، و بسیار وقت باشد که نماز^{۱۷} بسر آن درکنند^{۱۷} ، و نشست و خاست خویش^{۱۸} همه در سرود گفتن ، و دف زدن ، و بالش^{۱۹} و نای زدن^{۲۰} فرا سر آرند این را هیچ کس از ارباب طریقت^{۲۱} مسلم نداشته اند . خاصه هر که را که باشد در حلقه درویشان

- ۱-۱ ، س : سایه بر وی افکند . ۲- ت : ندارد . ۳- س : چیزی .
 ۴-۴ ، از نسخه «س» افتاده است . ۵- ت : زندیقی . ۶-۶ ، این مطلب از نسخه «ت» افتاده است . س : اما اگر این بود زود... ۷- س : «دارد» بجای «در» . ۸-۸ ، ت : ندارد . ۹-۹ ، س : درویشان که چون بحلقه بنشینند از بهر... نسخه اساس : درویشان را که بحلقه بنشینند . («که» دوم حذف شد) .
 ۱۰- ت : ماننده . س : ماننده کرده باشند . ۱۱- ت : نظر .
 ۱۲- ت ، س : ندارد . ۱۳-۱۳ ، س : ندارد . ۱۴- ت ، س : وی .
 ۱۵- ت ، س : باشد . ۱۶-۱۶ ، س : ندارد . ۱۷-۱۷ ، ت ، در سر آن کنند . س : نیز در سر آن کنند . ۱۸- س : ندارد . ۱۹- ت : بالش (حرف اول کلمه بدون نقطه) . س : بالش . در نسخه اساس « بالش » صحیح کلمه « بالش » است و « بالش زدن » تغییر از اعمال متصوفه در مجلس سماع است . (رجوع به تعلیقات) .
 نسخه اساس بهمین صورت تصحیح شد . ۲۰- ت ، س : ندارد . ۲۱- ت : حقیقت . س : طریقت و اصحاب حقه .

بنشانند^۱، و^۲ وقت باشد که مستورات نیز در آرند^۳، برخی بنظاره و برخی خود دعوی^۴ کنند که ما خود^۵ عین کاریم، و مردان و زنان بهم در يك خانه آیند، و خود را محرم یکدیگر دانند^۶، البته که هیچ پیر و ارباب طریقت روا نداشته‌اند، و این راه زیانکاران^۷ خرم دینان^۸ باشد، نه طریقت^۹ درویشان، چنان نباید کرد و رضا نباید داد که کنند^{۱۰}، که از^{۱۱} آن جا فسادها بسیار متولد^{۱۲} شود.

این راه درویشان^{۱۳} را قومی ناجوانمردان خراب کردند^{۱۴}: «بهر جا که از این کاهلی، بی‌دیانتی، ناجوانمردی، زندیقی، اباحتی، منافق طبعی بود، در این راه درآمدند^{۱۵} و هر کسی مرقعی^{۱۶} در برافکنند، و خود را بر این قوم بستند، که این عالم درویشان عالمی^{۱۷} بلند است، و ولایت فراخ، و دولت^{۱۸} بی‌نهایت. هر کسی^{۱۹} و هر ناپیر استه‌ای و ناتراشیده‌ای روی باستانه دولت ایشان نهادند، و خود را در میان این قوم افکنند که^{۲۰} از ایشانیم. و هم از این ناکسان قومی بیبری و پیشوائی^{۲۱} بنشستند، و بر هر یکی قوم^{۲۲} مریدان گرد آمدند، و برخاستند و گرد جهان بر می‌آیند^{۲۳}، و مستی حکایت‌های بدروغ^{۲۴} فرا بافتند، و از این شهر بدان شهر، و از این ده بدان ده، و از این پیر بدان پیر، و از این زاویه بدان زاویه، آمد^{۲۵} شد فرا گرفتند،

۱- س: نشانند. ۲- ت: (و) ندارد. ۳- ت، س: در آیند.

۴- ت، س: آن کنند. ۵- ت: ندارد. ۶- ت: گردانند. ۷- ت:

س: ندارد. ۸- س: خرم دنیا؟ ت: خواننده نمیشود. ۹- ت، س:

طریق. ۱۰- س: بکنند. ۱۱- س: (از) ندارد. ۱۲- س،

ت: تولد کند. ۱۳، ۱۴- س: با قومی ناجوانمردان افتاد.

۱۴، ۱۵- ت: بهر جا از بی‌دیانتی، کاهلی، زندیق رنگی، اباحتی، منافق طبعی

بود در این راه درویشان درآمدند. س: هر جا که از این کاهلی، بی‌دیانتی، زندیق

رنگی، منافق طبعی بود در این راه درویشان آمدند. ۱۵- از نسخه «ت» افتاده.

۱۶- ت، س: عالم. ۱۷- س: دولتی. ۱۸- ت، س: ندارد.

۱۹- ت، س: ما از ایشانیم. نسخه اساس: از ایشان نیم (تصحیح شد).

۲۰- س: ندارد. ۲۱- ت، س: قومی. ۲۲- ت: می‌بر آیند.

۲۳- ت: دروغ. ۲۴- در نسخه اساس: «از آن» تصحیح شد بصورت: «از این».

۲۵- ت، س: آمد و شد.

و اسلام را خراب کردند ، این همه^۱ از این قوم زاویه داران^۱ جاهل افتاده است در میان درویشان ؛ که^۲ کبک و کبوتر و کوف در یکی آشیانه^۲ فرود آمدند ، تا مسلمانی در سر این چنین^۴ پارسایان و مصلحان شد^۴!! اگر بدین کوی فرو شویم ، این راه^۵ را پایان نیست .

اما اگر دوستان ما را می باید که از زمره^۶ درویشان باشند ، و^۶ از اهل صغه و از اهل حقیقت باشند^۶ ، چنان باید که با هر کسی ننشینند ، و از هر جویی آب نخورند ، و هر کس^۷ را در^۸ خانه خود جای^۹ ندهند که نه آزموده باشند ، ونشست و خاست با عالمان^{۱۰} کنند ، و دوستی با اهل حقیقت^{۱۱} دارند^{۱۲} ، و در راه دین و شریعت ، اقتداء بعلماء محقق^{۱۳} متوکل^{۱۴} زاهد^{۱۴} کنند ، و از اهل مجاز و زبغ و بدعت دور باشند ، و در راه حقیقت اقتداء با اهل^{۱۵} صغه و درویشان رسول علیه السلام^{۱۶} کنند . و اگر راهی^{۱۷} و روشی بودی بهتر از آن^{۱۸} درویشان ، رسول علیه السلام^{۱۹} از^{۲۰} حق عزوجل^{۲۰} در^{۲۱} نحواستی که : *اَللّٰهُمَّ اَحْيِنِيْ مَسْكِيْنًا وَّ اَمْتِنِيْ مَسْكِيْنًا وَّ اَحْشُرْنِيْ فِيْ زُمْرَةِ الْمَسْكِيْنِيْنَ* . پس درست شد که بهترین همه چیزها فقر است ، و بهترین همه طریقها طریق فقر است^{۲۲} بر آن بیاید رفت^{۲۳} ، و از هر کسی هر چیزی^{۲۴} نباید شنود ، و بر^{۲۵} راه هر کسی نباید رفت^{۲۶} و گردد هر محالی^{۲۷} نباید گردید ، و از هر که حال محال بیند^{۲۸} دور باید بود ، و بدان لافهای بدروغ غره نباید شد

- ۱-۱ ت : از این زاویه داران . س : از زاویه داران . ۲-۲ ت : باز و کوف در يك آشیانه... س : باز با کوف در يك آشیانه... ۳-۳ ت : فرو .
 ۴-۴ ت ، س : پارسایان شد و مصلحان . ۵-۵ ت ، س : ندارد .
 ۶-۶ از نسخه «س» افتاده است . ۷-۷ ت ، س : کسی . ۸-۸ س : بخانه .
 ۹-۹ س : راه . ۱۰-۱۰ ت ، س : علماء . ۱۱-۱۱ ت ، س : تحقیق .
 ۱۲-۱۲ از نسخه «ت» افتاده . س : کنند . ۱۳-۱۳ س : محقق .
 ۱۴-۱۴ س ، ت : متقی متوکل . ۱۵-۱۵ ت : با اهل . ۱۶-۱۶ س : صلی الله علیه .
 ۱۷-۱۷ ت ، س : راه . ۱۸-۱۸ ت : راه . ۱۹-۱۹ س : صلی الله علیه .
 ۲۰-۲۰ س : خدای . ۲۱-۲۱ ت ، س : «در» ندارد . ۲۲-۲۲ ت ، س : «است» ندارد .
 ۲۳-۲۳ بعد از این کلمه فقط در نسخه «ت» دو بیت شعر باین ترتیب آمده است :
 در فقر مراد جستن آئین نبود درویش کسی بود که خود بین نبود
 آنگاه شود فقر مسلم که ترا يك ذره غم کفر و غم دین نبود
 ۲۴-۲۴ ت : چیزی . س : چیز . ۲۵-۲۵ ت : برآه . ۲۶-۲۶ در این جا نسخه اساس « و از هر کسی» بر دو نسخه دیگر علاوه داشت بدون ضرورت ، حذف شد .
 ۲۷-۲۷ ت : جهالی . ۲۸-۲۸ ت ، س : آرد .

و از آن کسانی که در این شیوه باشند ، هر چند که^۱ دورتر توانی بود سودمندتر باشد؛^۲ زیرا که آن حالها محال^۳ مردم را بدروغ^۴ فریفته کند : هر^۵ غافل که در آن نگرده گوید بهمه حال این^۶ چیزی است که آن^۷ کس می کند ، اما آن حال که راست باشد ، خود همه را برنگت خویش کند .

و هر گاه که قومی از درویشان و اهل تحقیق خواهند که ساعتی بایکدیگر بهم^۸ آیند و بنشینند ، چنان باید که بحرمت و شفقت و^۹ بریاد کرد حق عزوجل نشینند ، و اگر چنان باشد^{۱۰} که خواهند که چیزی برخوانند ، بیاید کوشید تا هیچ نامحرمی را آنجا بنگذارند^{۱۱} ، و اول بقرآن خواندن ابتدا کنند ، و بآخر^{۱۲} ختم بقرآن کنند ،^{۱۳} و از اشعار و ابیات^{۱۴} چیزی خوانند^{۱۵} ، که اگر کسی برحق^{۱۵} سماع کند ، کافر نگردهد .

و اگر کسی را وقت خوش گردد او را بدان بازگذارند ، و احوال او بنشوند^{۱۶} ، و اگر کسی را جامه^{۱۷} او خرده شود^{۱۸} ، ملک وی از آن برنخیزد^{۱۹} ، و در جامه^{۲۰} او طمع^{۲۱} نکنند ، مگر که^{۲۲} او در کار ایشان کند ، بدان^{۲۳} که جامه^{۲۴} کسی مجروح شود ، بزور^{۲۵} از وی نکشند^{۲۶} که ملک تو از این برخاست ، و این از آن درویشان شد ، آن هیچ راه نیست ، چنان نباید کرد ، و اگر کند^{۲۷} حرام است ، و هر که از آن پاره ای برجامه^{۲۸} دوزد^{۲۹} ، روا نیست^{۳۰} ؛ و اگر کسی را دستار از سر بیفتد^{۳۱} ، چون با^{۳۲} جای خود آید باز دستار بر

۱- ت ، س : ندارد . ۲- در نسخه های « ت » و « س » : باشد . در نسخه اساس :

(باشی) . تصحیح شد . ۳-۲ ، ت : بدروغ مردم را . س : بدروغ مردم .

۴- ت : ندارد . ۵- ت ، س : عاقل ؟ ۶- س : ندارد . ۷- س :

این . ۸- س : ندارد . ۹- ت : بریاد کرد حق نشینند . س : نشینند

بریاد کرد خدای عزوجل . ۱۰- س : است . ۱۱- س : نگذارند .

۱۲- ت : بآخر هم . ۱۳ ، ۱۴- س : و از ابیات و اشعار . ۱۴- س :

برخوانند . ۱۵- س : سبحانه و تعالی . ۱۶- از نسخه « ت » افتاده .

۱۷- س : ندارد . ۱۸- س : شد . ۱۹- در نسخه « ت » : جای این کلمه

خالی است . ۲۰- ت ، س : وی . ۲۱- ت ، س : تصرف .

۲۲- س : ندارد . ۲۳- س : اگر . ۲۴- در نسخه « ت » و « س » :

مخروج . در نسخه اساس : مخرج . ظاهراً اصل کلمه باید «مخروج» باشد بقیاس

«خرقه مجروح» یا «خرقه مزرقه» در نثرهای صوفیانه (تصحیح قیاسی) .

۲۵- س : به ستم . ۲۶- س : بکشند . ۲۷- ت ، س : کنند .

۲۸- س : جامه یا خرقه . ۲۹- ت : دوزند . ۳۰- بعد از این کلمه در

نسخه «س» مطلب : «آن نیز در مسلمانی ندارد» علاوه بر نسخه اساس و نسخه «ت»

نوشته شده است . ۳۱- س : بیوفتد . ۳۲- س ، ت : باز .

سر نهد ، و اگر کس دیگر بر سر وی نهد^۱ هم رواست^۲ ، و اگر کسی دیگر با وی موافقت نکند زیان ندارد ، و اگر همه قوم گویند که ما با وی موافقت کنیم ، وقت باشد که زیان دارد^۳ ؛ زیرا که در حلقه^۴ درویشان^۵ از هر گونه مردم افتند^۶ : کسانی باشند^۷ که اگر سر ایشان برهنه کنی ، بر ایشان سختتر آید که^۸ سر ایشان ببری ، و اگر سر ایشان بستم برهنه کنی^۹ ، شرم دارند ، و تشویر خورند ، و دل ایشان از آن بیازارد . و در^{۱۰} حلقه^{۱۱} درویشان آزار دل مؤمنان و درویشان شرط نیست ؛ شرط^{۱۲} راه آن است که دل هیچ^{۱۳} جانور را نیاز نند^{۱۴} ، و بر خداوند هیچ دل نستیزی^{۱۵} و^{۱۶} چنان باشی^{۱۷} که^{۱۸} مورچه ای از تو نیاز دارد^{۱۹} و سلامت یابد ، و همه خلق را از شر^{۲۰} خویش سلامت دهی .

و اگر کسی از درویشان موافقت می خواهد - که لابد^{۲۱} موافقت می باید کرد^{۲۲} - سخت نیک آید^{۲۳} . بنگریم که^{۲۴} این کس^{۲۵} موافقت می جوید از درویش ، در حالتی که نه بدست او است ؛ این درویش را در نعمتی که بدست آن دیگر است که موافقت می جوید ، هم موافقت شرط است . کس هست در^{۲۶} آن حلقه^{۲۷} که هزار دینار دارد^{۲۸} ، و بده هزار دینار اسباب دارد ، بیک^{۲۹} تا نان موافقت نکند و گوید که بیا^{۳۰}

- ۱- از نسخه «ت» افتاده . ۲- ت : باشد . ۳- از نسخه «ت» افتاده .
- ۴- فقط در نسخه اساس بعد از این کلمه عبارت : «از هر گونه درویشان» زائد غیر لازم کتابت شده ، حذف شد . ۵- ت ، س : افتد . ۶- ت : باشد .
- ۷- ت ، س : از آن که . ۸- س : کنند . ۹- س : از . ۱۰- ت ، س : و شرط . ۱۱- ۱۱ ، ۱۱- ت ، س : هیچ جانور از تو نیاز دارد . ۱۲- ت ، س : نسپری . در نسخه اساس : بسپری (تصحیح شد قیاساً بصورت «نستیزی») .
- ۱۳ ، ۱۳- ت ، س : ندارد . ۱۴- ت ، س : (و بجای (که) . ۱۵- ت ، س : ندارد . ۱۶- ت ، س : شر . در نسخه اساس : سر (تصحیح شد) .
- ۱۷ ، ۱۷- ت : می موافقت باید . ۱۸- ت ، س : آمد . ۱۹ ، ۱۹- ت : اگر این کس که ... س : اگر کسی که ... ۲۰- س : که در آن . ۲۱- س : ز سرخ دارد . ۲۲- س : و بیک تا . ۲۳- ت ، س : بیا که .

مر ۱۱ هوای^۲ بر آمده است و حال محال آورده ام ، با من موافقت کن ؛^۳ این نه راه است^۴ . این درویش خود^۴ باشد که از گرسنگی چنان است که بر نمیتواند خاست^۵ ، و در خانه يك تا^۶ نان ندارد ؛ و این دیگر باشد^۷ که ده هزار من گندم افزون^۸ دارد ، از سر بطر و هوای خویش حال آورد^۹ ، و در رقص آید ، و دستار از سر بيك^{۱۰} سو افکند ، و خویشتن را از دیگر سو افکند^{۱۱} ؛ و اگر درویش^{۱۲} از غم نان و اندوه زن و فرزندان^{۱۳} با وی موافقت نکند ، چندان^{۱۴} پوستین گری بکند که چرا بامن موافقت نکردی؟! ای ناجوانمرد ، تو چرا در آنچه با وی موافقت می بایست کرد نکردی؟ درویش را از گرسنگی چشم تاریک شد ، بدومن نان با وی موافقت نکردی ، در حال محال از وی موافقت می خواهی ، این نه راه^{۱۵} راست است . داد ندهی^{۱۶} و داد خواهی^{۱۷} شرط درویشان نیست ؛ شرط درویشان و راه روندگان آن است که داد دهند و داد نستانند .

و می شنوم^{۱۸} که قومی اند که در حالء محال اَكْمُومِیُونَ كَنَفَسٍ وَاحِدَةٍ بر می خوانند ، و در عیال همچنین می کنند ، و چون فرامال رسد ،^{۱۹} خر از کفه دور کنند^{۱۹} . ای بی شریعت^{۲۰} ناپیراسته ! این طریق زندیقی باشد ، نه درویشی^{۲۱} . زنهار^{۲۲} ، ای درویشان^{۲۳} ، و برادران ، و^{۲۴} فرزندان من^{۲۴} ، که در این^{۲۵} کوی و بر این^{۲۶} طریق در مشوید ،

- ۱- س : ندارد . ۲- هوای من . ۳-۳،۳- در نسخه « ت » مشوش و نا مفهوم است . س : این نه راه است و نه راه است . ۴- س : ندارد . ۵- ت : می نتواند نشست . س : می نتواند که نشیند . ۶- ت : ندارد . ۷- س : (باشد که) ندارد . ۸- س : افزونی . ۹- ت ، س : آرد . ۱۰- ت ، س : يك سو . ۱۱- ت ، س : بقرینه حذف شده . ۱۲- س : درویشی . ۱۳- ت : فرزند . س : فرزند خویش . ۱۴- س : چندان . ۱۵- ت : ندارد . ۱۶- س : نمیدهی . ۱۷- ت : ستانی . س : می ستانی . ۱۸- ت : شنودم . ۱۹، ۱۹- ت : خراز کفه دور . س : گویند خر از کفه دور . ۲۰- س : بی شریعتان . ۲۱- ت : (نه درویشی) ندارد . س : نه راه درویشی . ۲۲- س : زنهار . ۲۳- ت ، س : دوستان . ۲۴، ۲۴- س : ندارد . ۲۵- ت : بدین . ۲۶- ت ، س : بدین .

که هرگز با راه خدای^۱ عزوجل ، و باراه رسول علیه السلام نتوانید آمدن ،
و این^۲ راه ظلمت و ضلالت است^۳ .

اما هر کرا وقت خوش است مبارك^۴ باد ؛ حق^۵ تعالی یار آن کس
باد، که اورا^۶ از سر بنیفکند^۶ ، و احوال وی بنشولد^۷ ، تا برکت آن بجمله
قوم^۸ فرارسد ، و همه از آن نصیب یابند : همچنان که کسی مشك^۹ و عود
بر آتش افکند، همه خانه خوش بوی گردد، و^{۱۰} باشد که بهمسایه نیز برسد،
اما چون بوی^{۱۱} بمشام کسی رسد همه از جای بجهند ، و فرا کارزار آیند ،
تا باشد که از^{۱۲} آن درویش نیز^{۱۲} بزیان آرند ، و حال^{۱۳} و وقت او^{۱۴} زیر و
زبر کنند ، و شیطان در میان راه یابد و کارها چنین گردد که بینی^{۱۵} . و
هرچند^{۱۶} از این بیش^{۱۷} گوئی ، همه آب بردن اسلام باشد تا دانسته باشی .
^{۱۸} وَ بِاللّٰهِ التَّوْفِیْقُ ، وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ اَجْمَعِیْنَ الطَّیِّبِیْنَ الطَّاهِرِیْنَ ،
وَ سَلَّمَ قَسَلِیْمًا کَثِیْرًا^{۱۸} .

-
- ۱-۱۱- س : خدای تعالی و با راه رسول صلی الله علیه و سلم نتوانید آمدن . ت : خدا و
رسول نتوان آمد . ۲- ت : (و این) ندارد . ۳- ت : آن است .
۴- س : مبارکش . ۵- س : خدای . ۶- ۶، ۶- ت ، س : از سر بی نیفکند .
در نسخه^۶ اساس : از سر بی نیفکند (ظاهراً صحیح کلمه باید «بنیفکند» باشد بتقدیم
باء تأکید بر حرف نفی ، بقرینه فعلی که بعد می آید : «نشولد» . ۷- س :
بنشولاند . ۸- ت : ندارد . ۹- ت ، س : «یا» بجای (و) .
۱۰- ت : (و) ندارد . ۱۱- ت : ندارد . ۱۲- ۱۲، ۱۲- س . از آن کس .
۱۳- ت : حالت . ۱۴- س : آن درویش . ۱۵- ت : می بینی . س :
که هست . ۱۶- ت ، س : هر چه . ۱۷- بیش آید .
۱۸- ۱۸، ۱۸- ت : و بالله العون والتوفیق ، تمه . س : و بالله التوفیق ، تم الكتاب بعون الله
و حسن توفیقه فی اواسط شعبان سنه سته ثلاثین و ثمان مائة .

حواشی و تعلیقات

ص ۶۰ و ۸۹ رسول صلی الله علیه و آله مر ابوهریره را سمیت: درباره اسم «ابوهریره»، اختلاف نظر فراوان است: در حدود سی روایت در این باب نقل شده است که بموجب معتبرترین آنها می توان وی را «عبدالرحمن بن صخر» نامید. در سال غزوه خیبر (هفتم هجری و ۶۲۹ میلادی) بدین اسلام درآمد و در آن جنگ شرکت جست. کنیه اش «ابوهریره»، یکی از صحابه رسول اکرم و از مشاهیر اهل صفة است.

حافظ ذهبی در کتاب «شذرات الذهب» او را در صدر کسانی که به کثرت روایت حدیث شهرت دارند نام می برد و شماره احادیثی را که بتوسط او روایت شده پنجهزار و سیصد و هفتاد و چهار بدست می دهد. «بقی ابن مخلد» که خود صاحب مسند معروفی است و از اهم مصادر حدیث بشمار می آید نیز برای ابوهریره همین تعداد حدیث را ذکر می کند. سبب کنیه یافتن او به «ابوهریره» آن است که پیغمبر اسلام (ص) روزی وی را دید که گربه کوچکی با خود می برد. پیغمبر از نظر تحسین او را «ابوهریره» خطاب نمود و از آن زمان باین کنیه شهرت یافت. خداوند دعای پیغمبر اسلام را درباره افزونی نیروی حافظه او مستجاب نمود بنحوی که در بین صحابه از حیث حافظه برتر از همه بود. ابوهریره انبانی داشت که در آن غالباً نان خشک می ریخت و همراه می برد. در باب انبان «ابوهریره» در نظم و شر فارسی و عربی شواهد بسیار می توان یافت. ابوهریره در سن ۷۸ سالگی در شهر مدینه بسال ۵۷ یا ۵۹ هجری درگذشت. برای اطلاع بیشتر در این

باب رجوع شود به : الاستيعاب فی معرفة الاصحاب ج ۱ ص ۳۵۸ .
اسد الغابة فی معرفة الصحابة ج ۵ ص ۳۱۵ . شذرات الذهب ج ۱ ص ۶۳ .
حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۳۷۶ . علوم الحدیث و مصطلحه ذیل : « عن تراجم
الصحابة » ص ۳۶۰ . الاصابة فی تمییز الصحابة . تهذیب اللغات و الاسماء
ج ۲ ص ۲۷۰ . فرهنگ نوادر لغات و تعبیرات دیوان کبیر (کلیات
شمس) و دائرة المعارف اسلامی ذیل « ابوهریره » .

ص ۶۰ س ۱۰ و ۱۱ همه خلق اولین و آخرین بتو پژوهش برند (در ترجمه
یفتک به الاولون و الاخرین) : از استعمالات نادر در این کتاب بکار بردن
کلمه « پژوهش » بجای « غیبه » است . مثالهایی از آن در این معنی
در کتب مرجع بدست آمد : در کتاب المصادر زوزنی ص ۱۴۱ : النبطه
و النبط = بزهان بردن (در نسخه بدل : بزهان) . در فرهنگ
رشیدی : بزهان (بضم باء و سکون ژا) غیبه باشد یعنی خوبی که در
دیگری بیند برای خود خواهد بی آنکه از او زایل شود بخلاف حسد ؛
بهرامی گوید :

بر پیش زلف تست شب را غیرت بر تابش روی تست مه را بزهان
در برهان قاطع : بزهان بضم اول بر وزن سلطان بمعنی آرزو و
خواهش دل و غیبه باشد . و در فرهنگ مکرری : بزهان : غیبه ،
آرزوی چیزهای نیکی که دیگران دارند بدون رشک ...

بدین ترتیب احتمال می رود که کلمه « پژوهش » که در این
متن بکار رفته صورتی از « پژوهش » و آن از بزهان = غیبه باشد که
بعدها واوی در وسط سهو یا بسلیقه کاتبان و نساخ افزوده شده است ؟
ص ۶۰ س ۱۲ مهتر صلوات الله علیه : « مهتر » بمعنی رئیس ، سردار ، امیر و بزرگ قوم
است : ... و عبدالمطلب مردی بود سید و همه عرب را مهتر بود ،
تاریخ بلعمی ص ۱۰۱۲ » و مراد از « مهتر » در این کتاب همه جا پینامبر
اسلام (ص) است که از وی در بعضی جاها بصورت « سید » و « رسول » نیز
نام برده شده است .

ص ۶۱ س ۲ التَّعْظِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ الشَّفَقَةُ عَلَى خَلْقِ اللَّهِ : با تجسس بسیار اثری از آن در کتب حدیث بدست نیامد و نویسنده «مفتاح النجات» نیز آن را در کتب خود در عداد اخبار نیاورده است؛ ممکن است آن را عبارت بسیار مشهوری بدانیم که بیشتر در رسالات و کتب متصوفه بکار رفته است، در تاریخ و صاف ص ۶۳۱ و در چهارمقاله نظامی عروضی (ماهیت دبیری ص ۴۱) هم دیده می‌شود. مرحوم قزوینی در یادداشتهای خود (ج ۴ ص ۱۲۸) آن را بصورت مذکور در این متن آورده‌اند. دلنشین‌تر توضیحی که در باب این عبارت معروف می‌توان یافت شرحی است که فاضل محترم دکتر احمد مهدوی دامغانی در تعلیقات «کشف الحقایق» نگاشته‌اند، به صفحه ۳۱۳ از آن کتاب مراجعه شود.

ص ۶۱ س ۱۳ تا خدای را مسلمانی نکرده‌ام: «مسلمانی» بمعنی بردین اسلام بودن، بر طبق سنن و احکام اسلام رفتار نمودن و موحد بودن است. استاد علامه بدیع الزمان فروزان‌فر در تعریف کلمه «مسلمان» دو وجه مرقوم داشته‌اند:

۱- مؤمن و قائل بتوحید، کسی که حکم الهی را منقاد است.

۲- بمعنی خاص و متداول آن پیروان دین اسلام. (شرح

مثنوی جلد اول ص ۳۱۴) «و او خود مسلمان گشت و بردین مسلمانی بمرد - ترجمه تفسیر طبری ج ۵ ص ۱۱۰۹» «هوشنگ پادشاهی همه زمین بگرفت و جهان آبادان کرد و خلق را بخدای خواند و بر دین مسلمانی بمرد - تاریخ بلعمی ص ۱۲۸» مرحوم ملک الشعراء بهار در حاشیه این تاریخ نوشته‌اند: «مسلمانی بمعنی موحد (بودن)؛ دیگر نویسندگان قدیم هم این کلمه را به همین معنی آورده‌اند. مرحوم قزوینی در یادداشتهای خود با ذکر شاهی از کتاب «عقد الفرید» نظر مخصوصی درباره «مسلمان» و «مسلمانی» اظهار داشته‌اند: «باحتمال بسیار قوی بلکه بنحوظ قطع و یقین این کلمه، کلمه تهجین بوده است که عربها بر عجمهای مسلمان اطلاق می‌کرده‌اند. سپس این وجه متدرجاً از میان رفته و نسیاً منسیاً شده و همان معنی «مسلم» بدون تهجین و تحقیر آن باقی مانده است. یادداشتهای قزوینی ج ۷ ص ۸۷».

ص ۶۲ س ۱ و ۲ تا روز قیامت ما را بدین تغییرند : در این کتاب « گرفتارن » علاوه بر معانی دیگر به معنی مؤاخذه و ایراد و عقوبت نیز بکار رفته است.

در شعر سید حسن غزنوی آن را بهمین معنی می‌توان یافت :

مسلمانان ! مسلمانان بترسید از گرفت حق

که چون بگرفت پیش آید هزاران کار مستنکر

(فرهنگ معین بنقل از دیوان سید حسن غزنوی ص ۸۳)

ص ۶۳ س ۱۱ طریق ابدالان: راه مردان خدا ، روش نیکمردان . ابدالان جمع

« ابدال » و آن جمع « بدل » یا « بدیل » است. ابدال عده‌ای معدود از صلحاء

و خاصان خدایند که صفات زشت بشری را به اوصاف نیک الهی « بدل »

کرده‌اند و بقول مشهور هیچگاه زمین از ایشان خالی نمی‌ماند :

بدین ترتیب که هر گاه یکی از ایشان بمیرد خداوند دیگری را

جانشین وی می‌کند تا آن شمار که بقولی « هفت » و بروایتی « چهل »

یا « هفتاد » است کامل بماند. (و انما سموا ابدالاً لوجهین : وجه انه

كلما مات رجل بدل مكانه آخر لتمام الاربعین ؛ ووجه آخر انهم بدلوا

اخلاقهم السيئة و ارضوا انفسهم حتى صارت محاسن اخلاقهم حلية اعمالهم .

شرح مثنوی جزء نخستین از دفتر اول ص ۱۳۹ بنقل از نوادر الاصول).

نامهایی که برایشان نهاده‌اند: هفت مرد ، اخیار ، مردان

نیک ، هفت مردان ، مردان خدا ، نیکمردان ، سرهنگان حق است .

« ابدال » و « ابدالان » در نظم و نثر فارسی فراوان بکار رفته است:

يك مه از سال چنان بودم که ابدال نبود یازده ماه چنین باشم وزین نیز بتر

(فرخی)

عقل ابدالان چو پر جبرئیل می‌پرد تا ظل سدره میل میل

(مولوی)

راجع به این قوم و تعداد و احوال و مواقع ایشان رجوع فرمایند به :

کشف الاسرار ج ۱ ص ۲۰۴ و ج ۳ ص ۶۵ ، تذکره الاولیاء ج ۲ ص ۸

در شرح حال جنید ، تعریفات جرجانی ص ۳۷ ، حلیه الاولیاء

ج ۱ ص ۸-۹ ، تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۱ ص ۵۹ ، رساله سیوطی

موسوم به: «الخبر الدال علی وجود القطب والواتاد و النجباء والابدال»، که جزو مجموعه‌ای بنام «الحاوی للفتاوی» بچاپ رسیده است، گلشن راز ص ۲۸۲، شرح مثنوی جزء نخستین از دفتر اول ص ۱۲۹، نفحات الانس ص ۲۰، شرح فصوص محیی‌الدین عربی ص ۲۳، زبدة الطریق تألیف جبرئیل خرم آبادی ج ۲ ص ۲۵۵ - ۲۴۱، دستور العلماء تألیف قاضی عبدالنبی احمد نگری و نیز به لغت‌نامه دهخدا، تعلیقات کشف الحقایق، فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه، کشف اصطلاحات الفنون ذیل کلمه «ابدال».

ص ۶۴ س ۴ امواج بدعت: «بدعت» بکسر اول جمع آن «بدع» چیزی نو آوردن، چیزی نو در دین و آیین، اختراع و احداث رسم نو در دین، چیزی که در دین اسلام پدید آمده و در زمان حضرت رسول(ص) نبوده است. میبیدی تعریف جامعی از آن نموده است: «هر سخنی یا کردی که نو آرند در دین ما، و از پیش فا نگفته باشند و نه کرده، آن را «بدعت» گویند». (کشف الاسرار ج ۱ ص ۳۳۵ - ۳۳۴)

ص ۶۴ س ۴ سیل زندیقان: «زندیقان» جمع «زندیق» است باعلامت جمع فارسی که در عربی به «زنادقه» و «زنادیق» جمع بسته شده است. حاصل تعریفی که از این کلمه «زندیق» در کتب مرجع بروایات مختلف بدست می‌آید چنین است: ملحد، کافر، بی‌دین، مرتد، پيروماني، مخالف اسلام، غیر صالح.

در باب تسمیه و اشتقاق «زندیق» اقوال بسیار است: اغلب آن‌را از «زندیک» پهلوی می‌دانند که آن ظاهراً از Zanda اوستایی گرفته شده و براین عقیده‌اند که چون این کلمه در اوستا با دزد و جادوگر و گنه‌کار مرادف آورده شده بنا براین می‌توان گفت که زندیک = زند (دشمن آیین مزدیسنا) + ik علامت نسبت.

«... محتملاً کلمه «زندیک» در ابتدا به کسی اطلاق می‌شده که در مورد اوستا تفسیرهای نادرست می‌کرده است و بعدها توسعاً به معنی مبتدع و مرتد به کار رفته است. «نقل از یادداشتهای همکار فاضل و ارجمند دکتر احمد تفضلی.»

این صفت ابتدا به مانی داده شده است زیرا بمقیده زردشتیان وی خود را به جادویی و دروغ پینمبر خواند .

لفظ « زندیک » در اواخر عصر ساسانی به کسانی گفته می‌شد که دین رسمی کشور و خدا و بهشت و دوزخ و روز رستاخیز را باور نمی‌داشتند و به شعائر دینی باستهزاء می‌نگریستند . در دوره اسلامی مسلمانان عرب باین کلمه « زندیک » صورت عربی « زندیق » داده و آن را به طرفداران مانی و ملحدان و بی‌دینان و بطور کلی به مخالفان شریعت اسلام اطلاق نمودند . در طول ادوار اسلامی زنادقه بتدریج صاحب تشکیلات و سازمانهای مجهز و نیرومندی برای ترویج و نشر عقاید خود شدند و برای رخنه کردن در باروی اسلام و ایجاد تفرقه و نفاق بین مسلمین از هیچ کاری پروا نداشتند . برای اطلاع بیشتر در باره عقاید و احوال و افکار و اعمال این طبقه رجوع شود به : تاریخ بلعمی ص ۷۵ . ترجمه تفسیر طبری ج ۹ ص ۳۰۸ و ج ۱۰ صفحات ۱۰ - ۲۳ - ۴۲ - ۵۰ . الاغانی ج ۳ ص ۷۳ و ج ۱۱ ص ۷۵ و ج ۱۴ ص ۶۱ . مروج الذهب ج ۲ ص ۲۴۹ و ۴۰۱ و ج ۸ ص ۲۹۳ امالی سید مرتضی ج ۱ ص ۸۱ مفاتیح العلوم خوارزمی چاپ اروپا ص ۳۷ . الرد علی الزنادقه چاپ دانشگاه استانبول . اللمع چاپ نیکلسون ص ۳۴۱ . کشف المحجوب هجویری ترجمه نیکلسون ص ۴۰۴ تلخیص ابلیس ص ۱۱۸ . الصارم المسلول علی شاتم الرسول چاپ حیدرآباد صفحات ۵۲۹ - ۵۱۵ . دائرة المعارف اسلامی ج ۴ . حواشی دکتر محمد معین بر برهان قاطع ذیل کلمه « زندیک » . کتاب حجة الحق تألیف دکتر گوهرین (در این کتاب شرحی محققانه و مستوفی درباره زنادقه آمده است) . مقاله فاضلانه دکتر عبدالحسین زرین کوب تحت عنوان : « زندقه و زنادقه در کشمکش مجادلات مسلمین » ، این مقاله در مجله راهنمای کتاب شماره ۲ سال ۱۳۴۳ نوشته شده است . کتاب مانی و دین او متضمن دو خطابه از سید حسن تقی زاده و رساله ضمیمه

آن بنام : آنچه پیشینان در کتابهای فارسی و عربی درباره مانی آورده اند، تألیف احمد افشارشیرازی از انتشارات انجمن ایران شناسی سال ۱۳۳۵ . رساله فی تصحیح لفظ الزندیق تألیف ابن کمال پاشا .
یادداشتهای مرحوم قزوینی ج ۲ ص ۶۹ .

ص ۶۵ س ۱۴ دیگر هفت سُبُع قرآن است : « سبع » بضم اول و سکون حرف دوم بمعنی « هفت يك » از چیزی است و مراد از « هفت سبع » تمام قرآن مجید می باشد :

زین سحر سحرگهی که رانم مجموعه هفت سبع خوانم
(نظامی گنجوی)
اگر (چه) «هفت سبع» از بر خوانی چو آشفتی اب ت ندانی
(گلستان سعدی)

تقسیم قرآن بر « اسباع » یعنی « هفت بخش » یا « هفت جزء » ظاهراً تا روزگار حجاج بن یوسف ثقفی ادامه داشت و از آن پس اساس تقسیم قرآن بر سی جزء قرار گرفت .
برای تسمیه قرآن به « هفت سبع » دو وجه ذکر کرده اند :

۱ - قاریان قدیم قرآن را به هفت بخش تقسیم کرده و در هر هفته يك بار ختم قرآن می کردند (همچنان که ترجمه تفسیر طبری را به هفت جلد که هر جلدی حاوی يك سبع قرآن بود تقسیم کرده بودند . « مجتبی مینوی - ترجمه تفسیر طبری - مجله یغما سال ۲ شماره ۶ ») .

۲ - دیگر آنکه قرآن مشتمل بر هفت موضوع است : وعد ، وعید ، وعظ ، قصص ، امر ، نهی ، ادعیه ، نقل از رساله استاد دکتر محمد معین در باب « شماره هفت » صفحات ۲۱ - ۲۰ .

(در کتاب المصاحف از صفحه ۱۱۸ ببعد مبحثی در باب « اسباع قرآن » ذکر شده که برای اطلاع می توان به آن کتاب مراجعه نمود)

ص ۶۷ س ۱ کوه بیخ آور : « بیخ » بمعنی اصل . و ریشه ، و بن است : در درخت کرم هر کجا « بیخ » کرد گذشت از فلك شاخ و بالای او
سعدی

و « بیخ آور » بمعنی استوار و محکم و پای برجا است و هر چیزی که اساس و بنیان آن قوی و محکم و باصلاح ریشه دار باشد .

ص ۶۷ س ۱۲ هفت جیحون : « جیحون » مطلق رود است و مقصود نویسنده از هفت جیحون ، انهار سببه یا رودهای هفتگانه بزرگ و معروف در آن عصر می باشد .

در کتاب : البدء و التاریخ (چاپ پاریس سال ۱۹۰۷ میلادی) در باب هفت رود بزرگ چنین آمده است : .. وفی کتب العجم ان جمشاد حفر سبعة انهار : سیحون ، و جیحون ، و القرات ، و دجلة ، و نهر مهران بارض الهند؛ قالوا و نهرین لم یسمها لنا - ج ۴ ص ۶۰ .

ص ۶۷ س ۱۴ هفت اندام : کنایه است از مجموع بدن آدمی که بآن « هفت اعضاء » و « هفت میخ بدن » نیز گفته اند . تقسیم آن بدین قرار است : سر ، سینه ، شکم ، دودست ، دویا . اسماعیلیه که به عدد هفت اعتقادی تمام دارند برای هفت اندام نظیر همین تقسیم را با اختلافی قائلند : دو دست ، دویا ، سر ، پشت ، شکم . يك مثال از تفسیر طبری : « صورتی که اندر او جان نبود و بر اندامها او ازین هفت اندام هیچ نبود مگر صورتی بود و دست و پای و سر ص ۳۱۷ »

ص ۷۴ س ۹ و ۱۰ ضال و مبتدع باشد : « ضال » بمعنی گمراه کننده است و « مبتدع » بمعنی احداث کننده و بدعت گذارنده و کسی که عقیده ای تازه در دین آورد و بعبارت دیگر بدعت نهاد . از « مبتدع » تعریف شایسته ای در تفسیر پاک بعمل آمده است : « . . . ازین جهت است که مبتدع را مبتدع خوانند از ایراچ در اسلام چیزی نو پدید آورده باشد . تفسیر قرآن پاک نسخه عکسی از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ص ۶۲ ، « هر کس بر « مبتدع » تبسم کند همچنان است که بر ویرانی بنیان اسلام کمک کرده باشد ، من تبسم فی وجه مبتدع فکانما اعان علی هدم الاسلام . حدیث نبوی نقل از شرح تعرف ج ۱ نسخه عکسی مضبوط در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ورق ۱۷۲ ،

ص ۷۸ س ۲ نگر تا از سر پنداشت و ناشناخت در این سخن ننگری : « پنداشت ،

مصدر مرخماز «پنداشتن» به استعمال اسمی مانند «پندار» و بمعانی: خیال، تصور، دانستن بگمان، خود بینی و خودپسندی و عجب آمده است. «الهی پنداشتم ترا شناختم، اکنون پنداشت خود را در آب انداختم». (خواجه عبدالله انصاری)
گفت من اندر پنداشت خود پشیمان شدم و از اندیشه ناخوب استغفار کردم.

(کشف المحجوب هجویری ص ۲۰۲)

لاف آن محروم می دارد ترا ترك آن پنداشت کن در من در (فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی ج ۲ ص ۲۴۴)

ص ۸۱ س ۹ از دشمنان خویش درخواست که مانند این سورتی یا ده آیت بیارید: اشارت است به تردید و شوردلی کافران و مشرکان عرب درباره قرآن کریم و باورنداشتن آن که از سوی خدا بر پیغمبر فرود آمده است موجب فرود آمدن این آیه شریفه شد: «و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین. آیه ۲۲ از سورة البقره» پیغمبر (ص) به منکران و مدعیان گفت اگر شماراست می گوید مانند این قرآن کتابی بیاورید. (فأتوا بكتاب من عند الله. آیه ۴۹ - سورة القصص) یا ده سوره (فأتوا بعشر سور. آیه ۱۶ - سورة هود) و یا يك سوره (فأتوا بسورة من مثله. آیه ۲۲ - البقره) و اگر هیچ نتوانید حدیثی مانند این بیاورید (فلیأتوا بحديث مثله. آیه ۳۴ - و الطور) و کفار نتوانستند و عاجز ماندند.

ص ۸۱ س ۱۴ صحف پیغمبران علیهم السلام: «صحف» جمع «صحیفه» است بمعنی نامه و کتاب و منظور از صحف پیغمبران کتابهای مقدس آسمانی است که بر ایشان فرود آمده است:

«از پیغامبر ما علیه السلام پرسیدم، گفتیم یا رسول الله! خدای از آسمان چند صحف فرستاد؟ گفت: صد و چهار صحف: ده

بر آدم، سی برادرسی، پنجاه بر شیت، ده بر ابراهیم؛ این صد بود. و تورات به موسی، زبور به داود، انجیل به عیسی، فرقان به محمد (ص). و هر چه بدان صحفها اندرست بدین قرآن اندرست.

(تاریخ بلعمی ص ۲۵۱)

ص ۸۲ س ۳ و ۴ قیامت و حساب و ترازو: «ترازو» ابزاری است که با آن وزن چیزها را می‌سنجند. نام برج «میزان» از بروج دوازده گانه فلکی. بمعنی اندازه و عدل و داد نیز بکار رفته و فرشته عدالت را با ترازویی نشان می‌دهند. مقصود از ترازو در این جا میزان عدل الهی است که به تصریح کتب آسمانی و اخبار و روایات مذهبی در روز داوری کردار بندگان از بد و نیک در آن بسنجند و هر یک را در خور خویش پاداش و بادافره بخشند. «فردا در روز رستخیز قومی را از این امت به ترازوگاه برند.» (کشف الاسرار ج ۴ ص ۲۳۲.)

«و نضح الموازين القسط لیوم القیمة.» قرآن سوره ۲۱،

آیه ۴۸ و بنهیم ترازوهای عدل و داد در روز رستخیز. تفسیر طبری ج ۴ ص ۱۰۳۳.

«و اما من ثقلت موازینه فهوفی عیشة راضیة.» قرآن سوره القارعة آیه‌های ۵ و ۶. و اما آنکه گران شد ترازو او از نیکی، اوست اندر زندگانی پسندیده.» (تفسیر طبری ج ۷ ص ۲۰۴۵)

ص ۸۳ س ۹ و از این اخبار اسناد بیفکنندیم تا دراز نگرود: «اسناد» بکسر اول بمعنی تکیه دادن چیزی به چیزی است و در اصطلاح علم حدیث منسوب ساختن حدیث است به کسی و رساندن آن بگوینده نخستین. احادیثی که احمد جام در این کتاب آورده غالباً «محدوفاً لاسانید» می‌باشد، یعنی در نقل آنها بذکر «وسایط» و «سلسله» روایان حدیث، نپرداخته و بقول خودش «اسناد» را از باب رعایت ایجاز از احادیث منقول افکنده است. برای اطلاع بر اصطلاحات علم حدیث رجوع شود به: «علوم الحدیث ومصطلح» تألیف دکتر صبحی‌الصالح، و کتاب «علم الحدیث» تألیف کاظم مدیرشانه‌چی.

ص ۸۴ س ۱۶ و زفان ایشان با دل راست باشد : «زفان، و زفانه، لهجه‌ای است از «زبان» و «زبان» که در بعضی از فرهنگها و متون قدیم ضبط دیگری از آن نیز بصورت «زفان» بضم اول داده شده است (کلیات شمس ۱/۱۱۷) .

در تاریخ بلعمی پس از ذکر آیه شریفه : « و خلق الجنَّ من مارج من نار » می‌نویسد : ... ومارج « زفانه » آتش بود .
 « ... و زفان ایشان مختلف شد و هرکسی سوی آن ناحیت رفت کجا آن زفان بکار دارند » .
 (الفهیم بیرونی)
 « سه زاغ فرستاد که همه زفانها دانستندی » .

(جهانگشا ج ۱ ص ۴۲)

« یاران گفتند که آنچه ایزد تعالی بر زفان تو رانده، صواب ما اندر آن است » .
 (تاریخ سیستان)

ص ۸۶ س ۳ و ۴ بنا کند او را حق تعالی بهر روزی شارستانی در بهشت : «شارستان» بمعنی شهر ، شهرستان ، هرچه اندرون حصار يك شهر بود . شار (شهر) + ستان (پسوند مکان) .

« ... قومی بودند اندر شارستان ایله اندر ایام داوده » .

(تفسیر پاک ص ۱)

انوری در ترجمه انام مدینه العلم و علی بابها ، «مدینه» را به «شارستان» برگردانده است :

احمد مختار مکی بود شارستان علم

چون در محکم بران بنیاد شارستان علی

افشنه شارستانی بزرگ دارد وحصاری استوار. (تاریخ بخارا ص ۱۳) .

« ... شارستان خود شهر است که غالباً برگرد قهندزی

واقع می‌شده و سوری برگرد اوست و آنچه بیرون از این سور باشد

آن را « ربض » خوانند بفتح تین . از حواشی مرحوم بهار بر تاریخ

سیستان ص ۱۱ » .

ص ۸۶ س ۱۱ در دین حق ستهیدگی نکند: « ستهیدگی ، بمعنی سرکشی و لجاجت و نافرمانی نمودن است از مصدر « ستهیدن » .

چه چاره است با او بجز خامشی ستهیدگی باشد از بیهشی (ابوشکور بلخی - اشعار پراکنده ج ۲ ص ۱۱۵)

در شاهنامه فردوسی « ستهیدن » بمعنی ستیزه و علاا کردن بسیار به کار رفته و در کلیله و دمنه ح ص ۳۲۳ و قابوس نامه ص ۳۳ نیز آمده است.

در سخاوت چنانکه خواهی ده لیک اندر معاملات بسته (سنائی غزنوی)

« ... دروهم او بگذشت که محتسب این معنی اندیشد : بستوهی و ستهندگی کرد ، سیاست نامه ص ۵۷ - هوبرت دارک مصحح این کتاب در حواشی مربوط به این قسمت یتبی نیز به نقل از مرحوم عباس اقبال از « ابوشعیب » آورده است : در کارها بتا ستهیدن گرفته‌ای

گشتم ستوه از تو من از بس که بستهی ، ص ۸۶ س ۱۴ از مسح کشیدن برموزه دست باز ندارد : به موجب آیه شریفه : یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاعسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤوسکم و ارجلکم الی الکعبین ، آیه هشتم از سوره المائدة (سوره پنجم از قرآن) که ترجمه پارسی آن چنین است : ای ایشان که بگرویدند ، چون از خواب بر نماز برخیزید ، روی‌های خود را بشوئید و دودست خویش تا هر دو وارن (آرنج) و سرهای خویش را مسح کشید ، و دوپای خویش بشوئید تا هر دو بزول (کعب) ، کشف الاسرار ج ۳ ص ۳۰ - ۲۹ حکم وضو ساختن برای نماز مسلمانان روشن گردیده است.

اما اهل سنت در باب مسح پای ها با شیعه اختلاف نظر دارند : اعتقاد ایشان بر این است که شخص مسلمان می‌تواند بی آنکه کفش خویش را از پای درآورد بر آن مسح بکشد و این را « مسح

علی الخفّ ، یا «مسح بر خفّین» = مسح کشیدن بر موزه گویند (خف بضم اول در لغت عرب به پای افزار و کفش سبکی اطلاق می‌شود که فاقد پاشنه باشد) .

در کتب فقه اهل سنت برای شرایط و خصوصیات و آداب مسح بر موزه بابی جداگانه باز شده است : اهل سنت استناد می‌جویند به روایت خزیمه بن ثابت از حضرت رسول (ص) که مسح کشیدن بر موزه را برای مسافر سه شبانه روز و برای مجاور و مقیم يك شبانه روز تعیین فرموده است : و سئل عن المسح علی الخفین ، فقال : للمسافر ثلاثة وللمقیم یوم (صحیح ترمذی کتاب طهارت ص ۱۴۱) و باز روایت دیگری از هناد ، رسول خدا (ص) فرموده است که در سفر پای افزار خود را برای سه شبانه روز از پای بیرون نکنید مگر بسبب ... کان رسول الله یأمرنا اذا کنا سفراً ان لا ننزع خفافنا ثلاثة ایام و لیا لیهن الامن ... (صحیح ترمذی کتاب طهارت ص ۱۴۲) . همچنین روایت دیگری از شهر بن حوشب بدین مضمون ذکر شده است که گفت : ... جریر بن عبدالله را دیدم که وضو ساخت و مسح بر موزه کشید، از او سبب پرسیدم ، گفت رسول خدا را دیدم که وی چنین کرد . (صحیح ترمذی کتاب طهارت ص ۱۳۹)

در تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۱۶۷ به روایت اوس بن اوس یا اوس بن ابی اوس چنین آمده است : حضرت رسول را دیدم که وضو ساخت و بر کفهای خود مسح کشید، پس آنگاه به نماز ایستاد . . . عن اوس بن اوس ، انه قال : رایت النبی (ص) توضأ و مسح علی نعلیه ثم قام فصلی ...

اجمالاً به موجب این اخبار و روایات بسیاری که در باب جواز مسح بر پای پوش نقل شده است ، اهل سنت به هنگام وضو کفش را از پای در نمی‌آورند بلکه بر ظاهر آن مسح می‌کشند و برای آنکه کفش از برخورد با آلودگیهای خارج محفوظ بماند ، آن را ساده و

بدون پاشنه از چرم نرم یا نوعی تیماج می‌سازند تا بتوانند به سهولت آن را با کفش دیگری بپوشند و در هنگام مسح یا ورود به مشاهد و اماکن متبرکه کفش زبرین را از پای درآورند. مراد از کلمه «مسحی»، در شعر شعرا و اصطلاحات متصوفه این نوع کفش بوده است که بتوان به سهولت بر آن «مسح» کشید :

تا بجدی که مرا داد همی «مسحی» و کفش

تا بجائی که همی داد خرم را جو و گاه

(دیوان انوری بتصحیح مدرس رضوی ص ۴۱۶)

دلقت بچه کار آید و «مسحی» و مرقع

خود را ز عملهای نکوهیده بری‌دار

(گلستان سعدی)

(نویسنده این سطور در هنگامی که به زیارت آرامگاه

ژنده پیل در شهر جام مشرف بود بعضی از زائران مرقد شیخ را با

چنین کفشهایی در حین طواف مشاهده نمود؛ کسانی که با «مسحی»

مجهز نبودند، ناگزیر کفش رویین را از پای درمی‌آوردند و صحن

آرامگاه را برای ورود به مسجد مزار با پای برهنه می‌پیمودند).

برای اطلاع کامل در باب «مسحی» رجوع شود به شرح

محققانۀ استاد علامه بدیع الزمان فروزان‌فر بر مثنوی مصباح الارواح

ذیل «مسحی» در بیت ۳۷ از آن مثنوی شریف.

شیعه بر این عقیده اند که مسح بر کفش و موزه در صدر اسلام

و بخصوص درگیراگیر غزوات و سفرهای جنگی که سربازان مسلمان

قهرأ فرصت زیادی برای آماده شدن جهت ادای فرائض مذهبی نداشتند

روا بوده است؛ اما پس از نزول سوره «المائدة» یعنی آخرین سوره ای

که در احکام بر پیغمبر اسلام نازل گردید حکم مسح بر موزه به نص

آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الى الصلوة... الى آخر الآیه»

نسخ گردید و از آن پس این ترتیب مسح جائز شمرده نمی‌شود. در

تفاسیر و کتب فقهی شیعه نیز روایات و احادیثی متقابلاً در عدم جواز مسح بر موزه آورده شده است : برای مثال ابن بابویه در کتاب خویش ذیل باب « خصال من شرائع الدین » می نویسد : هر کس که بر موزه مسح کشد در مقام مخالفت با خداوند و پیغمبر و قرآن برآمده ، وضوی او کامل و تمام و نماز او صحیح و مجاز نیست ... و من مسح علی الخفین فقد خالف الله و رسوله و کتابه ، و وضوئه لم یتم و صلوته غیر مجزئة ، خصال ابن بابویه ج ۱ ص ۱۵۱ . برای اطلاع بر روایات و اقوال مختلف در این باب رجوع شود به :

فصل : « المسح علی الخفین فی الوضوء » در کتابهای : صحیح بخاری ، صحیح مسلم ، صحیح ترمذی ، صحیح نسائی ، سنن ابن ماجه و همچنین به تفاسیر شیعه و اهل سنت ذیل آیه مبارکه ۸ از سوره المائدة .

ص ۸۷ س ۹ شاید که زن مومنه بدو دهی : « شاید » ، سزاوار است ، سزد ، شایستگی دارد ، بجا و لایق است . (مضارع شاییدن و شایستن) بمعنی سزاوار و لایق و مناسب بودن .

شاید که مرد پیر بدین گه شود جوان

گیتی بدیل یافت شباب از پی مشیب

(دیوان رودکی چاپ مسکو ص ۲۲)

« پس او خدایی را شاید که نه و اماند و نه درماند » .

(کشف الاسرار ج ۱ ص ۷۰۰)

ص ۸۷ س ۱۵ جای وی در که اسفل باشد : « درك اسفل » (در قرآن مجید با سکون « را ») یا « درك » اسفل پائین ترین طبقه دوزخ ، تگ دوزخ ، ژرف دوزخ ، اشکوبه زیرین دوزخ است . (« درك » در مقابل « درج - درجه » است . « درجه » مرتبه ای است که در مقام صعود و ارتقاء مستعمل است ولیکن « درك » در جائی که سقوط و نزول و انحطاط منظور باشد بکار می رود ؛ ... بهمین سبب « درجات بهشت » و « درکات دوزخ » می گویند .

— (ترجمه از المفردات فی غریب القرآن . ص ۱۶۷)

پرسید موجب «درجات» این چه بود و سبب «درکات» آن چه ؟

(گلستان سعدی)

انوری «درج» و «درک» را در بیتی آورده است :

آنکه در حفظ خدمت میمونش با حصول «درج» خالص «درک»

(دیوان انوری ص ۶۶۹)

خداوند در قرآن کریم مردم عنسافق را به «درک اسفل»

وعید داده است : ان المنافقین فی الدرك الاسفل من النار .

(آیه ۱۴۴ از سوره چهارم)

در زیارت جامعه مذکور است : «... ومن رد علیکم فی

اسفل درک من الجحیم» .

در اصطلاح مجاوره امروز «به درک» و «به درک اسفل»

در موقع فحش و ناسزا و دشنام مستعمل است ؛ همانطور که به «درک

واصل شدن» و به «درک رفتن» کنایه است از محروم ماندن از نعم بهشت

و به دوزخ درافتادن .

ص ۸۸ س ۱۰ و ایشان را دروغ زن داشتن : «دروغ زن» بمعنی «دروغ گوی» و

«دروغ برداز» است :

... و مسردی دروغ زن است ، ترا گوید کی من پیش

مردمان ایدون گویم و جز آن گوید .

(تاریخ بلعمی نسخه عکسی ص ۲۰۸)

... تا بدانیم که راست گوی کیست و دروغ زن کیست .

(ترجمه تفسیر طبری ج ۵ ص ۱۳۸۰)

... بهمه حال یا دروغ زن است یا حرام زاده .

(قابوس نامه ص ۴۹)

بهر دفع زبانه دوزخ این زبان دروغ زن ببرند

(دیوان کمال الدین اسمعیل)

ص ۸۹ س ۱۲ ابوبکر صدیق: از خلفای راشدین، پدر زوجۀ پیغمبر اسلام (ص)، شصت و دو سال عمر و دو سال و سه ماه و بیست و دو روز خلافت کرد. زید بن ثابت را به جمع آوری قرآن مأمور نمود و همومسئلمۀ کذاب را کشت. ابوبکر در سال سیزدهم هجرت درگذشت. از سخنان معروف اوست: «العجز عن درك الادراك ادراك». در باب تفویض لقب «صدیق» به ابوبکر چند قول است: باعتماد صاحب شرح تعرف (ج ۲ ص ۳۵) نام وی در جاهلیت عتیق بن ابی قحافه بود پس از معراج رسول (ص) به علت تصدیقی که کرد «صدیق» نامیده شد.

... بعضی عقیده دارند که لقب «صدیق» را قبل از اسلام نیز می داشته است و از آنجا برای او نهاده اند که وی هرگاه کفالت پرداخت دیده‌ای را بر عهده می گرفت قریشیان می پذیرفتند و به خونخواهان می گفتند «صدقوه»، یعنی گفته‌های او را بپذیرید.

(فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی ج ۳ ص ۱۲۸).

در باب ملقب شدن ابوبکر به «صدیق» رجوع شود تفسیر طبری ج ۱ ص ۲۴۴، کشف المحجوب هجویری ص ۳۶ اللمع ص ۱۲۲، تاریخ الخلفاء ص ۲۷ و شرح استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر بر مثنوی مصباح الارواح و نیز به تهذیب الاسماء واللغات ج ۲ ص ۱۸۱ به بعد و تعلیقات حدیقة الحقیقة سنایی ص ۳۲۹.

ص ۹۱ س ۱ رخنه افکنده بود در بارۀ اسلام: «باره» و «بارو» بمعنی دیوار قلعه، حصار محکم، دیوار و حصار دور قلعه و شهر است:

یکی «باره» ای گردگرد اندرش که بینا به دیده ندیدی برش

(شاهنامه فردوسی)

ص ۹۳ س ۲ گور وی را مرغزاری گردانند از مرغزارهای بهشت: شیخ ابن مضمون را بصورت دیگری نیز: «در گور روضه یابد» در همین کتاب بکار برده است؛ در هر دو صورت مأخوذ است از معنی این حدیث شریف: «انما القبر اماروضه من ریاض الجنة او حفرة من حفرة النار».

این گور تو چنانکه ر. ول خدای گفت

یا روضه بهشت است یا کنده سعیر

(تعلیقات حدیقه الحقیقه سنائی - بنقل از دیوان ناصر خسرو)

ص ۹۳ س ۵ صراط و بهشت و دوزخ همه حق است: «صراط» بمعنی راه، راه راست، و بنا بر تعریف کتب مذهبی پلّی گسترده بر سر دوزخ از موی باریکتر و از شمشیر تیزتر که همه آدمیان باید از آن عبور کنند. نوشتن آن بصورت‌های «سراط» و «زراط» نیز صحیح است. این کلمه در قرآن کریم بدو وجه بکار رفته: یکی بمعنی راه و دیگر بمعنی دین.

(وجود قرآن ص ۱۷۱) .

میبیدی در کشف الاسرار آن را با « جسر دوزخ » مترادف

گرفته است :

« ... فردا به رستاخیز قومی را برانند و به ترازوگاه

و صراط و جسر دوزخ آسان باز گذرانند. » (ج ۱ ص ۶۴۰)

صورت لاتینی کلمه Strātā و آرامی آن Srtly و در

پهلوی نیز بصورت Srat بمعنی « راه » بکار رفته است .
(Bailey, Jras. 1934, P.505).

در زبان پهلوی « پل صراط » چینورپل یا « چینودپل »

ناهمیده می‌شود. این کلمه ترجمه لغت اوستائی činvat h6retav بمعنی پل جداکننده « نیکان از بدان » است .

(در فصل اول کتاب « مینوی خرد » آمده است که سپیده روز

چهارم بعد از مرگ ، روان آدمی به چینورپل بلند سهمگین رهنمون می‌شود، همه نیکوکاران و بدکاران باید از این پل عبور کنند. هنگامی

که روان نیکوکاران از آن پل می‌گذرد ، آن پل با اندازه يك فرسنگ پهن می‌شود . در کتاب نهم دینکرد ، سوتکر نسلک بند ۱۹ آمده است

که در هنگام عبور بدکاران « پل چینور » مانند تیغ استره تیز و باریک می‌شود . محل پل صراط در بندهشن (ص ۱۰۹ و ص ۷۷) چنین

ذکر شده است : کوهی در میانه جهان بنام کوه دایتی (Dāiti) و چکاد (= قله) آن باندازه طول یکصد مرد است . پل «پل چینود» بر روی آن قرار دارد و این قله بمنزله وسط شاهین ترازویی است که با آن اعمال نیک و بد سنجیده می‌شود . دهانه دوزخ در زیر این قله قرار دارد .

در کتاب دینکرد به « پل صراط » صفات بلند و دورنمای (مشهور در همه جاهای دور) داده شده است .

(نقل از یادداشتهای دوست فاضل وارجمند دکتر احمد تفضلی).
ص ۹۳ س ۱۳ تا در تشبیه و تعطیل نیفتی : « تشبیه » عبارت است از اثبات جسم یا صفات جسمانی برای خداوند بنا بر تعبیرات متمکلمین . « اهل تشبیه » کسانی هستند که خداوند را به مخلوقات تشبیه و مانند کرده‌اند و ذات باری را چون محدثات تصور نموده‌اند ؛ این دسته « فرقه مشبهه » را تشکیل می‌دهند . « تعطیل » یعنی اعتقاد نداشتن به وجود خداوند و نفی صفات حق بطور کلی و « اهل تعطیل » کسانی هستند که صفات ایزد تعالی را منکرند و این گروه را « معطل » یا « معطله » نامیده‌اند .
... آن شناخت خداست سبحانه و تعالی به وحدانیت محض و اثبات توحید مطلق دور از « تشبیه » و پاک از « تعطیل » .

جامع الحکمتین ناصر خسرو ص ۳۰ - رجوع شود به تعلیقات علامه ارجمند بدیع الزمان فروزان فر بر رساله قشیریه ص ۷۷۶ ،
تعلیقات حدیقه الحقیقه سنائی و حواشی کشف الحقایق ص ۲۴۶ .

ص ۹۳ س ۱۵ هر چند در آیات متشابه کم آویزی ترا بهتر بود: یکی از تقسیماتی که از آیات شریفه در قرآن کریم بعمل آمده است تقسیم آنها به «متشابه» و «محکم» است. آیات «متشابه» آیاتی از قرآن مجیدند که معنی آنها در ظاهر به آسانی معلوم و روشن نباشد و تفسیر آنها لفظاً و معنأً به سهولت میسر نگردد . بعبارت دیگر معنی آیات «متشابه» محتمل چند وجه است و جز از راه تأویل بدست نمی‌آید و راهی به معرفت

کامل آنها نیست مانند حروف مقطعه در ابتدای سوره ها : کهیمص .
 حم. الم. ق. طسم . ص ، و آیه‌هایی مانند فثم وجه الله یا و جاء ربك .
 محمد ابو زهره در کتاب « تاریخ المذاهب الاسلامیه ، ج اول
 ص ۱۵ » ذیل فصل « ورود المتشابه فی القرآن الحکیم » پس از ذکر آیه
 کریمه: هو الذی انزل علیک الكتاب منه آیات محکمات و آخر متشابهات ...
 آیه پنجم از سوره آل عمران می نویسد که با این آیه شریفه ورود
 متشابهات در قرآن مجید ثابت میشود و معیاری است برای سنجش
 نیروی ایمان در مؤمنان .

« محکم » در مقابل « متشابه » به آن دسته از آیات اطلاق می‌شود
 که يك وجه تأویل را محتمل است و خراباننده و شنونده در فهم و معرفت
 آنها دچار تردید نمی‌شود. به بیان دیگر « آیات محکم » یا « ام الكتاب »
 آیاتی واضح المرادند که از لحاظ لفظ یا معنی شبهه‌ای عارض آنها
 نشود و حکم آنها بنگردد مانند فرائض دینی و آیات وعد و وعید و
 نظائر آنها . برای اطلاع بیشتر در باب « محکمات و متشابهات » قرآن
 رجوع شود به تفاسیر معتبر ذیل آیه شریفه ۵ از سوره آل عمران ،
 المفردات فی غریب القرآن ذیل کلمه « شبه » ص ۲۵۴ و ص ۱۲۷-۱۲۵
 ذیل کلمه « حکم » ، وجوه قرآن ص ۳۴ ذیل کلمه « ام » ، متشابهات
 القرآن و مختلفه ج ۲ ص ۲۸۷ تا ۲۹۱ و همچنین به تعریف محققانه
 استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر ضمن تعلیقات گرانهای کتاب معارف
 بهاء ولد ص. ۲۵ از « متشابه » و « محکم » و به کتاب کشف الحقایق
 ص ۲۶۳ نیز به تعریفات جرجانی ص ۱۸۲ - ۱۸۱

ص ۹۴ س ۲ و تأویل و تفسیر آن نجوینده : « تأویل » بمعنی بازگشت دادن از
 چیزی ، بیان کردن و شرح کردن عبارتی به عبارت دیگر و گردانیدن
 کلام از ظاهر آن به سوی جهتی که احتمال داشته باشد و نیز بمعنی
 تعبیر خواب آمده است که در این جا بمعنی اول مراد است : « ... علماء
 و مفسران و حکماء تأویل این آیه‌ها چنین گفتند . (تاریخ بلعمی ص ۹۸)

برای اطلاع بر وجوه مختلف تأویل رجوع شود به کتاب
 « وجوه قرآن » صفحات ۵۲ و ۵۳ و نیز به کتاب : « المفردات فی
 غریب القرآن » ص ۳۰ ذیل کلمه « اول » .

ص ۹۴ س ۸ و عبدالله عباس گفت : مقصود عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم
 ابوالعباس هاشمی پسر عموی پیغمبر اسلام (ص) و یکی از بزرگان صحابه
 است که به کثرت روایت و وفور اطلاع بر تفسیر و علوم قرآنی و فقه و احکام و
 فرائض و سنن اسلامی مشهور می باشد. وی یکی از چهار عبدالله معروف
 در اسلام : « عبدالله بن عمر ، عبدالله بن عباس ، عبدالله بن عمرو بن العاص ،
 و عبدالله بن زبیر » و یکی از هفت تن کسانی است که به روایت بیش از
 هزار حدیث شهرت دارند . از لقبهای او « حبر الامة » ، و « ترجمان
 القرآن » است . حاجی خلیفه از او در کشف الظنون به عنوان « رئیس
 المفسرین » نام می برد . عبدالله بن عباس در سال ۶۸ هجری در شهر
 طائف در گذشت . برای اطلاع بیشتر بر احوال وی رجوع شود به :
 عیون الاخبار ص ۵۷ ، اسد الغابة فی معرفة الصحابة ج ۳ ص ۱۹۲ ،
 تهذیب الاسماء ج ۱ ص ۲۷۶ ، و شذرات الذهب ج ۱ ص ۶۳

ص ۱۰۱ س ۱۲ اینت بزرگ سعادت و نیکو فحی ... : « اینت » بکسر اول و سکون نون
 و تاء ترکیبی است از اسم اشاره با ضمیر مفرد مخاطب و لفظی است که غالباً
 برای بیان تعجب فراوان و مبالغه در وصف و در مقام « تحسین انکاری »
 و « تعریض » و « تمسخر » برای افاده معنی طعن و ملامت بمعانی به به !
 مرحبا ! چه خوب ! آفرین ! زهی ! شگفتا ! بکار می رود . شیخ احمد
 آن را در غالب این معانی در آثار خود بکار برده است : « ... ما
 ایشان را دشمن می داریم و می گوئیم ما دوستان خدائیم ! اینت باشکونه
 قومی مردم که ما ئیم ! »

(سراج السائرین ، باب دهم)

این کلمه در آثار قدما فراوان بکار رفته است :

« ... اینت شبی که دوش بود و اینت نکوهیده نشستی که نشست دوش

بود ! تذکرة اولیاء ج ۱ ص ۷»

«... اینت جو ابی کامل و اینت لفظی شامل. چهار مقاله نظامی عروضی ص ۴۸»
 «... اینت بیماری که آن را کران نه و اینت دردی که آن را درمان
 نه و اینت شبی که آن را بام نه !» (کشف الاسرار ج ۱ ص ۷۶۳)
 سیرگشتی سیر گوید نی هنوز اینت آتش اینت تابش اینت سوز!
 (مثنوی علاء الدوله ج ۱ ص ۳۷)

فردوسی آن را بفتح (نون) نیز بکار برده است :
 پسند آمد و گفت اینت سپاه سوادان مرد افکن ورزم خواه
 (شاهنامه فردوسی)

ص ۱۰۲ س ۱ فضیل عیاض رحمة الله علیه توبه کرد از راه زدن : ابوعلی فضیل بن
 عیاض مسعود بن بشر تمیمی یربوعی اهل خراسان از اکابر وزهاد و محدثان
 بنام در شهر مرو بدنیا آمد و بیشتر عمر خود را در ابیورد گذراند.
 در ابتدای حال به راهزنی اشتغال داشت و بین ابیورد و سرخس دزدی
 میکرد ؛ سرانجام بدنبال واقعه ای که تفصیل آن در کتب رجال تصوف
 مذکور است توفیق حق او را یاری کرد و از راهزنی به راهبری و
 ارشاد خلق درآمد . شیخ ابوطالب مکی نوشته است که فضیل از جمله
 کسانی بود که از گفتن « نمی دانم » نسبت به مسائلی که نمی دانست
 عار نداشت . (قوت القلوب ج ۴ ص ۲۶۷ .)
 فضیل در محرم سال ۱۸۷ در شهر مکه درگذشت ؛ عبدالله
 مبارک گفت : چون فضیل بمرد اندوه همه برخاست . از سخنان
 اوست :

... اگر فاسقی نیکو خوی با من صحبت کند دوستر دارم از
 آنکه عابدی بدخوی . (ترجمه رساله قشیریہ ص ۲۹۷)
 اگر دعای من مستجاب گشتی ، جز برای سلطان عادل
 دعا نکردم زیرا که صلاح وی صلاح بندگان است و آبادی جهان است.
 (سیاست نامه ص ۶۱)

... کفی بالله محباً، وبالقرآن مونساً، وبالموت واعظاً؛ اتخذ الله

صاحباً ودع الناس جانباً. (کشف الاسرار ج ۸ ص ۳۱۵)

.... فضیل را شبانگه عرفه به عرفات گفتند که حال مردمان

چگونه می بینی؟ گفت: آمرزیدگانندی اگر من در میان ایشان نیستمی!

(شرح تعرف ذیل ترجمه احوال فضیل)

برای اطلاع بیشتر بر احوال فضیل عیاض و بخصوص داستان عبرت انگیز

توبه وی رجوع شود به: کشف الاسرار ج ۹ ص ۵۰۵، تذکرة الاولیاء

ج ۱ ص ۸۷، تعلیقات استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر بر ترجمه

رساله قشیریه و نیز مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی ص ۱۸۰ و ۱۰۵

شرح تعرف فصل مربوط به احوال فضیل عیاض، تعلیقات حدیقه

الحقیقه سنائی بقلم دانشمند محترم مدرس رضوی ص ۶۷۴ - ۶۷۳،

تاریخ گزیده ص ۶۳۵، سه صدی مکتوبات در شرح حال عرفا و اقطاب

ص ۲۷، طبقات الصوفیه انصاری ص ۲۸ و کتب تصوف در بیان احوال عرفا.

ص ۱۰۲ س ۴ گفت مرا بجل کن: «بجل کردن» بمعنی بخشیدن گناه و در گذشتن از جرم و

خطای کسی است و کلمه ای است که در عذرخواهی و طلب آمرزش و عفو

مستعمل می باشد. از نظرهایی که در باره این کلمه اظهار شده یکی

آنکه «بجل کردن» ترکیبی است از باء حرف اضافه در زبان فارسی

و «حل» به کسر اول و تشدید لام در عربی بمعنی حلال یا عفوگناه به اضافه

فعل معین «کردن»؟ : به + حل + کردن (حواشی عبدالحی حبیبی

بر طبقات الصوفیه انصاری) ص ۵۸۹.

نظر دیگر آنکه چون در فرهنگهای معتبر عربی از قبیل «صراح»

و «قاموس» ماده «بجل» باین معنی که مصطلح است ضبط نشده ممکن

است در اصل بصورت «بهل» یعنی صیغه امر از هلیدن = گذاشتن (مجازاً)

در گذشتن و صرف نظر کردن) باشد؟ فرهنگ اندراج. (فرض اول

بنظر صحیح تر می آید)

ص ۱۰۳ س ۱۵ توبه کنید چون توبه نصحاً: در باب «نصح» یا «نصوحا» و سبب

توبه کردن وی اقوال مختلف است : اعتقاد معدودی از مفسران چون امام ابو بکر عتیق سورآبادی بر این است که وی مردی راهزن بود که از راهزنی به توبه‌ای پایدار تائب‌گشت و از آن روزچنان توبه استواری به «توبه نصح» شهرت یافت .

اما قولی که غالب اصحاب تفسیر و عموم مؤلفان کتب قصص و امثال و اخلاق بر آن اند این است که در بنی اسرائیل مردی بوده است بنام «نصح» یا «نصحاح» که درگرمابه زنان بصورتی ناشناخته به کارگری و دلاکی مشغول بوده است . روزی بدنبال حادثه‌ای که شرح و تفصیل آن در دفتر پنجم مثنوی ص ۴۹۰ ، احیاء العلوم (ج ۴ ص ۲۷۰) ، مقالات شمس تبریزی ، و در کتاب رونق المجالس (تألیف ابو حفص عمر بن حسن نیشابوری) و جامع التمثیل (تألیف میرزا احمد حبله رودی) آمده است از ادائه کار در گرمابه زنان تائب شد به توبه‌ای محکم ، که آن را هیچگاه نشکست و دیگر بآن کار بساز نگشت و از آن زمان چنان توبه‌ای به «توبه نصح» معروف شد :

شرح این توبه نصح از من شنو بگر ویدستی و لیک از نو گرو
بود مردی پیش از این نامش نصح بد ز دلاکی زنان او را فتوح
(مثنوی مولوی دفتر پنجم)

در باب «توبه نصح» در قرآن کریم ، آیه هشتم از سوره «التجریم» چنین ذکر شده است : یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصحاً . (جمله قراء «نصح» خواندند بفتح نون ، و ابو بکر وعاصم روایت کردند بضم نون «نصح» بمعنی مصدری) .

(تفسیر ابوالفتوح ج ۱۰ ص ۷۶)

علماء و مفسرین بطور کلی در تعریف «توبه نصح» مختلف القولند و این اختلاف فقط از نظر نوع لفظ و عبارتی است که در تعریف آن بکار برده‌اند اما نتیجه‌ای که بدست می‌رسد تقریباً یکسان و حاصل آن چنین است :

شخص هر گاه به «توبه نصح» تائب گردد باید از گناه گذشته و کردار ناهنجار خویش به قسمی نادم و پشیمان شود که اثری از معاصی در او نماند و عزم کند که دیگر بازگشت به گناه نکند و در آینده مرتکب معصیت نشود و بر توبه راست و محکم خویش مداومت داشته باشد .

پیغمبر اسلام (ص) فرمود : «التوبة النصوح» الندم على الذنب حين يفرط منك ، فمستغفر الله تعالى ، ثم لاتعود اليه ابداً .

(جامع الصغير ص ۱۳۵)

واسطی گوید : «توبه نصح» آن بود که بر صاحب آن اثر توبه نماند پنهان و آشکارا ؛ و هر که توبه وی نصح بود، باک ندارد که چون خسبد و چون خمزد .

(ترجمه رساله قشیریه ص ۱۴۲)

(عمر گفت و ابی معاذ که :

«توبه نصح» آن باشد که از آن توبه باسر گناه نشود، چنانکه شیر باستان نشود .

آن باشد که مرد پشیمان بود برگزشته و عزم کرده باشد به آینده که باسر مانند آن نشود .

به دل پشیمان شود ، و بزبان استغفار کند، و بتن باز ایستد از گناه توبه صادق باشد .

توبه مقبول باشد و مقبول نبود تادر او سه خصلت نبود: خوف آنکه مبادا نپذیرند، امید آنکه پذیرفته شود، و آنکه بر طاعت مداومت کند . فرهنگ لغات و تعبيرات مثنوی ج ۳ بنقل از تفسیر ابوالفتح ج ۵ ص ۳۵۸) .

برای اطلاع بیشتر در این باب رجوع شود به : قوت القلوب ج ۲ ص ۹۵ ذیل « شرح مقامات الیقین واحوال الموقنین » ،

ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی تألیف استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر ص ۱۷۶ - ۱۷۵ ، تعریفات جرجانی ص ۶۳ ، تعلیقات حدیقه الحقیقه سنایی بقلم استاد محقق مدرس رضوی ص ۵۴۲ - ۵۴۱ ، و

اوراد الاحباب باخرزی ج ۲ ص ۱۷۱ و هم چنین به تفاسیر معتبر ذیل آیه مبارکه هشتم از سوره التحریم .

ص ۱۰۳ تا ۱۶ در تفسیر امام ابوبکر سورایانی رحمة الله علیه دیدم: منظور ابوبکر عتیق بن محمد از زهاد و مفسران نامبردار قرن پنجم هجری معاصر آلپ ارسلان سلجوقی و متوفی بسال ۴۹۴ هجری قمری است که به «سورآبادی»، «سورایانی»، «سوریانی»، و «سورابانی»، و «سوربانی» نسبت و شهرت یافته است.

در تاریخ نیشابور از او به «سوربانی» یاد شده است: «... عتیق بن محمد السوربانی ابوبکر شیخ طائفه ابی عبدالله فی عصره نیشابور، صوام بالنهار، قوام باللیل، عابد، مجتهد، فاضل، توفی فی صفر سنة اربع و تسعين و اربعمائة».

(تاریخ نیشابور تألیف عبدالغافر فارسی نسخه عکسی متعلق به استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر)

هر چند شیخ احمد در کتاب انیس الثائبین و کتاب حاضر نسبت ابوبکر عتیق را «سورایانی» نوشته است اما فرض نویسنده این سطور بر این است که ابوبکر عتیق باید ظاهراً در خراسان بزرگ آن روز، در «زورآباد» نزدیک به جام (زورآباد در حال حاضر از یک طرف به «تربت جام» و از طرف دیگر به «هرات» متصل است) تولد یافته و یا در آنجا سکونت داشته و بهمین سبب به «زورآبادی» منسوب و مشهور شده باشد.

مؤید صحت این احتمال انتساب وی نیز به «هرات» است که حمد مستوفی (بنظر استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر «حمد» صحیح است و «حمدالله» غلط مشهور می باشد) در تاریخ خود بدان تصریح نموده: «... سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد الهروی صاحب التفسیر بالعربیة».

(تاریخ گزیده بتصحیح دکتر عبدالحسین نوائی ص ۶۹۴)

« زورآباد » بتدریج خواه در نتیجه کثرت استعمال و خواه از طریق ابدال « ز » به « س » که امری سهل و با سابقه بوده است بصورت « سورآباد » و با دال نقطه دار مرسوم در کتابت آن عهد بصورت (سورآباد) درآمده و پس از احاق به یاء نسبت «سورآبادی» و بواسطه مجاورت «ذ» با «ی» = نی و سهو و شتاب نساخ در کتابت این دو حرف بهم پیوسته و بصورت « نی » و با جزء اول کلمه بر روی هم بصورت « سورآبانی » درآمده است که بعدها شکلهای دیگری از آن بحذف الف و تغییر « باء » به « یاء » در نسخهها راه یافته است .

بهر تقدیر امام ابوبکر عتیق بن محمد تفسیر کبیر خود را در هفت مجلد بین سالهای ۴۷۰ تا ۴۸۰ هجری قمری بزبان فارسی تألیف نموده است . شیوه کار مفسر در این تفسیر نفیس چنین بوده است که ترجمه هر آیه را ذیل همان آیه آورده و تفسیر آن را هم بصورت سؤال و جواب بیان داشته است و در حقیقت ترجمه و تفسیر قرآن بهم مخلوط بوده است .

بعدها از این تفسیر کبیر سه اختصار جداگانه تحریر شد که نسخه یکی از آنها در سنه ۵۸۴ هجری قمری در چهار مجلد بنام غیاث الدین محمد بن سام غوری تکمیل گردید .

روش کار در ترتیب نسخه اخیر الذکر چنین است : ابتدا يك سوره از قرآن بتمامی با ترجمه آن در ذیل آیات نوشته شده و در آخر قصهها و تفسیرهای مربوط بآن سوره که ابوبکر عتیق آنها را جزء جزء و جدا جدا در هر قسمت آورده بود بصورت یکجا و با هم نقل شده است . خطی که آیات قرآن بآن نوشته شده ثلث جلی و ترجمه و تفسیر آنها به نسخ می باشد . کاتب این نسخه محمد بن عیسی بن محمد بن

علی نیشابوری لیثی است و تاریخ فراغت از کتابت را در پایان مجلد چهارم دوشنبه هشتم ربیع الآخر سال ۵۸۴ هجری ذکر نموده است . این نسخه بطور کامل و تمام هفتاد سال پس از تألیف بدست ابوالفتح قطب الدین محمد بن شیخ الاسلام شمس الدین مطهر (فوه شیخ احمد و صاحب کتاب حدیقه الحقیقه که مدتها در خانقاه شیخ در ممدآباد جام بعنوان قائم مقام جد خود اداره امور آنجا را برعهده داشته است) افتاد و او آن را بر مزار مقدس جد خویش وقف نمود. وقف نامه‌ای مکرر در پشت صفحه اول هر چهار مجلد با اشارت واقف بزبان عربی نوشته شده است . تاریخ کتابت وقف نامه ۶۵۴ و کاتب آن ابوالفضل محمود بن حاکم اوحد بوزجانی جامی است .

این دوره کامل قرآن و ترجمه و تفسیر آن بمدت هفتصد سال بر سر مقبره شیخ احمد در تربت جام بود تا در سال ۱۳۱۶ شمسی به موزه ایران باستان انتقال یافت و اکنون در آن موزه نگهداری می‌شود. جلد نسخه، چرمی قهوه‌ای رنگ لولادار و تعداد صفحات آن از این قرار است : جلد اول ۴۷۴ ، جلد دوم ۵۱۴ ، جلد سوم ۵۰۲ ، و جلد چهارم ۳۳۶ صفحه . (جلد دوم این تفسیر در سال ۱۳۴۳ برای شرکت در نمایشگاه هفت هزار سال هنر ایران با آمریکا برده شد). قسمت تفسیر سوره یوسف از این نسخه را استاد سخن دکتر پرویز خانلری با نگارش مقدمه‌ای ممتع در معرفی این نسخه گرانبها و ارزش آن و بیان شیوه کار در طبع این قسمت از تفسیر ، جزو «سلسله شاهکارهای ادبیات فارسی» با عنوان «یوسف و لیثا» بچاپ رسانیده‌اند. نیز قصه‌ها و ترجمه آیات این نسخه شریف بهمت استاد گرانمایه دکتر یحیی مهدوی با عنوان : « ترجمه و قصه‌های قرآن از



(عکس دو صفحه از این تفسیر)

روی نسخه موقوفه بر تربت جام مبنی بر تفسیر ابوبکر عتیق سور آبادی « در سال ۱۳۳۸ شمسی بطبع رسیده است . (انتشارات دانشگاه تهران - نیم اول آن به شماره ۵۳۷ و نیم دوم آن به شماره ۵۳۸) از قرآن و تفسیر ابوبکر عتیق مجلداتی بتفاریق در کتابخانه دیوان هند لندن ، و کتابخانه اسعد افندی در استانبول و کتابخانه ملی پاریس موجود است . قسمتی از این تفسیر که تاریخ کتابت آن ۵۲۳ هجری و نسخه آن در کتابخانه دیوان هند در لندن منصوص می باشد . جزو سلسله «عکس نسخه های خطی» در بنیاد فرهنگ ایران «بنام تفسیر قرآن کریم» چاپ و منتشر شده است .

(۱۳۴۵ شمسی شماره انتشار ۱۶)

ص ۱۰۴ س ۳ میزری بر میان داشت: «میزر» ، «هئزر» دستار و عمامه و مندیل که بر سر بندند یا زیر جامه و لنگی که بر کمر پیچند و در این جا منظور قسم دوم آن است. این کلمه در کتاب « انیس الثائیین » یکی دیگر از تصانیف احمد جام بصورت «عورت پوش» بکاررفته است ؛ اینک مثالهایی در باب استعمال این کلمه :

« ... من همچنان با میزری در میان با شیخ بر فتم » .

(اسرار التوحید ص ۱۸۵)

« ... بی حرمتی بیامد و بند میزربگشاد و آب بر من ریخت .»

(کشف الاسرار ج ۷ ص ۴۱۸)

« این غلام را دستار داری داد که چون دست بستی

دستار روی بدودادی تا دست تر خشک کردی . روزی امیر دست پاک

همی کرد و بدین غلام همی نگریست بعد از آن که دست خشک کرده

بود در آن میزرد دست می مالید .» (قابوس نامه ص ۸۳)

ص ۱۰۴ س ۴ گوی آبی بود در آنجا نشست : « گو » چاله، حفره، گودی، زمین
پست و مٔناك، چاله‌ای که در آن آب جمع شده باشد :

« ... پس قابیل همچنان گوی بکند و هابیل را در آنجا
نهاد و خاک بر سر آن کرد و زیر خاک پنهان کرد ».

(ترجمه تفسیر طبری ج ۲ ص ۳۹۷)

« ... غلطان غلطان همی رود تا لب گو »

(مصراع منسوب به پسر یعقوب لیث نقل از تذکره دولت‌شاه سمرقندی)

در گو ترس از تو پنهانند هر کجا صفدری است پر دل و گو

(معیار جمالی بنقل از المصادر زوزنی)

آب شیرین و سبوی سبز و نو و آب بارانی که جمع آمد به گو

(مولوی نقل از فرهنگ لغات ادبی)

« ... بره را در آن گو انداز تا جانوران آن مٔناك دهانی

چرب کنند » . (اسرار النوحید ص ۱۱۹)

این کلمه با صورتی دیگر از آن « گو » در مقامات ژنده

پیل داستان ۱۶۷ آمده است .

ص ۱۰۴ س ۱۰ قراء را از پنداشت (توبه باید کرد) : یکی دیگر از استعمالات

نویسنده کتاب به کاربردن کلمه « قراء » است بفرآوانی در نظم و نثر خویش .

« قراء » بفتح اول در لغت عرب صیغه مبالغه است از مصدر قراءت و

ظاهرا در ابتدا بکسانی گفته می‌شده است که قرآن بسیار می‌خوانده‌اند

و یا بدسته‌ای از مردم که قرآن را با لحنی خوش و صوتی دل‌انگیز

تلوات می‌کرده و از این طریق جوای نام و شهرت می‌شده‌اند ، و

منظور از « قراء » بضم اول (جمع قاری) که بعضی آن را بکار برده‌اند

همین است . بعدها رفته رفته دامنه شمول آن توسعه یافته و اصطلاحاً

بر طبقه‌ای از صوفیه که بیشتر سلوک و اعمال خود را با نص آیات قرآنی تطبیق می‌نمودند و سپس توسعاً بر پارسیان و زهاد که در اعتکاف و زهد خشک و عمل بر ظواهر شریعت اصرار می‌ورزیده و روشن بینی چندانی نداشته‌اند اطلاق شده است .

در متون تصوف و کتب معتبری که در اندرز و اخلاق نوشته‌اند همه جا مردم را از فساد و فریب « قرایان » بر حذر داشته و از این قوم با صفات ناپسندیده ای مانند « غمازی » ، « تکبر » و « ادعا » یاد نموده‌اند :

«... با قرایان صحبت مدار که ایشان غمّازان باشند بر درگاه حق» .

(اسرار التوحید ص ۲۷۱)

«... فاسق متواضع این جهان جوی بهتر از قرای متکبر

آن جهان جوی» . (قاپوس نامه بتصحیح دکتر یوسفی ص ۵۲)

«... قرایی مدعی پیمش شیخ آمد و گفت ای شیخ می‌باید که

با توجه‌ای بدارم» . (اسرار التوحید ص ۱۳۶)

«... درویش محقق تا بامداد بربك پهلو بخسبد و قرای تا

بامداد نماز کند ، بخدائی خدا که خواب آن درویش محقق از نماز

آن قرای شب خیز فاضلتر» .

(از سخنان احمد جام بنقل از خلاصة المقامات ص ۱۳۷)

ابن جوزی بروایت از ابن مالک در ذم « قرایان » چنین

می‌نویسد : همانگونه که کودکان با گردکان بازی میکنند ، قرایان

نیز همانطور بازیچه دست شیطانند ، ان الشيطان ليلعب بالقراء كما

يلعب الصبيان بالجوذ . سپس ابن جوزی می‌نویسد: مراد از قراء همان

« زاهد » است (زاهد خشک و متعصب) و این نامی است که از دیر باز

بر این طبقه نهاده‌اند .

پس بدین ترتیب « قرایی » کنایه است از زهد ظاهری و مذهب گری

(در اصطلاح نویسنده کتاب) و تعصب ناروا در امور راجعه بدین :

شبی رفتم «بقرائی» زمسجد سوی میخانه دری بر فقر بگشاده قبا بر بسته رندانه

(دیوان احمد جام)

در نظم و نثر فارسی « قراء » با « زاهد » و « قرائی » با

« زهد » همراه و مترادف آورده شد است :

فنادم در میان دردخواران نهادم زهد و قرائی بدر باز

(عطار)

عاشق برغم سبب زاهد کند صبوح بس جرعه هم بزاهد قرا بر افکند

(دیوان خاقانی ص ۱۳۳)

مارا بجز این جهان جهانی دگرست جز دوزخ و فردوس مکانی دگرست

قلاشی و عاشقی است سرمایه ما قرائی و زاهدی جهانی دگرست

(ابوسعید ابوالخیر)

ص ۱۰۵ س ۶ بهم قطیعت و عذاب دوزخ : « قطیعت » دلغت بمعنی بریدنگی و

جدائی است، مقابل پیوستگی و وصل و در استعمال خاص نویسندگان متصوفه

اجمالاً چنین بنظر می رسد که مراد از این کلمه اشاره به روز حساب و

مکافات « و روز رسیدگی باعمال نیک و بد خلایق باشد ؛ روزی که رابطه

آدمی با همه جا و همه کس و همه چیز قطع می شود و محتمل است که

صوفیه این معنی را از مضمون آیات شریفه ای که در ذیل آورده می شود

اتخاذ نموده باشند :

ولقد جئتمونا فرادی كما خلقناكم اول مرة ... لقد تقطع

بینکم ، تا آخر آیه : الانعام آیه ۹۴ . این در قیامت با کافران گویند

که شما با آخرت تنها آمدید بی مال و بی جفت و بی فرزند، یگانه ، بی

هیچ کس ... پاره گشت و بیرید میان شما ؛ همچنان که در جای

دیگر گفت : و تقطعت بهم الاسباب ، البقرة آیه ۱۶۱ - کشف الاسرار

ج ۳ ص ۴۳۱ - ۴۳۰

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون

آیه ۱۰۱ سوره المومنون . آنکه که در صور دمند میان خلق آن روز

هیچ نژاد نه ، و نه یکدیگر را بپرسند هیچ - کشف الاسرار ج ۶ ص ۴۶۴ .
 یوم لاینفع مال ولا بنون - آیه ۸۸ سورة الشعراء . آن روز
 که کار نیاید نه مال و نه پسران - کشف الاسرار ج ۷ ص ۱۱۵ .
 یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه - آن روز که گریزد
 مرد از برادر خویش، و از مادر و پدر خویش، و از جفت خویش و پسران
 خویش. (کشف الاسرار ج ۱۰ ص ۳۸۰)
 علاوه بر آنچه گذشت همراه بکار رفتن « قطیعت » با « عذاب
 دوزخ » در این متن و نیز « درد قطیعت » با « دوزخ » در معارف بهاء
 ولد : « ... هر چیزی را که از حالی می گردانی چونبات و حیوان
 و از طراوت به پز مردگی همچون تمزیبی و نوحه و چنگی و درد قطیعتی
 و دوزخی است » . (تعلیقات معارف بهاء ولد ص ۱۴۲)
 و هم استعمال چهار سوی قطیعت با « دار سیاست » در مقامات
 ژنده پیل : « ... مکنید این کارها را ، روزی است که همه قلابان
 را بر سر « چهار سوی قطیعت » بر « دار سیاست » کنند - ص ۲۰
 ممکن است قرینه هایی استوار بر صحت حدس نویسنده این
 سطور باشد ، والله اعلم .

ص ۱۰۵ س ۱۰ قرین بد بدروود کنند: « بدروود » ، « بدروود » در اینجا بمعنی « وداع »
 و ترک کرن چیزی یا کسی ، و ا گذاشتن و دست برداشتن و چشم پوشیدن
 از چیزی (در پهلوی Pat+drôt)
 « ... پس موسی شعیب را بدروود کرد و خواست که باز گردد » .

(بلعمی نسخه چاپی ص ۳۷۸)
 « ... رفتن و شما را بدروود کردم که بیش هرگز مرا در این
 کار نبینید . (تذکرة الاولیاء ج ۱ ص ۱۰۷)
 ماه کنعانی من مسند مصر آن توشد وقت آن است که بدروود کنی زندان را
 (حافظ)

ص ۱۰۶ س ۱۶ مقامی نخواهد بود کسی را از مقام محمود فاضلتر : « مقام » بصیئة
 اسم مکان در عربی بمعنی جای ایستادن، موضع اقامت ، جای درنگ و

توقف، درجه و مرتبه، درجهٔ اعلی از حسنات و نام مرتبه ای که حضرت رسول (ص) در شب معراج بدانجا رسید. خداوند در قرآن کریم به کسانی که قسمتی از شب را به عبادت و ذکر وی سپری سازند «مقام محمود» وعده داده است: ... ومن الليل فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاماً محموداً. (قرآن - سورة بنی اسرائیل آیه ۸۱)

ص ۱۰۷ س ۴ چنان باید که فضایل گزار فریضه ناس نباشی: منظور از «فضایل» در اینجا نوافل و امور استحبابی و غیر واجب است در برابر «فریضه» بمعنی واجب که ترك آن شرعاً موجب عقاب خواهد بود. و «ناس» اسم فاعل از (نسیان) بمعنی فراموش کار می باشد. مراد از «فضایل گزار فریضه ناس» کسی است که ترك واجب کند یعنی فرائض دین را فرو گذارد و به مستحبات پردازد.

ص ۱۰۷ س ۷ آن از وسواس دیو باشد: «وسواس» بمعنی اندیشه بد که در دل انسان راه پیدا کند و موجب دودلی و شك و شبهه بخصوص در عبادات و امور خیر گردد و مراد از «وسواس دیو» وسوسه و فکر شیطنانی است:

«... و وسواس چیره شود و بنده بر عصیت حریص

گردد».

«... از بهر آن وسواس که اندر دلش افتاده بود به قول آن

راهب ترساکه اورا گفته بود». (تاریخ بلعمی نسخهٔ عکسی ص ۳۷۴)

در کتب طبی نوعی از «وسواس» را در ردیف مالیخولیا و سرسام آورده اند:

«... و از غایتش پرهیز باید کرد که باشد که سرسام و

مالیخولیا و وسواس انگیزد». (الابنیه چاپ زلیگمان ص ۵۲).

«... و بود که خفقان از سودا بود و علامات وی آن بود که

با وی وسواس بود و اندر اندیشهٔ مجال و علاج وی آن بود که به باب مالیخولیا یاد کردیم».

(هدایة المتعلمین بتصحیح دکتر جلال متینی ص ۲۴۴)

ص ۱۰۷ س ۱۱ گوش باحوال خویش دارید: «گوش داشتن» بمعنی نگهداری، محافظت، مراعات، نگهداری و مواظبت کردن است:

«... وقابیل را گفت هایبل را گوش دار و او را میازار.»

(تاریخ بلعی ص ۱۷۵)

«... پس صالح ایشان را گفت عذاب را گوش دارید که تا سه

روز عذاب آید شمارا.» (ترجمه تفسیر طبری ج ۵ ص ۱۵۹۷)

«... بدان که شیطان اهل کبائر را برای باطل دعوت

کرد، گوش دارید تا در آن نیفتید»

(برهان قاطع بنقل از جوامع الحکایات عوفی)

هر آن چیز کاندرد جهان ناوری چرا گوش داری که بیرون بری

(اشعار پراکنده ج ۲ ص ۱۱۸ ابوشکور بلخی)

«... گفت بی نمازی باید تا جامه های شما گوش می دارد

تا نمازی ماند.» (اسرار التوحید ص ۱۶۴)

ص ۱۰۷ س ۱۱ ابلیس علیه اللعنة بیشتر خلق را از راه ببرد: «ابلیس» در معانی دیو، شیطان،

عزازیل، مهتر پریان، نومید از رحمت حق به کار رفته است، جمع

آن در عربی «ابالیس» و «ابالسة».

گروهی این کلمه را عربی و مشتق از مصدر «ابلاس» از

ماده «بلس» می دانند و معنی «نومید» را برای آن تصور نموده اند:

«... و معنی ابلیس نومید بود از رحمت چنانکه گفت: فاذا هم

میلسون (ای آیسون من رحمة الله).

«... گفتنا بیرون شو از حال فریشتگی به حال ابلیسی و

نومیدی شو.» (تاریخ بلعی چاپ تهران ص ۷۶)

راغب اصفهانی آن را مشتق از «ابلاس» یعنی حزن و اندوه شدید که مولود

ترس و وحشت بسیار باشد می داند و باین آیه شریفه استشهاد نموده است:

یوم تقوم الساعة یبلس المجرمون.

(بعضی دیگر آن را محرف Diabolos یونانی می پندارند)

که واژه *iblis* و همچنین *Diabole* در زبان فرانسوی نیز از آن گرفته شده و معتقدند که این کلمه « *Diabolos* » از صفات و القابی است که در زبان عربی بصورت « مفتری » و در فارسی بصورت « نبیره » به ابلیس داده شده و بهمین سبب از « عالم نبیره » به عنوان « عالم اهریمنی » یاد می‌کنند. با استفاده از یادداشت دکتر احمد فرید. برای اطلاع بیشتر در بارهٔ وجوه اشتقاق و معانی کلمهٔ « ابلیس » رجوع شود به مقالهٔ مفصل دکتر عیوضی تحت عنوان « تحقیقی در بارهٔ دو واژهٔ ابلیس و شیطان » در مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز شماره ۴ از سال هجدهم .

ص ۱۰۸ س ۳ و ۴ نماز ابرار ان بکنند: « ابرار » بصیغهٔ جمع مکسر عربی جمع « بار » و « بر » بمعنی نیکان، صلحاء ، مردمان خوب در این جا يك بار دیگر به « ان » علامت جمع فارسی جمع بسته شده به صورت « ابراران » جمع الجمع .

خداوند در قرآن کریم از « ابرار » چنین یاد می‌کند : ان الابرار یشریون من کاس کان مزاجها کافورا ، سورهٔ دهر آیهٔ پنجم ، و ان الابرار لفی نعيم وان الفجار لفی جحیم .
(آیه‌های ۱۳ و ۱۴ از سورهٔ الانفطار)

زبان بگشاد شیخ و گفت زنهار

که آن جای بزرگان است و ابرار

(الهی نامه ص ۵۸)

اما نماز ابرار یا نماز ابراران عبارت از دو رکعت نماز مستحب است که شخص پس از ورود به مسجد یا خانهٔ خود و نیز هنگام خروج از آن بجا آورد . شیخ ابوطالب مکی در بارهٔ این نماز چنین می‌نویسد :

« . . . و یتحجب له کلما دخل المسجد او منزله ان یصلی رکعتین ، فان ذلك من عمل الابرار و کلما خرج منه صلی رکعتین . »
(قوت القلوب ج ۱ ص ۹۱) .

و در کتاب تنبیه الخواطر و نزهه النواظر در باره نماز ابرار چنین آمده است :

«... قال النبی (ص) صلوة الاوابین و صلوة الابرار رکعتان اذا دخلت بیتک و رکعتان اذا خرجت».

ص ۱۱۰ س ۱۰ سدیگر قسمت قسام راست دیدن: «سدیگر» عدد تریبی است مرکب از سه + دیگر = سوم، سومین. صورت مکتوب این کلمه در پهلوی «ستیکر» و صورت ملفوظ آن «Sedigar» است. این کلمه منصل هم نوشته می شده «سه دیگر» اما در پهلوی و املاهای قدیم عموماً سرهم نوشته اند.

مرحوم بهار در حاشیه تاریخ بلعمی ص ۴۰۹ نوشته اند :
«سدیگر بمعنی سومین، رسم الخط پهلوی است و بجای سه دیگر است.»
(قدما در مورد اضافه شدن سال یا ماه یا روز نیز سال سدیگر یا روز سدیگر به کار می برده اند و در متون قدیم شواهدی از آن در دست است: «روز سدیگر که به سیستان آمد او را بکشتند».

(از حاشیه مرحوم ملک بر تاریخ سیستان ص ۱۸۵)
اینک مثالهایی از این کلمه:

یکی گرگان دگر راه دماوند

سدیگر راه همدان و نهاوند

(ویس و رامین ص ۱۷۴)

«... و سفر سدیگر کردم علم آوردم».

(طبقات الصوفیه انصاری ص ۱۳)

«... و سدیگر دانستن جنسها و عیب و هنر هر جنسی».

(قابوس نامه بتصحیح دکتر یوسفی ص ۱۱۲)

«... الهی همه دوستی میان دوتن باشد سدیگر در ننگجد».

(کشف الاسرار ج ۷ ص ۳۱۰)

و منظور از «قسام» در عبارتی که گذشت ذات باری تعالی

است و « قسمت قسام راست دیدن » یعنی به داده رضا دادن و به قسمت ازلی گردن نهادن و آن را باورداشتن است .

ص ۱۱۱ س ۲ چنانکه اسب فرعون ملعون کرد : اسب فرعون موجب هلاکت صاحبش شد . در باب تفصیل این داستان یعنی گذشتن موسی و پیروان وی بسلامت از نیل و غرق شدن فرعون و همگی اتباعش ، رجوع شود به تفسیر کشف الاسرار ج ۷ ص ۱۰۹ - ۱۰۵ ذیل آیه شریفه ۶۳ از سورة الشعراء : فاوحینا الی موسی ان اضرب بعصاک البحر فانقلب ، و سایر تفاسیر معتبر و نیز به قصص الانبیاء ص ۱۹۳ . ذیل فصل مربوط به هجرت کردن موسی (ع) و گریختن و از آب گذشتن و همچنین به تاریخ جامع ادیان ص ۳۳۱ ببعد .

ص ۱۱۲ س ۱۷ و هوای خویش در باقی کنند: « در باقی کردن » بمعنی ترك کردن ، صرف نظر نمودن از ، موقوف داشتن ، کاری را به وقت دیگر موکول کردن . از اصطلاحاتی است که بخصوص در کتب متصوفه و متون ادبی قرنها ۵ و ۶ فراوان بکار رفته است .

«... این ورد و زیارت برای تو بود ، چون ترا نمی باید ،

در باقی کردم» . (اسرار التوحید ص ۸۷)

که جام باده در باقی کن امشب

مرا هم باده هم ساقی کن امشب

(نظامی - از گنجینه گنجوی)

داری ز جهان زیاده از حصه خویش

در باقی کن شکایت و قصه خویش

(دیوان انوری ص ۱۰۰۲)

ص ۱۱۳ س ۱۲ اورا تسبیح و تهلیل می کنند : « تهلیل » بمعنی لا اله الا الله گفتن است و غالباً با کلمه « تسبیح » مستعمل است :

« پس داود (ع) روزی جایی خالی نشسته بود و تسبیح و تهلیل

می کرد» . (تفسیر طبری ج ۵ ص ۱۲۹)

«... و مر او را تلقین کردی به تسبیح و تهلیل و تکبیر» .

(تفسیر پاک نسخه عکسی ص ۷)

نور این تسبیح و این تهلیل را می‌فروشی بهر قال و قیل را

(مولوی)

ص ۱۱۳ س ۱۷ و بدرمرگ بشارت یابد : « بدرمرگ » بمعنی در حین مرگ و وقت احتضار و نزع روان است.

« . . . بدرمرگ فرا واسطی گفتند که مارا وصیتی کن. »

(طبقات الصوفیه امالی انصاری ص ۳۰۳)

« . . . مشتاق بدرمرگ لذت بیش از آن یابد که زنده از

شریت شهده. » (طبقات الصوفیه امالی انصاری ص ۳۹۶)

ص ۱۱۴ س ۱ و برصراط جوازش دهند: « جواز » بمعنی رخصت، اجازه عبور، دستخط ، و در اصطلاح امروز پروانه عبور است :

نه مرا جای زیر سایه تو نه ز آتش دهی به حشر جواز

(اشعار پراکنده ج ۲ ص ۸۲ ابوشکور بلخی)

خواه ردشان کن بخط لایجوز خواه شان از فضل ده خط جواز

(دیوان کبیر ج ۷ ، ب ۳۵۳۴۴)

ص ۱۱۴ س ۳ و ۴ در یتیمی است که هر کس قیمت آن نداند : « در » بضم اول و

تشدید راء مطلق مروارید است و از صفاتی که برای آن ذکر کرده اند: یتیم،

مکنون ، خوشاب ، ثمین ، ناب ، غلطان و شاهوار است . و مراد

از در یتیم یعنی در یک دانه ، در یکتا ، در گرانها و کمیاب ،

مروارید درشت که تنها در صدف باشد :

او چنین پیری است کش آغاز نیست یا چنین در یتیم انباز نیست

(مولوی)

ص ۱۱۵ س ۸ نیکی در دیوان وی بنویسند: « دیوان » بمعنی جریده حساب ،

دفتر اعمال، دفتر و کتابی که در آن نام لشکریان و کسانی که باید عطیه

دریافت کنند ثبت شده است :

« ... ثواب آن پنجاه نماز که در اول فرموده بود ، اندر

دیوان او بنویسند». (ترجمه تفسیر طبری ج ۷ ص ۱۸۷۲)

« . . . و هر که را هشام نام از دیوان بیفکنده بود او باز

آورد ». (تاریخ بلعمی نسخه عکسی ص ۴۴۴)

همه نام ایشان بدیوان من نبشتست شاه جهانبان من

(شاهنامه فردوسی)

ص ۱۱۵ س ۱۴ شکوه دار مؤمنان را چه بزرگ را و چه خرد را: «شکوه» بمعنی

مهابت، شوکت، حشمت و احترام و شکوه داشتن یعنی بزرگ داشت

و توقیر و ادای احترام نسبت به کسی یا چیزی:

« . . . به حکم وی راضی شدن و به آن اعتراض نیاوردن،

و از آن اعراض نکردن، و آن را تعظیم نهادن و شکوه داشتن ».

(کشف الاسرار ج ۲ ص ۵۹)

ص ۱۱۸ س ۸ ظالمی و عوانی: «عوان» مأمور اجرای دیوان قضا و حسبت، سرهنگ

دیوان و بمعنی ظالم، وسخت گیر، و بی آزر آمده است (استاد علامه بدیع

الزمان فروزان فر در شرح مثنوی شریف جلد اول ص ۳۱۴ و در

تعلیقات کتاب معارف بهاء ولد ج ۴ ص ۳۲۰ در باره اصل این کلمه

«عوان» چنین اظهار نظر نموده اند: «باحتمال قوی مخفف «اعوان»

است بمعنی یاران که اصطلاحاً اطلاق می شده است بر مأمور اجرای

حکم دیوان و لفظ «اعوان» بدین معنی در متون عربی به کار رفته و

پارسیان حرف اول آن را حذف کرده اند بر قیاس: «شکال» مخفف

«اشکال»، و «عراپی» مخفف «اعراپی».

مثالهایی از این کلمه:

« . . . مادرش سخت همی ترسید که مبادا که آن بی دینان و

عوانان اندر آیند و او را بکشند ».

(ترجمه تفسیر طبری ج ۶ ص ۱۶۰۱)

« . . . یکی عوان فراز رسید و سخن ایشان بشنید ».

(تاریخ بلعمی ص ۸۳۶)

بد فعل و عوان گرچه شود دوست به آخر

هم بر تو به کار آرد يك روز عوانيش

(دیوان ناصر خسرو ص ۲۲۳)

« . . . علامت غلامی که بی شرم و عوان بود و ستوربانی

را شاید ». (قابوس نامه ص ۱۱۴)

ص ۱۱۸ س ۱۱ هزار دیو و دیو مردم بینی که از جای بجهند . . . : «دیو» بمعنی

شیطان، عفریت، ابلیس، گمراه و سرکش، و کنایه از نفس اماره و

خوی و عادات ناپسندیده که در نهاد کسی باشد.

«دیو» در اوستا بصورت Daēva آمده و آن از سنسکریت

devā از ریشه di بمعنی درخشیدن گرفته شده است. در اوستا از

«دیو» گروه شیاطین یا مردم مفسد و مشرک اراده شده و همین کلمه

در پهلوی Dēv و در فارسی «دیو» شده است.

اما «دیو» در زبانهای هند و اروپائی (جز زبانهای ایرانی)

در معنی خدا به کار رفته و امروز هم در آن زبانها بهمین معنی است:

فرانسه Dieu، انگلیسی Divine، ایرلندی Dia، ولزی Duw

که همه از طریق Deus لاتینی به devā سنسکریت می پیوندند. مثالهایی

از این کلمه :

« . . . غاری که در سینۀ تو سازیم ماوی گاه دیو نباشد ».

(کشف الاسرار ج ۸ ص ۳۱۴)

از نیی بر خوان که دیو و قوم او می برند از حال انسان خفیه بو

(مولوی)

تو مردیو را مردم بد شناس کسی کو به یزدان ندارد سپاس

(شاهنامه فردوسی)

شاید نشانهای دیو (عفریت) در دو بیت ذیل بهتر از هر جای

دیگر آمده باشد:

دیو نژادی چو یکی تیره ابر لب چو خم نیل کبود و ستر

رنگ چو انگشت نیفروخته چهره چو چوبین طبقی سوخته
 و «دیومردم» کنایه از مردم گمراه و سرکش و مفسد و معتن است :
 یکی لشکری خواهم انگیختن ابا دیومردم بر امیختن ۱
 (شاهنامه فردوسی)

الحدارای عاقلان زین وحشت آباد الحذار

الفرار ای عاقلان از دیومردم الفرار

(جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی)

دیومردم ز پندمن دوراست خرنبند فرشته معذوراست

(حدیقه الحقیقه سنائی ص ۲۸۰)

در باره اشتقاق کلمه «دیو» و ترکیباتی که در زبان فارسی با کلمه «دیو» آمده است رجوع شود به : مزدیسنا و ادب پارسی ص ۵۶ و نیز صفحه ۲۴۵ تا ۲۵۸ از آن کتاب ، دائرة المعارف اسلامی ذیل کلمه «دیو» ، یشتهاج ۱ ص ۲۹ (پور داود) ، تاریخ بیهقی بتصحیح مرحوم سعید نفیسی ج ۳ ص ۱۰۲۷ ، یادداشتهای دکتر سید صادق گوهرین ذیل کلمه «دیو» در فرهنگ لغات و تعبیّرات مثنوی ج ۴ ص ۶۳۳ و مقاله فاضلانۀ دکتر عیوضی در مجله دانشکده ادبیات تبریز (شماره های اول و دوم از سال هجدهم) تحت عنوان : مظاهر شر در آئین زردشتی .

ص ۱۱۸ س ۱۱ سلیم دل این چه بود که تو کردی: « سلیم » در زبان عربی بمعنی مار

گزیده و زخم خورده نزدیک به هلاکت است که از باب تفاعل بمعنی بی آزار و بیگزنده آمده و مجازا به مردم ساده و خوش باور و بدون مکر و حيله و بی گزند اطلاق می شود، همانطور که مرغ سلیم در مقابل مرغ زیرک و دانا:

چون مرغ سلیم سوی او رفتی دام و دغل و فن و جفا دیدی

(فرهنگ نوادر لغات دیوان کبیر ج ۲ ، ب ۲۸۹۱۹)

مرحوم قزوینی سلیم را درست برابر کلمه inoffensive

بمعنی بی ضرر، بی اذیت، بی آزار دانسته و این بیت را شاهد آورده اند:

در برابر چو گوسفند سلیم در قفا همچو گریک مردم خوار
(یادداشت‌های قزوینی ج ۲ ص ۵۰)
و «سلیم دل» بکسی گویند که ساده دل، بی مکر و ریا، و
سلیم‌القلب باشد:

«... معاویه گفت یا عبدالله سلیم دل مردی.»

(تاریخ بلعمی نسخه عکسی ص ۱۹۶)

«... حرب صفین و حدیث حکمین و سلیم دلی ابوموسی

اشعری و فریب عمرو بن العاص.» (تاریخ سیستان ص ۱۵۹)

چو تو سلیم دلی را چو لقمه بر بایند به هر پیاده شهی را بطرح مات کنند

(دیوان کبیر ج ۲، ب ۹۵۶۹)

در باب این کلمه رجوع شود به «شرح مثنوی شریف» جزء

نخستین از دفتر اول ص ۱۴۵

ص ۱۱۹ س ۱۴ از بیم خدای تعالی و از تشویر حساب: «تشویر» بمعنی شرم‌زدگی،

خجلت و انفعال، شرم‌منده شدن، و شرم‌منده کردن است. این کلمه

در زبان فارسی بطور جداگانه و با مصادر «بردن»، «دادن»، «خوردن»

و «کشیدن» نیز بصورت فعل مرکب بکار می‌رود:

بشد قیصر و رنج و تشویر برد بسی نیز بر خوی بد بر شمرد

(شاهنامه فردوسی)

رهی ز رفعت تو خورده آسمان تشویر زهی ندیده ترا چشم روزگار نظیر

(کمال‌الدین اسماعیل)

کند لطائف طبع تو بحر احیران دهد شمائل حلم تو کوه را تشویر

«... خدای عزوجل قارون را تشویر زده کرد و موسی

را سرخ روی کرد.»

(ترجمه تفسیر طبری ج ۷ ص ۱۸۶۲)

ص ۱۲۰ س ۱۱ زاهدان را بهشت مباح گردانم: «مباح» اسم مفعول از باب افعال

(مصدر = اباحه) بمعنی روا و مجاز، حلال، مشروع و جائز برخلاف

مخطور است :

«... همچنین که می خوردن ابتدامباح بود.»

(تفسیر قرآن پاک نسخه عکسی ص ۹۱)

«... و میوه های وی همه مباح است و بی خداوند است.»

(حدود العام ص ۱۷۰)

«... آن کس که این چنین سخن گوید خون وی مباح باشد.»

(ترجمه تفسیر طبری ج ۵ ص ۱۸۳۰)

ص ۱۲۸ س ۱ جامعه سامانان پوشیده و برجای سامانان نشسته : « سامان » بمعنی صالح و نیکوکار و پرهیزگار است (باء اتصاف + سامان) در برابر فاجر و بدکار

الصالح = سامان - الطالح = بی سامان .

(السامی نسخه عکسی چاپ بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۳۹)

الصالح = با سامان - الفاجر = بی سامان

(المرقاة چاپ بنیاد فرهنگ ایران ص ۲۴)

الفجور = بی سامانی و تباهکاری کردن (لسان التنزیل

ص ۷) نیز در همین کتاب در ترجمه « بغیا » آمده است : بی سامان

کار ، ص ۱۳۱ . در ترجمه تفسیر طبری (ج ۴ ص ۹۵۹) در ترجمه

آیه لم اک بغیا آورده است :

... و نبودم وی سامان کاری.

«... مگر آنها که توبه کردند از بس آن و سامان شدند.»

(ترجمه تفسیر طبری ج ۱ ص ۲۳۲)

عشق تو مرا چنین خراباتی کرد ورنه سلامت و سامان بودم

(نقل از سه صدی مکتوبات ص ۱۲۶)

ص ۱۳۰ س ۶ عبدالله بن ابی چند سال در راه اسلام می گفتم قدم راست می نهم :

منظور عبدالله بن ابی بن سلول الخزرجی سر دسته منافقان

عرب و معروف به « رأس المنافقین » است که در ذم وی اخبار و روایات

بسیار آمده است .

همچنین آیه مبارکه : **وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَاوَالِ شَيْطَانِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ** - چون که مؤمنان را ببینند گویند ما گرویده ایم و چون که با سالاران خویش رسند و از گروندگان خالی شوند گویند ما باشما ایم، ما بر مؤمنان افسوس نگرانیم. (کشف الاسرار ج ۱ ص ۷۶ - ۷۵)

درباره عبدالله بن ابی و یاران وی نازل شده است .

وی در روزگار پیغمبر اسلام (ص) مرد؛ پیغمبر او را کفن نمود و بروی نماز گزارد به سبب احترام به پسرش «عبدالله بن عبدالله» که از صحابه جلیل القدر بشمار می رفت و هم بسبب آنکه تا آن تاریخ نماز گزاردن بر منافقان نهی نشده بود . این عبدالله بن عبدالله روزی از پیغمبر اسلام درخواست که اجازه دهد عبدالله بن ابی (پدرش) را بخاطر دشمنی با اسلام و منافق بودن بکشد اما پیغمبر او را از این کار جدا بازداشت .

انوری در یکی از قصائد خود در هجو کسی بمناسبت از خاندان

عبدالله بن ابی چنین یاد می کند :

این همه گفتم و همی گفتند غضب و شهوت از سلول و ابی

(دیوان انوری بتصحیح استاد مدرس رضوی ص ۷۴۸)

شرح حال این منافق معروف در ترجمه تفسیر طبری ج ۷

ص ۱۸۷۷ ، اسد الغابة فی معرفة الصحابة ج ۳ ص ۱۹۷ و تهذیب -

الاسماء ج ۱ ص ۲۷۶ - ۲۶۰ آمده است .

ص ۱۳۴ س ۱۱ و اغلب ایشان قومی ناپیراستگانند: «ناپیراستگان» جمع «ناپیراسته»

(صفت مرکب از نا، حرف نفی + پیراسته، اسم مفعول از پیراستن)

کنایه از مردم بی ادب ، بدکردار و تربیت نایافته است در برابر

پیراسته .

و « پیراستن » بمعنی ساختن ، پرداختن ، منقح کردن و چیزی را از عیب خالی نمودن است :

« ... و پوسته‌ها گاو را پیراست و از آن قرطاس کرد. »
(تاریخ بلعمی ص ۶۵۷)

برای اطلاع بر معانی « پیراستن » و تفاوت آن با « آراستن » و ریشه آنها در زبان پهلوی رجوع شود به حواشی دکتر محمد معین بر برهان قاطع ج ۱ ص ۴۳۷.

ص ۱۳۴ س ۱۱ و ۱۲ نه راه شریعت دانند ، و نه راه طریقت ، و نه راه حقیقت: در مبحث تصوف و عرفان برای « سالک » سه مرحله تعیین شده است :
شریعت ، طریقت ، حقیقت .

منظور از « شریعت » احکامی است که رعایت آنها سالک را بر راه راست رهبری می‌کند و وی را بسرای کسب لطائف باطنی و نیل بمراحل روحانی پرورش می‌دهد .

« طریقت » عبارت است از تمرین اعمال و آداب و سنن به دستور شیخ یعنی روش بکار بردن اصول « شریعت » در قطع منازل و ترقی در مقامات بمذاق صوفیه . ابوسعید ابوالخیر این دو مرحله از مراحل سلوک را چنین وصف نموده است :

از دوست پیام آمد کاراسته کن کار اینست شریعت
مهر دل پیش آر و فضول از ره بردار اینست طریقت

(اسرار التوحید ص ۸۸)

و اما مرحله سوم « حقیقت » است که نتیجه سلوک در طریقت و سر منزل سالک می‌باشد ، زیرا سالک در طلب لطیفه باطنی که منظور غائی اوست می‌رود و همینکه به آن لطیفه باطنی و روحانی واصل گشت به مقصد عالی خود یعنی « حقیقت » رسیده است . « الشریعة احوالی ، والطریقة افعالی ، والحقیقة احوالی ، حدیث منسوب به پیغمبر اسلام » برای اطلاع بیشتر بر این مراحل و تعاریف گوناگونی که از آنها شده رجوع شود به : تعلیقات استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر بر

ترجمه رساله قشیریه ص ۷۷۹، تاریخ تصوف در اسلام تألیف مرحوم
دکتر غنی صفحات ۶۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۶۴۴ و نیز فرهنگ اشعار حافظ .

ص ۱۳۵ س ۵ و ابلیس مارا دشمنی بزرگ است و دیرینه است : « دیرینه » بمعنی
قدیمی و کهنه از دیر + ینه (پسوند نسبت) :

«... میدان که این بستاخنی نه امروزینه است که دیرینه است.»

(کشف الاسرار ج ۱ ص ۷۶۳)

«... گفتند که پیری است دیرینه.»

(اسرار التوحید ص ۲۵۳)

ص ۱۳۵ س ۱۱ و سخنهای شهد گوار زهر آمیز در زفان ایشان می دهد : « گوار ،
بضم اول مخفف و گوارا » است و آن خوردنی و آشامیدنی است که در حلق به
آسانی رود و زود هضم شود ، هر چیز زود هضم و خوش ذائقه ؛ نقیض
گلوگیر :

تشنه می گوید که کو آب گوار آب می گوید که کو آن آب خوار
(مولوی)

که جمله ترشها بدان گوار شود که تو ترش نکنی روی ای گل خندان
(دیوان کبیر ج ۴ ، ب ۲۱۹۳۶)

ص ۱۳۶ س ۶ یا از باب حقیقی یا خداوند وقتی باشد : وقت ، در اصطلاح متصوفه واردی
است از خداوند که به سالک پیوندد و او را از گذشته و آینده فارغ سازد و آن
در حقیقت زمان حال (میان ماضی و مستقبل) است و صوفی را از
آن جهت این الوقت گفته اند که پروای گذشته و آینده ندارد و در حال
حاضر به وظایف قلبی خود عمل می کند. برای اطلاع بر معانی « وقت »
رجوع شود به : اللمع ص ۳۴۲ ، حاشیه جلد چهارم احیاء العلوم ص
۳۲۹ ، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی ج ۴ ص ۵۴۴ ، مصباح الهدایه
ص ۱۳۸ ، و شرح محققانه استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر بر
مثنوی شریف ج ۱ ص ۹۴ ، رساله قشیریه ص ۳۱ ، کشف اصطلاحات
الفنون ج ۲ ص ۱۴۴۹ ، کشف المحجوب هجویری ص ۴۸۰ و تاریخ

تصوف در اسلام ص ۶۵۷ .

ص ۱۳۶ س ۱۲ بی علم هر چه کنی همه تاوان آید : «تاوان» بمعنی جرم، غرامت ، گناه، مصادره، و عوض و بدل است و در زبان فارسی با مصادره آمدن، گرفتن، کردن ، بودن ، دادن، به کار می رود و «تاوان آمدن» در اینجا بمعنی به هدر رفتن و ضایع شدن و موجب وبال و گناه گشتن است .

«... همه عمر من این يك نفس است که می گذرد ؛ اگر بنظره خلق ضایع کنم آنکه عمر من بر من تاوان آید .»

(کشف الاسرار ج ۷ ص ۱۹۷)

«... و بحکم مصر اندر چنان بود که هر که درمی بردی

دردوم تاوان باز دادی.» (تاریخ بلعمی ص ۳۱۰)

آفتاب فلک از برج شرف تابان باشد هر که از می نشود مست بر او تاوان است (امیر معزی)

«... سهل محمد سهل در مناجات خویش می گفت : الهی

ارت بشناسم حیران کنی ، و ارت نشناسم ویران کنی، و از قصد تو کنم

بر من تاوان کنی !» (طبقات الصوفیه انصاری ص ۱۳۰)

ص ۱۳۶ س ۱۳ و توکل تام بیاید : «توکل» بمعنی تکیه نمودن و قطع علاقه از اسباب و اعتماد بر حضرت مسبب الاسباب است. دلنشین ترین تعریفی که در اصطلاح صوفیه از توکل بعمل آمده :

(حالتی است قلبی که منشأ آن یقین سالک است باینکه حق

تعالی بمصالح بندگان علم تمام دارد و در نهایت قدرت است و شفقت و

عنایت و رحمتش بی نهایت است و چون این امور بر سالک مشهود افتد

و یقین بداند که جز حق تعالی هیچ مؤثر و فاعلی وجود ندارد در نتیجه

آن حالتی که آن را «توکل» می گویند در قلبش حاصل شود شرح مثنوی

جزء نخستین از دفتر اول صفحات ۲۰۸ و ۲۰۷)

«... باعتقاد صوفیه مقام «توکل» از عالی ترین مقامات

مقربین است و از مقاماتی است که هم از جهت علم، فهم آن غامض و هم

در عمل بجا آوردن آن بسیار دشوار است .

(تاریخ تصوف در اسلام ص ۲۸۶)

« . . . توکل» از طاعت خدایان بسیار بیرون آمدن است

و بطاعت يك خدای مشغول بودن و از سببها بریدن».

(ذوالنون مصری)

باید توجه داشت که «توکل» با سعی و عمل منافات ندارد :

« . . . انس بن مالک گفت: مرد شتر سواری آمد و گفت یا

رسول الله ! شترم را رها کرده و «توکل» بخدا می کنم ؛ رسول اکرم

فرمود: خیر، پایش را ببندید و بعد «توکل» بخداکن: اعقلها فتوکل».

(رساله قشیریه ص ۹۹)

و «توکلی رفتن» یعنی بی زاد و اسباب رفتن ، و با امید خداوند

و بر توکل سفر کردن :

من می روم «توکلی» درین ره و درین سرا

اگر نواله ای رسد نیمی مرا نیمی ترا

(کلیات شمس «دیوان کبیر» ج ۱ ب ۲۹۶۹)

برای اطلاع بیشتر در این باب و تعاریفی که بزرگان عرفا

در باب «توکل» بدست داده اند، رجوع شود به کتاب «مصباح الهدایة و

ومفتاح الکفایة» ص ۳۹۶ تا ۳۹۹ (فصل نهم در توکل) ، بتصحیح

محقق ارجمند استاد جلال الدین همائی ، تعریفات جرجانی ص ۲۰۷

قوت القلوب ج ۲ ص ۳۶ ، احیاء العلوم رجزه چهارم ، کتاب التوحید

والتوکل) و تاریخ تصوف در اسلام ص ۲۹۶-۲۹۴.

ص ۱۳۷ س ۱۲ شیطان در میان حلقه درویشان نتواند آمد : « حلقه » هر چیز

مدور و میان خالی به شکل دایره و مجازاً به معنی مجلس ، انجمن ،

مجمع و گروهی که دایره وار فراهم آمده باشند: حلقه درس ، حلقه

ذکر ، حلقه بزم ، حلقه متصوفه و امثال آن ؛ و «حلقه درویشان» بمعنی

محفل و مجمع درویشان است .

« . . . بخشایش الهی گمشده ای را در مناهی چراغ توفیق

فرا راه داشت تا به حلقه اهل تحقیق در آمده» . (گلستان باب دوم)

دوش در حلقهٔ ماصحبت گیسوی تو بود تادل شب سخن از سلسلهٔ موی تو بود
(حافظ)

برای اطلاع بر معانی اصطلاحی این کلمه، رجوع شود به تعلیقات استاد
علامه بدیع الزمان فروزان فر بر مثنوی مصباح الارواح ذیل کلمهٔ «حلقه»
در برابر بیت ۶۵ از آن مثنوی شریف.

ص ۱۳۸ س ۴ فتنهٔ دجال روزی چند بردارد و بگذرد : «دجال» به فتح دال و تشدید
دوم، بمعنی فریبنده و تلمیس کننده و دروغگوی، و بر طبق روایات مذهبی
کسی که در آخر الزمان بیاید و مردم را بفریبد و در زمین فساد کند،
و هو است که لقب «مسیح کذاب» یافته است.
در صحیح مسلم (کتاب الفتن و اشراط الساعة) در باب معنی
«دجال» چنین آمده است: ... انه (الدجال) من الدجل وهو «التمويه»
در کتب یونانی از او به انطیخرسطوس (ضدمسیح - anti-Christos)
یاد کرده اند.

از علامات و مشخصاتی که برای او ذکر کرده اند این است
که چشم راست وی هموار و پلک ناشکافته و چشم چپش در پشانی واقع
است و می درخشد.

در درون سینه مهرش کاشتند نایب عیسی می پنداشتند
او بسر دجال يك چشم لعین ای خدا فریادرس نعم الیقین
(مثنوی چاپ علاءالدوله ج ۱ ص ۱۰)
چرا سوزن چنین دجال چشم است که اندر جیب عیسی یافت ماوا
(دیوان خاقانی ص ۲۴)

مرحوم قزوینی عقیده دارند که با احتمال قوی منشأ افسانهٔ
دجال ما (یا اقلا این خصوصیت او که يك چشم است و آن هم در وسط
پشانی) یکی از افسانه‌های یونانی است : درهٔ میتلوژی یونانی یکی از
ارباب انواع موسوم به پولیفم - Polyphème وجه اشتراکی با دجال
دارد در اینکه او هم فقط يك چشم دارد در وسط پشانی. این که دجال «يك

چشم، است و آن چشم او نیز در میان سر او است عیناً مطابق با (وقطماً مأخوذ از) CycloPe است که یکی از ارباب انواع بوده و همین صفت را داشته است. (یادداشت‌های قزوینی ج ۴ ص ۲۴۴)

در کتب تفسیر و اخبار و روایات اسلامی در باب «دجال» و فتنه او و امارات و نشانه‌های دال بر زمان خروج وی مطالبی بتفصیل نوشته شده و حتی غالب کتب حدیث در فصل مربوط به : نشانه‌های فرا رسیدن روز رستاخیز (اشراف الساعة) قسمتی را به ذکر « فتنه دجال » اختصاص داده‌اند :

در ترجمه تفسیر طبری ج ۶ ص ۱۳۱۷ تا ص ۱۶۱۳ ذیل عنوان : «قصه الدجال» و در تفسیر آیه شریفه ان الذین یجادلون فی آیات الله (آیه ۵۶ از سوره المؤمن) می‌نویسد : . . . محمد بن جریر همی گوید که این آیت اندر شأن بیرون آمدن دجال است و اندر قرآن هیچ جای دیگر حدیث دجال نیست مگر اندرین آیت . . . و در صفحه ۱۶۱۵ می‌آورد : . . . آنکه گفت فاستعذ بالله یا محمد من فتنه الدجال . . . گفت که بازداشت خواه از فتنه دجال .

در تفسیر گازر ص ۳۴۷ در باب فضل قراءت سوره مبارکه «الکهف» می‌نویسد : رسول (ص) گفت هر که ده آیت از این سوره از بر بخواند فتنه دجال او را زیان ندارد .

مفاد این حدیث نبوی را که : «هر کس هفت گام پی دجال برگیرد جوادان در خیل او می‌ماند». عطار در الهی نامه بدین صورت آورده است :

کسی کوهفت گامی کان نه این است پی دجال برگیرد چنین است
(نقل از شرح حال و نقد آثار عطار - استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر)
در کتاب «انجیل» از دجال چنین یاد شده است :

« . . . هر روحی که مسیح مجسم شده را انکار کند از خدا نیست ، و اینست روح دجال که شنیده‌اید که او می‌آید والان هم در جهان است.»

(انجیل یوحنا ، باب چهارم از رساله اول)
 « . . . ای بچه ها این «ساعت آخر» است و چنانکه
 شنیده‌اید که دجال می‌آید . . . » .

(انجیل یوحنا ، باب دوم از رساله اول)
 اصولاً تحقیق در باب «دجال» و سبب پیدایش و مبدأ حرکت
 و خط سیر او در روایات مذهبی و قصص و داستانهای ملل نکته‌ای
 درخور فحص و مطالعه دامنه دار و جداگانه است که در حوصله این
 مختصر نمی‌گنجد . برای اطلاع بیشتر در این باب رجوع شود به :
 لسان العرب ج ۱۱ ذیل کلمه «دجل» ، الاثار الباقیه عن القرون الخالیه
 چاپ لیبزیک ص ۲۱۲ ، ینابیع الموده ص ۴۸۷ ، معجم الادباء ج ۱
 ص ۱۲۳ ، شرح مثنوی جلد اول ص ۱۷۲ ، اکمال الدین و اتمام النعمه
 صدوق ص ۲۹۰ ، تاریخ ابن عساکر ج ۱ ص ۱۹۵ - ۱۸۷ ،
 یادداشت‌های مرحوم قزوینی ج ۴ ص ۲۴۴ (مرحوم قزوینی کتابی را به
 نام «نبأ الدجال» به ذهبی نسبت داده‌اند) ، کشف النعمه فی معرفة
 الائمة ج ۳ ص ۳۹۱ ، فرهنگ نوادر لغات و تعبیرات مثنوی ج ۴
 ص ۴۲۱ ، بحار الانوار ج ۱۳ در علائم ظهور صاحب الزمان (ع) ،
 الزام الناصب فی اثبات حجة الغایب ص ۱۸۰ ، صحیح مسلم ج ۷
 ذیل : «کتاب الفتن و اشراف الساعة» و در همین کتاب ذیل عنوان :
 « ذکر الدجال» ص ۷۸-۵۸ ، صحیح بخاری ج ۲۴ ص ۱۸۵ ، سنن
 ابی داود ج ۲ ص ۴۳۰ ذیل : « باب خروج الدجال » ، سنن ابن
 ماجه ج ۲ کتاب الفتن ذیل «باب فتنه الدجال» سفینه البحار ج ۱ ص
 ۴۲۹ و نیز رجوع شود به شرح مثنوی شریف جزء نخستین از دفتر
 اول ص ۱۷۳-۱۷۲ ، فرهنگ اساطیریونان و رم ج ۱ ص ۲۲۵-۲۲۳
 (داستان سیکلپوسها Cyclopes) و ج ۲ ص ۷۶۴-۷۶۲ (داستان
 Polyphème) .

ص ۱۳۸ س ۱۲ بر آن سیرت می‌روند که رسول علیه‌السلام و صحابه و تابعین و
 مشایخ رفته‌اند : «صحابه» (به فتح و کسر اول) جمع « صاحب » .

بمعنی یار و همنشین است و در اصطلاح کسی را گویند که صحبت پیغمبر اکرم را در حال اسلام دریافته باشد؛ صحابی منسوب به آن است. شماره اصحاب رسول اکرم (ص) بهنگام درگذشت آن حضرت یکصد و چهارده هزار نفر بوده که در حدود سی و سه هزار نفر از ایشان بکثرت صحبت و روایت وصف شده‌اند. «تابعین» جمع «تابع»، و منسوب بآن، بکسانی از مسلمین گفته می‌شود که شخص پیغمبر را دیدار نکرده باشند ولی اصحاب آن حضرت را در حال اسلام درک کرده باشند، یعنی طبقه دوم بعد از پیغمبر اسلام (ص)، و باز کسانی که تابعین را دریافته‌اند لقب «تابع تابعین» یافته‌اند. و برای اینکه این لقب دراز نگردد به اقوام پس از طبقه اخیر «مشایخ» خطاب کرده‌اند (جمع «مشیخه» و آن جمع «شیخ»، جمع الجمع بخلاف قیاس). برای اطلاع بیشتر در این باب رجوع شود به: «اسدالغابة فی معرفة الصحابة»، «تهذیب الاسماء» ج ۱ ص ۱۴ ذیل: فی حقیقة الصحابی و التابعی، «الاستیعاب فی معرفة الاصحاب»، «الاصابة فی تمییز الصحابة»، و کتاب «علم الحدیث» ص ۱۶۲-۱۶۰ ص ۱۳۹ س ۲ همچون مردی است که در تنگ سال... «تنگ سال» سال قحط و کمیابی و امساک باران (خشک سال) مقابل «فراخ سال» سالی که در آن بواسطه بارشهای بموقع ارزاق فراوان و میوه و خواربار به وفور و ارزانی در دسترس همگان باشد:

«... در چنین وقتی تنگ سال و سختی که می‌بینی، این چه اسراف است؟» (اسرار التوحید ص ۱۳۳)

ص ۱۳۹ س ۶ که در وی چربش بود بچیزی: «چربش» بمعنی چربی و پیه است: بیوی سرکه و چربش بتلخی رفتم از دنیا

ولیکن شعر شیرینم بماند تا جهان ماند
(بسحق اطعمه)

و در اصطلاح امروز «چربش» از مصدر «چربیدن» بمعنی

سنگین آمدن و اتساعاً غلبه کردن ، افزونی و رجحان مستعمل است که با معنی متن موافقت دارد . رجوع شود به یاد داشتهای مرحوم قزوینی ج ۳ ص ۳۵ در باب این کلمه .

ص ۱۴۰ س ۱۱ دعوی آن می‌کند که این همه را سماع توانیم کرد : «سماع» بفتح اول در لغت بمعنی شنیدن می‌باشد و تعریفی که از آن بالفظهای متفاوت شده چنین است : به آواز موسیقی گوش دادن ، شعر خوش با آواز شنیدن ، پای کوبی و دست افشانی همراه با دف و نی . اما در اصطلاح متصوفه «سماع» عبارت است از حالت سروری که در دل عارف پدید آید و متعقب بر آن وجد و حالی غیر ارادی دست دهد ؛ و بتعبیر دیگر «سماع» عبارت است از حالت جذب و اشراق و از خویش رفتنی که اختیار عارف تأثیری در ظهور آن ندارد .

« . . . از شیخ سؤال کردند از سماع شیخ گفت : السماع قلب حی و نفس میت .»

(اسرار التوحید ص ۲۵۷)

« . . . پیر طریقت گفت : بهره عارف در بهشت سه چیز

است : سماع ، شراب ، و دیدار .»

(کشف الاسرار ج ۱۰ ص ۳۱۱)

ابوسعید ابوالخیر گفت : قوموا وارقصوا الله .

(اسرار التوحید ص ۹۴)

رقص آن نبود که هر زمان بر خیزی بی درد چو گرد از میان بر خیزی

رقص آن باشد که در جهان بر خیزی دل پاره کنی و ز سر جان بر خیزی

(نقل از مرصاد العباد)

اجمالاً «سماع» و «سماع کردن» از آداب معمول و مرسوم

بین متصوفه است و در غالب کتب این قوم فصلی مشبع در باب «سماع» حاوی اقوال مختلف در کراهت یا جواز و اباحت آن هستند به احادیث و روایات گوناگون اختصاص داده شده است .

محقق گرانمایه استاد جلال الدین همایی در حواشی کتاب

مستطاب مصباح الهدایة (از صفحه ۱۷۹ تا ۱۸۷) فصلی مستوفی

و ممتع در باب « سماع » مرقوم داشته‌اند : این تحقیق بلیغ متضمن آراء واقوال (موافق و مخالف) فرق مختلف اسلامی و علماء و دانشمندان صوفیه در باب « سماع » و مبتنی بر شواهد و مدارک ارزنده و گرانبهای در این باب می‌باشد و مطالعه آن بسیار مغتنم است . نیز می‌توان در باره « سماع » باین مأخذ مراجعه نمود: احیاء العلوم ص ۲۶۹-۲۳۶ تحت عنوان: کتاب آداب الوجد والسماع، عوارف المعارف سهروردی (حاشیه احیاء العلوم ج ۲ ص ۲۲۲)، کشف المحجوب هجویری با اهتمام ژوکوفسکی ص ۵۲۴. کیمیای سعادت (اصل هشتم در آداب سماع)، رساله قشیریه ص ۱۵۳، اللمع ص ۲۸۹، مصباح الهدایه ص ۱۹۳، شرح تعرف ج ۴ ص ۸۶۵، اسرار التوحید ص ۲۲۰، تذکرة الاولیاء ج ۲ ص ۱۳۰ (عطار در ضمن ترجمه احوال عرفا گفته‌های هر يك را در باب سماع نقل میکند) تاریخ سیستان ص ۳۴۲، تاریخ تصوف مرحوم دکتر غنی ص ۳۸۸، فرهنگ اشعار حافظ ص ۱۷۹ و ۱۸۷ و قابوس نامه ص ۲۵۳ و ۴۷۸.

ص ۱۴۱ س ۷ می‌گفتند که ایشان صاحب کرامت‌اند : « کرامت » عبارت است از ظهور امری شکفت انگیز و خارق عادت مشروط بر آنکه مقرون به ادعا و تحدی نباشد : کرامات اولیاء حق و مشایخ بزرگ .

ص ۱۴۴ س ۸ و ۹ بهر نفسی و چشم زخمی که بنده برهم زند: « چشم زخم » در اینجا بمعنی زدن پلکهای چشم بهم (چشم بهم زدن) است که در اصطلاح « طرفة العین » گویند .

ص ۱۴۴ س ۱۱ چندان بهمانندش که خواستی از مادر نزادی : « مالیدن » در اینجا بمعنی گوشمال دادن ، تنبیه و مجازات و عقوبت است :

« ... مالک گفت یا امیر المؤمنین مرا دستوری دهی تا بروم و ابو موسی الاشعری را بمالم » .

(تاریخ بلعمی نسخه عکسی ص ۲۲۹)

« ... و عثمان رضی الله عنه هیچکس را باز نمی مالید و معزول نکرد ». (ترجمه تفسیر طبری ج ۵ ص ۱۳۵۲)
 «... گفت من شیخ را به گرسنگی بمالم» .
 (اسرار التوحید ص ۱۳۶)
 « ... بفرمود تا مکافات هر يك بکردند... بعضی را بمالیدند و ادب کردند» .

(زین الاخبار گردیزی-بتصحیح عبدالحمی حبیبی ص ۱۸۲ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران)

«... کدام نیکوکاری را این منزلت تواند بود که مصلحان آسوده باشند و مفسدان مالیده» . (دیباچه کلیله و دمنه ص ۷)
 ص ۱۴۶ س ۱ چون مرد در این سرپی متحیر فرمواند: یکی از استعمالات خاص نویسنده در این کتاب بکار بردن کلمه « سرپی » است. معنی این کلمه با همه جستجویی که بعمل آمد در کتب لغت و مراجعی که در دسترس نگارنده بود دیده نشد؛ اما می توان از صورت ظاهر کلمه و هم باستناد قرائن و شواهدی که در کتابهای دیگر احمد جام آمده است چنان توجیه نمود که چون یکی از معانی جزء دوم کلمه « پی » بمعنی « پا » و قدم است:

بر مدار از مقام پستی پی سر همان جا بنه که خوردی می
 (حدیقة الحقیقة)
 و هم بقرینه آنکه نویسنده در غالب موارد این کلمه (سرپی)
 را با راه همراه بکار برده است :

« ... و از راه بادیه بجز حکایت نشنیده بود و از منزل و حوض و جاه آن خبر نداشت؛ چون فرامیان بادیه رسید نه راه دانست و نه سرپی و نه منزل و نه منزلگاه و متحیر و سرگردان فرمواند» .
 (کنوز الحکمة احمد جام ، ورق ۹۶)

« دل سوخته باید تا راه تواند برد و با سرپی تواند شد که از کجا آمده است» .
 (کنوز الحکمة ورق ۱۰۲)

بخصوص در این مثال :

« . . . اگر آن کس که او را راه می‌نموده نه راه‌بر و نه راه‌دان بوده است با سرپی باید شد ، و اگر نه با کسی همراهی باید کرد که راه بداند . » (کنوزالحکمة ورق ۱۱۴)

می‌توان با احتمال نزدیک بیقین گفت که مقصود نویسنده از « سرپی » همان سرپا ، سرپنجه ، نشان راه ، آثار قدم و جای پا باشد یعنی علاماتی که از عبور گذریان در راه بجای مانده و برای دیگر رهروان نشانه‌هایی بوده است تا راه خود را بدان باز یابند و در کویر و بیابان گمراه نشوند .

مردان رهش به‌همت و دیده روند زان در ره عشق هیچ پی‌پیدان نیست
(نقل از مرصادالعباد)

و امروز در تاجیکستان « پی‌ره » ، « پی‌زله » به‌همین اثر قدم و جای پا گفته می‌شود .

ص ۱۴۶ س ۲۴ آنگاه همیشه‌مرد در طریق تفویض‌رود: « تفویض » بمعنی سپردگی ، و بازگذاشت کار خود به کسی ، واگذاشتن و سپردن کار خود به خدا و پناه بردن باو است . و « طریق تفویض » اجمالا روشی است که معتقدان بدان همگی امور خویش را از روی یقین درست و اعتقاد پاک و صادق به خداوند لایزال که بیناتر و داناتر از همه است بسپرنند و « افوض امری الی الله » گویان سر تسلیم و رضا بر آستان حکم و رأی او نهند .

ص ۱۴۷ س ۶ مردی از اهل صفة... : « اهل صفة » یا « اصحاب صفة » عده‌ای از درویشان صحابه و مهاجران غریب و پارسایان صدر اسلام بودند که در صفة مسجد رسول اکرم در « قبا » نزدیک مدینه مسکن گزیده بودند « والصفة موضع مظلل فی المسجد ، کان یاوی الیه اولئك الزهاد . »

(علوم الحدیث و مصلحه ص ۳۶۰)

ایشان فقر را شعار خود ساخته ، اندوه اسلام به جان و دل پذیرفته ، و بر ناکامی و بی‌برگی دنیا رضا داده بودند . اگر پوشاکی

می‌داشتند عبائی ضخیم و خشن از پشم گوسفند بود و با گلیم پاره‌ای که به خود می‌پیچندند. در عدد ایشان اختلاف است: دوازده، چهل، هفتاد، سیصد و گاهی متجاوز از چهارصد شمرده شده‌اند؛ بهر تقدیر عدد ایشان کم و زیاد می‌شده است. اغلب وقت این قوم در آن «صفه» می‌گذشت، پیغمبر اسلام (ص) قسمتی از اوقات خود را با این قوم می‌گذرانید و پیروان خویش را به بزرگ داشت این پارسایان و پادشاهان ملاک و ارستکی توصیه می‌نمود.

میبیدی دربارهٔ ایشان می‌نویسد: رسول خدا هر گاه که فتنی در پیش بودی گفتی: خداوندا بحق این دلهای افروخته و این شخصیت‌های فرو ریخته که ولایت کافران بر ما نگشایی و ما را بر کافران نصرت دهی.» (کشف الاسرار ج ۳ ص ۳۷۰)
 باعتبار عموم مفسران، آیه شریفه: «للفقراء الذين احصوا في سبيل الله لا يستطيعون ضرباً في الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس الحافا و ما تنفقوا من خير فان الله به عليم» از درویشان آن کسها که اندر نیافتند اندر راه خدای نتوانند رفتن اندر زمین، پندارد ایشان را نادان بی‌نیاز از پاکیزگی، بشناسی ایشان را بروی ایشان، نخواهند از مردمان بسختی و آنچه هزینه کنی از نیکی که خدای بدان داناست، ۲۷۳ سوره البقرة، ترجمه تفسیر طبری ج ۱، در شأن این طایفه نازل شده است.

خداوند رسول اکرم را بخاطر یکی از افراد این قوم بنام «ابن اممکتوم» موذن پیغمبر (ص) مورد عتاب قرار داد آنجا که سوره: عیس و تولی ان جاءه الا اعمى بر حضرتش نازل گردید.

(کشف الاسرار ج ۱۰ ص ۳۸۰)
 همچنین نزول آیه شریفه: «ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغدوة والعشى...» ۵۳ سوره الانعام: و مران ایشان را که خدای خویش می‌خوانند بیامداد و شبانگاه... کشف الاسرار ج ۳ ص ۳۶۰-۳۵۹ خطاب به پیغمبر اسلام (ص) در شأن این جماعت نازل شده است. برای

اطلاع بیشتر در باب «اصحاب صفة» و بزرگان ایشان رجوع شود به :
 عوارف المعارف سهروردی ، اللمع فی التصوف ذیل باب : د صفة اهل
 الصفة ، ترجمه تفسیر طبری ج ۱ ص ۱۷۵ - ۱۷۳ ، کشف الاسرار ج ۲
 ص ۹۷ ، ج ۳ ص ۲۷۳ - ۳۷۰ ، ج ۹ ص ۱۳۳ ، ج ۱۰ ص ۳۸۰
 علوم الحدیث و مصطلحه ص ۳۶۰ ، کشف المحجوب هجویری ص ۹۹-
 ۹۸ (صاحب این کتاب نوشته است که قبلا کتابی بنام « منهاج الدین »
 در شرح حال « اصحاب صفة » پرداخته است و یاد آور شده که
 ابو عبد الرحمن حسین سلمی نیز کتابی مشتمل بر اسامی و کنیه‌ها و ترجمه
 « حال اصحاب صفة » تألیف نموده است ، ص ۹۹-۹۸ از کشف المحجوب) ،
 همچنین رجوع فرمایند به ارزش میراث صوفیه تألیف دکتر عبدالحسین
 زرین کوب ص ۵۶ - ۵۵ ، تاریخ تصوف در اسلام تألیف مرحوم دکتر
 غنی ص ۳۸ ، فرهنگ اشعار حافظ تألیف دکتر احمد علی رجائی
 بخارائی ص ۳۱۶ - ۳۱۲ و تعلیقات دکتر غلامحسین یوسفی بر قابوس
 نامه ص ۴۷۳

ص ۱۴۷ س ۶ . . . فرمان یافت : « فرمان یافتن » بمعنی دریافتن حکم و فرمان
 از شخص بزرگی است و مجازا بمعنی مردن و درگذشتن :
 « . . . و چنین گویند که چون عمر رضی الله عنه فرمان یافته
 بود ، آنگاه به مشورت بنشستند » .

(ترجمه تفسیر طبری ج ۵ ص ۱۳۴۶)
 « . . . عیسی را گفتند که این زن دیروز « فرمان یافت » ،
 عیسی دعا کرد و زنده شد » . (کشف الاسرار ج ۲ ص ۱۲۴)
 ص ۱۴۷ س ۹ رسول گفت : هماکیتان من النار : « کی » (بفتح اول و تشدید یاء)
 به معنی داغ و داغ کردن است به ترتیبی که آهن را بر آتش گرم
 کرده و بر عضوی نهند و عبارت مشهور « آخر الدواء الکی » از امثال
 سائره عرب می باشد و معنی عبارت متن چنین است : آن دو داغ است
 از آتش .

این عبارت مأخوذ است از حدیث شریف ذیل، که تمام آن در مسند ابن

حنبل ص ۳۹۱۶ چنین آمده است :

مات رجل من اهل الصفة و ترك دينارين ، او درهمين ؛ فقال

رسول الله : هما كيتان من النار .

زربن حبیش بروایت از عبدالله بن مسعود صورتی دیگر از

این حدیث را چنین ذکر کرده است .

ان رجلاً من اهل الصفة مات ؛ فوجد في بردته ديناران . فقال

النبي (ص) : كيتان - مسند ابن حنبل . و در جای دیگر از همین مسند

چنین آمده است :

توفى رجل من اهل الصفة ؛ فوجدوا في شملته دينارين . فذكروا

ذاك للنبي (ص) ؛ فقال : كيتان .

ص ۱۴۷ س ۱۱ عبدالرحمن عوف از این جهان بیرون شد: « عبدالرحمن بن عوف»

یکی از بزرگان صحابه است که در جاهلیت به « عید عمرو» یا

« عبدالکعبه » موسوم بود و پس از اسلام آوردن، پیغمبر (ص) وی را

« عبدالرحمن » نامید ؛ وی یکی از پنج نفر است که بدست ابوبکر

مسلمان شدند ، و از اعضای شش گانه شورایی است که بنا بر وصیت عمر

برای انتخاب جانشین وی تعیین شده بودند ، و از هشت تن کسانی است

که پیش از همه اسلام آوردند ، و یکی از آن ده تن است که بشارت

بهشت یافتند (عشرة مبشرة) .

از فضائل عبدالرحمن بن عوف آنکه تنها کسی است که پیغمبر

اسلام (ص) در پشت سرش نماز گزارده است (صحیح مسلم) .

وی مردی بسیار توانگر و بخشنده بود و در باب ثروت

بسیار او حکایتهای نقل کرده اند . عبدالرحمن عوف برای هر يك از

بازماندگان شهدای جنگ بدر چهارصد دینار تعیین نمود و همگی آن

مبلغ را دریافت داشتند؛ پس از مرگ، دارائی گرافی از او باقی ماند.

در سال ۲۱ هجری جراحی در ناحیه پا برداشت که بواسطه آن کمی

می‌لنکید. عبدالرحمن بن عوف در سال ۳۱ یا ۳۲ هجری در سن ۷۵ یا ۷۸ سالگی وفات یافت؛ عثمان بر جنازه وی نماز گزارد و سعد بن ابی وقاص از کسانی بود که تابوت او را بردوش کشید. عبدالرحمن بن عوف در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (اسدالغابة فی معرفة الصحابة ج ۲ ص ۳۱۳، تلمیسی ابلیس ابن جوزی ص ۱۵۵، و تهذیب الاسماء ج ۱ ص ۳۰۲)

ص ۱۴۷ س ۱۴ ... از عشره مبشره بود. «عشره مبشره» یا به تعبیر مولانا جلال‌الدین رومی «ده یار مبشره»، ده تن از کبار صحابه و یاران ارجمند پیغمبر اسلام اند که بموجب خبر منقول از طریق اهل سنت بایشان مژده و بشارت بهشت داده شده است. آن ده تن عبارتند از: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، طلحة، زبیر، سعد بن ابی وقاص، سعید بن زید، عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیده جراح. خبر این بشارت در جامع الصغیر سیوطی ج ۲ ص ۹۹ آمده است.

پس ز «ده یار مبشره» آمدی همچو زر ده‌دهی خالص شدی

(فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی ج ۴ ص ۶۱۴)

برای اطلاع بر شرح احوال «عشره مبشره» رجوع شود به

اسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج ۳ ص ۵۳۱۴

ص ۱۵۰ س ۱۳ و ۱۴ اما هر که مار افساست و افسون او داند: «مار افسا» صفت مرکب

است و «افسا» (افسای) از مصدر «افسایدن» بمعنی رام‌کننده و افسون‌نگر و چشم‌بند و «مار افسا» کسی را گویند که مار را به افسون مطیع و رام کند و آن را بگیرد (مارگیر).

گر حسودت بسی است، عاجز نیست ازدها از جواب مار افسا
(دیوان انوری بتصحیح مدرس رضوی ص ۴۵۰)

قتل مار افسا نباشد جز به مار.

(سعدی - امثال و حکم دهخدا ج ۲ ص ۱۱۵۶)

این در شأن کسی است که مار افسای کند و شیرگیرد امثال

و حکم دهخدا، ج ۲ ص ۴۸۱ و «افسون» (فسون) کلماتی خاص است که

برای حصول مقاصدی از قبیل ایمن ماندن از چشم زخم و آسیب و گزند، و برای تسخیر حیوانات زهر دار و خارج ساختن زهر آنها از بدن بر زبان می‌رانند و یا بر کاغذ می‌نویسند و به آن عزیمة (جمع عزایم) نیز گویند. این کلمه با الفاظ: خواندن، دمیدن، بستن، و کردن بکار رفته است.

« . . . چنین حکایت کرد مراحمد بن واک گردیزی که

مردی را مار گزید و بر جای سرد شد. و چون مرده گشت و خواستند که او را بگور کنند، پس هندویی فراز رسید و گفت: این مرد بهوش گشته است و نه مرده است، و «افسون بخواندن» ایستاد، آن مرد بهوش آمد، و زهر از آنجا که مار گزیده بود بیرون آورد، و مرد سلامت برخاست و برفت.» (زین الاخبار گردیزی بتصحیح عبدالحی حبیبی ص ۲۸۷)

گر شوق رخت نکردش افسون آمد ز چه خط ز نقطه بیرون
واله هروی (نقل از اندراج)

« . . . می‌گویند کدام پزشک است که افسون کند.»

(کشف الاسرار ج ۱ ص ۲۹۸)

ص ۱۵۱ س ۲ باد دیگران داوری نشاید کرد: «داوری» ترکیبی است از داور + ی (مصدری) و در این جا بمعنی جنگ و خصومت و جدال و مناظره بکار رفته است:

« . . . و تا امروز هر که با یکدیگر داوری کند و یا سخن سخت گوید مثل زنند و گویند که یوم الدار.»

(تاریخ بلعمی نسخه عکسی ص ۱۳۸)

پیش داور بردم او را فتنه شد داور بر او تازش کش داوری افتاد باد اور مرا
(امیر معزی)

کسی را که دولت کند یاوری که یارد که با وی کند داوری؟
(نظامی گنجوی)

« . . . با دل داوری کردن کاری دشوار است.»

(قا بوس نامه ص ۷۹)

« . . . افکار و داوری این طایفه ازدل بیرون کن . »

(اسرار التوحید ص ۸۳)

ص ۱۵۱ س ۱۱ آن همه طاعت که آن مدبر بدبخت بکرد : « مدبر » بضم اول و سکون دوم و کسر سوم (اسم فاعل ازادبار) بمعنی بخت برگشته ، خداوند ادبار و بدبختی ، و کسی که اعمال وی اثر بد کند و نتیجهٔ بعکس دهد ضد مقبل ، و در این جا مقصود از «مدبر بدبخت» اشاره به ابلیس است : عزازیل بقصریح قرآن مجید و باسناد روایات و اخبارهذهی از ملائک مقرب و فرشتگان عزیز عرش کبریا بود ؛ وی مأمور گشت که با همگی فرشتگان بر «آدم» یعنی خلیفهٔ خداوند بر روی زمین، سجده کند: واذقلنا للملائکة اسجدوا لادم (آیه ۳۲ ازسوره البقرة - قرآن) فرشتگان حکم خداوند را اطاعت نمودند جز ابلیس که سر باز زد : فسجدوا الا ابلیس ابی واستکبر وکان من الکافرین (تتمه آیه شریفه قبل) وی در نتیجهٔ این نافرمانی از مقام خویش معزول گشت و از صف کروبیان رانده شد ؛ و آن همه طاعت (که آن، مدبر بدبخت بکرد) بیک نافرمانی و سرکشی بی اثر ماند .

ص ۱۵۵ س ۱۳ دثرونی، زملونی : (مرا بپوشانید و روی پوشی بر من بکشید) گفتار پیمبر اسلام است به خدیجه : یکی از روزهای قبل از بعثت هنگامی که حضرت محمد (ص) از کوه حرا باز می گشت برای نخستین بار جبرئیل بر روی ظاهر شد. محمد که تا آن روز جبرئیل را ندیده بود سخت مرتعش گردید و در ورود بخانهٔ خدیجه از همسرش خواست که قطیفه ای بر روی او کشد و وی را بپوشاند تا از لرز و ارتعاش باز ایستد . در این هنگام بود که جبرئیل فرود آمد و پیام حضرت عزت را به صورت خطاب : یا ایها المدثر (سوره ۷۴ - قرآن) و یا ایها المزمّل (سوره ۷۳ - قرآن) بدو بلاغ نمود و دثرونی ، زملونی اشاره باین واقعه است .

در تفسیر الاسرار ج ۱۰ صفحات ۲۶۵ و ۲۸۰ شأن

نزول سوره های سابق الذکر بر نبی اکرم به بیان موجز و دلنشین ذکر

شده است و نیز در کتاب «المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار ج ۳ ص ۷۴» به روایت از عایشه سبب خطاب شریف به صورت یا ایها المدثر، و یا ایها المزمّل باز نموده شده است .

خوانند مزمّل نبی را زین سبب که برون آی از گلیم ای بو الهرب
(دشنوی چاپ علاءالدوله ص ۳۶۲)

ص ۱۵۵ س ۱۵ از اینجاکه هشتم انگریک قدم فراتر نهم بسوزم : گفتار جبرئیل است در شب معراج به رسول اکرم و روایت مربوط به آن را سیوطی در کتب لثالی المصنوعة آورده است .

وقتی جبرئیل در شب معراج رسول (ص) به «سدره المنتهی» که مقام او است رسید از رفتن باز ایستاد و پیش نرفت . پیغمبر فرمود: «افی مثل هذا المقام یتړک الخلیل خلیله؟» فقال : «لو تجاوزت لاحتقت بالنور» . و بروایت دیگر «لو دنوت انملة لاحتقت» .

چنان گرم در تبه قربت براند که در سدره جبرئیل از او باز ماند
بدو گفت سالار بیت الحرام که ای حامل وحی، برتر خرام
چو در دوستی مخلصم یافتی عنانم ز صحبت چسرا یافتی؟
بگفتا فرا ز مجالم نماند بماندم که نیروی بالم نماند
اگر یک سرموی برتر پریم فروغ تجلی بسوزد پریم
(سعدی - نقل از تعلیقات حدیقه الحقیقه سنایی بقلم محقق
ارجمند مدرس رضوی)

در باب روایات مربوط به این قسمت رجوع شود به کشف الحقایق

ص ۳۲۱ و تفسیر کبیر فخر رازی ج ۵ ص ۷۳۸ و مناقب ابن شهر آشوب
ج ۱ ص ۲۲۴

ص ۱۵۷ س ۸ بر آنچه گنج نامه کسی بر خوانی گنج دار نشوی: مقصود از « گنج نامه »
کتابچه ای است که در آن فهرست گنجها و دفینه های نقدی نوشته می شده
است ؛ قبالة گنج . کتاب گنج .

« . . . پس فیروز را از آن کنده بیرون آورد و بگور کرد

و تعویذ آن گنج نامه از بازوی او بیرون کرد و برداشت .

(تاریخ بلعمی ص ۹۶۱)

« . . . اگر چه کودک است و در نسخت گنج نامه گفته است

که بردست فرخ روزگشاده شود این گنج . »

(سمک عیار بقصیح استاد سخن دکتر پرویز خانلری ج ۲ ص ۲۰۶)

ص ۱۵۷ س ۱۰ . . . به يك تره نخرند : « تره » به فتح تا و تشدید راء و تخفیف

آن (تره) سبزی که باغذامی خوردند و نوع تره بار عموماً و بمعنی گندنا

است خصوصاً ؛ کنایه از چیزی حقیر و خوار مایه و بی ارزش است :

با روی تو کفر است به معنی نگریدن یا باغ صفا را به یکی تره خریدن

(دیوان کبیر ج ۱ ، ب ۱۹۸۸۵)

هوش را توزیع کردی بر جهات می نیرزد تره ای آن ترهات

(فرهنگ نواد رلغات و تعبیرات مثنوی ص ۲۶)

ص ۱۵۷ س ۱۳ و ۱۴ به رسن در چاه مشوید که در چاه هاویه بمانید : « هاویه ،

بنا بر قول مشهور نام یکی از طبقات دوزخ (طبقه هفتم) است و از این

رو بزه کاران محکوم بزندگی در دوزخ را « هاویه بند » نام نهاده اند .

بعضی کلمه « هاویه » را از « الهوی » بمعنی سقوط از بلندی به پستی دانسته اند .

(المفردات ص ۵۷۱)

خداوند در قرآن کریم کسانی را که در روز شمار کفه کردار

نیکشان در میزان اعمال بسبکی گراید ، به « هاویه » وعید داده است :

و اما من خفت موازینه فامه هاویه - آیه هشتم از سوره القارعة .

« . . . و آن « هاویه » در کی است از درک های دوزخ . »

(ترجمه تفسیر طبری ج ۷ صفحات ۲۰۴۵ و ۲۰۴۶)

ص ۱۵۸ س ۷ و ۸ . . . پای بر زمین زند ، یاعای و عوی بکند ، یا کخ کخی چند بکند :

کخ کخ (کخ کخ) بضم دو کاف از اصوات است (صوتی شبیه به صدای

سرفه کوتاه و بریده بریده) . صوفیه در مجلس سماع و در حالت وجد و

شور از خود بی خود می شدند و بر اثر چرخش و پای کویبهای مقوالی و

شدید نفسهای تند و مقطع شبیه صوتی بمانند «کخ کخ» برمی آوردند .
 استاد ارجمند دکتر محمد معین درحاشیه برهان قاطع ذیل این کلمه
 «کخکخ» بنقل از لغت نامه دهخدا نوشته اند : . . . کخ کخ ، حراره
 (قول و تصنیف) بود و حال صوفیان ؟

مقصود نویسنده کتاب (احمد جام) از عبارتی که گذشت آن
 است که سماع همه آن نیست که «کخ کخ» ی چند بکنند ؛ بلکه سماع
 حقیقی موقوف بر شرائط و آداب و حضور قلب خاصی است که هر کس
 را مسلم نباشد . و محتمل است که نظر شیخ از بکار بردن «عای و عوی»
 همان «های و هوئی» باشد بقریه :

کخ کخی و های و هوئی می زدند تایی چندی مست و بی خود می شدند
 (مثنوی چاپ علاءالدوله ج ۳ ص ۲۷۲)

ص ۱۵۹ س ۷ و ۸ راست بدان ماند که گویی خراباتی است که همه سرمست گشته اند ؛
 معنی تحت لفظی «خرابات» بروزن «کرامات» بنا بر ضبط کتب لغت ؛
 شراب خانه ، جای فساد ، مرکز نابسامانی و تردامنی ، محل فجور و
 فساد ، یوزه خانه ، عشرت خانه و جایی نظیر آنها است .

عرحوم قزوینی کلمه «خرابات» را در عدد جمعهایی به «الف و تا» از قبیل
 طامات ، شیلات ، مؤلفات ، که مفرد آنها در زبان فارسی مستعمل نیست
 آورده اند . (یادداشت های قزوینی ج ۴ ص ۱۹۶ - ۱۹۴)

اما معنی که منصفه از «خرابات» می جویند با معانی که ذکر
 شد تفاوت بسیار دارد ؛ بنا بر اعتقاد بزرگان این قوم و با توجه به
 موارد استعمال این کلمه در نظم و نثر صوفیانه «خرابات» در معنی مرکز
 عیش و طرب روحانی ، جای گاه نشاط و وجد مردان خدا
 و روندگان طریقت است ؛ مردانی که به نیروی معرفت پرده پندار را
 دریده اند و بنیان خویشتمن بینی و سنتهای ناپسندیده و تمایلات و خواهشهای
 بهیمی را در هم کوفته و «خراب» کرده اند . از شرایط پیوستن بدین
 جایگاه بی اعتنا بودن به آداب و رسوم متعارف و پشت پا زدن به قبول و

تحسین عامی چند و نیز آمادگی و استعداد کامل برای دل باختن و سر انداختن و نفی مطلق صفات مذموم غیر انسانی است .

ظاهراً نخستین بار منوچهری دامغانی بود که «خرابات» را

در شعر خود به کار برد :

دفتر بدبستان بود و نقل به بازار وین نرد بجایی که خرابات خراب است

(دیوان منوچهری بتصحیح دکتر دبیرسیاقی ص ۷)

« امیرمعزی » از زهد خشک گریزان و خواهان « خرابات »

است :

میجوی زهد و خرابی کن و خراباتی که عمر را ز خرابی همه عمارات است

و « حکیم غزنوی » با آن علو مقام آرزو می کند که به

« خرابات » راهبری شود :

هر کو به « خرابات » مرا راه نماید

زنک غم و تیمار ز جانم بزداید

(دیوان سنایی بتصحیح محقق ارجمند مدرس رضوی)

« شیخ شبستری » حدود « خرابات » را اینگونه تعیین کرده

است :

خرابات است بی حد و نهایت نه آغازش کسی دیده نه غایت

و « لسان الغیب » را در باب « خرابات » نظر و اعتقاد

مخصوصی است :

تو خانقاه و « خرابات » در میانه مبین

خدا گواست که هر جا که هست با اویم

(غزلهای حافظ شیرازی بتصحیح استاد سخن دکتر پرویز خانلری)

در باب معانی « خرابات » و موارد استعمال آنها رجوع

شود به معجم الادباء ج ۵ ص ۱۲۵ ، تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۴ ص

۲۱۱ ، المحاسن والمساوی ص ۱۲۲ ، جهان گشای جوینی ج ۱ ص

۱۹۱ ، یادداشتهای مرحوم قزوینی ج ۴ ص ۱۹۶ - ۱۹۴ ، کلیات شمس

تبریزی (دیوان کبیر) باهتمام استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر، حواشی دکتر محمد معین بر برهان قاطع ذیل کلمه « خرابات » بنقل از یادداشت‌های فاضلانۀ دکتر منوچهر مرتضوی و نیز به مقاله محققانۀ دکتر عبدالحسین زرین کوب در مجلهٔ یغما شمارهٔ ۵ سال ۱۸ و به آثار منظوم و منثور متصوفه .

ص ۱۶۲ س ۱ اول چیزی که از این امانت بردارند امانت و ترسگاری بردارند: « ترسگاری » ترکیبی است از ترس + گار (پسوند صفت فاعلی) + ی (پسوند حاصل مصدر) ، بمعنی خوف و بیم از خداوند و خشوع در برابر او :

« ... هاییل گفت : خدای تعالی از ترسگاران بترسد . »

(تاریخ بلعمی ص ۱۰۱)

در تفسیر طبری ذیل آیهٔ شریفه: الذین هم فی صلواتهم خاشعون چنین آورده است : آن کسها که ایشان اندر نمازشان ترسگاران باشند (ج ۴ ص ۱۰۷۰)

گفت که ای نزار من خسته و ترسگار من

من نفروشم از کرم بندهٔ خود خریده را

(کلیات شمس (دیوان کبیر) باهتمام استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر)

ص ۱۶۲ س ۱۱ قوالان و سرودگویان : « قوال » در اصطلاح اهل تصوف خواننده‌ای بوده است که در مجالس سماع صوفیان ابیات سوزناک ، یارباعیات و غزلیات عاشقانه را با آواز می خوانده است و صوفیان به آهنگ وی به سماع بر می خاسته اند

(فرهنگ فارسی معین بنقل از اسرار نامه تصحیح دکتر سید صادق

گوهرین ص ۲۸۴)

یکی از معانی آن « مطرب » و « سرودگوی » است :

دست به می شاه را و دل به هژیران

دیده به روی نکو و گوش به قوال

« ... پس (شیخ ابوسعید) روی به قوال کرد و گفت بیار

و این بیت بگویی . (اسرارالنوحید)

« ... قوال باید خوب روی بود که عارفان هر مجمع سماع به جهت ترویج قلوب به سه چیز محتاجند : روایح طیبه ، وجه صبیح ، و صوت ملیح .

(نفحات الانس بنقل از کتاب الانوار فی کشف الاسرار روز بهان بقلی شیرازی)

و اتفاق می افتاده است که در حین سماع و در حال وجد و

بیخودی خرقه یا پول به سوی « قوال » می افکنده اند و این رسم را « قوال انداز » یا « قوال اندازی » می گفته اند :

کفن را اندر اندازد قوال انداز مستانه

از آن پس مردگان يك يك برون آیند هم در حین

(کلیات شمس (دیوان کبیر) ج ۴ ، ب ۱۹۵۷۶)

رجوع شود به طبقات الصوفیه انصاری ص ۲۵۶ ، تاریخ تصوف دکتر

غنی ص ۳۸۸ و ۴۰۱ و فرهنگ اشعار حافظ ص ۱۷۹ و ۲۸۹

ص ۱۶۳ س ۱۴ فردات کند خمار کاشب مستی : این مصراع بهمین صورت در غالب

آثار شیخ احمد جام من جمله انیس الثائبین ، مفتاح النجات ، سراج-

السائرین آمده است : ابوالمکارم جامی نیز در خلاصه المقامات « آن

را بهمین صورت از آثار شیخ نقل نموده است . تنها جایی که در

کتابهای شیخ رباعی کامل متضمن این مصراع ذکر شده در «کنوز الحکمة»

است :

ایمان بسر زبان خود بر بستی يك خانه پر از بتان یکی نشکستی

گوی که بیک قول شهادت رستم فردات کند خمار کاشب مستی

(کنوز الحکمة ورق ۱۰۴)

این رباعی منسوب است به پیرهرات خواجه عبدالله انصاری

و در رسائل او چنین آمده است :

قولی به سر زبان خود بر بستی

صد خانه پر از بتان یکی نشکستی ۱

گفتی که بگفتن شهادت رستم

فردات کند خمار کاشب مستی

(رساله مقولات از رسائل خواجه عبدالله انصاری، ص ۱۶۷ -

۱۶۶ باهتمام سلطان حسين تابنده گنابادی)

ص ۱۶۵ س ۱۴ راه زندیقی و اباحت : ... « اباحت » مصدر عربی از باب افعال بمعنی مباح کردن ، حلال شمردن و جائز و رواداشتن است . ومنظور شیخ از پیمودن « راه اباحت » مقید نبودن به رعایت حدود و وظایف شرعی ؛ باور نداشتن تکلیف و معتقد نبودن به حلال و حرام و اوامر و نواهی شریعت و مباح دانستن آنچه در شرع مقدس حکم به حرمت آنها شده است .

فرقه اباحیه (اباحی) یا اباحتیه (اباحتی) جماعتی بودند

که همه چیز را مباح و جائز و درخور ارتکاب می دانسته اند .

« . . . پسر خود را اباحتی خواندی و ملامتها کردی . »

(خلاصه المقامات ص ۴۷)

برای مطالعه احوال این طبقه و مشرب ایشان رجوع شود به :

نفحات الانس ص ۱۳ ، فرهنگ نوادر لغات کلیات شمس ص ۴۲۷ ،

تعلیقات کتاب مستطاب معارف بهاء ولد ذیل کلمه « اباحتی » ص ۲۰۵

بتلم استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر ، الفرق بین الفرق ص ۲۵۱ ،

تبصرة العوام ص ۱۶ ، تلبیس ابلیس ابن جوزی ص ۳۶۳ ، کشاف

اصطلاحات الفنون ص ۱۲۷ و فرهنگ مصطلحات علمی ص ۴

ص ۱۶۶ س ۳ باین سخن نه پوستین کسی می کنم : « پوستین » معروف است و آن پوشاکی

است خاص زمستان که از پوست می سازند و بهترین نوع آن از افغانستان

بدست می آید معروف به « پوستین کابلی » ؛ اما « پوستین کردن » و « پوستین

کندن » کنایه است از افشای راز ، پرده دری ، عیب جوئی و بدگویی و

بشدت انتقاد کردن از کسی ؛ همانطور که « پوستین کسی را دریدن » و

« درپوستین کسی افتادن » و « پوستین گری کردن » (در اصطلاح شیخ جام)

نیز بهمین معنی به کار رفته است .

« . . . و پوستینها گردندی ایشان را که بروی ایشان

توانستی گفتن» . (ترجمه تفسیر طبری ج ۷ ص ۲۰۵۲)

با رخ و دندانش روز و شب فلک پوستین ماه و پروین می کند

(دیوان انوری بتصحیح محقق ارجمند مدرس رضوی ص ۷۳۸)

زانکه آتش را علف جز پوست نیست قهر حق آن کبر را پوستین کنی است

(فرهنگ نوادر لغات و تعبیرات مثنوی ج ۲ ص ۲۵۴)

ص ۱۶۶ س ۱۳ اگر خورده اند بدانین بسنده است : این عبارت یاد آور قول مشهور

«العاقل یکفیه الاشارة» است . «بسنده» به فتح اول و دوم و چهارم بمعنی

کافی و تمام و معانی دیگر است . در المصا در زوزنی معادل فارسی مصدر

«الكفاية» بسنده کردن آمده است . نیز بصورت های «بسنیدن» ، «بسنده

آمدن» ، «بسنده بودن» و «بسنده شدن» مستعمل است :

« . . . نه بسندیده است ایشان را ؟ مفتاح النجات ص ۱۶۸ در

ترجمه پارسی آیه مبارکه اولم یکفهم . . . ؟

« . . . اما چون با او بسنده نمی آمدیم پهلوان زمانه . . .

را بیاری خود خواندیم » .

(سمک عیار بتصحیح استاد سخن دکتر پرویز خانلری ج ۱ قسمت ۲ ص ۱۵۰)

بسنده نباشی تو با لشکرش نه با چاره و گنج و با کشورش

(شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم ج ۷ ص ۱۸۸۹)

« . . . خدای هست بر همه چیزی بسنده » .

(ترجمه تفسیر طبری ج ۲ ص ۳۰۹)

« . . . گفت تو بدین بسنده کردی؟ گفت : کردم - تذکره

الاولیاء ج ۱ ص ۸۷ و با حذف هاء در آخر بصورت «بسنده» در شعر

بکار رفته است :

چو دیدم ترا زیرک و هوشمند بیک ساله دخل از تو کردم بسند

ص ۱۲۴ س ۹ و آب آن از سزافی نباید خورد: «سزافی» و «سزافه» معرب آن «جزاف»

در این جا بمعنی بیهوده، بی حاصل و عبث و باطل به کار رفته است:

دست و زبان زر و در پراکند او را

نام بگیتی نه از سزافی پراکند

(دیوان رودکی چاپ مسکو ص ۴۶)

«... بخورید آن را به سزافی» .

(ترجمه تفسیر طبری ج ۱ ص ۶۸۹)

«... پس جبرئیل میکائیل را گفت: نه به سزافی ابراهیم

دوستی خدای یافت» . (تاریخ بلعمی ص ۲۱۸)

به کاری که تدبیر باید دراوی شاید سزافی اندرو کرد روی

(ابوشکور بلخی - اشعار پراکنده ج ۲ ص ۱۱۱)

میبدی در ترجمه پارسی «ولاتسرفوا» آورده است:

به سزافی مروید و اندازه در مگذرانید. (کشف الاسرار ج ۲ ص ۵۹۱).

و سزافی کار را بجای «مسرف» بکار برده است:

مسرف مرتاب، کسی را که سزافی کار بود بگمان .

(کشف الاسرار ج ۸ ص ۴۶۱).

ص ۱۲۵ س ۳ و ۴ از آن چند دیو بوده بیایند و به پیروی او بنشینند: «پیری» در این جا

بمعنی «ارشاد» و «راهنمایی و راهبری» است و «پیر» در فرهنگ

متصوفه طرف اعتناء و توجه تام بوده و غالب بزرگان این قوم در آثار خود

فصلی مستوفی به تعریف «پیر»، «شیخ» و «مرشد» و سیرت و صفات و

نشانه‌های او اختصاص داده‌اند .

مراد از «پیر» باعتقاد عموم عرفا صورت مادی و کالبد طبیعی

شخص که در معرض فنا و زوال است نمی‌باشد بلکه عبارت است از

مجموعه معانی و اوصاف حقیقی که در هر دوره به شکل و صورتی خاص

پدیدار می‌گردد و هرچندی کسوتی جداگانه می‌پوشد .

(با توجه باین نکته که معانی قدیم است و تبدیل و تغییر

در آن مرتبه راه ندارد یعنی معنی در وجود بر صورت مقدم می‌باشد ، پیران پیش از آفرینش جهان موجود بوده‌اند ، و این مسأله با خلق ارواح قبل از ابدان که حکماء بآن معتقدند در بعضی احادیث نیز آمده است مناسبت دارد و نظیر همین معنی را در باره انبیا که راهنمایان بشر بوده‌اند معتقدند :

برای مثال موسی یکی از مراتب ظهور است که در کالبد «موسوی» تجلی نموده است . موسی خود بصورت قابل « تکثر» نیست اما چون مرتبه « موسویت» را در نظر بگیریم معنی نوعی و کلی پیدا می‌نماید که جلوه‌گرها کرده و می‌کند و محیی‌الدین بنای «فصوص الحکم» را بر همین اساس قرار داده است .

چون پیران «قدیم» اند و عشق و سرمستی هم از معانی قدیم و صفت جان می‌باشد پیران پیش از خوشی صورت از بساده عشق می‌ها چشیده و شورها نموده‌اند ؛ مستی و شور ایشان از باده لایزال است نه از شراب انگوری ، بقول ملای دوم :

پیش از آن کاندن جهان باغ و می و انگور بود

از شراب لایزالی جان ما در شور بود

ما بیفداد ازل لاف انا الحق می‌زدیم

پیش از آن کاین دارو گیرفته منصور بود

و بقول ابن فارض :

شربنا علی ذکر الحبيب مدامة

سکرنا بهامن قبل ان یخلق الکرم

اجمالاً پیران نظر وسیع و ژرف بین دارند و دیده دور بین

ایشان بر همه مراتب محیط است، زیرا علم ایشان سرچشمه از علم الهی می‌گیرد که بر همه ممکنات احاطه دارد .

و اما تعدد پیران امری اعتباری است و وحدت حقیقی و اتحاد

جانهای ایشان مسلم است . برای «پیر» دانستن علوم و اصطلاحات

لازم نیست ، زیرا خداوند تام‌الفاعلیه است و در فعل او تصور نقص و احتیاج نمی‌رود و هر چه می‌کند بدون علت و آلت انجام می‌دهد ؛ و از آنجا که «پیر» مرد کامل است که مظهر تام پروردگار است می‌تواند در دل مشتاقان تصرف کند و فقط بدستگیری همت و بدون هیچ وسیلت مرید را از منازل سلوک بگذراند ، دل مرید هیولای تصرف «پیر» و «شیخ کامل» است:

« شیخ ، فعال است بی‌آلت چو حق

با مریدان داده بی‌گفتی سبق

«پیر» میان مرید و حضرت عزت «واسطه» است: فیض الهی نخست بر دل شیخ و از آنجا بر دل مرید فائض می‌گردد ؛ تصرف شیخ نشانه از قدرت خداوندی است و زنجیر این وسائط تا حضرت عزت بیکدیگر اتصال می‌یابد ... (این مطلب با استفاده از افاضات استاد علامه بدیع‌الزمان فروزان‌فر در یکی از ساعات درس معظم‌له نوشته‌شد). در کتاب اسرار التوحید ص ۳۲۹ ده خصات برای پیر شمرده شده است تا بدان در پیری درست باشد . شیخ احمد در کتابهای «سراج‌السائرین» ، «کنوزالحکمة» و «انیس‌التائبین» فصلی به ذکر سیرت پیران و اوصاف ایشان اختصاص داده و نشانه‌های پیران حقیقی را باز نموده است . نیز در کتاب « خلاصة المقامات » ص ۱۶۳ ذیل عنوان : « در سیرت پیران و اولیاء» مقاله‌ای بنقل از تصانیف شیخ در این باب آمده است .

ص ۱۷۵ س ۹ کسی که چندان بلعجیبی (بوالعجیبی) بکند و سخنان سیم‌اندود بتواند گفت:

« بوالعجیبی» به معنی چشم‌بندی ، تردستی ، کارهای عجیب و

محیر العقول کردن ، و شعبده‌بازی است :

این بوالعجیبی و چشم‌بندی در صنعت سامری ندیدم

(طبیبات سعدی)

یکی ز بوالعجیبهای روز و شب این است

که روز روشن من کرد چون شب‌دیجور

(دیوان ظهیر قاریایی ص ۱۴۳)

پری نهفت رخ و دیو در کرشمه حسن

بسوخت عقل ز حیرت که این چه **بوالعجب**ی است؟!
 (غزلهای حافظ بتصحیح استاد سخن دکتر پرویز خانلری)
 « . . . بسیار نفائس زیر حقه این دهر **بوالعجب** بیاد داده ام .
 (کلیله و دمنه بتصحیح دانشمند گرانمایه مجتبی مینوی)
 مصحح ارجمند در حواشی این کتاب ص ۱۴۰ مرقوم داشته اند:
 « **بوالعجب** » نوعی تصرف فارسی زبانان است در کتابت و تلفظ
« بوالعجب » .

« . . . همچون مهره **« ابوالعجب »** زیر حقه اش دیدی، ناگاه سراز
 حقه دیگر بیرون کند» .

(حواشی معارف بهاء ولد ص ۱۵۵)
 مرحوم قزوینی از کتاب «ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب»
 تألیف ثعالبی ص ۲۰۰ در معنی **« بوالعجب »** که «شعبده باز» است شاهدهی
 آورده اند: « . . . **ابوالعجب** کنیه المشعبد . . . » و سپس دو بیت
 شعر از ابن الرومی در وصف بحتری نقل نموده اند که در آن **« بوالعجب »**
 نیز بهمین معنی بکار رفته است .
 (یادداشت‌های مرحوم قزوینی بکوشش ایرج افشار ج ۴ صفحات ۶۰-
 ۵۹-۵۸)

نیز رجوع شود به: فرهنگ نوادر لغات و تعبیرات مثنوی
 ج ۲ ص ۱۶۴ ذیل **« بوالعجب »** و به مجله یادگار سال اول شماره ۲
 صفحه ۷ تا ۱۰

ص ۱۷۵ س ۱۱ و ۱۲ چند انژاژ تو اند خایید: «ژاژ» اصولاً نام گیاهی است سفید رنگ
 مانند «درمنه» در کمال بی‌مزگی که هر چند خرو شتر آن را بخایند نرم
 نشود و بسبب بی‌مزگی فرو نبرند و مجازاً بمعنی سخنان هرزه و پوچ و
 یاوه و بیهوده است:

« . . . این قوم من این قرآن را بیکبارگی فرو گذاشتند ؛
 در آن نابکار و «ژاژ» گفتند . . . » (کشف الاسرار ج ۷ ص ۲۰)

اسدی طوسی این بیت را از عسجدی در معنی «ژاژه» شاهد آورده است :

«ژاژه» ناری تو و هستند بسی «ژاژه» خوران

وین عجب نیست که تازندسوی «ژاژه» خران

(لغت فرس ص ۵۵)

نام حکمت همی نهند آنگاه بر خرافات «ژاژه» ژنده خویش

(دیوان انوری بصحیح و محقق گرانمایه مدرس رضوی ص ۶۶۲)

این کلمه غالباً با لفظ «خاییدن» بکار می رود :

همه دعوی کنی و «خایی ژاژه» در همه کارها حقیری و هائز

(اشعار پراکنده ج ۲ ص ۹۰ ابوشکور بلخی)

حاسد ز قبول این روایی دور از من و تو به «ژاژخایی»

نظامی (نقل از گنجینه گنجوی)

ص ۱۷۶ س ۴: خویشان را مدهانت کردن از عقل نباشد: «مدهانت» خودداری از اظهار

حق ، خوش آمدگویی ، چرب زبانی ، و ظاهر ساختن خلاف آنچه در

دردل باشد :

مرحوم بهار در معنی این کلمه نوشته اند: «مدهانت» بمعنی عدم

صراحت قول و مسامحه و در اصطلاح سرشیره مالیدن است.

(سبک شناسی ج ۲ ص ۲۱۹)

« . . و دوست دارند که تو مدهانت کنی و مدهانت کنند :

دوست دارند اگر چرب سخنی کنی تا چرب سخنی کنند . »

(ترجمه تفسیر طبری ج ۷ ص ۱۹۱۴ در تفسیر آیه شریفه

۹ از سورة القلم : و دوا لوتدهن فیدهنون)^۱

« . . سدیگر گروهی که با ایشان نان خوردند و مدهانت

کرده بودند . » (تفسیر پاک ص ۲)

« . . از هزار کلمه که به مراعات و لطف می گویم يك ذره

آسایش روی نمی نماید زیرا که بهر یا و نفاق و مدهانت آمیخته است »

(اسرار التوحید ص ۹۳)

ص ۱۷۶ س ۱۴ من بی نیاز ترین شریکانم از کارهء «انبازی» : «انباز» بفتح اول شریک

و همتا و «انبازی» بمعنی رفاقت ، شرکت و هم فکری است .

« . . . و روز قیامت کافر می‌شوند به انبازی شما . »

(ترجمه تفسیر طبری ج ۶ ص ۱۴۸۹)

چگونه خلق تواند که خلق را بکشد اگر نه خشم تو با مرگ باشد انبازی
(امیر خسرو دهلوی)

« . . . گفت ای پهلوان عالم افروز این گنج به انبازی تست . »

(سمک عیار ج ۲ قسمت ۴ ص ۲۰۶)

جمله گفتندش که جانبازی کنیم فهم کرد آریم و انبازی کنیم
(مثنوی چاپ علاءالدوله ج ۱ ص ۲)

ص ۱۷۷ س ۷ خذ ما صفا و دع ما کدر: یعنی چیزی را که پاک و خالی از کدورت است
بگیر و آنچه را که تیره و آلوده است بگذار (ظاهراً از امثال مولده عرب
است) .

سنائی در حدیقه الحقیقه ص ۳۱۶ مضمون این مثل را چنین

آورده است :

هر چه مایه صفا بدان ده روی هر چه مایه کدر گذر کن زوی
و سعدی در بیت ذیل ، جزء اول آن را چنین اقتباس کرده
است :

بیک خرده میسند بروی جفا بزرگان بگفتند : خذ ما صفا

(از تعلیقات محقق گرانمایه مدرس رضوی بر مثنوی حدیقه الحقیقه ص ۴۴۷)

ص ۱۷۷ س ۱۳ ز نهار که در جوال غر و رو پندار خود نشوی: «جوال» به ضم اول معرب
«جوال» بمعنی خرجین و کیسه بزرگی است که از پشم و موی یا پنبه
می‌بافند؛ جنس آن درشت و خشن و با دوام است و برای حمل و نگهداری
خشک بار، تره بار، خواربار و سایر اشیاء بکار می‌رود . اما در اصطلاح در
جوال فروشدن یا رفتن کنایه است از بدام افتادن و گرفتار خدعه و فریب
گشتن :

« . . . لطایف الحیل بکار آورد تا قوم را بجوال فرو کرد . »

(تاریخ بیهقی بتصحیح دکتر فیاض ص ۷۰)

جملگی را خیالهای مجال کرده مانند غنفره بجوال

(حدیقه سنائی ص ۷۰ بتصحیح محقق ارجمند مدرس رضوی)

« . . . عاقل ترین مردمان درجوال مجال ایشان رود » .

(سند بادنامه ص ۱۰۱)

من هم به جوار زلف آنم کز عشوه تو در جوال اوی

(دیوان انوری ص ۹۴۲)

ص ۱۸۱ س ۶ ای دل بچه زهره خواستی یاری را کوچون تو بیاد داده بسیاری را

در خلاصه المقامات ص ۱۵۲ بهمین صورت آمده و تمام رباعی

بصورت :

ای دل بچه زهره خواستی یاری را کوچون تو هلاک کرد بسیاری را

دل گفتم که باش تا شوم یکتایی این خواستن از بهر چنین کاری را

در تمهیدات عین القضاة همدانی ص ۶۴ - ۶۳ مذکور است .

ص ۱۸۳ س ۴ و مبرسم هیچ تمیز نتواند کرد . . . (میان تلخ و شیرین و شور) : « مبرسم »

کسی را گویند که به بیماری « برسام » مبتلا شده باشد و این بیماری بنا

بر آنچه در فرهنگها و کتب طب قدیم تعریف شده مرضی است که در ناحیه

سینه پیدا شود (برسام بر وزن سرسام نام غلظتی است و آن ورمی باشد

حاد که در سینه مردم بهم رسد چه « بر » بمعنی سینه و « سام » بمعنی ورم

بود ؟ برهان قاطع) و ظاهراً بیمار (مبرسم) بهمین سبب در تشخیص

طعم و مزه اشیا ناتوان گردد (. . . و در اصطلاح طب « ذات الجنب »

گویند - فرهنگ نفیسی) .

« . . . و مر بیماریهای گران را باز دارد اغنی سرسام و

برسام » .

(هدایة المتعلمین ص ۴۱۸)

ص ۱۸۳ س ۷ قفا از عطا باز نمانند و حلوا ازالوا : « قفا » پس گردن ، پشت گردن ،

غیبت (خلاف حضور) ، وسیلی که برگردن زنند و در اصطلاح پس گردنی :

یکی کرد بر پارسایی گذر بصورت جهود آمدش در نظر

قفایی فرو کوفت بر گردنش ببخشید درویش پیمراهنش

(سعدی)

« . . . ای داود تودر بند پاکی خویش مانده ای، باش تا از دست قضا و قدر قفا خوری ».

(کشف الاسرار ج ۸ ص ۱۱۸)

« . . . من با شما خیانت کردم و قفای آن اینک خوردم ».

(اسرار التوحید ص ۱۲۲)

« . . . دهان باز کرده تا اگر از فلک قفایی رسد بگردن

بگیرد، و اگر لقمه ای رسد به دهان بگیرد ».

(قابوس نامه ص ۲۶۱)

و اما «الوا» که در این متن برون «حلو» و از لحاظ طعم

ومزه در معنی نقیض آن استعمال شده است لغتی با احتمال قوی هندی می باشد و آن نام ماده ای است تلخ مزه که از شیر و عصاره برگهای يك نوع گیاه بهمین نام از خانواده «لاله آسا» بدست می آید و دارای خاصیت طبی و مصرف درمانی می باشد .

این گیاه که در مناطق گرم و خشک بخصوص در شبه قاره هند و افریقا

و نقاط استوایی بعمل می آید فاقد شاخه است و بشکل توده ای از برگهای ضخیم و پهن که آزادانه و بدون ریشه می توانند در مجاورت هوا جذب رطوبت کنند، در جای های نمناک و اراضی مجاور دریا در آن مناطق بطور هرزه و خود رو بعمل می آید. در دائرة المعارف بریتانیا (چاپ ۱۹۶۴ جلد اول، صفحه ۶۶۱) ذیل کلمه Aloe این گیاه همراه با عکسی از آن بتفصیل معرفی شده و نوشته اند که انواع آن بالغ بر یکصد و هشتاد است که بعضی از آنها سمی می باشد.

(امروز در هند برگهای این گیاه را در اطاقهای منازل و

فروشگاهها و کارگاهها می آویزند و بدان وسیله از ورود پشه و مگس و حشرات موذی با نجاها جلوگیری می کنند . خاصیت دیگر این برگها ضد عفونی بودن آنهاست .

برای استخراج شیره این گیاه نخست با لبه تیغ خراش یا

شکافی بر برگها وارد می‌سازند و شیرۀ غلیظی را که از آنها بقرآوانی ترشح می‌شود جمع کرده می‌جوشانند تا از حالت میعان خارج شود و سفت و خشک گردد و این همان است که در زبان فارسی به «صبرزرد» معروف است و در هندی بآن : ایلو Ilio می‌گویند و اصل آن هندی است و از اقلام قابل ملاحظه در صادرات آن کشور است - این قسمت با استفاده از اطلاعات آقای رشید شهمردان از فضایی پارسی گوی هند و از اعضای انجمن فرهنگی ایران باستان که اکنون در تهران‌اند نوشته شده است .

در کتاب «مخزن الادویه» از آن بصورت‌های الیا ، الیاوا ، ایلوا ، و الو (بکسر اول) یاد شده و صاحب منتهی‌الارب که همچنین موافق با هندی بودن کلمه است آن را نیز بصورت «الوا» ضبط نموده و در فرهنگ رشیدی همین ضبط دیده می‌شود .

شکل یونانی کلمه آلوئه « Alōē » و در زبان انگلیسی Aloes آلواس است که بصورت «آلوا» بفتح اول در بعضی از فرهنگها و کتب طبی قدیم وارد شده است :

الصبر = آلوا (السامی فی الاسلامی . نسخه عکسی چاپ بنیاد فرهنگ ایران ص ۱۹۷)

ز کین و مهر او گردون نماید رنج و راحت را

ز قهر و لطف او دوران دهد الو و حلوا را

(نقل از اندراج بهمین صورت)

پس «ایلیو» ، «آلوا» و «یا» بمعنی همان صبر زرد معروف است و مقصود شیخ جام از : ... قفا از عطا باز ندانند و حلوا از الو ... بیان حالت و صفت آن طبقه از مردم بی تمیزی است که که بین خوب و بد و شیرین و تلخ و مهربانی و پس گردنی فرقی نمی‌نهند و همه چیز در نظر ایشان بی تفاوت است .

ص ۱۸۳ س ۱۲ در چاه حیرت و زحیر نما نهد : « زحیر» در اصل نام بیماری است که

در ناحیه معده و شکم پیدا می‌شود (پیچش دل یا پیچاک شکم که تفصیل آن در هدایة المتعلمین اخوینی ص ۴۱۱ نوشته شده است) و مجازاً «زحیر» یعنی دم سرد و ناله بر آوردن، آزرده‌گی، ناخوشی و رنجوری، و کلفت و مشقت است:

پراز رنج و تیمار و درد و زحیر

کنون مادرت ماند بی تو اسپر

(شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم ج ۱ ص ۵۱۸)

ص ۱۸۶ س ۸ از آنچه اصل است تایی چند یاد کرده آمد: «تایی» چند (چند تا).
ظاهراً «تا» بجای «عدد» بکار می‌رفته است:

دوتا، هفده تا ... بجای دوعدد، هفده عدد ...:

«... گفت شنیده خواهی یا دیده؟ گفتم: دیده؛ تایی

چند بگفت» (طبقات الصوفیة انصاری ص ۳۲۷).

«تا» گاهی بجای «طاقه» نیز بکار رفته است: چند تا جامه،

چند تا کاغذ بمعنی چند طاقه جامه و چند طاقه کاغذ و بدین معنی در تصانیف شیخ من جمله در آغاز کتاب «سراج السائرین» و در «خلاصة المقامات» ص ۸۳، بنقل از آثار احمد جام دیده می‌شود.

ص ۱۸۷ س ۵ و ۶ خدای تعالی حواری از پهلوی آدم بیافرید: داستان آفرینش حوا در

قرآن کریم، سوره النساء آیه ۱ چنین آمده است: یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها. و اما خلقت «حوا» از پهلوی «آدم» مبتنی است بر روایت منقول از امام محمد باقر (ع) بدین مضمون که خداوند «حوا» را از باقیمانده گلی که «آدم» را با آن سرشتند بیافرید: ان الله خلق حوا من فضل الطینة التي خلق منها آدم.

(تفسیر شریف لاهیجی ص ۴۲۷ بنقل از مجمع البیان)

در باب کیفیت آفرینش حوا و اقوال و روایات راجعه بآن

رجوع شود به: تفسیر آیه شریفه یکم از سوره مبارکه «النساء» در تفاسیر:

ابوالفتوح ج ۱ ص ۷۱۵ ، كشف الاسرار ج ۲ ص ۴۰۵ ، گأزر ج ۲ ص ۱۸۱ ، مواهب علیه ج ۱ ص ۲۱۲ ، الدر المنثور ج ۲ ص ۱۱۶ ، طبری ج ۴ ص ۲۲۴ - ۲۲۵ ، بیضاوی ص ۱۰۱ ، الکشاف ج ۱ ص ۴۶۱ ، مجمع البیان ج ۲ ص ۲ و قصص الانبیاء ص ۱۲ .

ص ۱۸۸ و ۱ و ۲ آن سگی که با اصحاب کهف قرینی کرد : « کهف » بفتح اول و سکون دوم در لغت بمعنی غار و شکافته ای بزرگ در کوه است . مراد از « اصحاب کهف » که به یاران غار ، خداوندان غار ، صاحبان غار نیز شهرت یافته اند هفت تن از موحدان و دوستان حق بودند که در روزگار پیشین از جور ملکی ستمکار از شهر گریختند و با سگی که در راه همراه با ایشان شد به غاری در دل کوه پناه بردند و در آنجا مدت ها بارادۀ خداوند در خواب شدند .

نام آن ملک ستمکار در منابع غربی « Decius » و معرب آن « دقیوس » است که بعدها « دقیانوس » یا « داقیتوس » شده است ؛ مدت سلطنت وی از ۲۵۱ تا ۲۴۹ ق . م . بوده است .

بنا بر روایت عیسویان آن غار معروف نزدیک شهر Ephesus و افسوس « قرار دارد . اسامی آن هفت تن پناهندگان غار بآن صورت که مآخذ غربی و منابع شرقی در ضبط آنها وحدت نظر داشته باشند عبارت است از : مکسمینا ، یوانس ، ملخوس ، سراپینوس ، مرطینوس ، دانسیوس (دیونیسیوس) و کنستانتینوس و نام سگ ایشان « قطمیر » یا « فرفرین » بوده است و مراد از شش میر نیز همین اصحاب کهف اند باعتبار آنکه شش تن از ایشان ملکراده بودند و هفتم شبانی بود که بایشان پیوست . سنایی در حدیقة الحقیقة ص ۷۸ در بارۀ ایشان می گوید :

کرده از بهر رهبری شش میر گربه ای رانبی سگی را پیر
در قرآن مجید ، داستان « اصحاب کهف » ضمن سوره هجدهم
بنام « سوره الکهف » از جزو پانزدهم آمده است ؛ این سوره مکی

است مشتمل بر صد و ده آیه و قصه اصحاب کهف از آیه هشتم چنین آغاز می‌شود: ام حسبنا اصحاب الکهف و الرقیم كانوا من آیاتنا عجیباً؛ و داستان تا آیه ۲۶ از این سوره ادامه می‌یابد.

بود در عهد رسول افزون سخن

تا مگر بودند ایشان چند تن

بر سه می بوده است اقوال یهود

وان نصاری قولشان بر پنج بود

مسلمین گفتند بودند اهل غار

خود به تعیین پیمبر هفت یار

(تفسیر صفی ص ۴۳۰)

برای اطلاع براخبار و روایاتی که در باره این یاران غار

و تعداد و نامهای ایشان نقل شده است می‌توان به تفاسیر معتبر ذیل

سوره مبارکه «الکهف» مراجعه نمود. نیز رجوع شود به فرهنگهای

نظام، اندراج، غیث اللغات، لغت نامه دهخدا، المنجد (قسمت اعلام)

ذیل «اصحاب کهف» و همچنین به تاریخ گزیده، نزهة القلوب،

آثار البلاد و اخبار العباد ذیل کلمه «فسوس»، قصص الانبیاء تعالی،

و چند قصه از چند سوره قرآن «صفحه ۸۰ بعد، (قصه اصحاب

کهف) تألیف استاد گرانمایه دکتر یحیی مهدوی و به تعلیقات حدیقه الحقیقه

سنایی ص ۱۱۹ و نیز به «اصحاب کهف» تألیف توفیق الحکیم.

ص ۱۸۸ س ۹ بر عقل خوده مکابره نکنی: «مکابره» بمعنی بزرگی بخرج دادن، بزرگی

خویش بردیگری ثابت ساختن و مجادله و منازعه و ستیزه آمده است:

«... ازین معجزات بسیاری دیدند اما مکابره می‌کردند».

(تفسیر پاک نسخه عکسی ص ۶۳)

«... و چنین گویند که مولیان و خویشان خویش را گرد

کرد تا او را بمکابره از زندان بیرون آوردند».

(تاریخ بلعمی نسخه عکسی ص ۴۱۸)

«... اگر از جایی معنی غریب شنوی و تر آن خوش آید خواهی که برگیری و دیگر جای استعمال کنی ، مکابره ممکن» .

(قابوس نامه ص ۱۹۱)

ص ۱۸۸ س ۱۱۹ اگر تقدیر کنیم که قرین بدبکسی افتاد : « تقدیر کردن» در این جا بمعنی فرض کردن ، فرض و احتمال و تخمین است :

«... تقدیر کرد که بیست و هشت منزل تا هر شبی برود» .

(تاریخ بلعمی ص ۲۳)

«... تقدیر می گیر ، یعنی فرض می کن» .

(تعلیقات معارف بهاء ولد ص ۳۱۴)

دور از ایشان فنا و مرگ ، ولیك

این به تقدیر گفتم ار میرند

(فرهنگ نوادر لغات دیوان کبیر ص ۲۳۸)

و بمعنی اندازه گرفتن نیز آمده است :

«... اندر وهم صورت نیندد و بعقل تقدیر نتوان کرد» .

(ترجمه رساله قشیریه ص ۲۲)

ص ۱۸۸ س ۱۷۷ آخر شده که دوشاخ آرد بنهاد دو گوش: از امثال معروف است که در زبان فارسی بصورت های گوناگون بکار رفته است :

براین بر یکی داستان زدکسی کجا بهره بودش زدانش بسی

که خرسد که خواهد ز گاوان سرو بیکبار کم کرد گوش از دوسو

(فردوسی)

خر رفت که آورد سروئی ناورد سرو دو گوش بنهاد

(کمال الدین اسماعیل)

گریزید و تیزید و شد همچو باد

پی شاخ شد گوش بر باد داد

(ادیب)

مسکین خرك آرزوی دم کرد
و در زبان عرب :

(۹)

ذهب الحمار یطلب قرنین ، فعاد مصلوم الاذنین
و بصورت دیگر در نظم عرب :

كمثل الحمار كان للقرن طالبا فأب بلاذن فلیس له قرن .
در باب صورتهای مختلف این مثل رجوع شود به: (امثال و

حکم دهخدا ج ۴ ص ۷۱۰)

ص ۱۸۹ س ۱۴ آنگاه در زاویه باز شاید تا هر مسافر از هر قوم و طایفه که رسند
بیاسایند :

عموم فرهنگهای فارسی معنی «زاویه» را کنج، گوشه، بیغوله،
گوشه خانه و خلوت خانه ضبط کرده اند اما در اصطلاح اهل تصوف
«زاویه» معانی وسیعتری داشته است: «زاویه» اطلاق می شده است
به حجره کوچکی از خانقاه مختص جلوس شیخ و قطب یا مریدان در
اوقات ریاضت و مراقبت و سبب تسمیه آن به «زاویه» ظاهرا از این
باب بوده است که در محلی خاموش و خلوت یعنی در گوشه و کنج
خانقاه تعبیه می شده تا هیاهوی خارج و تردد و ازدحام مانع از مواظبت
و مداومت شیخ یا سالکان بر انجام وظایف قلبی ایشان نگردد و
از حضور قلب خارج نشوند .

«... و شرط شیخ آن است که در شبانه روز يك مجلس
با مریدان زیادت ننشیند و او را «زاویه» خاص باشد که از اولاد
او و هیچ کس آنجا در نیاید مگر کسی که خاص او باشد؛ اولی آن
است که خاص او هم در نیاید و نفس هیچ مخلوقی در آن زاویه مشاهده
نگردد.» (اوراد الاحباب ص ۷۱)

«... و شیخ بوالعباس قصاب را در خانقاه خود در میان
صوفیان زاویه گاهی بوده است چون حظیره ای، چهل و یکسال در آنجا
نشسته بود... و شیخ بوالعباس شیخ ما را زاویه ای داد برابر حظیره

خویش» . (اسرار التوحید ص ۵۰)
 علاوه بر زاویه خاص مشایخ و پیران ، سالکان و درویشان
 مرید نیز در مساجد و خانقاهها و رباطها و مدارس بزرگ و مراکزی
 از این قبیل « حجره » یا « غرفه » و یاد عرف آن زمان « زاویه » هائی
 داشته‌اند که در آنجا گرد می‌آمدند و باوراد و اذکار و سیر در مراتب
 سلوک می‌پرداختند ؛ هم در این جایگاه از روندگان و صوفیان در راه
 مانده‌ای که از مسافت دور بی‌گاه می‌رسیده و مأوای معینی برای
 استراحت یا اقامت نمی‌داشته‌اند دلجویی و بقدر وسع خویش به‌رایگان
 پذیرائی می‌نموده‌اند :

صوفی‌های گشت در دور افق تا شبی در خانقاه‌ی شد قنق
 (مثنوی مولوی)

«... در آن وقت جمعی صوفیان در مسجد خانۀ شیخ
 زاویه‌ای داشتند» . (اسرار التوحید ص ۲۰۴)

«... در زاویه درویشان همه سوز طلب تو ، در کوی
 خراباتیان همه درد نیافت تو ، در کلیسای ترسایان همه نشاط جست و
 جوی تو ، در آتش‌گاه گبران همه درد و اماندگی از تو» .

(کشف الاسرار ج ۱۰ ص ۵۱۸)

و دور نیست که بر حسب اشارت « شیخ » از « جل » فتوح ،
 که از اطراف به خانقاه می‌رسید برای پذیرائی از « هاجرین و
 غربای سالکان اعانه و مدد معاشی نیز به « زاویه درویشان » حواله
 می‌شده است و زاویه‌دار در بین صوفیان مورد اعتماد و احترام
 و « زاویه‌داری » مقامی ارجمند بوده است . بعدها - به قراری
 که از فحوای کتب متصوفه و بخصوص از آثار احمد جام مستفاد می‌شود -
 بعضی از این زاویه‌داران حرمت خویش نگاه نداشتند و پای از حدود
 و ظایف خود بیرون نهادند و مستوجب ملامت شدند .

معنی دیگر « زاویه » که آن نیز از نظر فرهنگ نویسان فوت شده
 شده استعمال آن است در مورد « جانماز » ، « سجاده » و بطور کلی
 لوازم عبادت است که صوفیه در سفرها با خود می‌برده‌اند :

«... چون نزدیک منزل یا رباط یا مکانی که فرود خواهد آمدن برسد، «زاویه» را بگشاید و در زیر بغل چپ گیرد... و وقت باشد که از مسافر خرده ای در وجود آید یا اصحاب از روی فراست در او نااهلی ببینند، زاویه او را بیرون خانقاه نهند، آن اشارت باشد که ترا در این مقام جای نیست.»

(اوراد الاحباب باخرزی ص ۱۶۱)

«... جامه ها برچیدند و زاویهها برداشتند... گفت این در زیر زاویه که بوده است؟» (اسرارالتوحید ص ۱۵۶)

«... میان بسته در میان قوم ترود و آنجا بنشیند که زاویه

او نهند.» (قابوس نامه بتصحیح دکتر یوسفی ص ۲۵۴)

برای اطلاع بیشتر در باب «زاویه» و معانی مختلف و موارد استعمال آن رجوع شود به: حواشی استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر بر مثنوی «مصباح الارواح» ذیل: «زاویه»، «اوراد الاحباب باخرزی» ذیل: «آداب السفر» ص ۱۶۱ بتصحیح فاضل ارجمند ایرج افشار، خلاصه المقامات ص ۱۶۷ «فصل مربوط به زاویه‌داری و سماع». همچنین برای اطلاع بر زوایای معروف مراجعه شود به: خطط الشام کردعلی ج ۶ ص ۱۴۰ و خطط مقریزی ج ۴ ص ۲۹۳.

ص ۱۹۰ س ۶ و ۷ چون چیزی از تو بدرویشی رسد فتوح شمر: «فتوح» که جمع «فتح» است در اصطلاح متصوفه به معنی مفرد به کار می‌رود یعنی «فرج» و در گشایش دل «ورسیدن خیری بدرویشی یا نذر نیازی که برای شیخ خانقاه ازجایی برسد».

استاد علامه بدیع الزمان فروزان فرد در تعلیقات بر ترجمه رساله ششیریه ص ۷۵۹ «فتوح» را چنین تعریف نموده‌اند: «هر چه بی‌رنج و تعب به درویشی رسد اعم از نقد و جنس و احوال باطنی».

«فتوح» یعنی گشادگی در امور مادی و معنوی فقرا.

(سبک شناسی بهار - ج ۲ ص ۲۱۸)

« . . . هر روز بنویس فتوحی و نعمتی روی می نمود.»

(اسرار التوحید ص ۲۸۶)

« . . . مشتی مویز طائفی از زیر سجاده بیرون آورد و

گفت صوفیان را فتوحی رسیده است.»

(اسرار التوحید ص ۱۲۸)

در کشف الاسرار در تفسیر آیه مبارکه «ما یفتح الله من رحمته . . .

(آیه دوم از سوره الملائکه) آمده است: «این آیت اشارت است به فتوح

اهل ایمان و معرفت . «فتوح» نامی است آن را که از غیب ناجسته و نا

خواسته آید و آن دو قسم است : یکی از آن واردات رزق و عیش است

نا مطلوب و نامکاسب ، دیگر قسم علم لدنی است نا آموخته و باشریعت

موافق ، ناشنیده و بادل آشنا» .

(کشف الاسرار ج ۸ ص ۱۶۹)

ما و اصحابیم چون کشتی نوح هر که دست اندرزدند باید فتوح

(مثنوی علاءالدوله ج ۴ ص ۳۳۸)

ص ۱۹۳ س ۱۵ و ۱۶ نشست و خاست خویش همه در سر و دست رفتن و دفزدن و بالاش و نایزدن

فرا سر آرند : «بالش» معلوم است و «بالش زدن» در اصطلاح ، متصوفه یکی

از آداب مجالس سماع بوده است بدین ترتیب که در حین ادای مراسم

مخصوصی از قبیل بیت خوانی ، ورقص با آواز دف و نی ، و پای کوبی و

دست افشانی ، و خرجه دری ، و قوال اندازی گاه بگاه چوبی نیز بر

«بالش» می کوفته و گرد و غباری از آن بر می انگیزخته اند و این عمل

را «بالش زدن» یا بقول ابن جوزی در تلخیص ابلیس «تعبیر» می گفته اند .

(در فتاوی ابن تیمیه نیز به همین صورت آمده است) : این عمل بر

حسب ظاهر نشانه ای بوده است از «خاک ساری» و تذلل و فروتنی ، از

صفات صوفی صافی در جلوگیری از خودخواهی و کبر و ناز . (استاد علامه

فروزان فر در این باب «بالش زدن» چنین اظهار نظر می فرمایند: این

نوعی از سماع است که حلال است ، زیرا «بالش» از آلات طرب نیست و با

کوفتن چوب بطور منظم از آن آوازی مناسب برمی‌خاسته است) .
 « . . . بجای گرسنگی سیری بنهادیم ، بجای عبادت بره‌های
 بریان و حلواهای شکر بنهادیم ، بجای تسبیح و تهلیل سرود و غزل بنهادیم ،
 و بجای نماز شب پای کوفتن «وبالش زدن» بنهادیم . . . » .
 (انیس‌التائیین ورق ۷۷ از باب هجدهم)
 « . . . شیخ بوسعید گفت : دستوری بود تا چیزی برگویند ،
 شیخ گفت ما را پروای سماع نیست لیکن بر موافقت تو بشنویم : بدست
 بالشی می‌زدند و بی‌تی برگفتند ، و شیخ درهمه عمر خویش همین نوبت
 بسماع نشسته بود . » .

(تذکرة الاولیاء ، باب هفتادونهم ، ذکر شیخ ابوالحسن خرقانی)
 ص ۱۹۴ س ۴ و این راه‌زبانکاران خرم دینان باشد : مقصود از «خرم‌دینان» پیروان
 عبدالله بابک خرمی می‌باشند . بابک خرمی در عهد خلافت مأمون عباسی
 قیام کرد و پیروان بسیار گرد او جمع آمدند و از سال ۲۰۱ تا ۲۲۲ هجری
 گروه کثیری از سپاهیان خلیفه را نابود ساخت . افشین (خیندر بن کاوس)
 از طرف معتمد خلیفه بجنک بابک شتافت و بابک بحمله دستگیر شد و او را
 ببنداد نزد خلیفه فرستادند و فرمان خلیفه عباسی بوضع فجیعی کشته شد .
 « . . . قاعده مذعب خرم‌دینان آن است که حرام را حلال
 دانسته و هر رنجی از تن برداشته‌اند و ترک شریعت بگفته چون نماز و روزه
 و حج و زکوة و حلال دانستن خمر و مال و زن مرد ، آن و هر چه فریضه است
 از آن دور بودن . . . » .

(سیاست‌نامه ص ۲۴۳ - ۲۴۲)

برای اطلاع بر راه و روش فرقه «خرم‌دینان» رجوع شود
 به : آثار الباقیة ابوریحان بیرونی چاپ برلین ص ۷۹ ، الفرق بین
 الفرق ص ۴۲۹ ، صورة الارض ابن حوقل چاپ بیروت ص ۳۷۲ ، سیاست
 نامه ذیل : فصل در خروج خرم‌دینان ص ۲۴۴-۲۳۶ ، لغت‌نامه دهخدا

ذیل «بابك» و فرهنگ معین ، ذیل : بابك خرمی .

ص ۱۹۴ س ۹ و هر کس مرقعی در برابر افتندند : «مرقع» اسم مفعول از ترقیع = وصله

دوختن برجانه ، از کلمه رقة = پاره ، پینه ، پینه‌ای که برجانه دوزند و بنابر این مرقع عبارت است از جامه پاره پاره بهم دوخته ، پوشاکی از پاره پاره‌های با هم جمع شده ، و خرّقه و دلّق درویشان .

دلّت بچه کار آید و مسحی و مرقع خود را از عملهای نکوهیده بری دار (گلستان سعدی باب دوم)

« . . . و شنیدم که اندر ایام رسول علیه السلام اصحاب الصفة

دوازده کس بودند مرقع پوش و رسول با ایشان بخلوت بسیار نشست .»

(قابوس نامه ص ۲۵۱)

و مرقع را برنگ کبود (ازرق) درمی آوردند تا نشانه‌ای از

پارسایی و پرهیزگاری باشد (احتمالاً منشأ پیدایش اصطلاح «زرق» بمعنی ریا و تظاهر به تقوی و پاکدامنی) .

... مرقعی کبود بدوزند و درپوشند و پندارند که همه کارها

راست گشت . بر آن سر خم نیل بایستند و می گویند يك بار دیگر بدان

خم فرو بر تا کبودتر گردد ! که چنان دانند که صوفیئی این مرقع

کبود است . (اسرار التوحید ص ۲۸۶)

پوشیده مرقعند از این خامی چند نارفته ره صدق و صفا گامی چند

(از عزیزی در مرصاد العباد ص ۱۷۶)

برای اطلاع بیشتر در این باب رجوع شود به :

(احیاء العلوم ج ۳ ص ۳۴۸) ، کشف المحجوب هجویری

ص ۴۹ ، تلیس ابلیس ابن جوزی ص ۱۹۸ ، تمهة الیتمة ج ۱ ص ۲۲ ،

یادداشت‌های مرحوم قزوینی ج ۳ ص ۲۹۸ و فرهنگ اشعار حافظ .

ص ۱۹۴ س ۱۱ هر ناپیراسته‌ای و ناتراشیده‌ای روی بآستان دولت ایشان نهادند :

« ناتراشیده » کنایه از مردم نامهذب ، بی ادب ، تربیت

ندیده ، ناپیراسته خوی ، و نافرخته و بی اصول و همچنین گفتار درشت و ناهموار و ناسنجیده است .

ناتراشیده هیکلی ناراست همچو غولی از آن میان برخاست
(عراقی)
بيک ناتراشیده در مجلسی برنجد دل هوشمندان بسی
(گلستان سعدی)

رجوع شده به: فرهنگ نوادر لغات کلیات شمس (دیوان کبیر)

ص ۲۳۵ ، برهان قاطع ، و تعلیقات کتاب معارف بهاء ولد ص
۲۲۴ .

ص ۱۹۵ س ۲ کبک و کپوتر و کوف در يك آشیانه فرود آمدند: «کوف» بمعنی جغد ،
بوم ، بوف است. پرنده ای که به نحوست اشتهار دارد در مقابل «هما»
که مرغ سعد و خوش قدم است .

اسدی در لغت فرس در برابر «کوف» چنین می نویسد: ...
او را (کوف) بوم گویند و چند گویند و کوچ گویند که در ویرانه ها
باشد .

سپس اسدی این بیت را از فرخی سیستانی بعنوان شاهد
ذکر می کند:

چون درو خذلان و عصیان توای شه راه یافت

کاخها شد جای کوف و باغها شد جای خاد

« . . . اورمزد به افزونی مرغی بیافریده است که او را
« اشوزشت » خوانند ، و بهمن مرغ نیز خوانند ، «کوف» نیز گویند ،
« کوف » همان بوف است . (حاشیه برهان قاطع ج ۱ ص ۳۱۸)
« ... اتفاق چنان افتاد که در گور شکافی بود و در آن

شکاف «کوف»ی آشیانه کرد . - (تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۱ ص ۵۴۵)

ص ۱۹۶ س ۱ و ۱۲ و اگر کسی را وقت خوش گردد، او را بدان بازگذارند و احوال
او بنشوند: «شولیدن» بر وزن و معنی «شوریدن» بمعنی درهم شدن و

پربشان گشتن، و متحیر و حیران و پربشان خاطر و درمانده گردیدن ،
و پربشان و درهم کردن و آشفته ساختن است که در معنی اخیر بصورت
متعدی «ژولانیدن» نیز بکار رفته است :

«... بر ما این خرده فروشند که خواب چنین عزیزی بشولیم»
(اسرار التوحید ص ۲۳۶)

«... درویشان از تو شکایت می کنند که اوقات ایشان را
بشولیده می داری».

(اسرار التوحید ص ۲۰۴)

«... و اسباب دنیا ... بر وی منغض و شولیده می داشت».

(کیمیای سعادت ص ۸۴)

يك شب آن دیوانه را مهمان آن زنجیرکن

ور بژولاند سر زلف ترا ، ژولیده گیر

(کلیات شمس «دیوان کبیر» ج ۲ ب ۱۱۲۱۲)

در باب معانی این کلمه «شولیدن» و صورتهای مختلف آن

رجوع شود به سبک شناسی مرحوم بهار ج ۱ ص ۳۶۱ .

ص ۱۹۶ س ۱۲ و اگر کسی را جامه خرقة شود: «خرقة شدن جامه» بمعنی پاره شدن و

دریده شدن آن است : چون متصوفه به سماع برمی خاستند شوری عظیم

در ایشان پدید می آمد تا بدانجا که جامه خویش از غلبه وجد و حال

می شکافتند و بتعبیر آن زمان خرقة برتن می دریدند :

«... مقریان می خواندند و درویشان در خاک می گشتند و

حالاتها رفت ، پس خرقةها پاره کردند .

(اسرار التوحید ص ۳۷۰)

و گاهی این خرقة را (پیش از این در مبحث «قوال اندازی»

گذشت) در حال سماع بسوی «مقریان» و «قوالان» می انداخته اند :

«... جمع بگریستند و نعرهها زدند؛ پس ابوالحسن خرقانی

خرقة خود را به مقریان انداخت .»

(اسرار التوحید ص ۱۴۸)

« ... حالتها رفت و خرقه‌ها انداختند ».

(اسرار التوحید ص ۶۸)

این عمل پاره کردن خرقه را بر بدن ، « خرقه دری » یا
« ضرب خرقه » می‌گفته‌اند :

زان خرقه خویش ضرب کردیم تا زین به قبای ششتر آئیم
(کلیات شمس (دیوان کبیر) ج ۳ ب ۱۶۳۳)
و جامه‌ای را که در حین سماع پاره پاره می‌شد « خرقه مجروح »
یا « خرقه همزقه » می‌گفته‌اند .

و اما « خرقه » بمعنی جامه پینه زده ، جامه پاره دوخته و
وصله دار می‌باشد که در اصطلاح اهل تصوف به لباسی اطلاق می‌شده
است که صوفیان و زهاد از قطعه‌های مختلف بافتنی یا پوست بهم می‌دوخته
و بتن می‌کرده‌اند و این شیوه ظاهرا بتقلید از اهل صفه و عده‌ای از
بزرگان صحابه و تابعین که بسبب زهد و بی اعتنائی بامور دنیوی و
تعینات صوری از پوشیدن جامه‌های فاخر رنگارنگ پرهیز داشته‌اند،
مرسوم گشته است.

« خرقه » بمرور زمان شکل‌های دیگری بخود گرفت و بناها
و صفات گوناگونی معروف گشت از قبیل : « بادامه » ، « دلِق » ،
« دلِق مرقع » ، « خستوانه » ، و « لام » و ...

جامی در « نفحات الانس » و « ابن بطوطه » در رحله خویش
و خاقانی در دیوان خود از يك نوع آن موصوف به « هزارمیخی »
یاد کرده‌اند :

« ... خرقه سفید هزارمیخی بتکلف پوشیده »

(نفحات الانس ص ۲۹۴)

« ... جبة بیضاء مبطنة تدعى عندهم هزارمیخی »

(رحله ابن بطوطه چاپ مصر ج ۱ ص ۱۲۵)

برکش میخ غم ز دل ، پیش که صبح برکشد

این خشن هزارمبغ از سر چرخ چنبیری

(دیوان خاقانی ب تصحیح دکتر سجادی ص ۴۲۵)

اهل تصوف برای پوشیدن و پوشانیدن خرّقه به آداب و شرایط

خاصی اعتقاد داشته اند :

«... پوشیدن و پوشانیدن خرّقه نشانه صحت ارادت مرید

و تسلیم وی نسبت به تصرفات شیخ است و مشایخ صوفیه پس از تحقق

سالک در مدارج سلوک و وقوف بر صحت ارادت و خلوص ، خرّقه بروی

عی پوشانیده اند چنانکه وعاظ عمامه بر سر تائب می نهاده اند و فتیان و

جوانمردان سراویل قنوت در پا می کرده اند...» (از تعلیقات استاد علامه

بدیع الزمان فروزان فر بر مثنوی مصباح الارواح ذیل کلمه خرّقه)

برای اطلاع بیشتر در باب «خرّقه» و انواع آن ، و آداب

و مراسم مخصوصی که برای پوشیدن آن وجود داشته و نیز ترکیباتی

که با کلمه «خرّقه» در بیان متصرفه مصطلح شده است رجوع شود به :

تلبیس ابلیس ابن وزی ص ۱۸۶ ، عوارف المعارف (حاشیه احواء

علوم الدین) ، کشاف اصطلاحات الفنون ، تعلیقات معارف بهاء ولد

ص ۲۱۳ ، فرهنگ تازی به فارسی تألیف استاد علامه بدیع الزمان

فروزان فر ذیل کلمه «خرّقه» ، مصباح الهدایة و مفتاح الکفاية صفحات

۱۴۷ ، ۱۴۸ و ۱۹۸ ، یادداشتهای مرحوم قزوینی ج ۵ ص ۳۶۱ ،

تعلیقات مثنوی مصباح الارواح ذیل کلمه خرّقه ، شرح مثنوی شریف

جزء نخستین از دفتر اول ص ۲۸۲-۲۸۱ ، و قابوس نامه ب تصحیح

دکتر غلامحسین یوسفی ص ۴۸۰ .

ص ۱۹۸ س ۱۴ و ۱۵ چون فرا مال رسد خراز کفّه دور کند: پیش از ماشینی شدن عملیات

کشاورزی و بمیدان آمدن خرمن کوبهای مجهز کنونی کار کوبیدن خرمن در

مزارع بوسیله چهارپایان از قبیل گاو و اسب و خر صورت می گرفت :

کار هر بز نیست خرمن کوفتن گاو نر می خواهد و مرد کون

و چون این کار با ماشین انجام نمی گرفت خواه ناخواه مقداری از دانه های گندم و جو در غلاف خوشه ها همچنان باقی می ماند و کشاورزان پس از پاک کردن خرمن بار دیگر آنها را می کوفتند و یا بمصرف خوراک چهارپایان می رسانیدند . باین دانه های جدا نشده از خوشه « کفه » بفتح اول و دوم و در اصطلاح بعضی از نواحی خراسان مانند گناباد و طبس و بشرویه « کپه » می گویند .

قصه گفت آن شاه را و فلسفه تا برآمد عشر خرمن از کفه

(مثنوی چاپ علاءالدوله ص ۳۵۴)

و « خر را از کفه دور کردن، کنایه است از ممانعت کسی نسبت

بدسترسی یافتن بچیزی یا جلوگیری از تعرض وی نسبت بآن .

مرحوم دهخدا در « امثال و حکم ص ۷۲۴ » ذیل « خوراز

کفه دور » نوشته اند : نظیر دست خر کوتاه ؛ و این بیت را از انوری

شاهد آورده اند :

بارها گفتم و خر از کفه در خربقائی مکن بگرد آخر (کذا)

(در دیوان انوری بتصحیح استاد محقق مدرس رضوی

ص ۶۵۲ بیتهای که گذشت چنین ضبط شده است :

بارها گفتمت خر از کفه دور خر بقائی مکن تو گرد آخر

و در تعلیقات کتاب معنی بیت را ذکر نموده اند .

ص ۱۹۹ س ۱۰ همه آب بردن اسلام باشد : ازمعانی بسیاری که برای کلمه « آب » در

فرهنگها ضبط شده ، قدر و قیمت و اعتبار و عزت و آبرو است :

این آب نه بس مرا که خوانندم خاک سر کوی آشنای تو

(کشف الاسرار ج ۲ ص ۱۵۲)

و « آب بردن » کنایه از اعتبار و ارزش انداختن، و بی آبرو

ساختن است :

د ... گفت من از تو سزاوارترم و حق ملکی مراست ...
بهرام گفت چنین نگوی ، آب ملکی همی بری ، .
(تاریخ بلعمی ص ۸۶)
آنکه تا دست به تبر و به کمان برد ، ببرد
آب سام یل و قدر و خطر رستم زر
لغت نامه دهخدا (نقل از دیوان فرخی)

احادیث

بترتیب حروف الفبائی

حرف «الف»

اتانی بکتاب فی کنف فقال کنفی بقوم حمقاً ان یرغبوا عما جاء به نبیهم الی شیء غیره او کتاب غیر کتابهم ، فانزل الله : اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم :

با فحص بلیغی که در کتب حدیث بعمل آمد این خبر در جائی دیده نشد .
جزء دوم آن (اولم یکفهم ...) قسمتی از آیه شریفه ۵۰ است از قرآن مجید
سوره « العنکبوت » .

اتدرون ای اهل الایمان افضل ایماناً ؟ قالوا : الملائكة ؛ قال هم كذلك بل غیرهم . قالوا من هم ؟ قال هم اقوام یأتون بعدی هم فی اصلاب الرجال ، فیومنون بی ، ولم یرونی ، و یجدون الورق المعلق فیعملون بما فیہ ، فهم افضل اهل الایمان ایماناً .

باین صورت در مراجعی که در دسترس بنده بود دیده نشد .

اترید ستمائة الف شاة ، او ستمائة الف دینار ، او ستمائة الف كلمة ؟ فقال یا رسول الله : ارید ستمائة الف كلمة ؛ فجمع النبی صلی الله علیه و سلم ستمائة الف كلمة فیست کلمات ، قال : یا علی ، اذا رایت الناس یشغلون بالفضائل فاشتغل انت باتمام الفرائض ؛ والثانی ، اذا رایت الناس یشغلون بعمل الدنیا فاشتغل انت بعمل الآخرة ؛ والثالث ، اذا رایت الناس یشغلون بعیوب الناس فاشتغل انت بعیوب نفسك ؛ والرابع ، اذا رایت الناس یشغلون بتزیین الدنیا فاشتغل انت بتزیین الدین ؛ والخامس ، اذا رایت الناس یتوسلون بالخلق فتوسل انت بالخالق ؛ والسادس ، اذا رایت الناس

یشتغلون بکثرة العمل فاشتغل انت بصفوة العمل .

قسمت ابتدای این حدیث در کتب اخبار که در دسترس بنده بود دیده نشد ؛ اما بقیه آن یعنی از : اذا رايت الناس . . . بصورتهاى متفاوت و پراکنده در کتب اخبار آمده است .

احب ما يعبدني به عبدى النصح لى : باین صورت در کتب اخبار دیده نشد .
اذا احب الله عبداً ابتلاه و اذا احب الله البالغ اقتناه . قيل يا رسول الله ،
و ما اقتناؤه؟ قال: لا يترك له مالاً ولا ولداً .

در قوت القلوب بهمین صورت ج ۱ ص ۴۹۳ و ج ۲ (باب شرح مقام الزهد) ص ۱۶۰ آمده است .

مضمون جزء اول این حدیث در جامع الصغير ج ۱ ص ۲۴ ، كنوز الحقايق ص ۵۳ ، معجم المفهرس ، خصال ابن بابويه ج ۱ ص ۱۲ ، كشف الاسرار ج ۹ ص ۱۴ ، مجموعه ورام ص ۵ و سایر مراجع معتبر دیده می شود .

در رساله‌ای تحت عنوان « کلماتی چند از پیغمبر اسلام و خلفا » جنگ شماره ۲۹۲۹ مضبوط در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار باین قسم ذکر شده است :
ان الله اذا اراد بقوم خيراً ابتلاهم ، فمن رضى فله الرضا ؛ و من سخط فله السخط .
در کتاب نهج الفصاحة ص ۲۵ تمام آن بصورت متن ، ذیل سخنان حضرت رسول (ص) آمده است .

مضمون قسمت اول این حدیث در شرح تعرف مستملی بخاری منقول از یحیی بن معاذ چنین ذکر شده است : الهی چنان که تو بکس نمائی ، کار تو بکس نماند ؛ هرکسی که هرکسی را دوست دارد ، همه راحت آن کس جوید ؛ تو چون هرکسی را دوست داری ، بلا بر وی باران کنی !

اذا اراد الله بعبد خيراً جعل فيه ثلاث خصال : فقها في الدين ، و زهداً في الدنيا ، و بصره بعيوبه :

این حدیث در جامع الصغير ج ۱ ص ۲۶ بصورت : «اذا اراد الله بعبد خيراً ففقه في الدين وزهده في الدنيا و بصره عيوبه» و در نهج الفصاحة ص ۲۶ ، و با تقدیم و تأخیری در کلمات و با اضافه تتمه : «ومن اوتيهن فقد اوتي خيراً الدنيا و الآخرة» در کتاب مواظب العبدية ص ۶۱ مذکور است .

اذا اراد الله بعبد خيراً يفقهه في الدين : این حدیث با اختلاف مختصری

در الفاظ در صحیح ترمذی ج ۲ ص ۱۰۸ ، مسند ابن حنبل ص ۷۱۹۳ ، مجمع الزوائد هیثمی ج ۱ ص ۱۲۱ ، اصول کافی (کتاب الایمان) ص ۱۹۶ ، حلیة الاولیاء ج ۵ ص ۱۴۷ و دراللمع ص ۲۷ آمده است .

میبدی در کشف الاسرار ج ۶ ص ۸۴ (تفسیر سوره مریم) آن را بصورت: اذا اراد الله بعبد خیراً ففقهه فی الدین و حببه الی الناس ذکر کرده و روایت آن را به سلمان فارسی نسبت داده است. و نیز این حدیث با تفاوتی در جزء دوم آن بصورت: ... ففقه فی الدین و اللهه الیقین در کتاب غرر الحکم و درر الکلم ص ۷۴ جزء سخنان حضرت علی (ع) مذکور است .

اذا دخل النور الصدر ، انشرح و انفسح . قيل هل لذلك علامة ؟ قال : التجافی عن دار الغرور ، و الا نابة الی دار الخلود ، و الاستعداد للموت قبل النزول . این حدیث با مختصر تفاوتی در الفاظ ، در احیاء العلوم ج ۱ ص ۵۸ ، شرح تعرف ج ۱ ص ۶۳ و ج ۲ ص ۴۶ ، اتحاف سادة المتقین ج ۱ ص ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، اسرار التوحید ص ۲۴۸ و بعین در قوت القلوب (باب وصف الزاهد و بیان الزهد) ج ۲ ص ۱۷۱ و مضمون آن در مثنوی معنوی دفتر چهارم چنین آمده است:

آنچنان که گفت پیغمبر ز نور	که نشانش آن بود اندر صدور
که تجافی جوید از دار الغرور	هم انابت آرد از دار الغرور

ازهد فی الدنیا یحبک الله ، و ازهد فیما فی ایدی الناس ، یحبک الناس . بهمین الفاظ در جامع الصغیر ج ۱ بروایت از سهل بن سعد و ذیل کلمات قصار پیغمبر خاتم در نشریة اوقاف و نیز در نهج الفصاحة ص ۵۳ مذکور است .

استعیدوا بالله من جب الخزی . قيل یا رسول الله . وما جب الخزی ؟ قال : واد فی جهنم اعدت للقراء المرأئین .

این حدیث با اختلاف « استعیدوا » به « تعوذوا » و تفاوتی اندک در الفاظ ، در صحیح ترمذی (باب زهد) ص ۲۳۰ و سنن ابن ماجه (مقدمه) ص ۲۳ و احیاء العلوم ج ۳ ص ۲۸۳ ، و المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار ، و کشف الاسرار ج ۳ ص ۶۰۶ ذیل تفسیر سوره الاعراف و نیز در کتاب تنبیه الخواطر (مجموعه ورام) آمده است .

اغد عالماً ، ، او متعلماً ، او مستمعاً ، او محباً لهم ، ولا تكن الخامس
 فتهلك . بهمین صورت در جامع الصغیر ج ۱ ص ۷۹ ، حلیة الاولیاء ج ۷ ص ۲۳۷ ،
 عیون الاخبار ج ۲ ذیل کتاب « العلم والبیان » ص ۱۱۹ ، مجمع الزوائد ج ۱ ص
 ۱۲۲ و تنبیه الخواطر ص ۷۴ آمده است .

اکثر منافق هذه الامة ، قراؤها .
 با همین الفاظ در مسند ابن حنبل ، جامع الصغیر سیوطی ، و نیز در قوت
 القلوب شیخ ابوطالب مکی و کنوز الحکمة ورق ۴۶ آمده است .

الا ان الدين ، النصيحة .

در صحیح بخاری ج ۱ ص ۱۳ ، مسند ابن حنبل ، و جامع الصغیر سیوطی
 این حدیث با اضافاتی روایت شده است . در صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۷ درباره حدیث
 مذکور و کلمه « النصيحة » به قول امام ابو سلیمان خطابی چنین استناد شده است :
 « ليس في كلام العرب ، كلمة مفردة ، يستوفي بها العبارة عن معنى هذه
 الكلمة » .

الا ان طالب العلم ، يبسط له الملائكة با جناحتها رضی بما يصنع .
 بهمین صورت در کنوز الحقایق ص ۶۶ و با مختصر تفاوتی در لفظ در
 مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۲۴ و نیز در کتاب اکسیر الاخبار للاخبار الابرار ص ۱۶
 ذکر شده است .

در رساله قشیریه ص ۱۲۳ بدین صورت : « ان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب
 العلم رضی بما يصنع »
 با ترجمه لطیفی به پارسی : « فریشتگان پرها بگسترانند طالب علم را
 بخشنودی از آنچه می کند » آمده است .

الا ان طالب العلم يستغفر له حيتان البحر و دواب البر و طيور الهواء .
 با همین مضمون و اختلاف در الفاظ ، در جامع الصغیر ج ۲ ص ۵۴ آمده
 است .

اللهم احيني مسكيناً ، و امتني مسكيناً ، و احشرنى فى زمرة المساكين .
 بهمين الفاظ در ميزان الاعتدال ج ۴ ص ۵۶۸ ، صحيح ترمذى ج ۲ ص
 ۵۶ ، اللآلى المصنوعة صفحات ۳۲۴ ، ۳۲۵ و كشف المحجوب صفحات ۲۲ ، ۶۸
 و اوراد الاحباب ج ۲ ص ۳۴۱ و با زائده و ضميمه‌اى در آخر : « . . . و ان
 اشقى الاشقياء من اجتمع عليه فقر الدنيا و عذاب الآخرة » در جامع الصغير ج ۱ ص
 ۱۰۳ و مرصاد العباد ص ۳۴۱ مذکور است .

امرت ان اقاتل الناس ، حتى يقولوا لا اله الا الله ؛ فاذا قالوها عصموا
 منى دماء هم الا بحقها و حسابهم على الله .
 اين حديث با اندك تفاوتى در جامع الصغير ج ۱ ص ۱۱۰ ، حلية الاولياء
 ج ۳ ص ۲۵ ، و به عين بدون اختلافى در مجمع الزوائد ج ۱ صفحات ۲۶ ، ۲۷ و
 صحيح مسلم ج ۱ ص ۳۸ و مرصاد العباد ص ۳۸ آمده است .

انا و اتقياء امتى ، برآء من التكلف .
 به عين در احياء العلوم ج ۲ ص ۱۸۷ و ج ۳ ص ۱۲۰ و در كتاب :
 المغنى عن حمل الاسفار فى الاسفار ، و در مصباح الهداية ص ۲۴۱ و بصورت : « انا
 برىء من التكلف و صالحو امتى » در كنوز الحقايق ج ۱ ص ۱۱۳ مذکور است .

انا اغنى الشركاء عن الشرك ، فمن عمل لى عملاً و اشرك فيه غيرى ، فانا
 منه برىء و هو لذى اشرك .
 بهمين مضمون و با مختصر اختلافى در الفاظ ، در اوراد الاحباب با خرزى
 ج ۲ ص ۱۰۱ ذکر شده است .

ان اطيب ما اكلتم من كسب ايديكم . فان داود خليفة الله ، كان ياكل من
 كسب يده .
 قسمت اول اين حديث بعبارات گوناگون در اغلب كتب اخبار و مراجع
 ديگر ، ذيل روايات ناظر بلزوم اشتغال به كسب و كار و اجتناب از بيكارى و تكاهل
 بتواتر دیده مى شود : مسند ابن حنبل ص ۶۶۷۸ ، للمع ص ۱۶۲ و ص ۲۲۰ ،
 قوت القلوب ج ۲ ص ۲۹ و مرصاد العباد ص ۲ و ۳ .
 جزء دوم آن را كه مربوط است بحرفه داود و زندگى كردن او از

دسترنج خویش که باستناد روایات دینی و داستانهای مذهبی «زره سازی» بوده است نیز به صورت جداگانه‌ای در کتب حدیث و تفاسیر می‌توان یافت .

خداوند در قرآن کریم سوره « السبا » آیه شریفه ۳۴ در فضائل داود می‌فرماید که : « ما آهن را برای او نرم ساختیم » ولقد آتینا داود منا فضلاً ... و اننا له الحدید . صاحب مجموعه ورام در باب سبب اشتغال داود به «زره سازی» چنین آورده است : سئل داود علیه السلام عن نفسه فی الخفیه فقالوا نعم العبد الا انه یاکل من اموال بنی اسرائیل ، فسأل الله ان یعلمه عملاً فعلمه اتخاذ الدروع ص ۳۸ . «داود پذیرفته بود که پس از توبه ، از کسب و رنج خود خورد ، پس زره گری ساخت که آهن در دست او چون خمیر شدی ، هر گونه که خواستی بگردانیدی» . (قصص الانبیاء ص ۲۷۸) .

«ولانا جلال الدین رومی در دفتر سوم از کتاب مستطاب مثنوی ، از زره سازی داود چنین یاد می‌کند :

رفت لقمان سوی داود از صفا دید گو می‌کرد زاهن حلقه ها
تا آنجا که :

پس زره سازید و در پوشید او پیش لقمان حکیم صبر خو

ان اول شیء یرفع من هذه الامة : الا مائة والخشوع، حتی لا تکاد تری خاشعاً . این حدیث با اختلافی مختصر در جامع الصغیر ج ۱ ص ۱۹۴ و بصورت : « اول علم یرفع من الناس الخشوع » در صحیح ترمذی (باب علم) ص ۵ ، مسند ابن حنبل ج ۶ ص ۲۸ و بصورت : اول ما یرفع من هذه الامة . . . در کنوز الحقایق ج ۱ ص ۸۸ مذکور است .

ان الله لا ینظر الی صورکم ولا الی اعمالکم، و لکن ینظر الی قلوبکم و نياتکم . بعین در جامع الصغیر ج ۱ ص ۷۳ ، مسند ابن حنبل ج ۲ ص ۲۸۵ ، احیاء العلوم ج ۳ ص ۱۹۰ صحیح مسلم ج ۸ ص ۱۱ سنن ابن ماجه (کتاب زهد) ص ۹ ، مسند حنبل ص ۲ ، ۲۸۰ ، ۵۲۹ و با تفاوتی اندک در لفظ ، در تنبیه الخواطر و نزهة النواظر ص ۵۳۷ مذکور است .

محمد بن منور در « اسرار التوحید » چنین آورده است : يك روز شیخ ابو عبدالله باکو بزیارت بنزدیک شیخ ما ابوسعید آمد ، در چهار بالش نشسته بود و

تکیه زده چون سلطانی . از آن ، انکاری در باطن شیخ بو عبدالله پدید آمد ، چون این داوری بر خاطر شیخ بو عبدالله بگذشت شیخ روی بسوی وی کرد و گفت : تو بچهار بالش منگر ، بخلق و خوی نگر که اعتبار بیاطن مرد است نه بظاهر که ان الله لا یُنظر الی صورکم . . الخ ، اسرار التوحید ص ۳۲۷ .

ان الله اذا ابغض عبداً بعث الیه ملكاً فقال ظاهر علیه نعمتی فانی ابغضه وابغض صوته وابغض ان یسألنی و یدعونی، و اذا احب الله عبداً بعث الیه ملكاً فقال تابع علیه المصیبات فانی احبه واحب صوته واحب ان یسألنی و یدعونی : این خبر باین صورت در منابعی که در دسترس بود دیده نشد . مضمون آن باختصار در کتاب : « مناقب الابرار و محاسن الاخیار » نسخه عکسی ورق هشتم بنقل از « فضیل عیاض » چنین مذکور است : « اذا احب الله عبداً اكثر همه و غمه و اذا ابغض عبداً اوسع علیه دنياه . »

ان الله ناجی موسى علیه السلام مائة الف و اربعین كلمة ؛ فلما سمع موسى كلام الآدمیین مقتهم ، فكان فیما ناجاه الله انه قال : لم یتصنع المتصنعون بمثل الزهد فی الدنیا ، ولم یتقرب المتقربون بمثل الورع عما حرمت علیهم ، ولم یتعبد المتعبدون بمثل الیکباء من خشیتی ؛ فقال الاهی ما اعددت لهم ؟ قال : اما الزاهدون فایبج لهم الجنة فینزلون فیها حیث یشاؤون ؛ و اما الورعون فانی استحببت ان احاسبهم ، ادخلتهم الجنة بغير حساب ؛ و اما البکاءون فلهم الرفیق الاعلی لا یشارکون فیہ . این حدیث بهمین مضمون با تفصیلی بیشتر در مجمع الزوائد هئمی ج ۸ ص ۲۰۳ بروایت طبرانی از ابن عباس ، و بصورت های دیگر با اضافه و نقصانی در کلمات در حلیة الاولیاء ج ۹ ص ۲۰۵ و در خصال ابن بابویه ج ۱ ص ۱۷۳ مذکور است .

ان بدلاء امتی لم یدخلوا الجنة بكثرة صلوة ولا صیام و لكن دخلوها برحمة من الله و سخاوة النفس و الرحمة بجمیع المؤمنین . این حدیث با تفاوتی باین صورت : « ان ... بصلوة و لاصیام و لكن دخلوها بسماحة الانفس » . در احیاء العلوم ج ۳ ص ۲۴۰ و المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار مذکور است .

ان رجلین یقومان فی الصلوة ، قیامهما و قراءتهما و ركوعهما و سجودهما

سواء ، وان (فضل) صلوة الرجل على الآخر ، كما بين السماء والارض .
 اين حديث با همين معنى و مضمون اما با الفاظ متفاوت در حلية الاولياء ج
 ۱ ص ۳۶۲ ذکر شده است . سيوطى آن را در كتاب « اللالى المصنوعة » ص ۳۸ جزء
 « احاديث موضوعه » آورده است بدین صورت :
 رجلان من امتى ليقومان الى الصلوة و ركوعهما و سجودهما واحد و انما
 بين صلوتيهما كما بين السماء والارض .

ان في الجسد لمضغة ؛ اذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت ، فسد الجسد
 كله ، الا وهى القلب .

اين حديث بعين درمسند احمد ج ۴ ص ۲۷۰ ، صحيح بخارى (ذيل باب
 ايمان) ص ۳۹ ، صحيح مسلم ص ۱۰۷ ، و سنن ابن ماجه (كتاب فتن) ص
 ۱۴ ، ۳۵ و با تفاوتى مختصر در لفظ در مسند دارمى (۲/۵ : ۲) و مسند احمد
 (۲۷۰/۴) و اوراد الاحياء با خرزى و مرصاد العباد صفحات ۱۰۵ و ۱۰۸ و ۲۴۵
 مذکور است . در جامع الصغير ج ۲ ص ۱۴۸ : القلب ملك وله جنود ؛ فاذا صلح
 الملك صلحت جنوده و اذا فسد الملك فسدت جنوده .

ان لله عباداً ذكر الله برؤيتهم وهم اولياء الله الذين لا خوف عليهم ولا هم
 يحزنون .

جزء دوم اين حديث مقتبس است از آية شريفة : « الان اولياء الله لا خوف
 عليهم ولا هم يحزنون » سورة يونس ۶۲ .

غزالي در احياء العلوم ج ۲ ص ۱۵۶ طبقه اولياء الله را جنين و صفى مى كند :
 ينصب لطائفة من الناس كراسى حول العرش يوم القيامة ؛ وجوههم كالقمر ليلة البدر .
 يفزع الناس و هم لا يفزعون ، ويخاف الناس و هم لا يخافون ، و هم اولياء الله الذين
 لا خوف عليهم ولا هم يحزنون . و به روايت احمد از حديث ابى مالك الاشعري صورت
 ديگرى از اين حديث در كتاب « احياء » آمده است .

ان من الشعر لحكمة :

اين حديث بعين در حلية الاولياء ج ۷ ص ۲۶۷ و ج ۸ ص ۳۰۹ ، كنوز
 الحقايق ص ۷۳ ، اللمع ص ۳۵۶ و با عبارت : « ان من البيان سحراً ، و ان من الشعر
 حكماً ، در كشف المحجوب هجوبرى ص ۵۱۷ و بصورت : « ان من البيان سحراً ، و ان من

العلم جهلا، وان من الشعر حكماً ، وان من القول عيالا ، در جامع الصغير ج ۱ ص ۹۷ مذکور است . در مسند احمد بن حنبل ج ۵ ص ۱۳ از ابن عباس چنین روایت شده : « جاء اعرابي الى رسول الله (ص) فجعل يتكلم بكلام بين ؛ فقال رسول الله (ص) : ان من البيان سحراً وان من الشعر حكماً » .

شخصی بنام « صافی گلپایگانی » بعضی از احادیث نبوی را در مجموعه‌ای گردآورده و ترجمه آنها را بشعر فارسی بیان داشته است . اشعار از مؤلف و نام مجموعه « گنجینه گهر » می‌باشد . مؤلف در ترجمه حدیثی که گذشت چنین گوید :

ز شعر آمد گهی حکمت پدیدار بشعر خویش ، پس کن حکمت اظهار میدانی در مجمع الامثال ص ۵۸ آن را در جمله امثال ذکر نموده است و تعلیقات حدیقه الحقیقه ص ۳۰ .

ان لله اواني واحب آنية الله اليه ما رق منها وصفا ، وآنية الله في الارض قلوب عباده الصالحين :

این حدیث با الفاظ متفاوت در جامع الصغير ج ۱ ص ۱۶۳ و با اختلاف « آنية » به « اواني » و تفاوت در بعضی کلمات دیگر در کشف الاسرار ج ۶ ص ۵۳۵ مذکور است . شیخ ابوطالب مکی در قوت القلوب ج ۱ ص ۲۴۰ آن را از سخنان منسوب به حضرت علی (ع) ذکر نموده است .

انه ليغان على قلبي حتى استغفر الله في كل يوم سبعين مرة : این حدیث در غالب کتب اخبار بهمین صورت وارد شده است با این تفاوت که در بعضی از آنها بجای عدد « سبعين » عدد « مائة » ذکر شده (جامع الصغير ج ۱ ص ۱۰۳) . وبصورت متن بی تفاوت . در صحیح مسلم ج ۸ ص ۷۲ و در نهاية ابن اثیر ج ۳ ص ۱۸۰ و با حذف جزء اول آن در صحیح بخاری ج ۴ ص ۶۴ ، مسند ابن حنبل ج ۲ ص ۲۸۲ و ص ۳۴۱ ، و ترجمه رساله شیریه ص ۹۴ و ص ۱۱۷۰ ؛ در کتاب فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه ص ۱۲۱ این قول بموسی پیغمبر نسبت داده شده است .

صاحب « اللمع » در باب « شرح الفاظ المشكلة الجارية في كلام الصوفية » ص ۳۷۳ ذیل این حدیث شریف و در توضیح لفظ « ليغان » چنین می‌نویسد : « الغين الذي كان يعارض قلب النبي (ص) وكان يتوب منه ، مثله مثل المرأة : اذا تنفس فيها الناظر فينقص من ضوءها ثم تعود الى حالة ضوءها » .

هجویری در کشف المحجوب این حدیث را با مختصر تفاوتی در الفاظ در صفحات ۳۸۳ و ۳۸۴ آورده و در مرصاد العباد نیز در صفحات ۱۴۳ و ۱۸۲ مذکور است .

ای الاعمال افضل ؟ قال العلم ، ثلاث مرات :
 مأخوذ از حدیثی است که تمام آن در کتاب « المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار » ج ۱ بروایت « ابن عبدالبر » از « انس » چنین آمده است :
 قیل له یا رسول الله ، ای الاعمال افضل ؟ فقال : العلم بالله عزوجل . فقیل : ای العلم ترید ؟ قال : العلم بالله سبحانه . فقیل له : نأل عن العمل و تجیب عن العلم ! فقال : ان قلیل العمل ینفع مع العلم بالله ، وان کثیر العمل لا ینفع مع الجهل بالله . وبهمین معنی با تفاوت در لفظ در مجموعه ورام ص ۷۲ مذکور است .

ایما جالب جلب طعاماً الی ارض المسلمین ، بعدان ینکون الرخص والغلاء عنده سواء ، فهومن المجاهدین فی سبیل الله :
 این حدیث بسند ضعیف از ابن مسعود در کتاب « تخریج اخبار الاحیاء » ج ۲ ص ۷۴ چنین نقل شده است : مامن جالب یجلب طعاماً الی بلد من بلدان المسلمین ، فبیعه بسر یومه ، الاکانت منزلة عند الله منزلة الشهيد .

حرف «ب»

بعثت داعیاً و معلماً و لیس الی من الهدایة شیء ، و بعث ابلیس داعیاً و مزیناً (مریباً) و لیس الیه من الضلالة شیء ؛ بل الله یضل من یشاء و ینهدی من یشاء :

این حدیث با تفاوتی در الفاظ « جزء اول آن » در جامع الصغیر ج ۱ ص ۲۱۶ مذکور است . سیوطی در کتاب « اللالی المصنوعة » ج ۱ ص ۲۵۴ آن را در شمار احادیث موضوعه ذکر کرده و صورتی از آن را بدین ترتیب آورده است :
 بعثت داعیاً و مبلغاً و لیس الی من الهدی شیء و جعل ابلیس مزیناً و لیس له من الضلالة شیء .

بنی الاسلام علی خمس : شهادة ان لا اله الا الله و محمد رسول الله ، و اقام

الصلوة ، و ايتاء الزكوة ، و صوم رمضان ، و حج البيت .

این حدیث بدون تفاوت در جامع الصغير ج ۱ ص ۲۱۷ ، در مجمع الزوائد ص ۴۷ ، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۴ مرصاد العباد ص ۲۷ مذکور است و با اندک اختلافی در تقدیم و تأخیر کلمات در حلیة الاولیاء ج ۳ ص ۶۲ و ج ۹ ص ۲۵۱ مذکور است .

در مسند ابن حنبل (۴۳۶۷) بروایت از ابن عمر صورتی از آن بدین ترتیب آمده است : بنی الاسلام علی خمس : شهادة ان لا اله الا الله ، و اقام الصلوة ، و ايتاء الزكوة ، و حج البيت ، و صوم رمضان . فقال له رجل : و الجهاد فی سبیل الله ؟ قال ابن عمر الجهاد حسن ؛ هكذا حدثنا رسول الله .
کلینی در اصول کافی ذیل باب « دعائم الاسلام » این حدیث را با الفاظ متفاوت بچندین صورت ضبط نموده است .

حرف «ت»

التائب من الذنب كمن لا ذنب له :

بهمین صورت در غالب کتب اخبار (باب توبه) آمده است . نیز در احیاء العلوم ج ۴ ص ۴ ، حلیة الاولیاء ج ۴ ص ۲۱۰ ، کشف المحجوب ص ۳۷۹ و با زائده ای در جامع الصغير بچند صورت مختلف ج ۱ ص ۲۲۹ و در مرصاد العباد ص ۱۱۱ و ۱۹۹ مذکور است .

التاجر الصدوق الامین مع الصديقین والشهداء يوم القيمة :

بمین در جامع الصغير ج ۱ ص ۲۳۰ و با مختصر اختلافی در الفاظ در کنوزالحقایق ص ۱۱۰ و بصورت : التاجر الصدوق الامین يحشر في الجنة مع الانبياء والمرسلين يوم القيمة .

در مرصاد العباد ص ۲۹۸ و ۳۰۱ آمده است .

التجار يبعثون يوم القيمة فجاراً ، الامن بر و اتقى و صدق :

بصورت خلاصه : « التجار هم الفجار » در کنوزالحقایق ص ۱۱۱ و با اضافه و نقصانی در کلمات ، در مجمع الزوائد ج ۴ ص ۷۳ و بمین در صحیح ترمذی

(باب بیوع) و سنن ابن ماجه (باب تجارات) و مسند ابن حنبل و نیز در مرصاد العباد ص ۲۹۹ مذکور می باشد .

سیوطی در کتاب « اللآلی المصنوعة فی احادیث الموضوعة » ص ۱۴۲ این حدیث را جزء موضوعات ذکر کرده و بروایت طبرانی از قول اسمعیل بن عبید بن رفاعه واو از جدش چنین ذکر می کند :

« خرج رسول الله الى المصلى بالمدينة فوجد الناس يتبايعون . فقال يا معشر التجار ! فاستجابوا له و رفعوا ابصارهم و اعناقهم اليه فقال : ان التجار يبعثون يوم القيمة فجاراً ، الامن اتقى الله و بر و صدق » .

حرف «ح»

حبال دنیا رأس كل خطیئة

بهمین صورت بدون تفاوتی در جامع الصغیر ج ۱ ص ۲۵۰ و در کنوز الحقایق ص ۴۲۱ مذکور است .

حرف «خ»

خلقتهم من سبع ، و رزقتهم من سبع ، فاسجدوا لله على سبع .
در « مستدرک و مسائل » ج ۱ ص ۱۲۷ بنقل از لب الالباب راوندی مذکور است و در مرصاد العباد ص ۱۱۱ و با اختلاف « علی سبع » به « علی السبع » در کتاب « مواظب العبدية » ص ۱۹۶ .

در همین کتاب حدیث مذکور چنین شرح شده است :
قوله خلقتهم من سبع : و هو الروح ، و النفس ، و العقل ، و العناصر الاربعة ؛
و هي الماء و التراب ، و الهواء ، و النار . و رزقتهم من سبع : و هو قوله تعالى فانبتنا فيها حبا ، و عنباً ، و قصباً ، و زيتوناً ، و نخلاً ، و فاكهة ، و ابا . فاسجدوا لله على السبع : و هو الجبهة ، و الكفين ، و الركبتين ، و الابهامين .
امام « صفانی » این حدیث را در رساله خود جزء احادیث موضوعه آورده است و بجز مناجعی که ذکر شد در جائی دیگر دیده نشد .

خير البقاع في الدنيا ، المساجد ؛ و شر البقاع ، الاسواق .

در جامع الصغیر ج ۲ ص ۸ و کنوز الحقایق ص ۱۲۴ بحذف « فی الدنيا » و با تفاوتی اندک در الفاظ در مجموعه ورام ص ۵۴۴، و کتاب روح السعادة ، ورسالة العلیه ص ۵۹ مذکور است . صاحب « اللالی المصنوعة » جزء دوم این حدیث را بصورت : « ان شر بقاع الارض ، الاسواق » ضبط نموده است (ص ۱۶) و در صحیح مسلم (باب مساجد ص ۲۸۸) بصورت : « ابغض البلاد الی الله ، اسواقها » و در « ینایع الموده » ج ۱ ص ۵۱۸ بترتیب : « وایاک و مقاعد الاسواق فانها محاضر الشیطان » جزء سخنان منسوب بحضرت علی (ع) ذکر شده است .

محمد بن منور در اسرار التوحید ص ۳۷ پارسی این خبر را بی ذکر متن عربی آن چنین آورده است :

« بترین جایها بازار است و بهترین جایها مسجد . » و نیز بصورت : « احب البلاد الی الله مساجدها و ابغض البلاد الی الله الاسواق » جزء سخنان حضرت رسول (ص) در نهج الفصاحة ص ۱۳ مذکور است .

خیر الغنی ما لایطغیک و لایغوبیک .

بصورت « خیر الرزق ما لایطغیک و لایلهیک » در کتاب کنوز الحقایق ص ۴۲۵ مذکور می باشد .

حرف «د»

دثرونی ، زملونی :

گفتار پیغمبر اسلام است بخدیجه : مرا بپوشانید و روی پوشی بر من کشید . یکی از روزهای قبل از بعثت ، هنگامی که محمد (ص) از کوه حرا باز می گشت ، برای نخستین بار جبرئیل بر وی ظاهر شد . محمد (ص) که تا آن روز جبرئیل را ندیده بود سخت لرزان و مرتعش گردید و در ورود بخانه خدیجه از همسرش درخواست که قطیفه ای بر روی او کشد و او را بپوشاند تا از لرز و ارتعاش باز ایستد . در این هنگام بود که جبرئیل فرود آمد و پیام حضرت عزت را بصورت خطاب : « یا ایها المدثر سوره ۷۴ » و « یا ایها المزل سوره ۷۳ » از قرآن کریم بدو ابلاغ نمود .

در تفسیر کشف الاسرار ج ۱۰ ص ۲۶۵ و ۲۸۰ شأن نزول سوره های سابق الذکر ببیان موجز و مفیدی ذکر شده است و در « المعنی عن حمل الاسفار فی الاسفار » ج ۳ ص ۷۴ این واقعه بروایت از عایشه نقل شده است . ملای روم در این باب چنین اشاره می کند :

خواند مُزَمِّل نبی را زین سبب
که برون آی از گلیم ای بوالهرب
(مثنوی چاپ علاءالدوله ص ۳۶۲)

حرف «ذ»

ذکرالله بالغداة والعشی ، خیر من حطم السیف فی سبیل الله .
بعین در احیاء العلوم ج ۱ ص ۳۰۲ مذکور است .

حرف «ر»

رأس كل طاعة : الحب فی الله ، والبغض فی الله .

این حدیث با تفاوت کمی در الفاظ در جامع الصغیر ج ۱ ص ۱۵ و ج ۲ ص ۲۷۲ ، و در اصول کافی ذیل کتاب (الایمان والکفر) و بصورت : « اوثق عری الایمان : الحب فی الله ، والبغض فی الله » در احیاء العلوم غزالی ج ۲ ص ۱۵۷ و کشف الاسرار ج ۳ ص ۱۵۳ مذکور است .

همچنین صورت دیگری از این حدیث شریف : «الحب فی الله والبغض فی الله من الایمان» در صحیح بخاری (باب ایمان) و سنن ابی داود و مسند ابن حنبل آمده است .

نیز صور مختلفی از آن در « المعجم المفهرس » ص ۴۰۶ و ۴۰۹ دیده می شود . باخرزی در اوراد الاحباب ج ۲ ص ۲۱ در جائیکه ستونهای ایمان را برمی شمارد می گوید : بدانکه «الحب فی الله والبغض فی الله» از ستونهای ایمان است . و در کتاب نهج الفصاحة ص ۲۴ بصورت : « احب الاعمال الی الله الحب فی الله والبغض فی الله » جزء سخنان حضرت رسول (ص) آمده است .

رأس كل طاعة : الحب في الله وحب اولياء الله :
این حدیث با اختلاف در جزء آخر آن يك جا در باب هفتم آمده است اما
بصورت مذکور در متن یعنی با «وحب اولياء الله» بجای «والبغض في الله» در جائی
دیده نشد.

رحم الله خلفائي . قيل يا رسول الله و من خلفاؤك ؟ قال : الذين يحيون
سنتي و يعلمونها عباد الله :
بهمین صورت در احیاء العلوم، والمغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار و بصورت :
«اللهم ارحم خلفائي: الذين يأتون من بعدي، الذين يروون احاديثي وسنتي و يعلمونها
الناس» .
در جامع الصغير ج ۱ ص ۱۰۳ و در رشحات نبویه ص ۱۰۹ بدین ترتیب مذکور
می باشد :

« اللهم ارحم خلفائي ثلاث مرات. فقيل: يا رسول الله و من خلفاؤك ؟ قال
الذين يأتون من بعدي ، و يروون عني احاديثي وسنتي فيعلمونها الناس من بعدي » .

ركعتان يركعهما الرجل في جوف الليل خيره من الدنيا وما فيها، ولو لا ان اشق
على امتي لفرضتهما عليهم :
بهمین صورت در جامع الصغير ج ۲ ص ۳۹ بروایت ابن نصر از حسان بن
عطيه و با اختلافی در الفاظ (در دو مورد) و نیز بصورت : « ركعتا الفجر خير
من الدنيا وما فيها ». بروایت عایشه در جامع الصغير مذکور است .
همچنین در کنوز الحقایق ص ۴۳۰ بدین ترتیب : « ركعتان في جوف الليل
يكفران الخطايا » آمده است .

حرف «س»

ستفترق امتي على ثلث و سبعين فرقة كلهم في النار الا فرقة واحدة. قيل من
هم يا رسول الله؟ قال: الذين هم على ما انا عليه واصحابي :
این حدیث مشهور به «حدیث تفرقه» و منسوب است به پیغمبر اسلام (ص) که
در غالب کتب ملل و نحل با اختلاف روایات ذکر شده و در نزد علما مبنای تقسیم فرق

اسلامی بهفتاد و سه گروه (فرقه) می باشد .

جلال الدین عبدالرحمن سیوطی در کتاب «اللآلی المصنوعة» از صور مختلفه که برای این حدیث نقل شده این صورت را مناسبتر دانسته است : «تفرق امتی علی ثلاث و سبعین فرقة كلها فی النار الا واحدة . قالوا و ماتلك الفرقة ؟ قال ما انا علیه الیوم و اصحابی» .

هیثمی در «مجمع الزوائد» آن را بهمین ترتیب ذکر نموده و بهمین صورت در سنن ابن ماجه (باب فتن) سنن ابی داود (باب سنة) صحیح ترمذی (باب ایمان) الدارمی (باب سیر) مسند ابن حنبل ج ۳ ص ۲۵ ، خلاصه المقامات علاء الملك جامی ص ۸۵ و صورت خلاصه تری از آن در اسرار التوحید دیده می شود .

«عبادی» در کتاب : «التصفیة فی احوال المتصوفة» نسخه متعلق بدوست فاضل و سخنور دکتر یوسفی مبنای این تقسیم را بر ۷۲ ذکر می کند : «ستفترق امتی اثنی و سبعین فرقة الناجی منها واحد» و عوفی در جوامع الحکایات نسخه خطی پاریس بنقل از چهارمقاله نظامی عروضی از همین تقسیم پیروی نموده است .

هفتاد و دو ملتند در دین کم و بیش
از ملتها عشق تو دارم در کیش
چه کفر و چه اسلام چه طاعت چه گناه
مقصود توئی بهانه بردار از پیش
(از «خیام» بنقل دکتر معین در تعلیقات چهارمقاله ص ۳۳۱)

میبدی در کشف الاسرار ج ۳ ص ۵۳۱ می نویسد : قال النبی (ص) : ان بنی اسرائیل تفرقت علی ثنتین و سبعین عملة ، و تفرق امتی علی ثلاث و سبعین عملة کلهم فی النار الائمة واحدة . قالوا من هم یا رسول الله ؟ قال : ما انا علیه و اصحابی .

نسفی در آغاز کتاب «کشف الحقایق» ص ۱۱ چنین گوید : بدانکه نقل می کنند که رسول (ص) فرماید که : امت «ابراهیم» به هفتاد فرقت شدند و جمله در آتشند الا یک فرقت . و امت «موسی» به هفتاد و یک فرقت شدند جمله در آتشند الا یک فرقت . و امت «عیسی» بعد از او به هفتاد و دو فرقت شدند جمله در آتشند الا یک فرقت . و امت من بعد از من به هفتاد و سه فرقت شوند و جمله در آتش باشند الا یک فرقت . اینست معنی : «ستفترق امتی من بعدی علی ثلاثه و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة» .

برای اطلاع بیشتر در باب حدیث «تفرقه» رجوع شود به رساله «معرفة المذاهب» تألیف محمود طاهر غزالی بتصحیح استاد و محقق گرانمایه علی اصغر حکمت و نیز به تعلیقات کتاب «کشف الحقایق» ص ۳۴۴ بقلم فاضل گرانمایه آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی و همچنین به مقاله محققانه ایشان در این باب در شماره ۵ مجله نیما

سال هفدهم .

سيكون قوم في هذه الامة : عبادتهم قول ، واعمالهم اعمال المنافقين ؛ يدعون الناس الى شيء وهم اترك الناس له ، وينهون الناس عن شيء وهم افعل الناس له ، ليسوا من اولياء الله ولا اولياء الله منهم . اذا نظرت اليهم شبهت حالهم بحال الانبياء من حسن ما ترى من حالهم ؛ اولئك لا يقبل منهم عمل ولا معذرة ، يحشرهم الله زرقاً كما يحشر الكفرة ، فويل لمن عمل بمثل عملهم :
بدین صورت از مراجعی که در اختیار نگارنده بود بدست نیامد .

حرف «ش»

شفاعتی لمن شهد ان لا اله الا الله مخلصاً يصدق لسانه قلبه و قلبه لسانه :
در مجمع الزوائد هیثمی ج ۹ ص ۳۷۰ آمده است .

حرف «ص»

صلوا خلف كل امام يروى فاجر لكم صلواتكم وعليهم اثمهم :
بصورت « صلوا خلف كل يروى فاجر وصلوا على كل يروى فاجر وجاهدوا مع كل يروى فاجر » در جامع الصغير سيوطی ج ۲ ص ۷۳ بروایت بیهقی از ابوهریره و در کنوز الحقایق ص ۴۷۴ بروایت دارقطنی : « من اصل الدين الصلوة خلف كل يروى فاجر » .
همچنین در مجمع الزوائد هیثمی ج ۲ ص ۶۷ بروایت از معاذ بن جبل بصورت : اطع كل امير و صل خلف كل امام ولا تنس احداً من اصحابي » ذکر شده است .

حرف «ط»

طلب العلم فريضة على كل مسلم و مسلمة:

با در نظر گرفتن این نکته که لفظ «مسلم» در این حدیث شریف اعم است از مرد و زن مسلمان و بنابراین اشاره و توصیه مقام نبوت به علم آموزی ناظر به دسته و طبقه خاصی نیست بلکه هر مرد و زن مسلمانی در این فريضة داخل می شود ، این حدیث در غالب مراجع بدون ذکر «مسلمة» نقل شده است : من جمله در جامع الصغير سيوطی ج ۲ ص ۵۴ ، کنوز الحقایق ص ۷ ، حلیة الاولیاء ج ۸ ص ۳۲۳ ، میزان الاعتدال ج ۱ ص ۳۶ ، مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۲ و کشف المحجوب هجویری ص ۱۱۰ . اما در کتب متأخرین از قبیل مجموعه ورام ص ۴۸۶ بروایت از ابوسعید الخدری ، اوراد الاحباب ج ۲ ص ۴۳ ، الرسالة العلیة ص ۱۳۱ ، اکسیر الاخبار ص ۱۸ به صورت: «... کل مسلم و مسلمة» آمده است . سيوطی در کتاب: «اللآلی المصنوعة» (ذیل کتاب العلم) ص ۱۹۳ حدیث مذکور را بطرق مختلف از آن جمله: «اطلبوا العلم ولو بالعين ؛ فان طلب العلم فريضة على كل مسلم» روایت نموده و بعد می گوید: بعضی آن را از «موضوعات» دانسته اند . بیهقی در کتاب «شعب الایمان» و ابن عدی در «الکامل» نیز آن را بهمین ترتیب روایت کرده اند .

غزالی در «کیمیای سعادت» (باب: در طلب علم) چنین می نویسد : بدان که رسول (ص) چنین گفته است که: «طلب العلم فريضة على كل مسلم» جستن علم فريضة است بر همه مسلمانان ؛ و همه علما خلاف کرده اند که این چه علم است ؟ متکلمان می گویند که این علم کلام است که معرفت خدای تعالی بدین حاصل آید .

فقهاء می گویند که این علم فقه است که حلال از حرام بدین جدا بود . محدثان می گویند که این علم کتاب و سنت است که اصل علم شرع این است . و صوفیان می گویند که علم احوال دل است که بنده را بحق تعالی رهبر است .

حرف «ع»

علامة حب الله و علامة بغض الله بغض ذكر الله :
این حدیث بعین و بدون تفاوت در جامع الصغیر ج ۲ ص ۱۰۰ مذکور است.

حرف «ق»

قيل يا رسول الله من المؤمن ؟ قال المؤمن من اذا اصبح نظر الى رغبته من
این یکسبه یطلب الحلال و یتترك الحرام :
سند این حدیث با جستجوی زیاد در کتبی که در دسترس بود یافت نشد.

حرف «ك»

الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت، و العاجز من اتبع نفسه هواها و
تمنى على الله المغفرة :

بعین در حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۲۶۷ و ج ۸ ص ۱۷۴ ، در صحیح ترمذی
ج ۲ ص ۷۵ بروایت شداد بن اوس از حضرت رسول (ص) و در تنبیه الخواطر با تفاوت
« الاحق » بجای « العاجز » و در اخلاق محتشمی با تفاوت « من ذ » بجای
« من دان » و با اندک اختلافی در جامع الصغیر ج ۲ ص ۱۶۴ و ص ۵ بصورت
« ان الله یحمد على الكيس و یلوم على العجز » در کنوز الحقایق ص ۶۱ مذکور
است . نیز جزء اول این حدیث تا : « والعاجز » در مجمع الامثال ص ۷۷۰ ذیل
کلمات حضرت رسول (ص) نقل شده است .

حرف «ل»

لا خير فيمن كان من امتي ليس بعالم و لامتعلم:

این حدیث بصورت‌های: «الناس عالم و متعلم و لاخیر فیما بینهما» در کنوزالحقایق ص ۱۳۳ و «الناس رجالان: عالم و متعلم» در حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۲۷۶ و «الناس رجالان: عالم و متعلم و لاخیر فیما سواهما» در جامع الصغیر ج ۲ ص ۳۳۲ و بهمین معنی با الفاظ متفاوت در مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۲۲ مذکور است.

در مجمع الامثال ص ۷۷۱ ذیل سخنان حضرت رسول (ص) به صورت: «العالم و المتعلم شریکان فی الخیر» نیز آمده است. همچنین در قوت القلوب ج ۲ ص ۵۸، اوراد الاحباب ج ۲ ص ۵۶ صورت‌های دیگری از این حدیث دیده می‌شود.

لا صلوة الا بفاتحة الكتاب:

حلیة الاولیاء ج ۷ ص ۱۲۴ بعین متن و بصورت‌های: لا صلوة لمن یقرأ بفاتحة الكتاب در جامع الصغیر ج ۲ ص ۲۰۳ و: لا صلوة الا بفاتحة الكتاب و السورة و: لا صلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الكتاب امام او غیر امام در کتاب جامع الصغیر ص ۱۶۷ و بصورت‌های دیگر با اندک تفاوتی در الفاظ در صحیح مسلم ج ۲ ص ۹ و الدر المنثور سیوطی ج ۱ ص ۶. در مسند ابن حنبل ص ۷۲۸۹ و ص ۷۴۰ این حدیث بروایت از ابو هریره چنین مذکور است: ایما صلوة لا یقرأ بفاتحة الكتاب فهی خداج، ثم هی خداج، ثم هی خداج.

رساله‌ای خطی تحت عنوان «در حقانیت مذهب شیعه» در قرن نوزدهم میلادی بوسیله «یوحنا ذمی مصری» تدوین گردیده و در سال ۱۰۴۴ هجری بوسیله داود بن قاضی المکی از روی آن کتابت شده است و اکنون بشماره 11979 - or در موزه بریتانیا در لندن مضبوط است. در این رساله در باب حدیثی که ذکر شد می‌گوید:

... ابوحنیفه گفت: در نماز بجای فاتحه معنی فاتحه بفارسی بخوانند

درست باشد، و این مخالف حدیث بود که: «لا صلوة الا بفاتحة الكتاب، و اقرأ كما انزل».

لنأتينكم من بعدى دنيا مجللة ؛ تأكل إيمانكم كما تأكل النار الحطب :
 در احیاء العلوم ج ۳ ص ۲۰۲ بحذف « مجللة » و با اندک تفاوتی در کتاب
 تنبيه الخواطر ج ۱ ص ۱۳۴ مذکور می باشد . در کتاب « المغنی عن حمل الاسفار فی
 الاسفار » در ذیل این حدیث چنین آمده است : « لم اجد له اصلا » .

لكلمة من الحكمة يسمعا الرجل فيعمل بها او يعلمها غيره خير له من عبادة
 سنة :

در سفينة البحار ج ۱ ص ۲۹۲ ، كنوز الحقایق ص ۹۵ و با اندک فرقی در
 عبارت در اتحاف سادة المتقين ج ۱ ص ۱۱۱ و نیز در تخریج احادیث الاحیاء و با
 اضافاتی در احیاء العلوم ص ۸ مذکور است .

حرف «م»

ما اصر من استغفر و ان عاد فی الیوم سبعین مرة :
 بهمین صورت در جامع الصغیر سیوطی ج ۲ ص ۲۴۱ و در كنوز الحقایق
 ص ۴۶۸ مذکور است .

ما عبد الله بشيء افضل من الزهد في الدنيا :
 در جامع الصغیر سیوطی ج ۲ ص ۲۴۷ و در كنوز الحقایق ص ۸۵ چنین آمده
 است : « ما عبد الله بافضل من فقه في دين » و بصورت : « ما عبد الله بشيء افضل
 من فقه في الدين » در نهج الفصاحة ص ۵۳۴ مذکور است .

ما من شيء احب الى الله من شاب تأتب :
 بدون تفاوت در كنوز الحقایق ص ۳۷۹ و همچنین در كشف المحجوب
 هجویری ص ۳۷۹ مذکور است .

سیوطی در جامع الصغیر (ج ۲ ص ۲۵۵) بنقل از امالی ابوالمظفر سمعانی
 این حدیث را با اضافاتی ضبط نموده که مختصری از آن در این جا نوشته می شود :

« ما من شيء أحب الى الله من شاب تائب وما من شيء ابغض الى الله تعالى من شيخ مقیم علی معاصیه . . . الخ ».

ما من عبد زهد في الدنيا الا ابت الله الحكمة فسی قلبه و انطق بها لسانه و بصره بعبوب الدنيا و دائها و دوائها و اخرج منها سالما الى دار السلام .
با مختصر تفاوتی در اصول کافی « باب ذم الدنيا و الزهد فيها » ص ۱۹۳
مذکور است .

صورت دیگری از این حدیث در قوت القلوب ج ۲ ص ۱۷۷ بروایت ابن المسیب از ابوذر چنین آمده است : « من زهد في الدنيا ادخل الله تبارك و تعالی الحكمة قلبه و انطق بها لسانه . تا آخر مانند متن ».

مؤمن مؤمن الا هو يعارض في كل صباح عقله و هواه ! فان غلب عقله هواد فيومه يوم صالح ، و ان غلبت هواه عقله فيومه يوم سوء :
بدین صورت در کتب مرجع دیده نشد .

مر النبي عليه السلام على اعرابي و هو يقول : اللهم ارزقني . فقال : يا اعرابي ، انسال من رزقه الذي قدر لك ؟ قال : نعم ؛ قال : من سأل الله الرزق الذي قدر له فقد اتهم ربه و من اتهم ربه فقد كفر ، فقال سل من عطاكه :
سند این خبر بدین صورت در کتب حدیث بدست نیامد .

من استغفر للمؤمنين و المؤمنات في كل يوم خمسا و عشرين مرة اذهب الله من قلبه الغل و الحسد و كتبه ذلك اليوم من الابدال و كتب له حسنة بكل مؤمن و مؤمنة ، و لم يبق يوم القيمة مؤمن و لامؤمنة الا قال يارب انه كان يستغفر لنا فاغفر له :
بهین مضمون باختصار و با تفاوتی در الفاظ در جامع الصغير ج ۲ ص ۲۷۸
مذکور است .

من اسف على دنيا فاتته ، اقترب من النار مسيرة مائة الف سنة ؛ و من اسف على آخرة فاتته ، اقترب من الجنة مسيرة مائة الف سنة .
این حدیث با حذف کلمه « مائة » در هر دو مورد در جامع الصغير ج ۲ ص ۲۷۹ و با جزئی اختلاف در الفاظ در مجموعه ورام ص ۱۶۵ مذکور است . ابن جوزی در کتاب تلبیس ابلیس ص ۱۷۱ صورتی دیگر از این حدیث را چنین آورده است : « من اسف على دنيا فاتته قرب من النار مسيرة سنة » و قسمت اول آن با اضافه « ما » : « من اسف على دنيا ما فاتته ... ».

در اخلاق محتشمی ص ۲۰۱ مذکور است .

من اطاع الله فقد ذكر الله و ان قلت صلوته و صيامه و تلاوته القرآن و من عصي الله فقد نسي و ان كثرت صلوته و صيامه و تلاوته القرآن :
این حدیث با اختلاف : « فلم يذكره » بجای « فقد نسي ، و « تلاوته للقرآن » بجای « تلاوته القرآن » در جامع الصغير ج ۲ ص ۲۸۳ آمده است .

من بكت عينه من مخافة الله حرم الله عليه النار و ادخله الجنة و له في الجنة جنتان :

بصورت : « من بكى على الجنة دخل الجنة » در كنوز الحقايق ص ۱۰۱ و با عبارت : « عين بكت من خشية الله و عين باتت تحرس في سبيل الله » در صحيح ترمذی ذیل باب (فضل الجهاد) ذکر شده است .

من تشبه بقوم فهو منهم :

بهمین صورت در غالب کتب حدیث مذکور است . نیز در جامع الصغير ج ۲ ص ۲۸۹ ، مسند ابن جنبل ص ۵۱۴ و ۵۱۵ ، کنوز الحقايق ص ۴۷۵ ، سنن ابی داود ۴/۴ و مسند احمد ۲/۵۰ و کشف المحجوب هجویری ص ۵۱ ، ۵۴۱، ۲۲۹ و همچنین در آداب المریدین سهروردی نسخه خطی مجلس شورای ملی .

من جاءه الموت و هو يطلب العلم حتى يحيى به الاسلام و السنة بينه و بين الانبياء درجة في الجنة :

حدیث نبوی است که « دارمی » آن را در « رياضة المتعلمين » از « حسن » روایت کرده است . « تخریج احادیث الاحیاء ج ۱ ص ۹ ، اتحاف سادة المتقين ج ۱ ص ۱۰۰ .

میبدی در کشف الاسرار ج ۱۰ ص ۱۹ آن را با تفاوتی مختصر در لفظ آورده است و بصورت متن در کتاب رشحات نبویه ص ۱۱ مذکور می باشد . غزالی در احیاء العلوم ج ۱ ص ۷ صورتی از آن را چنین بدست می دهد :
« من جاءه الموت و هو يطلب العلم ليحيى به الاسلام بينه و بين الانبياء في الجنة درجة واحدة » .

من جدد وضوءه جدد الله له المغفرة :

این حدیث از قول امام صادق (ع) در کتاب فصل الحظاب ذیل : « السفر الثالث فی الشریعة » ص ۳۹۲ چنین آمده است : « من جدد وضوءه بغير حدث جدد الله توبته من غير استغفار » و در اسرار التوحید ص ۱۷۰ : « الوضوء علی الوضوء نور » .

من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً ینتفعون به بعثه الله یوم القیمة فقیهاً عالماً : سیوطی در جامع الصغیر ج ۲ ص ۲۹۲ صورتهای متفاوتی از این حدیث را بروایت از « ابن عدی » ، « ابن النجار » و « ابن عباس » ذکر کرده است . نیز با اختلافی مختصر در الفاظ در حلیة الاولیاء ج ۴ ص ۱۸۹ و میزان الاعتدال ج ۴ ص ۳۵۴ و کتاب برید السعادة ذکر شده است .

در کتاب « الرسائل العلیة فی الاحادیث النبویة » صورتی دیگر از آن مضبوط است . همچنین با عبارت : « من حفظ من امتی اربعین حدیثاً مما یحتاجون الیه من امر دینهم بعثه الله یوم القیمة فقیهاً عالماً » . در کتاب « مواظب العبدیه » ص ۲۷۶ .

من خرج من بیته یلمس باباً من العلم لینفع قلبه و یعلمه غیره کتب الله له بكل خطوة عبادة الف سنة بصيامها و قیامها و حفته الملائكة باجنحتها و صلی علیه طیور السماء و حیثان البحر و دواب البر و انزله الله تعالی بمنزلة سبعین صدیقاً و كان خیراً له من ان لو كانت الدنيا كلها له فجعلها فی الآخرة :

بصورت خلاصه تری در سنن ابن ماجه مقدمه ص ۱۷ و با تفاوتی در الفاظ و اضافاتی در کشف الاسرار ج ۱۰ ص ۱۹ ، و در رشحات نبویه ص ۸ همین مضمون باختصار خطاب رسول اکرم به ابوذر و نیز در میزان الاعتدال ج ۱ ص ۸ ذیل شرح حال ابان بن سفیان المقدسی صورت دیگری از این حدیث مذکور است . و بصورت : « ما خرج رجل من بیته یطلب علماً الا سهل الله له طریقاً الی الجنة » در نهج الفصاحة ص ۵۴۵ .

من طلب الدنيا حلالاً و استغفاً عن المسألة و تعطفاً علی عیاله و تعلقاً علی جاده ، لقی الله یوم القیمة و وجهه کالقمر لیللة البدر .

من طلب الدنيا حلالاً مفاخرآ مکثراً لقی الله یوم القیمة وهو علیه غضبان : حلیة الاولیاء ج ۸ ص ۲۱۵ و مجموعه ورام ص ۱۳۸ . ابونعیم اصفهانی در

کتاب حلیة الاولیاء (ج ۳ ص ۱۱۰) این دو خبر را که در مفتاح النجات جدا نقل شده با تفاوتی یک جا و متصل بهم چنین آورده است : « من طلب الدنیا حالاً استعفاً عن المسألة و سعياً على اهله و تعظفاً على جاره ، بعثه الله يوم القيمة و وجهه مثل القمر ليلة البدر ؛ و من طلبها حالاً مکاثراً لهما مآخراً لقی الله وهو علیه غضبان . و بهمین مضمون با اضافه و نقصانی در کلمات در مرصاد العباد ص ۲۸۶ مذکور است .

من فارق الجماعة قدر شبر فقد خلع الله ربة الاسلام من عنقه : این حدیث با مختصر تفاوتی در کنوز الحقایق ص ۴۸۰ اخلاق محتشمی ص ۳۴ و با الفاظ مختلف متفق المعنی در صحیح بخاری (باب فتن و باب احکام) ، صحیح مسلم (باب اماره) ، سنن ابی داود (باب سنة) آمده است . « ابن جوزی » نیز مضمون این حدیث را در « تلبیس ابلیس » آورده و در « المعجم المفهرس » صورتهای دیگری از آن ذکر شده است .

من كان على السنة والجماعة كتب الله له بكل يوم ثواب الف نبي من الانبياء ، و بنى الله له بكل يوم مدينة في الجنة ، و كتب الله له بكل قدم يرفعها عشر حسنات ؛ و من صلى في الجماعة كتب له بكل ركعة اجر شهيد . قالوا يا رسول الله و متى يعلم الرجل انه على السنة و الجماعة ؟ قال : اذا عرف عن نفسه عشر خصال : اوله ، لا يترك الجماعة ، و لا يسب اصحابي ، و لا يخرج على هذه الامة بالسيف ، و لا يكذب بالقدر ، و لا يشك في الايمان ، و لا يمارى في دين الله ، و لا يدع الصلوة على من مات من اهل القبلة ، و لا يكفر احداً من اهل التوحيد بالذنب و ان عملوا بالكبائر ، و لا يترك المسح على الخفين في السفر و الحضر ، و لا يترك الجماعة خلف كل امام ير او فاجر ؛ فمن ترك من هذه الخصال خصلة واحدة فقد ترك السنة و الجماعة . سند این حدیث در جائی دیده نشد .

من كتم علماً عنده الجم يوم القيمة بلجام من النار : در کتب اخبار صور مختلفی از این حدیث نقل و روایت شده است . با مختصر اختلافی در « سنن ابی داود » ذیل « باب کراهية منع العلم ص ۴۳۷ » ، مسند ابن حنبل ص ۷۵۶۱ ، صحیح ترمذی ج ۲ ص ۱۰۸ ، کنوز الحقایق ص ۴۸۱ و در حلیة الاولیاء ج ۲ ص ۳۵۵ با اختلافی در الفاظ آمده است .

سیوطی در جامع الصغیر آن را بروایت «طبرانی» از «ابن مسعود» چنین ذکر کرده است : «ایما رجل آتاه الله تعالی علماً فکتبه الله یوم القیمة بلجام من نار» . و باز سیوطی در «کامل» ج ۲ ص ۱۸۰ بروایت از «ابن عدی» صورت دیگری از این حدیث را چنین آورده است : «من کتم علماً عن اهله الجیم یوم القیمة لجاماً من نار» . «ذهبی» در «میزان الاعتدال ج ۴» این حدیث را بروایت از ابی هریرة ذکر نموده و آن را در عداد «احادیث غریبه» آورده است .

من کثر سواد قوم فهو منهم :

در کنوزالحقایق ص ۴۸۱ بصورت : «من کثر سواد القوم فهو منهم» و بصورت متن در «اوراد الاحباب» ج ۲ ص ۲۸۸ و در «آداب المریدین» تألیف ابوالنجیب سهروردی نسخه خطی مضبوط در کتابخانه مجلس شورای ملی مذکور است .

المؤمنون کنفس واحدة :

با عبارت : «المؤمنون کرجل واحد» در جامع الصغیر ج ۲ ص ۱۸۳ ، کنوزالحقایق ص ۱۳۶ و حلیة الاولیاء ج ۴ ص ۱۲۶ و بصورت متن در احادیث مثنوی ص ۴۳ ، و فیه مافیة ص ۳۳۵ مذکور است .

حرف «ن»

الناس رجلاں : مؤمن و جاهل . فلاتؤذ المؤمن ، ولا تجاور الجاهل . و هجران الاحمق قربان عندالله : این حدیث در خصال ابن بابویه ج ۱ ص ۲۶ بروایت ابوحمزة ثمالی از ابی جعفر (ع) با اختلافی در جزء دوم آن یعنی بصورت : «... فلاتؤذ المؤمن ولا تجهل الجاهل فتکون مثله» . مذکور است . سیوطی آن را باین صورت : «قلیل الفقه خیر من کثیر العبادة ، و انما الناس رجلاں : مؤمن و جاهل ؛ فلاتؤذ المؤمن ولا تجاور الجاهل» در جامع الصغیر ج ۲ ص ۱۴۵ آورده است .

الناس عالم او متعلم ، و سائر الناس همج :

صورت دیگری است از حدیث شریف مذکور در باب اول این کتاب در نصایح حضرت علی (ع) به کمیل بن زیاد. الناس ثلاثه: فعالم ربانی، و متعلم علی سبیل النجاة، و همج رعاع نهج البلاغة ص ۵۹۴، ینایع المودة ج ۱ ص ۵۲۲.

الندم توبة و الاستغفار زیادة :

بصورت «الندم توبة» در جامع الصغير ج ۲ ص ۳۳۳، در كشف المحجوب هجویری ص ۳۷۹، و مسند احمد ج ۵ ص ۱۹۵، و ترجمه رساله قشیریه ص ۱۳۷ و در کنوز الحقایق ج ۲ ص ۱۳۴ بروایت از «دیلمی» بصورت: «الندامة من الذنوب التوبة الصادقة» جزو احادیث نبوی ذکر شده است. شیخ احمد آن را جزء سخنان منسوب بحضرت علی (ع) بشمار آورده است.

نم طاهراً، ان مت مت شهيداً و قرالصغير و الكبير :

باين صورت در جائی دیده نشد. در سفينة البحار ج ۲ ص ۶۲۴ بصورت: «من نام علی الوضوء ان ادركه الموت ليلة فهو عند الله شهيد». و قریب بدین مضمون در كشف المحجوب هجویری ص ۴۵۹ مذکور می باشد.

حرف «و»

و الذى نفسى بيده لا يستقيم المرء حتى يستقيم لسانه قلبه :
در گنجینه گهر ص ۱۳۴ بصورت: «لا يستقيم ايمان المرء حتى يستقيم قلبه ولا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه». جزو احادیث نبوی ذکر شده است.

و عدني ربي ان يدخل الجنة من امتي سبعين الفاً لاحساب عليهم و لا عذاب و مع كل الف سبعين الفاً و ثلاث حثيات من حثيات ربي :
این حدیث با اختلافی اندک در الفاظ در غالب کتب اخبار من جمله در :
مسند احمد ج ۱ ص ۲۷۱، ۴۰۳، ۴۲۰، ۴۵۴ و ج ۲ ص ۳۰۲، ۴۰۰، ۵۰۲ و در صحیح بخاری ج ۸ (۱۲۱۱/۴)، در صحیح ترمذی، صحیح مسلم، سنن ابن ماجه، مسند دارمی (۳۲۸/۲)، حلیة الاولیاء (۱۳/۲) و رساله قشیریه

چاپ مصر ص ۷۶ و بصورت : « سبعون الفاً من امتي يدخلون الجنة بغير حساب ». در جامع الصغير ج ۲ ص ۵۱ مذکور می باشد .

در « مجموعه ورام » با اضافای در آخر و در « میزان الاعتدال » بصورت کوتاه تری ذکر شده است . همچنین در کنوز الحقایق ، اللمع ص ۴۳ و شرح تعرف نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ج ۴ ورق ۹۵ این حدیث مذکور است . در کتاب « ینایع المودة » ج ۱ ص ۱۲۴ ذیل : « فی بیان الصدیقین الثلاثة » بروایت « ابن مغزالی » از « انس بن مالک » این حدیث بدین صورت آمده است : « قال رسول الله (ص) يدخل من امتي الجنة سبعون الفاً لحساب عليهم . ثم التفت الي علي و قال : هم الذين جاهدوا و امامهم هذا » .

حرف «ی»

يأتني على الناس زمان المقر بالحق فيه ناج . قالوا يا رسول الله فإين العمل يومئذ ؟ قال لا عمل يومئذ :

این حدیث در « قوت القلوب » ص ۴۰ ذیل باب : « وصف العلم و طريقة السلف » بدین صورت مذکور است : « يأتني على الناس زمان من عرف فيد الحق نجا ، قيل فإين العمل ؟ قال : لا عمل يومئذ ، لا ينجو فيه الا من هرب بدينه من شاهق الي شاهق » .

يأتني على الناس زمان ينكر الحق في ذلك الزمان من عشرة تسعة اعشار : لا ينجو من شر ذلك الزمان الا كل مؤمن او مؤمنة ، ان من ورائكم ايام الصبر ، فالتمسك منهم يومئذ بمثل ما انتم عليه له اجر مثل خمسين عاملاً منكم ، قالوا منهم يا رسول الله ؟ قال بل منكم ، يقولها ثلاث مرات :

قسمت اول این حدیث بروایت حضرت علی (ع) در « قوت القلوب » ص ۴۰ ذیل « وصف العلم و طريقة السلف » چنین مذکور است : « يأتني على الناس زمان ينكر الحق تسعة اعشارهم ، لا ينجو منهم يومئذ الا كل مؤمن نومة يعني : صموتاً متغافلاً . . . »

يأتني في آخر الزمان قوم يعرفون بالعبادة و بشيا بهم ، هم بمنزلة المنافقين ؛

كلما نظر الله اليهم مقتهم. قيل: من هم يا رسول الله؟ قال: نسكهم في ثيابهم ، لا يعرفون الا بما طمعوا ، لا يكون لهم حقيقة في اعمالهم ، قلوبهم خربة كخراب البيت من ساكنه ، يتعجب ابليس بما يرى من طاعتهم له :

در کتب حدیثی که در دسترس بود دیده نشد .

يا ابا هريرة علم الناس سنتي يكن لك نوراً ساطعاً يوم القيمة ، يغبطك به الاولون والآخرين .

سند این حدیث در کتب اخبار بدست نیامد.

يا ايها الناس ، توبوا الي ربكم فاني اتوب الي الله في اليوم مائة مرة :
با اندك تفاوتی در الفاظ در کتاب کنوزالحقایق ص ۵۰۶ و سایر کتب اخبار مذکور می باشد . در « اللمع » ص ۱۶۱ بصورت : « استغفروا لله وتوبوا اليه فاني استغفروا لله و اتوب اليه في اليوم مائة مرة » . و با همین مضمون با الفاظ متفاوت در « جامع الصغير » ج ۱ ص ۲۲۹ آمده است .

يخرج في آخر الزمان قوم انا منهم و هم مني و ان عامتهم اولياء الله ؛ قيل: فهل لهم علامة ؟ قال : نعم ؛ ليسوا بكتيري العلم و ليس عندهم من كتاب الله كثير ، يتعلمون القرآن على كبر سنهم ، و يتعلمون بالحيلة من حلاوة القرآن ، و ان القرآن والسنة اثبت في قلوبهم من الجبال الرواسي ، يبعثهم الله بالبشرى و يرضى بماهم فيه ، و يحشرهم يوم القيامة في زمرة الانبياء ، و يرزق العباديهم ، و يرفع البلاء بهم .
بدین صورت در کتب مرجع بدست نیامد .

يدالله على الجماعة :

در جامع الصغير ج ۲ ص ۳۷۰ بروایت از « ابن عباس » و با تفصیل بیشتر در همین کتاب ج ۲ ص ۳۲ و بصورت متن در « کنوزالحقایق » ص ۵۰۹ و « تلبیس ابلیس » ص ۵ و نیز در همین کتاب : « يدالله على الجماعة و الشيطان على من يخالف الجماعة » . و در باب : « الامر بلزوم السنة و الجماعة » .

ابن جوزی صورتی دیگر از این حدیث را بدست می دهد . در صحیح ترمذی ج ۹ ص ۱۰ ذیل : « ابواب الفتن » بروایت ابن طاووس از پدرش و وی از ابن عباس چنین مذکور است : « قال رسول الله (ص) يدالله مع الجماعة » . و سپس

می گوید : « هذا حديث حسن غريب لا نعرفه من حديث ابن عباس الا من هذا الوجه » .

بمسخ قوم في آخر الزمان من امتي قرده و خنازير ؛ قيل : و هم يشهدون
ان لا اله الا الله و انك رسول الله ؟ قال : نعم ، و يصومون ، و يصلون و يحجون . قيل :
فما بالهم يا رسول الله ؟ قال : اتخذوا المغنيات ، و المعازف ، و الدفوف ، و شربوا
هذه الاشربة ، و باتوا على لهوهم و شربهم ، فاصبحوا قد مسخوا قرده و خنازير :
باين صورت در كتب حديث ديده نشد .

فہرست

آیات - مراجع و ماخذ - اعلام

فهرست آیات شریفه

بهمان ترتیب که در این متن آمده با ذکر شماره

آیه ، عدد و نام سوره و شماره صفحه

- سورة احزاب شماره ۳۳ آیه ۲۱ صفحه ۵۹ : لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة .
- سورة الميئه شماره ۹۸ آیه ۴ صفحه ۵۹ : وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين .
- سورة الشورى شماره ۴۲ آیه ۱۱ صفحه ۵۹ : شرع لكم من الدين ما وصى به نوحاً .
- سورة الشورى شماره ۴۲ آیه ۱۱ صفحه ۵۹ : ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه .
- سورة الزلزال شماره ۹۹ آیه ۱ صفحه ۶۷ : اذا زلزلت الارض زلزالها .
- سورة بنى اسرائيل شماره ۱۷ آیه ۷۲ صفحه ۶۸ : ولقد كرّمنا بنى آدم .
- سورة التين شماره ۹۵ آیه ۴ صفحه ۶۸ : لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم .
- سورة المؤمن شماره ۴۰ آیه ۶۶ صفحه ۶۸ : وصوركم فاحسن صوركم .
- سورة المؤمنون شماره ۲۳ آیه ۱۴ صفحه ۶۸ : فتبارك الله احسن الخالقين .
- سورة المؤمنون شماره ۲۳ آیه ۱۴ صفحه ۶۸ : ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين .
- سورة عبس شماره ۸۰ آیه ۲۴ و ۲۵ صفحه ۶۸ : فلينظر الانسان الى طعامه . انا صبينا الماء صبا .

سورة الزمر شماره ۳۹ آیه ۲۲ صفحه ۷۶ : افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على

نور من ربه .

- سورة الانشراح شماره ٩٤ آية ١ صفحه ٧٦ : الم نشرحك صدرك .
- سورة المائدة شماره ٥ آية ٥٩ صفحه ٧٧ : ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء .
- سورة الفاطر شماره ٣٥ آية ٩ صفحه ٧٧ : يضل من يشاء ويهدي من يشاء .
- سورة الشورى شماره ٤٢ آية ٩ صفحه ٩١ و ٨١ : ليس كمثله شيء و هو السميع البصير .
- سورة الانعام شماره ٦ آية ٩٢ صفحه ٨١ : مصدق الذي بين يديه .
- سورة البقره شماره ٢ آية ١٧٣ صفحه ٨٤ : ولكن البر من آمن بالله واليوم الآخر .
- سورة النساء شماره ٤ آية ١٤٤ صفحه ٨٧ : ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار .
- سورة النساء شماره ٤ آية ٩٦ صفحه ٨٨ : ولا تقولوا لمن اتى اليكم السلام لست مؤمناً .
- سورة النور شماره ٢٤ آية ٣١ صفحه ٨٨ و ٩٩ : وتوبوا الى الله جميعاً ايها المؤمنون .
- سورة الحشر شماره ٥٩ آية ٥٩ صفحه ٨٩ : و الذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان .
- سورة التوبه شماره ٩ آية ٤٠ صفحه ٩٠ : الاتنصروه فقد نصرنا الله .
- سورة الانفال شماره ٨ آية ٦٦ صفحه ٩٠ : يا ايها النبي حسبك الله و من اتبعك من المؤمنين .
- سورة الزمر شماره ٣٩ آية ١٢ صفحه ٩٠ : امن هو قانت آتاء الليل ساجداً وقائماً .
- سورة المائدة شماره ٥ آية ٦٠ صفحه ٩٠ : انما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا ...
- سورة الواقعة شماره ٥٦ آية ١٠ صفحه ٩٠ : والسابقون السابقون اولئك المقربون .
- سورة الواقعة شماره ٥٦ آية ١١ صفحه ٩٠ : السابقون الاولون من المهاجرين و الانصار .
- سورة الروم شماره ٣٠ آية ٢٦ صفحه ٩١ : وله المثل الاعلى .
- سورة القيمة شماره ٧٥ آية ٢٢ ، ٢٣ صفحه ٩١ : وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة .
- سورة البقره شماره ٢ آية ٢٨٦ صفحه ٩٢ : لا يكلف الله نفساً الا وسعها .
- سورة الفتح شماره ٤٨ آية ١٥ صفحه ٩٢ : يريدون ان يبدلوا كلام الله .
- سورة التوبه شماره ٩ آية ٦ صفحه ٩٢ : فأجره حتى يسمع كلام الله .

- سورة النساء شماره ٤ آية ١٦٢ صفحه ٩٢ : وكلم الله موسى تكليماً .
- سورة النساء شماره ٤ آية ٥١ صفحه ٩٢ : ان الله لا يفران يشرك به .
- سورة آل عمران شماره ٣ آية ٥ صفحه ٩٣ : فاما الذين فى قلوبهم زيغ ...
- سورة ص شماره ٣٨ آية ٧٥ صفحه ٩٤ : خلقت بيدي .
- سورة الفجر شماره ٨٩ آية ٢٢ صفحه ٩٤ : وجاء ربك .
- سورة طه شماره ٢٠ آية ٤ صفحه ٩٤ : الرحمن على العرش استوى .
- سورة الاسراء شماره ١٧ آية ٤٤ صفحه ٩٤ : وان من شىء الا يسبح بحمده .
- سورة الرعد شماره ١٣ آية ١٦ صفحه ٩٤ : والله يسجد من فى السموات والارض
طوعاً وكرهاً .
- سورة الحجرات شماره ٤٩ آية ١١ صفحه ٩٧ : يا ايها الذين آمنوا لا يسخر قوم
من قوم ...
- سورة الحجرات شماره ٤٩ آية ١١ صفحه ٩٧ و ٩٨ و ١١٤ : ومن لم يتب فاولئك
هم الظالمون .
- سورة التوبة شماره ٩ آية ١١٢ صفحه ٩٨ : ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم .
- سورة التوبة شماره ٩ آية ١١٣ صفحه ٩٨ : التائبون العابدون .
- سورة آل عمران شماره ٣ آية ٣٤ صفحه ٩٨ : وسيداً وحصواً ونبياً من الصالحين .
- سورة الاعراف شماره ٧ آية ٢٢ صفحه ٩٩ : ربنا ظلمنا انفسنا ...
- سورة الاعراف شماره ٧ آية ١٤٠ صفحه ٩٩ : انى تبت اليك ...
- سورة الفتح شماره ٤٨ آية ٢ صفحه ٩٩ : ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر .
- سورة يوسف شماره ١٢ آية ٩٨ صفحه ٩٩ : يا ابا ناس استغفر لنا ذنوبنا .
- سورة التحريم شماره ٤٤ آية ٨ صفحه ٩٩ و ١٠٣ : يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله
توبة نصوحاً .
- سورة البقره شماره ٢ آية ٢٢٢ صفحه ٩٩ و ١١٤ : ان الله يحب التوابين و يحب
المتطهرين .
- سورة يونس شماره ١٠ آية ٦٣ صفحه ١٠٣ : الذين آمنوا وكانوا يتقون .
- سورة يونس شماره ١٠ آية ٦٤ صفحه ١٠٣ : لهم البشرى فى الحيوه الدنيا والاخرة .

سورة طه شماره ٢٠ آية ١٢٩ صفحه ١٠٦ و ١٥٧ : واصبر على ما يقولون .
 سورة النور شماره ٢٤ آية ٣٦ صفحه ١٠٦ : يسبح له فيها بالغدو والآصال .
 سورة طه شماره ٢٠ آية ١٣٠ صفحه ١٠٦ : فسبح واطراف النهار لملك ترضى .
 سورة المزمل شماره ٧٣ آية ٢ و ٣ صفحه ١٠٦ : قم الليل الا قليلاً نصفه او انقص
 منه قليلاً .

سورة الاسراء شماره ١٧ آية ٨١ صفحه ١٠٦ و ١٥٦ : ومن الليل فتهجد به نافلة .
 سورة البقره شماره ٢ آية ٢٣٩ صفحه ١٠٨ : حافظوا على الصلوات والصلوة الوسطى .
 سورة النازعات شماره ٧٩ آية ٤٠ و ٤١ صفحه ١١١ : ونهى النفس عن الهوى
 فان الجنة هي المأوى .

سورة الاعراف شماره ٧ آية ١٧٥ صفحه ١١١ : واتبع هواه فمثلته كمثل الكلب .
 سورة الاعراف شماره ٧ آية ١٧٥ صفحه ١١١ : لعلهم يتفكرون (تتمه آية شريفة قبل).
 سورة الشورى شماره ٤٢ آية ٢٤ صفحه ١١٣ : هو الذى يقبل التوبة عن عباده .
 سورة الشعراء شماره ٢٦ آية ٧٠ صفحه ١١٣ : الامن تاب وآمن وعمل صالحاً .
 سورة فصلت شماره ٤١ آية ٣١ صفحه ١١٣ : الاتخافوا ولا تحزنوا .
 سورة الرحمن شماره ٥٥ آية ٤٦ صفحه ١١٩ : ولمن خاف مقام ربه جنتان .
 سورة النساء شماره ٤ آية ١١٤ صفحه ١٢٣ و ١٣٤ : لآخر فى كثير من تجويهم .
 سورة البقره شماره ٢ آية ٢٨٦ صفحه ١٣٢ : ربنا لاتؤاخذنا ان سميانا او اخطاؤنا .
 سورة الفرقان شماره ٢٥ آية ٧٠ صفحه ١٣٣ : فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات .
 سورة الكهف شماره ١٨ آية ١١٠ صفحه ١٣٤ : ومن كان يرجو لقاء ربه ...
 سورة الاعراف شماره ٧٠ آية ٢٠ و ٢١ صفحه ١٣٥ : انى لكما لمن الناصحين ،
 فديليهما بفرور .

سورة الانفال شماره ٨ آية ٥٠ صفحه ١٣٥ : زين لهم الشيطان اعمالهم .
 سورة المزمل شماره ٧٣ آية ٢٠ صفحه ١٤٠ : فاقروا ما تيسر من القرآن .
 سورة المؤمن شماره ٤٠ آية ٤٧ صفحه ١٤٦ : افوض امرى الى الله .
 سورة البقره شماره ٢ آية ١٢٥ صفحه ١٤٦ : قال اسلمت لرب العالمين .
 سورة آل عمران شماره ٣ آية ١٢ صفحه ١٤٦ : زين للناس حب الشهوات .

سورة المزمل شماره ٧٣ آية ٢٠ صفحه ١٤٩ : وآخرون يضربون في الارض يبتغون
من فضل الله .

سورة النجم شماره ٥٣ آية ١٧ صفحه ١٥٦ : ما زاغ البصر وما طغى .

سورة المزمل شماره ٧٣ آية ١ و ٢ و ٣ صفحه ١٥٦ : يا ايها المزمل قم الليل الا
قليلاً نصفه ...

سورة المدثر شماره ٧٤ آية ١ و ٢ و ٣ صفحه ١٥٦ : يا ايها المدثر ، قم فانذر ، و
ربك فكبر .

سورة الحجر شماره ١٥ آية ٩٩ صفحه ١٥٧ : واعبد ربك حتى ياتيك اليقين .

سورة العنكبوت شماره ٢٩ آية ٥٠ صفحه ١٦٨ : اولم يكفهم انا انزلنا عليك الكتاب ؟

سورة يونس شماره ١٠ آية ٦٢ صفحه ١٧٣ : الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون

سورة القمر شماره ٥٤ آية ٥٤ و ٥٥ صفحه ١٧٧ : ان المتقين في جنات ونهر ،
في مقعد صدق عند مليك مقتدر .

سورة النور شماره ٢٤ آية ٣٩ صفحه ١٨٦ : كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء .

سورة الزخرف شماره ٤٣ آية ٣٨ صفحه ١٨٧ : ياليت بينى وبينك بعد المشرقين .

سورة الكهف شماره ١٨ آية ٢١ صفحه ١٨٨ : سيقولون ثلثة رابعهم كليهم

فهرست منابع و مآخذ

این کتابها در کار تصحیح این متن و نگارش مقدمه و حواشی
و توضیحات آن مورد استناد و مراجعه بوده‌اند

(۱) کتب لغت و فرهنگهای مصطلحات و تعبیرات :

اندرج : تألیف محمد پادشاه متخلص به « شاد » باهتمام دکتر محمد دبیرسیاقی،
چاپ تهران ۱۳۳۵ ش .

فرهنگ اساطیر یونان و رم : ترجمه دکتر بهمنش از انتشارات دانشگاه تهران
۱۳۴۰ ش .

فرهنگ اشعار حافظ : (شرح مصطلحات صوفیه در دیوان حافظ) تألیف دکتر
احمدعلی رجائی بخارائی ، چاپ انتشارات زوار تهران .

برهان قاطع : تألیف محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به « برهان » بتصحیح و
تحشیه دکتر محمدمعین ، چاپ تهران ۱۳۴۲ ش .

فرهنگ تازی به فارسی : (جلد اول) تألیف استاد علامه بدیع الزمان فروزانفر
از انتشارات دبیرخانه فرهنگستان ایران سال ۱۳۱۹ ش .

فرهنگ جغرافیائی ارتش ایران : ج ۹ قسمت مربوط به خراسان .
دائرةالمعارف الاسلامیه : چاپ مصر ۱۳۵۲ ه . ق .

فرهنگ رشیدی: تألیف عبدالرشید بن عبدالغفور حسینی مدنی تتوی چاپ تهران
۱۳۳۷ ش .

- السامی فی الاسامی : تألیف ابوالفتح احمد بن محمد الميدانی ، چاپ عکسی از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (شماره ۱۵) .
- فرهنگ علوم عقلی : تألیف دکتر سید جعفر سجادی ، تهران ۱۳۴۱ ش .
- غیاث اللغات : تألیف غیاث الدین محمد بن جلال الدین رامپوری باهتمام دکتر محمد دبیرسیاقی ، چاپ تهران .
- فرهنگ فارسی معین : تألیف دکتر محمد معین چاپ انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۲ ش .
- فرهنگ فارسی مکری : (جلد اول) تألیف دکتر محمد مکری چاپ تهران ۱۳۳۳ ش .
- فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی : تألیف دکتر سید صادق گوهرین از انتشارات دانشگاه تهران ۴۱ - ۱۳۳۷ ش .
- لغت فرس : تألیف اسدی طوسی باهتمام دکتر محمد دبیرسیاقی ، تهران ۱۳۳۶ ش .
- قاموس کتاب مقدس : تألیف هاکس ، چاپ بیروت ۱۹۲۸ م .
- لسان العرب : تألیف ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم بن المنصور الافریقی چاپ بیروت ۱۳۷۵ ه . ق .
- لغت نامه دهخدا : چاپ تهران .
- المرفاة : منسوب به بدیع الزمان ادیب نظنزی ، باهتمام دکتر سید جعفر سجادی از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (شماره ۲۰) .
- المصادر : تألیف ابو عبدالله حسین بن احمد زوزنی ، باهتمام تقی بینش ، چاپ کتابفروشی باستان مشهد ۱۳۳۹ ش .
- فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه : تألیف دکتر سید جعفر سجادی چاپ تهران ۱۳۳۹ ش .
- مقدمة الادب (پیشرو ادب) : تألیف جارالله زمخشری خوارزمی چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۲ ش .
- منتهی الارب فی اللغة العرب : تألیف عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پوری هندی ، چاپ تهران ۱۳۷۷ ه . ق .
- المنجد (فی اللغة و الادب و العلوم) : تألیف لويس معلوف ، چاپ هجدهم بیروت .

فرهنگ نفیسی (فرودسار): تألیف مرحوم دکتر علی اکبر ناظم الاطباء (نفیسی) ،
چاپ کتاب فروشی خیام تهران ۱۳۴۳ ش .

فرهنگ (نوادر لغات و تعبیرات و مصطلحات) کلیات شمس یا دیوان کبیر :
تألیف استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر از انتشارات دانشگاه تهران .

1 - Encyclopedia Britannica .

2 - Dictionnaire Encyclopédique Quillet .

3 - world Book Encyclopedia .

(۲) سایر مراجع و مآخذ بترتیب حروف الفبائی

حرف «الف»

آثار الباقية عن القرون الخالية : تألیف ابوربحان بیرونی ، چاپ لیبزیک ۱۹۲۳ م .
آثار البلاد و اخبار العباد: تألیف زکریای قزوینی ، چاپ بیروت ۱۳۸۰ هـ . ق .
اتحاف سادة المتقين: (شرح احياء العلوم غزالی) تألیف سید محمد زبیدی مشهور به
سید مرتضی .

احادیث مثنوی: جمع و تدوین استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر - از انتشارات
دانشگاه تهران شماره (۲۸۳) .

احوال صاحب الامر : نسخه خطی مکتوب به سال ۱۲۵۷ هـ . ق. متعلق به دوست فاضل
سید حسین محق .

احیاء علوم الدین : تصنیف حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد غزالی ، چاپ مصر .
اخلاق محتشمی: تألیف خواجه نصیرالدین طوسی بتصحیح محمد تقی دانش پژوه از
انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۹ ش .

ارزش میراث صوفیه : تألیف دکتر عبدالحسین زرین کوب ، چاپ تهران ۱۳۴۴ ش .
الاستیعاب فی معرفة الاصحاب : چاپ حیدرآباد دکن ۱۳۱۸ هـ . ق .
اسد الغابة فی معرفة الصحابة: تألیف عزالدین علی بن اثیر جزیری ، چاپ مصر
۱۲۸۰ هـ . ق .

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید: تألیف محمد بن منور ، بتصحیح و مقدمه
استاد گرانمایه دکتر ذبیح الله صفا ، چاپ تهران ۱۳۳۲ ش .

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید : بتصحیح دانشمند فقید احمد بهمنیار ،
چاپ تهران ۱۳۱۳ ش .

اسلام و تصوف : تألیف نیکلسن ، ترجمه مدرس نهاوندی چاپ انتشارات زوار تهران
۱۳۴۱ ش .

اسم مصدر ، حاصل مصدر : تألیف دکتر محمد معین چاپ کتابخانه ابن سینا ۱۳۴۱ ش .
اسناد و مکاتبات تاریخی ایران : باهتمام دکتر عبدالحسین نوائی ، از انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

اشعار پراکنده قدیم ترین شعرای فارسی زبان : تألیف ژیلبر لازار ، از انتشارات
قسمت ایران شناسی انستیتوی ایران و فرانسه .

الاصابة فی تمییز الصحابة : تألیف ابن حجر عسقلانی ، چاپ مصر ۱۳۲۳ ه . ق .
اکسیر الاخبار الابرار : تألیف حسینی یزدی .

الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب : تألیف علی بن زین العابدین بارچینی یزدی ،
چاپ اصفهان ۱۳۵۱ ه . ق .

امثال و حکم : تألیف مرحوم علی اکبر دهخدا ، چاپ امیرکبیر تهران ۱۳۳۹ ش .
انیس التائبین و صراط الله المبین : تصنیف احمد جام (ژنده پیل) نسخه خطی
مضبوط در کتابخانه ملک تهران بشماره ۴۰۵۴ .

انیس التائبین و صراط الله المبین : تحریری از نسخه خطی متعلق به آقای جامی
الاحمدی از طلاب علوم دینی در شهر جام .

انیس التائبین و صراط الله المبین : عکس نسخه مضبوط در کتابخانه دانشگاه تاشکند
بشماره ۲۷۸۱ .

اوراد الاحباب و فصوص الآداب : (جلد دوم) تألیف ابوالمفاخر یحیی باخرزی ، باهتمام
ایرج افشار از انتشارات دانشگاه تهران شماره (۱۰۵۷) .

اهل الکهف : تألیف توفیق الحکیم ، چاپ قاهره ۱۹۳۳ م .

حرف د ب ،

البغیة فی ترتیب احادیث الحلیة : تألیف سید عبدالعزیز سید محمد بن صدیق (نسخه

متعلق به محقق گرانمایه مجتبی مینوی .

بیان المشکلات من الآیات المتشابهات : (متشابهات القرآن و مختلفه) تألیف محمد بن

علی بن شهر آشوب المازندرانی ، چاپ تهران ۱۳۲۸ ه . ق .

حرف د ت ،

تاریخ ادبیات ایران : تألیف محقق ارجمند جلال‌الدین همای .

تاریخ ادبیات ایران : تألیف هرمان اته با ترجمه دکتر رضازاده شفق .

تاریخ بخارا : تألیف ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی بتصحیح استاد مدرس رضوی

چاپ کتابخانه سنائی تهران .

تاریخ بلعمی : تألیف ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی (تکمله و ترجمه تاریخ

طبری) بتصحیح مرحوم ملک‌الشعراء بهار ، بکوشش محمد پروین

گنابادی ، از انتشارات اداره نگارش وزارت فرهنگ ۱۳۴۱ ش .

تاریخ بلعمی : (نسخه عکسی) از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ۱۳۴۴ ش .

تاریخ بیهقی : تصنیف ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی بتصحیح دکتر قاسم غنی و

دکتر فیاض ، تهران ۱۳۲۴ ش .

تاریخ تصوف در اسلام : (جلد دوم از کتاب بحث در آثار و افکار و احوال حافظ)

تألیف دکتر قاسم غنی ، چاپ انتشارات زوار تهران ۱۳۲۱ ش .

تاریخ جامع ادیان از آغاز تا امروز : ترجمه دانشمند ارجمند علی‌اصغر حکمت ،

چاپ انتشارات فرانکلین تهران ۱۳۴۴ ش .

تاریخ جهانگشای جوینی : باهتمام مرحوم قزوینی چاپ لیدن .

تاریخ سیستان : بتصحیح مرحوم ملک‌الشعراء بهار تهران ۱۳۱۴ ش .

تاریخ گزیده : تألیف حمد بن ابی‌بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی ، باهتمام

دکتر عبدالحسین نوائی تهران ۱۳۳۶ ش .

تاریخ المذاهب الاسلامیه : تألیف محمد ابوزهره ، چاپ مصر .

تاریخ وصافی : تألیف ادیب‌الله (وصاف‌الحضرة) چاپ افست تهران ۱۳۴۰ ش .

تحلیل هفت پیکر نظامی : (رساله ضمیمه آن در باره عدد ۷) نگارش دکتر محمد

معین ، از انتشارات دانشگاه تهران شماره (۵۹۶) .

- تذكرة الاولياء : تأليف فريدالدين عطار نيشابوری در دو جلد چاپ تهران ۱۳۲۱ ش.
- تذكرة شيخ محمد بن صديق الكججي : چاپ تهران ۱۳۲۶ ش .
- ترجمة تفسير طبري: باهتمام فاضل ارجمند حبيب يغمائي ، تهران ۱۳۳۹ ش .
- ترجمة رسالة قشيرية: باهتمام و تصحيح استاد علامه بديع الزمان فروزان فر ، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۵ ش .
- ترجمه و قصه های قرآن : از روی نسخه موقوفه بر تربت شيخ جام ، مبینی بر تفسير ابوبکر عتيق سوراآبادی باهتمام دکتر يحيى مهدوی و دکتر مهدی بیانی ، هديه دکتر يحيى مهدوی به دانشگاه تهران ۱۳۳۸ ش .
- التعريفات : تأليف سيد شريف علي بن محمد بن علي السيد الزين ابي الحسن الحسيني الجرجاني الحنفي ، چاپ مصر ۱۳۵۷ ه . ق .
- تعليقات حدیقة الحقیقة سنائی : تأليف محقق گرانمایه مدرس رضوی چاپ تهران ۱۳۴۴ ش .
- تفسير ابوالفتوح رازی : بتصحيح وتحشية مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ تهران ۱۳۳۴ ش.
- تفسير انوار التنزيل واسرار التأويل : تأليف قاضی بیضاوی.
- تفسير شريف لاهيجي : تأليف بهاء الدين شريف لاهيجي، چاپ تهران ۱۳۴۰ ش .
- تفسير صفی : تأليف حاج ميرزا حسن ملقب به صفی عليشاه ، چاپ تهران ۱۳۴۲ ه. ق.
- تفسير كازر : (جلاء الاذهان و جلاء الاحزان) تأليف ابوالمحاسن الحسين بن حسن الجرجاني ، باهتمام جلال الدين محدث ارموی تهران ۱۳۴۱ ش .
- تفسير (الكشاف) عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التأويل) تأليف جارالله زمخشری ، چاپ بيروت .
- تفسير (كشف الاسرار و عدة الابرار) : معروف به تفسير خواجه عبدالله انصاری، تأليف ابوالفضل رشيدالدين مبيدي بسعی و اهتمام دانشمند ارجمند علی اصغر حکمت .
- تفسير (مجمع البيان في تفسير القرآن): تأليف شيخ ابو علي الفضل بن الحسن الطبرسي، چاپ شرکت اسلاميه ۱۳۳۹ ش .
- تفسير (منهج الصادقين في الزام المخالفين) : تأليف ملافتح الله كاشي ، چاپ تهران ۱۲۹۲ ه . ق .

تلمیس ابلیس : (نقدالعلم والعلماء) تألیف حافظ جمال الدین ابوالفرج بن جوزی
بندادی ، بتصحیح محمد منیر الدمشقی ، چاپ فاهره ۱۹۲۸ م .

تمهیدات عین القضاة: (ضمیمه مصنفات عین القضاة همدانی) بتصحیح دکتر عقیف عسیران،
از انتشارات دانشگاه تهران شماره (۶۹۵) .

تنبیه الخواطر ونزهة النواظر: (معروف به مجموعه ورام) تألیف ابوحسین ورام
مالکی .

تهذیب الاسماء و اللغات : تألیف محیی الدین بن شرف النووی ، چاپ تهران
کتابخانه اسدی .

حرف « ج »

الجامع الصغير في احاديث البشير النذير: تألیف جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر
السیوطی ، چاپ مصر ۱۳۷۳ ه . ق .

حرف « چ »

چند قصه از چند سوره قرآن: منتخب از تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی باهتمام
دکتر یحیی مهدوی از انتشارات دانشگاه تهران .

چهار مقاله نظامی عروضی سه رقصندی: باهتمام مرحوم قزوینی ، با تصحیح مجدد و
حواشی و توضیحات دکتر محمد معین ، چاپ انتشارات زوار تهران
۱۳۳۲ ش .

حرف « ح »

حبیب السیر : تألیف خواندمیر غیاث الدین بن همام الدین الحسینی ، چاپ کتابفروشی
خیام ، تهران ۱۳۳۳ ش .

حديقة الحقيقة و شريعة الطريقة : از ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی بتصحیح محقق
ارجمند مدرس رضوی ، چاپ تهران ۱۳۲۹ ش .

حديقة الحقيقة : تألیف شیخ قطب الدین محمد بن شمس الدین مطهر (نوه شیخ احمد
جام) نسخه عکسی محفوظ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از
روی نسخه موزه بریتانیا .

حلیة الاولیاء وطبقات الاصفیاء : تألیف حافظ ابو نعیم اصفهانی ، چاپ قاهره
۳۸ - ۱۹۳۲ م .

حرف « خ »

خصال : تألیف ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه ، چاپ تهران ۱۳۰۲ هـ . ق .
خلاصة المقامات : تألیف ابو المکارم بن علاء الملك جامی ، چاپ لاهور ۱۳۳۵ هـ . ق .
(نسخه متعلق به دانشمند محترم احمد گلچین معانی)

حرف « د »

دیوان چاپی منسوب به احمد جام (ژنده پیل): چاپ های لکنه و (۱۸۸۳) ، کامپور
(۱۸۸۱ - ۱۸۷۹ - ۱۸۹۸ - ۱۹۲۳ م)

دیوان احمد جام عکس (نسخه خطی) : مضبوط درموزه بریتانیا به شماره Or.269

دیوان احمد جام عکس (نسخه خطی) : مضبوط درموزه بریتانیا به شماره Or.5599

دیوان احمد جام عکس (نسخه خطی) : مضبوط در کتابخانه دیوان هند - انگلستان
به شماره i.O.399-910 .

دیوان احمد جام عکس (نسخه خطی) : مضبوط در کتابخانه دیوان هند - انگلستان
به شماره i.O.3547,2863

دیوان احمد جام نسخه عکسی : مضبوط در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (از روی
نسخه مجموعه نافذ پاشا در اسلامبول) شماره میکروفیلم ۵۸۷ ،
عکس ۱۱۴۳ .

دیوان انوری : بتصحیح محقق ارجمند مدرس رضوی ، چاپ بنگاه ترجمه و نشر
کتاب ، تهران ۱۳۳۷ ش .

دیوان اطعمه : ابواسحق حلاج شیرازی چاپ قسطنطنیه ۱۳۰۳ هـ . ق .

دیوان جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی : بتصحیح وحید دستگردی چاپ ۱۳۲۰ ش .
دیوان خاقانی شروانی : بتصحیح فاضل محترم دکتر ضیاء الدین سجادی ، از انتشارات
زوار تهران .

دیوان سنالی : بتصحیح محقق ارجمند مدرس رضوی چاپ تهران ۱۳۲۰ ش .

دیوان ظهیر فاریابی : باهتمام تقی بینش ، چاپ کتابفروشی باستان مشهد ۱۳۲۰ ش .

- دیوان فرخی سیستانی: باهتمام دکتر محمددیرسیاقي ، چاپ تهران ۱۳۳۵ ش .
- دیوان (کلیات) قاسم انوار: بتصحيح مرحوم سعيد نفیسی ، چاپ تهران ۱۳۳۷ ش .
- دیوان معزی نیشابوری: باهتمام مرحوم عباس اقبال، تهران ۱۳۱۸ ش .
- دیوان منوچهری دامغانی: باهتمام دکتر محمددیرسیاقي ، چاپ تهران ۱۳۲۶ ش .
- دیوان ناصر خسرو و مروزی یمکانی: بتصحيح مرحوم سيد نصر الله تقوی، با مقدمه سيد حسن تقی زاده و حواشی دهخدا، باهتمام محقق ارجمند مجتبی مینوی تهرانی، چاپ تهران ۱۳۰۴ ش .

حرف « ر »

راحة الصدور و آية السرور: در تاريخ آل سلجوق ، تأليف محمد بن علی بن سلیمان الراوندی باهتمام محقق ارجمند مجتبی مینوی چاپ تهران ۱۳۳۳ ش .

رجال حمیب السیر: تأليف دکتر عبدالحسین نوائی ، چاپ تهران ۱۳۲۴ ش .

الرحلة: تأليف ابن بطوطه ، چاپ پاریس ۷۹ - ۱۸۷۴ م .

رسالة امام الصغاني: (در احادیث موضوعه) تأليف حسن بن محمد الصغاني ، چاپ مصر ۱۳۵۲ هـ . ق .

رساله در اثبات بزرگی شیخ احمد جام: بقلم فرزند وی شیخ شهاب الدین اسمعیل ضمیمه مقامات امام سدیدالدین غزنوی نسخه عکسی مضبوط در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره (۱۱۴۳).

رسائل خواجه عبدالله انصاری: باهتمام سلطان حسین تابنده گنابادی ، چاپ تهران ۱۳۱۹ ش .

رسالة سمرقندیه: نسخه عکسی مضبوط در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران همراه با مقامات امام سدیدالدین غزنوی .

رسالة معرفة المذاهب: تأليف محمود طاهر غزالی بتصحيح و اهتمام دانشمند ارجمند علی اصغر حکمت (ضمیمه مجله دانشکده ادبیات تهران ، سال چهارم ، شماره اول) .

الرسائل العلیة فی الاحادیث النبویة: تأليف کمال الدین حسین کاشفی بیهقی سبزواری

بتصحیح دکتر جلال الدین محدث ارموی .

رشحات نبویة : چاپ لاهور ۱۳۰۵ ش .

روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات : تالیف معین الدین محمد زنجی اسفزاری ،
باهتمام سید کاظم امام ، از انتشارات دانشگاه تهران .

روضة المذنبین و جنة المشتاقین: تصنیف احمد جام (ژنده پیل) عکس نسخه خطی
مضبوط در کتابخانه مجلس شورای ملی به شماره ۷۶۲۸ .

ریاض العارفین : تألیف رضاقلی هدایت چاپ تهران ۱۳۱۶ ش .

حرف «س»

سبک شناسی : (تاریخ تطور نثر فارسی) تصنیف ملک الشعراء بهار ، چاپ مؤسسه
امیرکبیر .

سراج السائرین : تصنیف احمد جام (ژنده پیل) نسخه خطی مضبوط در کتابخانه ملی
ملک تهران به شماره ۴۲۶۵ .

سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار: تألیف مرحوم محدث قمی، چاپ نجف ۱۳۵۵ ه.ق.
سمک عیار : بامقدمه و تصحیح استاد سخن دکتر پرویز ناتل خانلری از انتشارات
دانشگاه تهران (شماره ۵۰۰) .

سنن ابن ماجه : تألیف ابن ماجه قزوینی بتصحیح محمد فواد عبدالباقی چاپ قاهره
۱۳۸۳ ه . ق .

سنن ابی داود : تألیف ابی داود سلیمان بن الأشعث السجستانی ، چاپ قاهره .
سنن الدارمی : تألیف ابو محمد عبدالله الدارمی ، چاپ دمشق ۱۳۴۹ ه . ق .
سه صدی مکتوبات : (سیصد مکتوب در مضامین تصوف و عرفان) املائی شیخ
شرف الدین یحیی منیری ، چاپ لاهور .

سیر الاقطاب : تألیف هدایة چشتی عثمانی چاپ لکنهو ۱۳۳۱ ه . ق .

سیر الملوك : (سیاست نامه) منسوب به خواجه نظام الملک ، باهتمام هوبرت دارک .
(Hubert Darke) از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۰ ش .

حرف «ش»

شاهنامه فردوسی : باهتمام سعید نفیسی ، چاپ بروخیم ۱۳۱۵ - ۱۴۱۳ ش .

شذرات الذهب فی اخبار من ذهب : تألیف عبدالحمی بن العماد الحنبلی، چاپ بیروت.
شرح احوال حجة الحق ابوعلی سینا : تألیف استاد محترم دکتر سید صادق گوهرین
چاپ تهران .

شرح التعرف لمذهب التصوف : تألیف ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله مستملی
بخاری نسخه عکسی کما بختانه مرکزی دانشگاه تهران .

شرح التعرف لمذهب التصوف : (جلداول) بتصحیح و تحشیة استاد گرانمایه دکتر حسن
مینوچهر، از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (شماره ۲۲) .

شرح بر (غرر الحکم و درر الکلم) : تألیف عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی (شارح ،
جمال الدین محمد خوانساری) باهتمام جلال الدین محدث ارموی از
انتشارات دانشگاه تهران .

شرح حال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری : تألیف استاد
علامه بدیع الزمان فروزان فر چاپ تهران ۱۳۴۰ ش .

شرح رساله قشیریة : از سید محمد حسینی گیسودراز چشتی چاپ حیدرآباد دکن سال
۱۳۶۱ ه . ق .

شرح فصوص الحکم : محیی الدین العربی .

شرح مثنوی شریف : (جزء نخستین از دفتر اول) تألیف استاد علامه بدیع الزمان
فروزان فر از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۶ ش .

شرح مثنوی مصباح الارواح : باهتمام استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر .

حرف «ص»

صحیح البخاری : تألیف امام الحافظ ابی عبدالله محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن
المغیره البخاری چاپ مصر ۱۳۵۵ ه . ق .

صحیح ترمذی : تألیف ابی عبدالله محمد بن عیسی بن سوره الترمذی چاپ مصر ۱۳۵۳
ه . ق .

صحیح مسلم : تألیف امام ابی الحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم القشیری النیسابوری
چاپ مصر ۱۳۳۳ - ۱۳۲۹ ه . ق .

حرف «ط»

طبقات الصوفیه : امالی خواجه عبدالله انصاری باهتمام عبدالحمی حبیبی چاپ کابل

۱۳۴۱ .

طبقات الصوفیه : تألیف ابو عبدالرحمن سلمی چاپ قاهره ۱۳۷۲ ه . ق .

طرائق الحقایق : تألیف حاج میرزا معصوم نایب الصدر چاپ تهران ۱۳۱۸ ه . ق .

حرف «ع»

عبر العاشقین : تألیف شیخ روزبهان بقلی شیرازی باهتمام دکتر محمد معین وهانری

کربن ، چاپ قسمت ایران شناسی انستیتوی ایران و فرانسه - تهران سال

۱۳۳۷ ش .

علم الحدیث : تألیف کاظم مدیرشانهچی ، از انتشارات دانشگاه مشهد (شماره ۱۰)

سال ۱۳۴۴ ش .

علوم الحدیث و مصطلحه : تألیف دکتر صبحی الصالح ، چاپ بیروت سال ۱۹۶۵ م .

عیون الاخبار : تألیف ابن قتیبة دینوری چاپ قاهره سال ۱۹۶۳ م .

حرف «غ»

غزلهای حافظ شیرازی : باهتمام استاد سخن دکتر پرویز خانلری ، از انتشارات سخن

سال ۱۳۳۷ ش .

غزلیات سعدی : باهتمام محمد علی فروغی چاپ کتابفروشی بروخیم تهران ۱۳۱۸ ش .

حرف «ف»

الفائق فی غریب الحدیث : تألیف جارالله زمخشری ، چاپ قاهره ۱۳۶۷ ه . ق .

حرف «ق»

قابوس نامه : بتصحیح فاضل ارجمند دکتر غلامحسین یوسفی (با مقدمه و حواشی)

از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، تهران ۱۳۴۵ ش .

قرآن مجید باکشف الآیات : بخط مصباح زاده ، چاپ افست (چاپخانه) علمی ۱۳۳۷ ش .

قرآن کریم و فهارس القرآن : بکوشش دکتر محمود رامیار از انتشارات امیر کبیر

چاپ ۱۳۴۵

قصص الانبياء : تأليف ابواسحق ابراهيم بن منصور بن خلف النيسابوري باهتمام شاعر
و نویسنده گرانمایه حبیب یغمائی ، از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر

کتاب تهران ۱۳۴۰ ش .

قوت القلوب فی معامله المحبوب و وصف طریق المرید الی مقام التوحید : تألیف
شیخ ابوطالب حارثی مکی جلد اول و دوم چاپ مصر ۱۳۸۱ ه . ق .

حرفی «ك»

الكامل فی التاريخ : تألیف ابن اثیر چاپ قاهره ۱۳۰۳ ه . ق .

کتاب المصاحف : تألیف حافظ ابوبکر عبدالله بن ابی داود سلیمان بن الاشعث السجستانی
چاپ مصر ۱۳۵۵ ه . ق .

کشاف اصطلاحات الفنون : تألیف محمد علی الفاروقی التهانوی چاپ کلکتہ ۱۸۶۲ م .
کشف الحقایق : تألیف شیخ عبدالعزیز بن محمد نسفی با تصحیح و حواشی فاضلانہ
دکتر احمد مهدوی دامغانی ، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۴ ش .

کشف الظنون : تألیف حاجی خلیفه چاپ مصر ۱۳۱۱ ه . ق .

کشف الغمہ فی معرفۃ الائمة : تألیف علی بن عیسی الاربلی چاپ تبریز ۱۳۸۱ ه . ق .
کشف المحجوب : تألیف ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی بتصحیح
والنتین ژوکوفسکی ، چاپ افست باهتمام محمد محمد لوی عباسی ،
تهران ۱۳۳۶ ش .

کلمات قصار پیغمبر خاتم (ص) : نشریه شماره ۱۲ اوقاف ، چاپ تهران ۱۳۴۲ ش .
کلیات شمس (دیوان کبیر) : با تصحیح و حواشی استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر ،
از انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۵ ش .

کلبله و دمنه : انشای ابوالمعالی نصرالله منشی با تصحیح و حواشی ممتع محقق گرانمایه
مجتبی مینوی - هدیة دکتر یحیی مهدوی بدانشگاه تهران (شماره ۱۷)
۱۳۴۳ ش .

کنوز الحقایق فی حدیث خیر الخلیق : تألیف امام عبدالرؤوف المناوی چاپ مصر
۱۳۷۳ ه . ق .

کنوز الحکمة : تصنیف احمد جام (ژنده پیل) تحریری از روی نسخه متعلق به آقای

جامی الاحمدی .

کنوز الحکمة : عکس نسخه خطی مضبوط در کتابخانه دانشگاه توبینگن به شماره (۱۷۱۶) .

کیمیای سعادت : تألیف ابو حامد محمد غزالی بتصحیح دانشمند محترم احمد آرام چاپ چاپخانه مرکزی ایران ۱۳۳۳ ش .

حرف «س»

گلستان (کلیات) شیخ اجل سعدی شیرازی : بتصحیح شاعر و نویسنده توانا دکتر مظاهر مصفا .

گنجینه قرآن : تألیف دکتر مهدی بیانی .

گنجینه گهر : (ترجمه منظوم هزار حدیث از احادیث نبوی) تألیف آخوند ملا محمد جواد صافی .

گنجینه گنجوی : (فرهنگ لغات و اصطلاحات خمس نظامی) بتصحیح وحید دستگردی چاپ تهران ۱۳۳۵ ش .

حرف «ل»

الآلی المصنوعة فی احادیث الموضوعه : تألیف جلال الدین سیوطی چاپ قاهره .
اللمع فی التصوف : تألیف ابو نصر عبدالله بن علی السراج الطوسی باهتمام رینولد نیکلسون ، چاپ لیدن ۱۹۱۴ م .

اللؤلؤ المرصوع (فیما قیل لاصل له او باصله موضوع) : تألیف محمد بن خلیل بن ابراهیم قاقچی معروف بوالمحاسن الحنفی الطرابلسی ، چاپ مصر .

حرف «م»

مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی : تألیف استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر ازان نشرات دانشگاه تهران (شماره ۲۱۴) .

مانی و دین او : (دو خطابه از سید حسن تقی زاده بانضمام فهرست متون عربی و فارسی درباره مانی و مانویت) تألیف احمد افشار شیرازی چاپ تهران .

مجالس المؤمنین : تألیف قاضی نورالله شوشتری چاپ تهران ۱۲۶۷ ه . ق .

- مجله اخبار دانشگاه تهران : شماره ۱۵۰ مهرماه ۱۳۳۸ .
- مجله پیام نو : شماره هفتم از سال اول .
- مجله دانشکده ادبیات تبریز : شماره های ۱ ، ۲ ، ۴ از سال هجدهم .
- مجله دانشکده ادبیات تهران : شماره اول سال چهارم .
- مجله راهنمای کتاب : به مدیریت ایرج افشار - شماره دوم از سال ۱۳۴۳ ، شماره اول از سال ششم ، و شماره چهارم از سال دهم .
- مجله سخن : به مدیریت دکتر پرویز ناتل خانلری ، شماره های ۶ ، ۱۱ ، ۱۲ ، از سال دهم
- مجله یادگار : سال اول شماره ۲ .
- مجله یغما : به مدیریت حبیب یغمائی شماره پنجم از سال هفدهم و شماره ۵ از سال هجدهم .
- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد : تألیف نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی ، چاپ قاهره ۱۳۵۲ ه . ق .
- مجموع فصیحی : تألیف فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی بتصحیح دانشمند محترم محمود فرخ ، چاپ کتا بفروشی باستان مشهد .
- مرآة المثنوی : (آئینه قصص و حکم مثنوی مولوی) از تلمذ حسین چاپ حیدرآباد دکن .
- مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد : تألیف شیخ نجم الدین رازی با اهتمام شمس العرفا چاپ تهران سال ۱۳۱۲ ش .
- مروج الذهب ومعادن الجوهر فی التاریخ : تألیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی چاپ مصر .
- مزدیسنا و ادب پارسی : تألیف دکتر محمد معین از انتشارات دانشگاه تهران سال ۱۳۳۸ ش .
- المسند : تألیف امام احمد بن محمد حنبل چاپ مصر ۱۳۱۳ ه . ق .
- مصباح الهدایة ومفتاح الکفایة : تألیف عزالدین محمود بن علی کاشانی بتصحیح محقق گرانمایه استاد جلال الدین همائی - چاپ کتابخانه سنائی تهران .
- معارف بهاء اولد : (مجموعه مواعظ و سخنان سلطان العلماء بهاء الدین محمد بن حسین خطیبی بلخی مشهور به بهاء ولد) با تصحیح و حواشی استاد علامه بدیع الزمان فروزان فر چاپ تهران ۱۳۳۸ ش .

المعجم في معايير اشعار العجم : تأليف شمس الدين محمد بن قيس رازی بتصحيح
محقق گرانمايه مدرس رضوی چاپ تهران ۱۳۳۸ ش .

المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوی : باهتمام وای ونسنگ ، چاپ لیدن
۱۹۶۵ - ۱۹۶۳ م .

المغنی عن حمل الاسفار في الاسفار : (تخریج اخبار الاحیاء) تأليف عراقی .

المفردات في غريب القرآن : تأليف ابوالقاسم حسين بن محمد معروف به راغب اصفهانی
چاپ ۱۳۷۳ ه . ق . تهران .

مقامات امام سيدالدين غزنوی (مقامات ژنده پیل) : نسخه عكسی مضبوط در كتابخانه
مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۵۸۷ .

مقامات ژنده پیل : باهتمام دکتر حشمت مؤيد سنندجی از انتشارات بنگاه ترجمه
ونشر کتاب ۱۳۴۰ ش .

مناقب الابرار ومحاسن الاخيار: تأليف خميس الكعبي نسخه عكسی از روی نسخه
موزه بریتانیا .

المواعظ العديدة : (تهذيب وتلخيص كتاب اثني عشرية) تأليف علي مشكيني اردبيلي
چاپ قم ۱۳۸۵ ه . ق .

مواهب عليّة : تأليف كمال الدين حسين كاشفي چاپ تهران ۱۳۱۷ ش .

الموطأ : تأليف امام مالك بن انس بتصحيح محمد قواد عبدالباقي چاپ مصر ۱۳۷۰ ه . ق .
ميزان الاعتدال في نقد الرجال : تأليف ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي
چاپ ۱۳۸۲ ه . ق .

حرف «ن»

نزهة القلوب : تأليف حمد مستوفی چاپ لیدن ۱۹۱۳ م .

نفحات الانس : تأليف عبدالرحمن جامی باهتمام دانشمند محترم علی اصغر
حکمت .

نهج البلاغة : باشرح شيخ محمد عبده چاپ بيروت سال ۱۹۶۳ م .

نهج الفصاحة : (مجموعه سخنان رسول اکرم ص) تأليف ابوالقاسم پاينده چاپ تهران
۱۳۴۶ ش .

حرف «و»

وجوه قرآن : تصنیف ابوالفضل حبیب بن ابراهیم تفلیسی از انتشارات دانشگاه تهران
(هدیه استاد ارجمند دکتر یحیی مهدوی بدانشگاه تهران) با اهتمام دکتر
مهدی محقق تهران ۱۳۴۰ ش .

حرف «ه»

هدایة المتعلمین فی الطب : تألیف ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی البخاری با اهتمام
دکتر جلال تمینی ، انتشارات دانشگاه مشهد (شماره ۹) ۱۳۴۴ ش .

حرف «ی»

یادداشتهای مرحوم قزوینی : بکوشش فاضل محترم ایرج افشار از انتشارات دانشگاه
تهران سال ۱۳۳۷ ش .
ینابیع الموده : تألیف شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم معروف به خواجه کلان چاپ
اسلامبول ۱۳۰۱ ه . ق .

فهرست اشخاص

مفتاح النجات

٣٠٥ - ٣٠٦ - ٣٠٧ - ٣٠٨ -

٣١٠ - ٣١١ - ٣١٣ - ٣١٤ -

٣١٦ - ٣١٨ - ٣٢٢ - ٣٢٥ -

٣٢٧ - ٣٢٩

ابن حوقل - ٢٩٣

ابن شهر آشوب - ٢٦٨

ابن طاوس - ٣٣١

ابن عباس - ٣٠٩ - ٣٢٦ - ٣٣١ -

٣٣٢

ابن عبدالبر - ٣١٢

ابن عدی - ٣٢٦

ابن عساكر - ٢٠٦ - ٢٥٦

ابن عمر - ٨٥

ابن فارض - ٢٧٧

ابن كمال پاشا - ٢٠٩

ابن ماجه - ٢١٧ - ٢٥٦ - ٣٠٥ -

٣٠٨ - ٣١٠ - ٣١٤ - ٣١٨ -

٣٢٦ - ٣٢٩

ابن هالك - ٢٣٥

ابن مسعود - ٣١٢ - ٣٢٨ -

«آ»

آدم - ٦٧ - ٦٨ - ٧٤ - ٨١ - ٩٩ -

١٣٥ - ١٨٦ - ١٨٧ - ٢١٢ -

٢٦٧ - ٢٨٥

آلب ارسلان سلجوقی - ٢٢٨

«الف»

ابان بن سفیان - ٣٢٦

ابراهيم (ع) - ٢١٢ - ٢٧٦

ابراهيم بن يوسف البلخي - ٨٥

ابن اثير - ٣١١

ابن الرومي - ٢٧٩

ابن المسيب - ٣٢٤

ابن التجار - ٣٢٦

ابن بابويه - ٢١٧ - ٣٠٤

ابن بطوطه - ١٤٠ - ٢٩٧

ابن تيميه - ٢٩٢

ابن جوزی - ٢٣٥ - ٢٦٥ - ٢٧٤ -

٢٩٢ - ٢٩٤ - ٢٩٨ - ٣٢٧ -

٣٣١

ابن حنبل [احمد بن...] - ٢٦٤ -

٣١١
 ابو عبد الرحمن حسين سلمى - ٢٦٣
 ابو عبيده جراح - ٢٦٥
 ابو موسى الاشعري - ٢٤٧-٢٥٩
 ابو نصر احمد النامقي - ٥٧-٧٥-٩٧
 ١٢٣-١٤٣-١٥٥-١٧١
 ← احمد جام
 ابو نعيم اصفهاني - ٣٢٦
 ابو هريره - ٦٠-٨٤-٢٠٣-٢٠٤
 ٣١٩-٣٢٢-٣٣١
 ابى داود - ٢٥٦-٣١٦-٣١٨
 ٣٢٥-٣٢٧
 ابى مالك الاشعري - ٣١٠
 احمد بن ولىك گرديزى - ٢٦٦
 احمد جام [شيخ ...] - ٢-٣-٤-٥
 ٦-٩-١٢-١٣-١٤-١٥
 ١٦-١٨-١٩-٢١-٢٢
 ٢٤-٢٥-٢٦-٢٧-٢٩
 ٣١-٤١-٤٢-٤٥-١٠٣-ح
 ٢١٢-٢٢٣-٢٣٠-٢٣٣
 ٢٣٥-٢٦٠-٢٧٠-٢٧٣
 ٢٧٤-٢٨٤-٢٨٥-٢٩٠
 ٣٢٩ ← ابو نصر احمد
 احمد مختار - ٢١٣ ← محمد (ص)
 اخوينى - ٢٨٥
 ادريس (ع) - ٢١٢
 اديب [شاعر] - ٢٨٨
 اسدى طومى - ٢٨٠-٢٩٥

ابن مغازلى - ٣٣٠
 ابو الحسن التميمى - ٨٥
 ابو الحسن خرقانى - ٢٩٣-٢٩٦
 ابو العباس قصاب - ٢٨٩
 ابو الفتح قطب الدين - ١٣-٢٧-٢٣٠
 ابو الفتوح رازى - ٢٢٦-٢٢٧ --
 ٢٧١-٢٩٥
 ابو المكارم جامى - ١-٢-١٢-٢٣-
 ٢٩-٢٧٣-٣١٨
 ابو بكر صديق - ٩٠-٨٩-١٣٠-
 ٢١٩-٢٦٤-٢٦٥
 ابو بكر عتيق سور آبادى - ٤٣-١٠٣
 ٢٢٦-٢٢٨-٢٢٩-٢٣٣
 ابو حفص عمر بن حسن نيشابورى -
 ٢٢٦
 ابو حمزه ثمالى - ٣٢٨
 ابو حنيفه - ٣٢٢
 ابو ذر - ٣٢٤-٣٢٦
 ابو ريحان بيرونى - ٢١٣-٢٩٣
 ابو سعيد ابو الخير - ٢٣٦-٢٥٠-
 ٢٥٨-٢٧٢-٢٩٣-٣٠٨
 ابو سعيد الخدرى - ٣٢٠
 ابو سعيد نيشابورى - ١٠
 ابو سليمان خطايى - ٣٠٦
 ابو شعيب - ٢١٤
 ابو شكور بلخى - ٢١٤-٢٣٩-٢٤٣
 - ٢٧٦-٢٨٠
 ابو طالب هكى - ٢٢٤-٢٤٠-٣٠٦-

بهرامی [شاعر] - ۲۰۴

بیہقی - ۳۱۹-۳۲۰

«پ»

پورداود ، ابراہیم - ۲۴۶

«ت»

ترمذی [صاحب صحیح] - ۲۱۵ -

۲۱۷-۳۰۵-۳۰۷-۳۰۸

۳۱۳-۳۱۸-۳۲۱-۳۲۷

۳۲۹-۳۳۱

تفضلی، دکتر احمد - ۲۰۷-۲۲۱

تقی زاده، سید حسن - ۲۰۸

توفیق الحکیم - ۲۸۷

«ث»

ثعالبی - ۲۷۹-۲۸۷

«ج»

جامی الاحمدی، محمد ابراہیم - ۲۰

جامی الاحمدی، محمد نعیم - ۱۴

جامی، بہاء الدین - ۱۳

جامی، جلال الدین ابوالقاسم - ۱۳

جامی، رضی الدین - ۱۳

جامی، عبدالرحمن - ۱۰-۲۹۷

جبرئیل خرم آبادی - ۲۰۷

جرجانی [سید شریف] - ۲۰۶-۲۲۲

۲۵۳

جریر بن عبد اللہ بجلی - ۲

جمال الدین عبدالرزاق اصفہانی -

اسمعیل بن عبید بن رفاعہ - ۳۱۴

اسمعیل پاشای بغدادی - ۲۴

اصحاب کھف - ۲۸۶

افشار، ایرج - ۲۷۹-۲۹۱

افشار شیرازی، احمد - ۲۰۹

افشین (خیزدین کاوس) - ۲۹۳

اقبال، عباس - ۲۱۴

امیر خسرو دہلوی - ۲۸۱

امیر معزی - ۲۵۲-۲۶۶-۲۷۱

انس بن مالک - ۲۵۳-۳۱۲-۳۳۰

انوری - ۱۳-۲۱۳-۲۱۶-۲۱۸

۲۴۲-۲۴۹-۲۶۵-۲۷۵

۲۸۰-۲۸۲-۲۹۹

اوس بن اوس - ۲۱۵

«ب»

باخرزی - ۲۲۷-۲۹۱-۳۰۷

۳۱۰-۳۱۶

بحتری - ۲۷۹

بخاری [صاحب صحیح] - ۲۱۷-۲۵۶

۳۱۰-۳۱۱-۳۲۷-۳۲۹

برہان الدین نصر - ۲۷

بسحق اطعمہ - ۲۵۷

بقی بن مخلد - ۲۰۳

بو عبد اللہ باکو - ۳۰۸-۳۰۹

بہار، ملک الشعراء - ۲۰۵-۲۱۳

۲۱۴-۲۸۰-۲۹۱

بہاء ولد - ۲۲۲-۲۳۷-۲۴۴-۲۷۴

۲۷۹-۲۸۸-۲۹۵-۲۹۸

داود بن قاضی المکی - ۳۲۲

دبیر سیاقی، دکتر محمد - ۲۷۱

دولت‌شاه سمرقندی - ۲۳۴

دهخدا، علی اکبر - ۲۰۷ - ۲۶۵ -

۲۷۰ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۲۹۳ -

۲۹۹

دریلمی - ۳۲۹

«ذ»

ذوالنون، مصری - ۲۵۳

ذہبی - ۲۵۶ - ۲۲۸

«ر»

رازی، امام فخر - ۲۶۸

راغب اصفهانی - ۲۳۹

راوندی - ۳۱۴

رجائی بخارائی، دکتر احمد علی -

۲۰ - ۲۶۳

رودکی - ۲۱۷ - ۲۷۶

روزبهان بقلی شیرازی - ۲۷۳

«ز»

زبیر - ۲۶۵

زرین حبیب - ۲۶۴

زرین کوب، دکتر عبدالحسین -

۲۰۸ - ۲۶۳ - ۲۷۲

زوزنی - ۲۰۴ - ۲۳۴ - ۲۷۵

زید بن ثابت - ۲۱۹

۲۴۶

جنید بغدادی - ۲۰۶

«ح»

حاجی خلیفه - ۲۲۳

حافظ ذہبی - ۲۰۳

حافظ شیرازی - ۲۵ - ۲۳۷ - ۲۵۴ -

۲۷۱

حبیله رودی، میرزا محمد - ۲۲۶

حبیبی، عبدالحی - ۲۲۵ - ۲۶۰ -

۲۶۶

حجاج بن یوسف ثقفی - ۲۰۹

حسان بن عطیہ - ۳۱۷

حکمت، علی اصغر - ۳۱۸

حمد مستوفی - ۲۲۸

«خ»

خدیبچه - ۲۶۷ - ۳۱۵

خزیمہ بن ثابت - ۲۱۵

خوارزمی - ۲۰۸

خیام - ۳۱۸

«د»

دارقطنی - ۳۱۹

دارمی [صاحب‌مسند] - ۳۱۸ - ۳۲۹

دانش پڑوه، محمد تقی - ۵

دانیسیوس (دیونسیوس) - ۲۸۶

داود (ع) - ۸۱ - ح - ۱۴۹ - ۲۱۲ -

۲۴۲ - ۲۸۳ - ۳۰۸

« ژ »

ژوکوفسکی - ۲۵۹

« س »

سجادی ، دکتر ضیاءالدین-۲۹۸

سرایینوس - ۲۸۶

سدیدالدین محمد غزنوی - ۱-۲-۱-

۱۹-۶-۵

سعد بن ابی وقاص - ۲۶۵

سعدی - ۲۵-۲۰۹-۲۱۸-۲۶۵-

-۲۸۲-۲۸۱-۲۷۸-۲۶۸-

۲۹۴

سعید بن زید - ۲۶۵

سلطان حسین تاننده گنا بادی - ۲۷۴

سمعانی - ۳۲۳

سنائی - ۲۱۴-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-

-۲۲۵-۲۴۶-۲۶۸-۲۷۱-

۲۸۱-۲۸۲-۲۸۶-۲۸۷

سنجر سلجوقی - ۲۱

سهروردی - ۲۵۹-۲۶۳-۳۲۸

سهل بن سعد - ۳۰۵

سهل بن محمد - ۲۵۲

سید حسن غزنوی - ۲۰۶

سید مرتضی - ۲۰۸

سیف الدین [خواجه ...] - ۱۴-

سیوطی - ۲۰۶-۲۶۵-۲۶۸-

-۳۰۶-۳۱۲-۳۱۴-۳۱۸-

-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۲-۳۲۶-

۳۲۸

« ش »

شانه چی ، کاظم مدیر - ۲۱۲

شبستری - ۲۷۱

شداد بن اوس - ۳۲۱

شريف لاهیجی - ۲۸۵

شمس الدین محمد کوسوی - ۱۳

شمس تبریزی - ۲۶-۲۲۶-

شهاب الدین اسمعیل - ۱-۱۳-۲۷-

۲۹

شهمردان ، رشید - ۲۸۴

شیث (ع) - ۲۱۲

« ص »

صادق [امام ...] (ع) - ۳۲۶

صافی گلپایگانی - ۳۱۱

صغانی - ۳۱۴

صبحی الصالح - ۲۱۲

« ط »

طبرانی - ۳۰۹-۳۱۴-۳۲۸

طلحه - ۲۶۵

« ظ »

ظهير الدین عیسی - ۱۳-۲۷-

ظهير فاریابی - ۲۷۸

« ع »

عایشه - ۲۶۸

عبادی - ۳۱۸

عبدالرحمن بن صنخر - ۲۰۳

- عبدالرحمن بن عوف - ۱۴۷-۲۶۴-۲۶۵
- عبدالعزيز - ۸۵
- عبدالغافر فارسی - ۲۲۸
- عبدالکعبه - ۲۶۴ ← عبدالرحمن ابن عوف
- عبدالله انصاری - ۲۱۱-۲۲۵-۲۴۱
- ۲۵۲-۲۷۳-۲۷۴
- عبدالله بن بابک خرمی - ۲۹۳
- عبدالله بن ابی بن سلول الخزرچی - ۱۳۰-۲۴۸-۲۴۹
- عبدالله بن زبیر - ۲۲۳
- عبدالله بن عباس - ۹۴-۲۲۳ ← عبدالله ابن عباس بن عبدالطلب
- عبدالله بن عباس بن عبدالطلب - ۲۲۳ ← ابن عباس
- عبدالله بن عبدالله - ۲۴۹
- عبدالله بن عمر - ۲۲۳
- عبدالله عمرو بن العاص - ۲۲۳
- عبدالله بن مسعود - ۲۶۴
- عبدالله منشی طبری - ۳۶
- عبدالمجید - ۸۵
- عبدالمطلب - ۲۰۴
- عبدالنبی احمد نگری - ۲۰۷
- عبد عمرو - ۲۶۲ ← عبدالرحمن بن عوف
- عتیق بن ابی قحافه - ۲۱۹ ← ابوبکر صدیق
- عثمان [خلیفه سوم] - ۸۹-۹۰-۲۶۰
- عراقی - ۲۹۵
- عزیزی - ۲۹۴
- عسجدی - ۲۸۰
- عطار - ۲۳۶-۲۵۵-۲۵۹
- علی بن ابیطالب (ع) - ۸۹-۹۰
- ۱۱۶-۱۲۴-۱۲۵-۲۱۳
- ۲۶۵-۳۱۱-۳۱۵-۳۲۹
- ۳۳۰
- عمر [خلیفه دوم] - ۸۹-۹۰-۲۶۵
- عمرو بن العاص - ۲۴۷
- عوفی - ۲۳۹
- عیسی (ع) - ۸۱-ج-۲۱۲-۲۶۳
- عین القضاء همدانی - ۲۸۲
- عیوضی، دکتر رشید - ۲۴۰-۲۴۶
- «غ»
- غزالی - ۳۱۰-۳۲۰-۳۲۵
- غزالی، محمود طاهر - ۳۱۸
- غنی، دکتر قاسم - ۲۵۱-۲۵۹
- ۲۶۳-۲۷۳
- غیاث الدین محمد بن سام غوری - ۲۲۹
- «ف»
- فخرالدین [خواجه...] - ۱۴
- فرخی سیستانی - ۲۰۶-۲۹۵-۳۰۰
- فردوسی - ۲۱۹-۲۲۴-۲۴۴
- ۲۴۵-۲۴۷-۲۷۵-۲۸۵
- ۲۸۸

- عبدالرحمن بن عوف - ۱۴۷-۲۶۴-۲۶۵
- عبدالعزيز - ۸۵
- عبدالغافر فارسی - ۲۲۸
- عبدالکعبه - ۲۶۴ ← عبدالرحمن ابن عوف
- عبدالله انصاری - ۲۱۱-۲۲۵-۲۴۱
- ۲۵۲-۲۷۳-۲۷۴
- عبدالله بن بابک خرمی - ۲۹۳
- عبدالله بن ابی بن سلول الخزرچی - ۱۳۰-۲۴۸-۲۴۹
- عبدالله بن زبیر - ۲۲۳
- عبدالله بن عباس - ۹۴-۲۲۳ ← عبدالله ابن عباس بن عبدالطلب
- عبدالله بن عباس بن عبدالطلب - ۲۲۳ ← ابن عباس
- عبدالله بن عبدالله - ۲۴۹
- عبدالله بن عمر - ۲۲۳
- عبدالله عمرو بن العاص - ۲۲۳
- عبدالله بن مسعود - ۲۶۴
- عبدالله منشی طبری - ۳۶
- عبدالمجید - ۸۵
- عبدالمطلب - ۲۰۴
- عبدالنبی احمد نگری - ۲۰۷
- عبد عمرو - ۲۶۲ ← عبدالرحمن بن عوف
- عتیق بن ابی قحافه - ۲۱۹ ← ابوبکر صدیق
- عثمان [خلیفه سوم] - ۸۹-۹۰-۲۶۰

« گ »

گردیزی - ۲۶۰ - ۲۶۶
گلچین معانی، احمد - ح۲ - ح۱۰
گوهرین، دکتر سید صادق - ۲۰۸

« م »

مأمون عباسی - ۲۹۳
مانی - ۲۰۸
متمینی، دکتر جلال - ۲۶ - ۲۳۸
محمد (ص) - ۵۷ - ۵۸ - ۶۵ - ۷۴
- ۷۶ - ۷۹ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۴
- ۸۷ - ۸۸ - ۹۰ - ۱۰۲ - ۱۳۸
- ۱۴۱ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۶۵
- ۱۶۸ - ۱۹۹ - ۲۱۲ - ۲۵۵
- ۲۶۷ - ۳۱۵
محمد اصغر - ۱۳
محمد باقر [امام... (ع)] - ۲۸۵
محمد بن جریر - ۲۵۵
محمد بن عیسی بن محمد بن علی
نیشابوری - ۲۲۹ - ۲۳۰
محمد بن صدیق الکججی - ۲۹
محمد بن منور - ۳۰۸ - ۳۱۵
محمد عاقل - ۱۳
محمد همایون - ۱۱
محمد دیوسف - ۱۴
محبی الدین عربی - ۲۰۷ - ۲۷۷
مدرس رضوی - ۵ - ۱۳ - ۲۱۶
- ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۴۹ - ۲۶۵

فردید، دکتر احمد - ۲۴۰
فروزانفر، بدیع الزمان - ۲۰۵ -
- ۲۱۶ - ۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۲۵ -
- ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۴۴ - ۲۵۰ -
- ۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۷۲ -
- ۲۷۴ - ۲۹۱ - ۲۹۸

فصیحی خوافی - ۱۳
فضیل عیاض - ۱۰۲ - ۲۲۴ - ۲۲۵ -
- ۳۰۹
فیاض، دکتر علی اکبر - ۲۸۱

« ق »

قایل - ۲۳۴ - ۲۳۹
قارون - ۲۴۷
قاسم انوار - ۱ - ۲۱
قاضی شوشتری - ۲۴
قزوینی، محمد - ۲۰۵ - ۲۰۹ -
- ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۵۴ - ۲۵۵ -
- ۲۵۸ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۹ -
- ۲۹۸
قطب الدین ابوالفضل، بحیی - ۱۳

« ک »

کرد علی - ۲۹۱
کلینی - ۳۱۳
کمال الدین اسماعیل - ۲۱۸ - ۲۴۷ -
- ۲۸۸
کمیل بن زیاد - ۳۲۹
کنسٹیپاتینوس - ۲۸۶

مؤید ثابتي ، علی ۱۱-۱۴
 مؤید سنندجی، دکتر حشمت -۵-۱۹
 مهدوی دامغانی، دکتر احمد -۵-۲۰۵
 ۳۱۸
 میبیدی -۲۰۷-۲۲۰-۲۶۲-۲۷۶-
 ۳۰۵-۳۲۵
 میدانی -۳۱۱
 مینوی، مجتبی -۵-۲۰۹-۲۷۹
 «ن»
 ناصر خسرو -۲۲۰-۲۲۱-۲۴۵-
 نافع -۸۵
 نجم الدین ابو بکر -۱۴-۲۹-۳۰-
 ۶۲
 نسائی -۲۱۷
 نسفی -۳۱۸
 نظامی عروضی -۲۰۵-۲۲۴-
 نظامی گنجوی -۲۰۹-۲۴۲-۲۶۶-
 ۲۸۰ -
 نفیسی ، سعید -۱-۱۴-۲۴
 نوائی، دکتر عبدالحسین -۱۳-۱۴
 نوح (ع) -۲۹۲
 نیکلسون -۲۰۸
 «و»
 واسطی -۲۲۷
 والهروی -۲۶۶

۲۶۸-۲۷۱-۲۷۵-۲۸۰-
 ۲۸۱-۲۸۲-۲۹۹
 مرتضوی، دکتر منوچهر -۲۷۲
 مرطینوس -۲۸۶
 مستملی بخاری -۳۰۴
 مسلم [صاحب صحیح] -۲۱۷-۲۵۴-
 ۲۵۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۱۰-
 ۳۱۱-۳۱۳-۳۱۵-۳۲۲-
 ۳۲۹
 مسیلمه کذاب -۲۱۹
 معاذ بن جبل -۳۱۹
 معاویه -۲۴۷
 معتصم [خلیفه عباسی] -۲۹۳-
 معصوم علی شاه شیرازی -۱۷
 معین الدین محمد بن شمس الدین -۱۳
 معین، دکتر محمد -۲۰۸-۲۰۹-
 ۲۵۰-۲۷۰-۳۱۸
 مقریزی -۲۹۱
 مکسمینا -۲۸۶
 ملای روم -۲۷۷-۳۱۶- ← مولوی
 ملخوس -۲۸۶
 منصور [حلاج] -۲۷۷
 منوچهری -۲۷۱
 موسی (ع) -۹۲-۹۹-۱۲۰-
 ۲۱۲-۲۳۷-۲۴۲-۲۴۷-
 ۲۷۷-۳۰۹-۳۱۱
 مولوی، جلال الدین -۲۰۶-۲۳۴-
 ۲۴۳-۲۴۵-۲۵۱-۲۶۵-
 ۲۹۰

« ه »

ها بيل - ٢٣٤-٢٣٩-٢٥٢

هجویری - ٢٠٨-٢١١-٢١٩-

٢٥١-٢٥٩-٢٩٤-٣١٢-

٣٢٠-٣٢٣-٣٢٥-٣٢٩

هلالی جفتائی - ٢٥

همائی ، جلال الدین - ١٧-٢٥٣-

٢٥٨

هناد - ٢١٥

هو برت دارك - ٢١٤

هینمی - ٣٠٥-٣٠٩-٣١٨

« ی »

یحیی (ع) - ٩٨

یحیی بن معاذ - ٣٠٤

یعقوب (ع) - ٩٩

یعقوب لیث - ٢٣٤

یوانس - ٢٨٦

یوحنا ذمی مصری - ٢٢٢

یوسف بخاری - ١٦

یوسف برهان - ١٣

یوسفی، دکتر غلامحسین - ٢٦-٢٣٥

٢٩٨-٢٩١-٢٦٣-٢٤١-

فهرست اماکن

«الف»

بیورد - ۲۲۴

استانبول - ۲۴-۲۰۸-۲۳۳

افریقا - ۲۸۳

افسوس - ۲۸۶

افغانستان - ۲۷۴

امریکا - ۲۳۰

ایران - ۲۳۰

«ب»

باخرز - ۴-۱۴

برلین - ۲۹۳

بزد - ۳

بزرگ - ۳- ← بزد

بشرویه - ۲۹۹

بقیع - ۲۶۵

بوزجان - ۴

بیروت - ۲۹۳

«پ»

پاریس - ۲۱۰

«ت»

تاجیکستان - ۲۶۱

تاشکند - ۱۸

تایباد - ۱۴

تربت جام - ۳-۱۰-۱۴-۲۲۸

← ۲۳۰- جام

ترشیز - ۲

تهران - ۵-۲۳۳-۲۳۹-۲۸۴

«ج»

جام - ۱۷-۲۰-۲۱۶-۲۲۸- ←

تربت جام

جیحون - ۲۱۰

«ح»

حیدرآباد - ۲۰۸

«خ»

خراسان - ۲-۱۱-۱۴-۲۲۴-

۲۲۸ - ۲۹۹

خمیر - ۲۰۳

«د»

دجله - ۲۱۰

کتابخانه دانشگاه توپینگن - ۲۰-۳۶-

۴۰

کتابخانه دیوان هندلندن - ۲۵-۲۳۳-

کتابخانه سلطنتی وین - ۴۰-

کتابخانه مجلس شورای ملی - ۲۱-

کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار - ۴-۳۰۴-

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران -

۵-۱۹-۲۶-۳۵-۲۱۰-۳۳۰-

کتابخانه ملک تهران - ۱۷-۲۲-

کتابخانه ملی پاریس - ۲۳۳-

کتابخانه نافذپاشا - ۲۶-

کتابخانه وزارت اطلاعات کابل - ۳۶-

۴۰

کوه حرا - ۲۶۷-

کوه لبنان - ۱۶۶ح

«ک»

گرگان - ۲۴۱-

گناباد - ۲۹۹-

«ل»

لاهور - ۲-۲۴-

«م»

مدینه - ۲۰۳-۲۶۱-

مرو - ۴-۲۲۴-

مسجد رسول اکرم - ۲۶۱-

مسجد نور - ۳-

مسکو - ۲۱۷-۲۷۶-

مشهد - ۲۰-

مصر - ۲۳۷-۲۹۷-

دماوند - ۲۴۱

«ز»

زورآباد - ۲۲۸-۲۲۹-←سورآباد

«س»

سرخس - ۴-۱۴-۲۲۴

سورآباد - ۲۲۹

سمرقند - ۱۹

سیحون - ۲۱۰

سیستان - ۲۴۱

«ص»

صفین - ۲۴۷

«ط»

طائف - ۲-۲۲۳

طیس - ۲۹۹

«ق»

قونیه - ۴۰

«ک»

کانپور - ۲۴

کتابخانه اسمعداوندی سلیمانیه - ۳۴-

۳۸-۴۰-۲۳۳

کتابخانه انجمن آسیائی بنگال - ۱۶

کتابخانه دانشکده الهیات - ۱۴

کتابخانه دانشگاه تاشکند - ۱۶

نیل - ٢٢٢

«٥»

هرات - ٢٢٨ - ٤

همدان - ٢٤١

هند - ٢٨٤ - ٢٨٣ - ٢١٠ - ٢٤

«٥»

يمن - ٢

معدآباد جام - ١٠ - ٢٣٠

مکه - ١٥٦ - ٢٢٤

دوڑة ايران باستان - ٢٣٠

«ن»

نامق - ٢

نھاوند - ٢٤١

نهر مهران - ٢١٠

نیشابور - ٤ - ١٥٩